



تاريخ فيروز شاهي

تصنيف

شمس سراج عفيف

Shams Siraj ʿAfif

بتصحيح

ماهر فنون و علوم جامع معقول و منقول

مولوي ولايت حسين

مدرس مدرسه عاليه كلكته



حسب الحكم عاليجناب معلى القاب ڈاكتراي اف رودلف
هرنلي صاحب بهادر پرنسپل مدرسه عاليه كلكته
از طرف اشياٹک سوسايٹي بنگاله

در مطبع

بپٹسٹ میشن پریس واقع

كلكته

در سنهٔ ١٨٩٠ع از طبع زيور نو پوشيد

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله الاحد

قال الله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم الآیة - قال النبي صلی الله علیه و سلم قلوب الملوک ملهمون * * بیت *

* جبهت[2] شاه از رقم عدل و داد *

* لوح خدائیست که محفوظ باد *

حضرت بیچون بقدرت بیچگونه منزه از چون و چرا آفرینندهٔ ممالک افزون بحکمت محکم و قدرت مستحکم خویش دو مملکت را با صلابت و سلطنت آفرید - یکی مملکت دنیاوي با زینت و زیبائي با ناز و کرشمهٔ رعنائي - چون ساحران بابل بدل ربائي - مخلوقات را بر کلام او گوش شنوائي - چشم را بمتاع او بینائي - دماغ را از ریح باغ او بویائي - دست[3] را دست تصرف بگیرائي - پاے را در طلب او دوائي

(۲ ن) جبهت شاهان قمر عدل و داد * (۳ ن) دست تصرف *

براے حظوظ او شیدائي - زبانرا بغاکام در کام او گویائي - زهے مزرعهٔ اخروائي - کقوله علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة - دوم مملکت آخرت با نعمت بسیار و کرامت بیشمار حظ[۲] اهل دل خوش کردار مسکن اصحاب نیکوکار - میل دل ارباب ابرار ارواح خوب رفتار تمنای ستمکاران بیقرار - همهٔ[۳] اخبار آثار پروردگار - قوله تعالی منکم من یرید الدنیا الخ *

* رباعي *

دیده‌یم نهان گیتي و اصل دوجهان * از علت و از عار گذشتیم آسان
در نور سپید و در سیه مانده بدیم * زین نیز گذشتیم نه این ماند ونه آن

حکمت علیم و قدرت قدیم انواع نعیم بلطف کریم با شفقت عظیم باستقامت مستقیم بیشتر نعمت و اکثر متاع دولت درین هر دو مملکت بیافرید - چنانچه حضرت کبریائي از مملکت[۴] دنیاوي خبر داده - قوله تعالی زین للناس حبّ الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسوّمة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوٰة الدنیا ایضا از آرزوی اخرائي[۵] بلطف خدائي از وصف انهار و اشجار رموز لطیف در کنوز شریف کشاده[۶] ندا در عالم در داده - قوله تعالی جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا

(۲ ن) خص اهل خوش کردار * (۳ ن) همه در اخبار * (۴ ن) درین هر دو مملکت دنیاوي خبر داده * (۵ ن) خدائي * (۶ ن) کشاده اند *

فی الجمله حضرت غنا و استغنا تاج بادشاهي این[2] دو مملکت بر فرق شاه انبیا نهاده - و دواج[3] زیبائي سلطنت این دو سلطنت در بر مبارک شهنشاه اصفیا پوشانیده - درگاه مصطفی و بارگاه مجتبی چون اصحاب تجرید و ارباب تفرید در مقام مکان در طلب مالک لامکان مجرد وار ایستاده - دیدهٔ تمنا درین هر دو مملکت نکشاده - قوله تعالی مازاغ البصر و ما طغی نقل از شرح زبور سریانی * * شعر *

* انا الموجود فاطلبني تجدني *

* وان تطلب سوائي لم تجدني *

* رباعي *

دنیا جم را و قیصر و خاقان را * تسبیح فرشته را صفا رضوان را

دوزخ بد را بهشت مرنیکان را * جانان مارا و جان ما جانان را

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جرعهٔ ازین ساغر بدو[4] گروه با شکوه یکی علما و مشائخ یقین دوم سلاطین طالبان دین چشانیده - و برای اقامت این دو مملکت خلعت مقامات سلطنت پوشانیده - و این هر دو طائفه را بسطور مسطور[5] آگاهانیده[6] - چنانچه درباب علما و مشائخ

(۲ ن) تاج بادشاهي رعنائي این دولت دو مملکت * (۳ ن) و دواج زیبائي اصفیا پوشانیده جامهٔ سلطنت این دو سلطنت در بر مبارک شهنشاه اصفیا پوشانیده *۰ (۴ ن) بر دو * (۵ ن) مستور * (۶ ن) فرموده *

رضوان الله علیهم اجمعین بعبارت و استعارت فرموده - الشیخ في قومه کالنبي في امته - همچنان از حال احوال سلاطین بمتابعت امامان دین باشارت بشارت و مهارت بصارت بینا گردانیده — قوله علیه السلام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مقامات زمرهٔ سلوک از عدّ و حصر و وهم و فکر بیرون است - قاعدهٔ فائدهٔ جواهر معاني[2] هریک مقامات چون بحور جیحون - و رموزات غورات از قعر سیحون - معهذا این ضعیف اعني شمس سراج عفیف (که مورخ تواریخ تاجداران است) از اندیشه شرح چند مقامي از گنجینهٔ دفینهٔ فهم و سفینهٔ وهم خویش بغواصي دست آورده میان روش مقامات اهل سلوک و طریق و روش[3] درجات زمرهٔ ملوک بمثل[4] و تمثیل گفته - چون هر[5] این گوهر بادلهٔ عقلي و براهین آن بکنایهٔ نقلي سفته شرح ده مقام از مقامات مذکور بسطور مشهور نوشته - تبرکا بکلام مجید و فرقان حمید - کقوله تبارک و تعالی واتممناها بعشر الخ *

* بیت *

* سلک سخن را چو در افشان کنیم *

* پیشکش حضرت شاهان کنیم *

مقام اول شفقت است - گوهر شفقت از قعر دریای دل بتاثیر

(۲ ن) اماني * (۳ ن) ورزش * (۴ ن) بتمثل * (۵ ن) جوهر این گوهر *

ازدواج ارواح با عالم[٢] آب و گل است - اخبار این آثار و شعار
این انوار از حضرت پروردگار است - کقوله تعالی لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا - چنانچه
علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین بر عامهٔ خلائق
مشفق تر از ابوین و مهربان تر از والدین اند - طالبان مقصود را
بمطلوب میرسانند - و جویندگان محبوب را راه برتری و بهتری
مینمایند - بر عموم خلائق باحسان جزیل برمي آیند - گوی لطف
بچوگان تربیت در میدان شفقت بسبقت میرسانند[٣] - جمیع
خلائق را احتیاج[٤] بعلما و مشائخ است - همچنین سلاطین از تاثیر
یقین بر جمیع مخلوقات مهرباني از سر شفقت مهرجاني کنند
بآن عظمت درجات پیش کل موجودات خوان تربیت بآساني برند
لاجرم بر عامهٔ خلائق بصفت[٥] باران ابر بهاري بدر باري بقوت[٦]
هوشیاري و همت بیداري برآیند - چنانچه اهل دور بمستور گزارند
اصحاب نزدیک و ارباب رفیق در بوتهٔ حیرت بر آتش غیرت بگدازند
بیگانگان در دائرهٔ یگانگي گوهر خویش نمایند - یگانگانرا از کثرت شفقت
و لذت عاطفت عقدهٔ دوستي بر دوستي افزایند - خلائق بهفتاد و دو
گروه زیر سایهٔ چتر سلاطین آرام گرفته اند - مبادا بلکه آن لحظه[٧]
مبادا که از زبان شهریاران و لسان جهانداران لفظ بی شفقتي

(٢ن) علم ٭ (٣ ن) مي ربایند ٭ (٤ن) اختیار ٭ (٥ ن) بصنعت ٭
(٦ ن) بقعت ٭ (٧ ن) مبادا که از زبان تا بدون مبادا بلکه آن لحظه ٭

بر زبان[2] رود و یا خطرهٔ عنف در خاطر ایشان گذرد - عالمی را زیانی
بجانی و جهانی را غم آب و نانی پیش آید - کیخسرو از وزرا
سوال این اقوال بدین منوال کرد - که اثر خطرهٔ بی شفقتی
بادشاهان و موجب بی لطفی شهنشاهان در حق خلائق چیست
گفتند چون در شیرینی بزمان[3] واحد بحکمت محکمهٔ احد
بی واسطهٔ موجودات و کوشش مخلوقات اثر ترشی پدید آید
جوهر گوهر شفقت بیش بها است - قیمت آن ندانند مگر مشائخ
اهل یقین - و بهای آن نشناسند مگر سلاطین طالبان دین - هر چند
در دل شهریاران اثر شفقت بر عامه بیشتر - ضیای انتشار نیکنامی
گیتی مداران در چهار رکن عالم زیادت تر - مقام شفقت مر تاجداران
را دولتیست هنی - و نعمتیست سنی - چنانچه آن مشفق کونین
و صاحب تربیت اهل خافقین بشارت باشارت میدهند - علیه
الصلوة و السلام - التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله
صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - مقام دوم عفو
است - عفو از غایت هیبت پروردگار و نهایت عظمت جباری کردگار
است - کقوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا
لاترجعون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین
از هیبت قهر الوهیت و حدت سطوت ربوبیت در دریاے تحیر
بیهوش - و در میدان تفکر مدهوش اند - طاعت خود را بنظر معصیت

(۲ ن) بر زبان بدون رود • (۳ ن) بزبان •

نگرند - و عبادات حسنه را سیئات پندارند - تخم عمل اندر کشت خوف و رجا کارند - بر جمیع خلائق بنظر عفو نگرند - در مقام شفاعت دست بدعا بردارند - که الدعاء مخ العبادة - همچنین سلاطین از سر یقین همیشه عفو را دثار و شعار خود ساخته - گوی حلم بچوگان علم در میدان همت باخته - مرکب سعادت بجانب نعمت تاخته وصف (۲) این طائفه بحدیست که بیشتر از جنایت صغائر و کبائر باز آمدند - چنانچه هارون رشید با مراد مزید پسر زالی خراشیده حالی با نقصان جمالی از کمانی (۳) در خر (۴) فرستاده - زال از سر اهوال احوال سبب قیل و قال (۵) رخ بر رخ خلیفه نهاد - حجاب باب (۶) شتاب عصا بدستش داد - زال ازین مثال بادل ناشاد دست حاجات بمناجات کشاد - از اثر مهابت اجابت دل معظم (۷) خلیفه و جگر مکرم گرم گشت - پسر زال بیحال را از شفقت کمال خلعت شریف و کسوت لطیف در بر نهاد - منادي (۸) بنادي ندا در داد - هذا احسن الفعل و اکمل العمل - عیار زر عفو بر محک عمل سلاطین طالبان دین توان شناخت - لولو و مرجان حلم در دریای مرج البحرین شفقت ایشان توان یافت - درگاه عظمت و بارگاه عزت این مقام دائم مصفا است - چنانچه آن غواص بحرین و آشنای بحار کونین

(۲ ن) در وصف * (۳ ن) از کمالي * (۴ ن) حین - للمصحح - حبس *
(۵ ن) قتل و قتال * (۶ ن) بتاب * (۷ ن) خطیر خلیفه نرم و جگر مکرم گرم گشت * (۸ ن) منادی بمنادي *

فرمود - قوله علیه السلام واذا تَسمع تُسمع[2] - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - مقام سوم عدل و فضل است - مقام عدل از نتیجهٔ خوف لم یزل است - و جرعهٔ از جام کلام این ذوق - قوله تعالی و زنوا با لقسطاس المستقیم چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در همه احوال چنگ در دامن عدل زده - و دست در آستین فضل کرده - هرایشه بر آئینهٔ عدل نظر برده نباید بر چهرهٔ جمال همت کلف[3] قیل و قال نشیند[4] و رخسارهٔ جمال کمال نقصان بیند - بهر مرتبه که از مراتب[5] سینهٔ سلوک رسیده پایهٔ عدل و فضل را محکم جنبانیده - و خلائق را بنعمت دیني رسانیده - و دولت دنیاوي ایثار کرده - چنانچه قول مشائخ در عالم لطائف است - الشیخ یحیي ویمیت - ای یحیي القلب و یمیت النفس - همچنین زمرهٔ ملوک بمتابعت فرقهٔ سلوک در دور عظمت و طور مکنت خویش لوای عدل افراشته و علم دولت فضل را پیراسته - تا هیچ مظلوم مغموم نباشد - و قوي بمظنهٔ قوت تارک ضعیفي نخراشد - بدین سبب همیشه درگاه عدل و بارگاه فضل را آراسته دارند - از آثار عدل بر حالت مظلومان پردازند و از انوار فضل مسکینان را بنوازند - گویند خدام شاه عز الدوله مادهٔ گاو زالی را بغصب ذبح کرده - شاه عز الدوله بران زال در عدل کشاده و مزدهٔ

(۲ ن) اذا اسمع تسمع - اذا اسمع تسمع * (۳ ن) کلفت * (۴ ن) شنید *

(۵ ن) سرایت *

فضل بر کفش نهاده یازده ماله گاو زال را داده - یکی از غایت عدل - ده از نهایت فضل - راست است از تاثیر[۲] این چنین طاعات سیئات بحسنات بدل گردد - کقوله تعالیٰ یبدل الله سیئاتهم حسنات - چنانچه آن عادل کونین و برگزیدهٔ خافقین نشان آن بعیان داده - کقوله علیه السلام - عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

مقام چهارم مقاتله و محاربه است - محاربه از نتیجهٔ امر پروردگار است - کقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم - مقاتله ظاهریست - و محاربه باطنیست - چنانچه علما و مشائخ قدس سرهم در میدان مسجد برای ادای نماز و مسألت نیاز بوقت راز صفوف برکشند - و دنبال امام تحریمه بندند - مثال آن بدین منوال است - قوله تعالیٰ و الصافات صفا - بهنگام صلوة و ایام صلوة با ابلیس پرتلبیس و با نفس امارهٔ خسیس بعنایت آلهي و فیض نامتناهي مظفر و منصور بازگردند - غنائم[۳] مرحمت رحیم و کریم را بخش کنند - نشان آن عطا در ایشان[۴] عیان است قوله تعالیٰ و سارعوا الی مغفرة - آن طالب اسرار روحاني خواجه عین القضاة همداني علیهم الرحمة و الغفران در تمهیدات خود درر براهین ثباتات سفت - گفت الانبیاء یصلون فی القبور

(۲ ن) مآثر • (۳ ن) غنائم مرحمت رحیم و کرامت کرم کریم را بخشش کنند • (۴ ن) در شان •

پیشروان امت و مقتدایان[2] ملت درون صومعهٔ گور بطلب راز نمازند[3] - همچنین سلاطین در وقت قتال و هنگام پیل مال در میدان جلالت و مقام شجاعت انواع جنود مبارزان آراسته و اکثر صفوف مجاهدان پیراسته کنند - با دشمن دوست که دران طغرای اوست درآویز کنند - دران حالت با کمال جلادت جان بر کف نهاده و خود را بخدا ودیعت داده در دریای غزا از سر صفا غوطه زده[4] گوهر لطیف و جوهر شریف بدست آرند * * مصرع *

* و الله بهر[5] غوطه که آرد گهری را *

بکرم ربانی و نعم سبحانی[6] اول از سر میدان جلادت[7] مظفر و منصور باز گردند - غنائم که آن عطای ربانی و بخشش سبحانی‌ست میان خویش بخش کنند - این بشارت از اشارت پروردگار و خصمی لیل و نهار است - قوله تعالی و یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول - چنانچه آن مبارز صفوفین و مجاهد معرکهٔ جنودین مر اهل نبرد را جامهای لطف از جامدار خانهٔ تربیت میپوشاند - و جام‌های شراب مرحمت از شرابخانهٔ شفقت بسبقت مینوشاند - قوله علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام پنجم ایثار و افتخار

(۲ن) معتقدان * (۳ن) در نیازند * (۴ن) خورند بهر غوطه * (۵ن) که بهر غوطه که آرد گهری دیگر را * (۶ ن) آسمانی * (۷ن) عیداوت *

است اخبار[۲] آثار ایثار از لطف پروردگار است - قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین از غایت لطف نعمت کونین بر خلائق خافقین ایثار کردند - شراب انس که از حضرت قدس در کام جان ایشان رسید جرعهٔ در کام ناکامان باهتمام تمام ریختند - و اثرے در دلهای مستحقان آمیختند - ساقي وحدت بادهٔ مغفرت دمبدم گرد شان گردانیده - قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها *

* بیت *

* امروز شراب است و کباب است شفائي[۳] *

* گردان‌شده در جمع همه لطف خدائي *

آن صاحب سلوك دستور مشائخ و ملوك در مرصاد العباد نبشت که قیمت گوهر ایثار ازقیاس گفتار بیرون است - همچنین سلاطین اهل‌دین در مدت ایام و طور اعوام خویش برجمیع خلائق بایثار بسیار برآیند - آنچه بریشان رسید از نقد و جنس بطالبان[۴] آن چیز بچیز پیش‌آمدند - و مراد ایشان پیش ایشان نهادند - حق بمستحق رسانیدند - بلکه این‌طائفه جان‌بخش باشند - هم ازین‌حال[۵] است که گوهر ایثار شرف تکمهٔ[۶] تاجداران و اعظم مرتبهٔ بختیاران است - آنکه گویند (نیرو جراحت و جوان مردي راحت) راست است - چنانچه

(۲ ن) اختیار * (۳ ن) سقائي * (۴ ن) وطالبان * (۵ ن) جابست *
(۶ ن) تکیه *

آن صاحب ایثار(۲) کونین در مقام قاب قوسین گفت - قوله علیه السلام ادخال السرور في قلوب المومنین صدقة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام ششم عظمت و رعب است - عظمت از عطای ربانی و لطف سبحاني - قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم - درین محل اسرار آلهي و رموزات(۳) نامتناهي بسیار و بیشمار است - کشف(۴) سر الربوبیة کفر اگرچه اکابر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات در امورات ظاهري لآلي(۵) اسرارات باطني (از غایت شکر آتش(۶) خلیل تقلید) سفته - تا فریقین با عظمت و هیبت باشند - در مقام مکنت برسریر(۷) امامت بمتابعت سنت زندگاني کنند - لیکن اصحاب اوسط (بخیار اختیار مختاربیني که خیرالامور اوسطها چنانچه علما و مشائخ قدس الله سرهم العزیز همیشه با عظمت و مکنت باشند) ورزش روش باعتدال بر حسب حال کنند - زیراچه جام درد نوشان شراب فاتبعوني(۸) اند - و جامه پوشان خلعت یحببکم الله - سلوک با هیبت و جلالت اختیار کرده اند تا خلائق کونین طرفة العین بنعمة دیني رسند - همچنین سلاطین اهل یقین دائم با عظمت و مکنت باشند - تکمهٔ عظمت تاج شهریاران شرف جهانیان - و طراز

(۲ ن) جوانمردي * (۳ن) امورات * (۴ن) لو کشف سر الالوهیة کفر *
(۵ن) لقای * (۶ن) از عنایت شکر شکرانیست * (۷ن) سریر * (۸ن) در بعضی نسخه از سلوک تا لفظ اختیار نیست *

مکنت تاجداران سعادت عالم و عالمیان است - دو در قیمتي و گوهر بی‌قیمتي (۲) لطف و قهر شرف درگاه و بارگاه ایشان است - در مقام عظمت و محل مکنت گاهي شراب تلخ قهر بجام لطف بدشمنان دهند وگاهی شراب (۳) لطف درجام قهر برکف دوستان نهند - چون خورشید قهر جلال بادشاهان در تابش آید قهر لطف برقعهٔ عنف (۴) بر چهرهٔ جمال خود آویزد - چون قهر لطف شهنشاهان بر مشرق شفقت برآید آفتاب قهر با آن جلالت غضب افتان و خیزان در سایهٔ قهرمان (۵) جلالت درآید - تا فریقین را از دائرهٔ ادب پاي بیرون نهاید - اثر حدت و غیرت شهریاران است در محل غضب ذرهٔ از شریعت تجاوز نکنند - و در هنگام لطف چون شانه سرموی فرونگذارند آنکه اعظم‌ترین موجودات و معظم‌ترین مخلوقات است گوهر ناسفته را سفته در محل لطف گفته - اسلم اخواني - و در مقام قهر فرمود قوله علیه السلام انا غیور والله اغیر منی - صدق یا رسول الله صلي الله علیه و سلم - مقام هفتم هوشیاري و بیداریست - بیداري از بسیاري عقل و کثرت فهم دل است - و این تعلیم از حضرت لم‌یزل است - و در قرآن بسیاري محل است - قوله تعالی یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم - چه بسي اعدا

(۲ ن) در بعضی نسخه لفظ بی‌قیمتی موجود نیست ٭ (۳ ن) در بعضی نسخه گاهي شراب لطف بدشمنان دهند ٭ (۴ ن) عنق ٭ (۵ ن) قهر با آن جلالت ٭

در کمین اند - نادرِ ثمین و نگین یقین دین بربایند که اربعه اعدا هریک اعدا در مملکت ظاهري و سلطنت باطني به تیغ زدن (۲) و بیخ کندیدن مشغول اند (۳) - پس چنانچه علما و مشائخ رحمة الله علیه بتاثیر فضل آله از غایت هوشیاري بنهایت بیداري در امور پروردگار و خصوص لیل و نهار لحظهٔ غافل و لمحهٔ عاطل نبوده خلائق را براه دین راه نموده از کثرت هوشیاري بیداري شبها اختیار کرده و بسی از تعینات نهار برآورده تا مملکت شهر دل و حصار قالب آب و گل ازان غوغای خطرات اربعه محفوظ ماند - تا کار این طائفه بجائے کشد و مقام این بمحلے رسد که اسرار مکنون کون (۴) بر ایشان مکشوف گردد - آنکه گویند برگے که از درخت جدا میشود این طائفه را معلوم است راست است - همچنین درگاه شهریاران و بارگاه جهانداران بحکم (۵) سبحاني و تاثیر آسماني از دوست و دشمن خالي نیست *

* مصرع *

* چه دشمنان حسودند و دوستان غیور *

سلاطین در امور (۶) ملکي و قضایاي مالي طرفة العین خالي نیند اگر لحظهٔ در ارکان ملکي قلیلے فروگذاشت شود در دل تاجداران تعلق کثیر پدید آید - و اگر لمحهٔ در قانون مالي بشری ضائع رود

(۲ن) بنقب * (۳ن) مشغول ارایش * (۴ن) لفظ مکنون کون در بعضی نسخه موجود نیست * (۵ ن) بحکومت * (۶ ن) سلاطین در امور قضایا الی طرفة العین خالي *

اکثر افسوس در باطن ایشان ظاهر گردد - همه سلاطین طامعان دین در استمالت[۲] درگاه بیداري بیدار و ترتیب بارگاه هوشیاري هوشیار بوده اند آنکه گویند بدگماني یکے از علامات هوشیاري بر[۳] مقامات بیداریست راست است - تا کار این کار بجائے کشد - و مقام این مقام بمقامے رسد - که در مملکت بادشاهان و سلطنت شاهنشاهان از غایت هوشیاري و نهایت بیداري اگر مورچۀ[۴] از اثر تمنا قدم هوا از بساط وفا پای بیرون نهد از سطوت تاجداران و حدت قهر جهانداران سوخته گردد که لو دبت نملة لاحترقت[۵] - چنانچه آن هوشیار ترین عالمیان و بیدار ترین جهانیان فرمود قوله علیه السلام عجلوا بالصلوات قبل الفوت - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام هشتم انتباه و عبرت است - انتباه از نتیجۀ خوف آله و اثر تاثیر هیبت جلال و عظمت کمال حضرت الله است - مخلوقات کونین و موجودات ثقلین در تحت این ندا نیست و پست اند - قوله تعالی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین از غایت خوف بی‌قیاس و نهایت حراس انتباه از افعال قبیحۀ پیشینیان کنند - و دست امید در دامن اعمال صالحۀ ایشان زنند - تا جهاز عمل و زورق[۶] امل در مرج البحرین خوف

(۲ ن) در استمالت درگاه بیداري و تربیت بارگاه هوشیاري بوده اند *

(۳ ن) هر - مر * (۴ ن) مواجۀ او * (۵ ن) لو دنون انملة الاحرقت *

(۶ ن) و زورق درموج بحرین *

و رجا جاري گردد - آنکه گویند انتباه از لطف آله است راست است همچنین سلاطین بروش متین تاج انتباه بر سر دواج عبرت در بر همیشه بربساط مکنت متفکر و متمکن باشند - گاهی مرکب انتباه در میدان عبرت تازند - پیل بند غیرت برای نفرت برانند - فرزین بند نفس را شهرخ ندامت نمایند - تا بر حریف هوا و حرص مقدمات نقد برد[٢] پیش‌آرند - دعوي برد[٣] قطعي کنند - برین مقام دائم قائم باشند اگر مبادا بر ضد این تصور کنند نعوذ بالله من الحور بعد الکور - چنانچه آن منتبهٔ ثقلین و صدر نشین بساط قوسین فرمود قوله علیه السلام السعید من وعظ بغیره صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم * * بیت *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از کار دیگران گیرد

مقام نهم فتح و نصرة[٤] است - این مقام دائم قائم از عنایت آلهي و فیض بی‌غایت نامتناهي است - قوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا نصرت ظاهري است - و فتح باطني - ظاهري در عالم ملک است و باطني در ممالک ملکوت که آن را مملکت قلب خوانند - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین دائم برای فتح دل و ضبط آوردن حصار آب وگل حریص باشند - تا جواهر اسرار الوهیت و گوهر آثار انوار ربوبیت که درگنجینهٔ تن و سفینهٔ بدن مدفون است بدست ایشان آید و پای همت بدانجا درآید تا مستحقان اهل استحقاق و طالبان اسرار

(٢ ن) مقدمات پیش آرند * (٣ ن) مرد قطعي * (٤ ن) نصر *

آفاق را ازان جرعهٔ[٢] رسانند - و لذت آن بکام جان ایشان چشانند - اگر صد بار از کردار خود نا امید شوند هزار بار مردانه وار دست در دامن امیدواري زنند - آنکه گویند این قوم خود نخورده خورانیده و خود نپوشیده پوشانیده راست است - همچنین سلاطین دوربین همیشه براي قلعه کشائي و مملکت آرائي حریص باشند * * بیت *

گدا را کند یک درم سیم سیر * فریدون بملک عجم نیم سیر

همیشه برای فتح قلعه و ضبط ممالک بدل و جان کوشند - دائم جام شراب این طمع مالامال نوشند - عیاروار درین کار باقوت بسیار قصد کنند - اگر صد بار نا امید شوند هزار بار دست بحبل امیدواري زنند - از شجرهٔ لطف کم من فئة قليلة بثمرهٔ[٣] و مارميت اذ رميت بر گیرند * * بیت *

شهانرا[٤] بهنگام کین خواستن * بباید چنین لشکر آراستن

چون بعنایت سبحان و حمایت فیض رحمان مقامي بدست شهریاران آید و در محلي قدم مبارک ایشان در آید بسیاري خزائن جواهر لطیف و گنجینهٔ دفائن شریف در قبض آید - عطای کبیر بخلق کثیر رسد - جهاني بوستان و عالمي گلستان گردد - و فرحت[٥] در دلهای احبا افزاید - حدت[٦] در قلبهای اعدا در آید - آنکه گفته اند (دوست در بالیدن[٧] و دشمن در کاهیدن) راست است - چنانچه آن

(٢ ن) جرعه جرعه * (٣ ن) ثمرهٔ * (٤ ن) شهانرا بباید چنین لشکر آراستن * (٥ ن) حب * (٦ ن) خلش * (٧ ن) نازیدن *

صاحب فتح اسرار ربوبیت مظفر و منصور انوار مملکت الوهیت فرمود قوله علیه السلام رزقی(۲) تحت رمحی - مقام دهم کیاست و فراست است - و هو فی المقصود والمطلوب - گوهر کیاست از نتیجهٔ علوم مکتوبات لدني و رموزات آن از عالم عوالم سني است قوله تعالی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا - شاه کیاست خطاب فراست اسم اعظم در مکتب قدس از(۳) معلم انس آموخته اعني علمني ربي - هم ازینجا ست که فراست هر مردي و کیاست هر فردي بر اندازهٔ خرد وي است - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در هر مقامي که کامي نهاده شیرینی(۴) از رموزات کیاست در هر کامي چشانیده و در هر مشربي که کیاست(۵) بدني افتاده ذوقي از چاشنيء دقائقات کنایت در هر ذهني رسانیده آنکه گویند (اشارات کیاست این زمرهٔ و بشارات فراست این فرقه بصفت بهار عام است) راست است - با آن هم غرض رموزات ایشان جز(۶) از ایشان غیرے(۷) نداند - قوله تعالی والراسخون فی العلم - همچنین سلاطین طالبان دین همیشه در حقائق رموز کیاست و دقائق اسرار فراست بکنایت کفایت کوشند و همیشه جرعهٔ از شربت غور(۸) اینمعني نوشند - تا زمرهٔ خواص و فرقهٔ

(۲ن) دریفجا حدیث شریف در اکثر نسخ متروک شده * (۳ن) از معلم آموخته * (۴ن) شربتي * (۵ن) که کیاست هر کامی چشانیده و بدنی اوفتاده ذوقی از * (۶ن) خبر * (۷ن) چیزے ندارند * (۸ن) عود *

اخص خواص را ازان جرعه جرعه نصیب شود - خمار شراب کلام و لذت جام آن پیام در کام ناکامان بکام ناکام علی الدوام باقي باشد چنانچه آن سرمست خمخانهٔ اسرار رموزات صحو و مسکر از جام دقائق شکر فرمود قوله علیه السلام ما صب الله في صدري شیئا الا وصببته فی صدر ابن ابي[٢] قحافة - با این هم بعض غور رموزات لطیف و دقیقهٔ اسرار دقائق شریف الفاظ قلیل شهریاران که بمعني کثیر فهم شود شهریاران دانند - المقصود حضرت فیروزشاه بتوفیق اله بفراست و کیاست خویش از آثار[٣] کنایت ملکي مدت چهل سال کمال بر تختگاه دار الملک شهر دهلي بادشاهي رانده - خلائق را پرورده - چنانچه[٤] درین مدت بعنایت الله تعالی برگي از شاخ ملکي نجنبید - اکنون آغاز کرده آید شرح مناقب[٥] حضرت فیروز شاه *

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فیروز شاه انار الله برهانه

آن ختم تاجداران و آن خاتم بختیاران آن سالار قافلهٔ خسروان کبار و آن خطیب منابر سروران نامدار آن دوران امان و آن امان دوران آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت آن روشن کنندهٔ شریعت و آن منور دارندهٔ طریقت آن بهروزي یافته از حضرت اله سلطان الاعظم فیروز شاه قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و چهارم

(٢ ن) ابي بکر * (٣ ن) اعتبار * (٤ ن) مدتي * (٥ ن) بمناقب *

ماه محرم مکرم (سنه ۷۵۲ اثنین و خمسین و سبعمائة) جلوس نمود - چهل و پنج ساله[2] در ملک نشست - مدت دور ملک سی و هشت سال و هشت ماه بود - چنین گوید ضعیف نحیف شمس سراج عفیف مورخ این تواریخ و مصنف این تصانیف سلطان فیروزشاه سپید پوست و بلند بیني و کشیده محاسن بود - نه از حد دراز و نه از غایت حد کوتاه بالا - در فربهي و تنکي معتدل مینمود تاجداري مشفق و مهربان بود - حلمي بی اندازه و خلقي وافر داشت - اولیا صفت علما احوال بود - لشکر نواز رعیت پرور در خلق نصیبهٔ از خلق محمدي داشت - در حلم بغایت - اگر زمرهٔ عمال از آثار اسرار اهمال صد خیانت میکردند هیچکس را بکلام هم نیازردي بلکه حضرت شاه فیروز درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش دربار شهر فیروزاباد است اینکه دستور سلاطین سلف بود نویسانیده - و هم دران محل کتابت کنانیده - که سلاطین پیشین را برای مدار ملک این بیت دستور بود[3] بدین بیت امام خود ساخته * بیت *

ملک را گر قرار میخواهي * تیغ را بیقرار باید داشت

بعده فرود آن محل حضرت شاه فیروز الملک[4] از حال احوال کمال خویش ثبت کنانیده - اگرچه سلاطین پیشین را این بیت دستور بوده و این از گمان[5] ایشان[6] رخ نموده (مگر قرار ملک بتیغ است)

(۲ ن) جمله پنج سال * (۳ ن) ملت * (۴ ن) فیروز الملک اکمل *
(۵ ن) کمال * (۶ ن) بدهشان *

این خطره در خاطر ایشان نگذشت که قرار ملک بامر مالک الملک است - این ندانست که مادر بیچاره بچندین مشقت فرزند بزاید نه ماه شدت و مشقت حمل بکشد - و مدت دو نیم سال شیر دهد - زحمت ولادت بیند - نشاید یکایک جاني را بیجان کردن سلطان فیروزشاه همدران محل از حال اختیار خود باز نموده که ما این بیت دستور خود ساختیم * بیت *

نگه کن که چون مادر مهر سنج * بران طفل خود چند بردست رنج

دران مقام حضرت فیروزشاه نیکنام این نثر(۲) نویسانیده (چون ما این(۳) دستور خود ساختیم و حاجات حاجتمندان بر نهج معدلت برآوردیم الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بغیر تیغ چندان هراس ما در دلهای خواص و عوام انداخت که جملهٔ عالم بسوی ما شتافت) سبحان الله حضرت فیروزشاه ختم تاجداران دارالملک دهلي بود - و امان دوران بود - که در عهد دولت او مدت چهل سال کمال لشکر مغل از لب آب سند جانب دهلي نیامده - بلکه درین مدت از غایت خلق بسیار و ایثار زر نا شمار و لشکر بردي بکوشش(۴) بسیار و رعیت نوازي بتکرار هیچ کسی با قوت بسی بیک نفسي انگشت مخالفت نجنبانیده - چنانچه شیخي واصلي سالکي در آخر عهد سلطان بدین مورخ گفته که وقتي من بوقت صبح برای وضو لب آب جون میرفتم - واصلي دگر دران محل وضو میکرد - بمن(۵) گفت

(۲ن) نیز * (۳ن) این بیت * (۴ن) کروشش * (۵ن) بیومن - بروین *

ای فلان میداني درون این کوشک کیست - یعني سلطان فیروزشاه است - که بلاهای جملهٔ عالم زیرپای اوست - آنروز که او ازین جهان برود معلوم جهانیان شود - فی الحاصل همدران چند سال از آثار تقدیر حضرت ذوالجلال و اسرار حکمت بر قرار حضرت فیروزشاه خوش خصال ازین جهان سفر کرد - حضرت دارالملک دهلي زیر و زبر گشت - بلکه آخر الامر بنهب[2] مغل پیوست - ایضا همدران سال زمرهٔ حجاج و فرقهٔ حاجیان محتاج از ثواب زیارت کعبهٔ مبارك محروم ماندند - همدران ایام راویان شیرین کلام چه از زمرهٔ خواص و چه از فرقهٔ عوام باز نمودند که پسر سید اجل آنکه امیر مکهٔ مبارک بود برادران او درین سال او را کشتند - در مکهٔ مبارک شور افتاد جملهٔ قوافل که از اطراف و اکناف جهان برای طواف خانهٔ کعبه آمده بودند محروم بازگشتند - زیارت میسر نیامده - در خبر است - چون عالمي از جهان سفر میکند رخنه در دین مي افتد که تا قیامت مسدود نگردد - همچنین حضرت فیروزشاه یکی از اولیای الله بود - مدت چهل سال الله تعالی ولایت آدمیان جهان بدو تفویض نمود - بعد از رفتن او رخنه در مملکت دهلي افتاد که خلائق دهلي سر در جهان نهاده - و اگر حکم خدا باشد تا قیامت اگر مسدود گردد - بارها درین گفتارها خدمت شیخ قطب الدین منور رحمة الله علیه خواجهٔ خواجهٔ این مورخ فرمودي سلطان فیروز

(۲ ن) نهب ٭

شيخي است از مشائخ طريقت كه تاج شاهي برسر دارد - ايضا سلطان فيروز در فتح و فيروزی بحدي بود هر كجا كه رخ نهادي بفرمان خدای تعالیٰ بغير تيغ فتح آن مقام دست دادي - و بغير جنگ فتح شدي - تا كار اسلحه(٢) در عهد فيروز شاهي بحكمت آلهي بجائي رسيده و بمرتبهٔ كشيده كه خلائق دهلي جنگ فراموش كرد - بلكه اسلحه را ارزش نماند - ايضا در عهد دولت فيروزشاهي بعنايت حضرت آلهي ذرهٔ ظلم بر كس نرفت كه شمهٔ عدل بر كس نكرد زيراچه حرفت ظلم خصلت احسن تاجداران نيست - و اگر سلطان فيروز در عهد خويش شيوهٔ عدل پيش گرفتي هيچكس طاقت عدل نياوردي - حضرت فيروزشاه بالهام آله بر عموم خلائق درگاه مدت چهل سال حكم كرده - و شيوهٔ حلم در جميع اديان مستحسن است - خصوصا در دين اسلام - فكيف از زمرهٔ شهرياران اهل اكرام كه در مقام مثلثه(٣) اند - كقوله تعالیٰ اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم - و همچنين الله تبارك و تعالیٰ سورهٔ يوسف را در قران بر حبيب خويش احسن القصص خواند و آن احسن چه بود - اعني برادران مهتر يوسف عليه السلام بر مهتر يوسف جفاهای بسيار كردند - گاهي از پدر جدا گردانيدند و گاهي درميان چاه تاريك براه باريك انداختند - و گاهي بچند

(٢ ن) اصلاح • (٣ ن) - دلثه •

درم قلب فروختند - بدين سبب مهتر يوسف چندان مشقتها و محنتها ديده كه آن قصها در تفاسير مسطور ست - چون مهتر يوسف بعد از شدائد بسيار و مكائد بيشمار بملك مصر رسيده و برادران مهتر يوسف از سبب گراني غله و حيراني آن از كنعان در مصر آمده بعد از گفت بسيار و شنود بيشمار مهتر يوسف نيكي كاره[۲] خود را بر برادران اظهار گردانيده - درين محل برادران ترسيده - نبايد كه مهتر يوسف انتقام خود بكشد - مهتر يوسف بر ايشان گفته كه اى برادران من هيچ خوف و هراسي بسوى خود راه نبايد داد - ميان ما و شما هرچه رفت جمله چيزها بتقدير اوست هر جفائے كه از وجود شما آمد و هران جنايتي كه از ذات با بركات شما صادر شده بتمام بخشيدم - و عفو گردانيدم - اگر مهتر يوسف مكافات آن جنايات طلبيدي حسن بودي - چون از سر جفاى برادران باز آمد الله تعالى اين فعل را احسن خواند كقوله تعالى نحن نقص عليک احسن القصص * * بيت *

آنها كه بجاى ما بديها كردند * گر دست رسد بجز نكوئي نكنم

* بيت *

* هر كه او در راه ما خاري نهد از دشمني *

* هر گلي كز باغ عمرش بشگفد بيخار باد *

معهذا حضرت فيروزشاه مستثنى نيز در عهد دولت خويش

(۲ ن) كاره

بفراست و کیاست بیش این چنین حلم ورزیده - اگر یکی صد گناه کردے و آن شخص را بحضرت فیروزشاه بردندے و آن شخص ترسان و لرزان پیش او رفتی بمجرد آنکه نظر سلطان فیروز بران مجرم افتادے باو کلام بلینت تمام گفتی - و از سر گناه او باز آمدے اگرچه صد جنایت کبیره از وجود او صادر شدے با این هم بخشیدے و گناه کبیرهٔ سلاطین چیست - یا مالیست یا جاني - مالي(۲) آنست که عهده دارے بر(۳) کارے مبادا مال بیت المال تلف کند و جاني آنست که عیاذا بالله منها کسے غدر(۴) انگیزي کند الغچنین گناه حضرت فیروزشاه بخشیدے - و اگر بر کسے تفتي کردے براي ادب کردن او فرمودے که در محل سلام نگذارند - چون آن شخص چند روز بوقت سواري نمودار گردیدے بعد چند روز حضرت شاه فیروز از غایت شفقت و مهرباني و از نهایت مهرجاني و از بسیاري شرم حضور چون مشائخ دوجهاني آنکس را بازپرس کردے - و از سر گناه او درگذشتي - مگر دو چیز یکی دزد بروني دوم اشخاص خوني - زیراچه درین هر دو شخص(۵) حقوق دیگران است - این هر دو طائفه را سیاست کردے - آرے عجب کارے و بوالعجب اسرارے - سلاطین پیشین در قسم شهریاري و مدار جهانداري حلم بسیار نکرده - زیراچه در امور و اشغال(۶) سلطنت حلم

(۲ ن) مالي چیست آنست * (۳ ن) هر * (۴ ن) عذر * (۵ ن) شخص چنین (٦ ن) انفعال *

بسیار زیان بیشمار دارد - اما(۲) چون حضرت فیروزشاه اخلاص دل و نیت صادق با حضرت الله تبارک و تعالی داشت و چندین حلم برای ریا و نفاق و نمودار خلق نبود خداي تعالی مدت چهل سال صفت حلم شیوهٔ مستحسن او گردانید * * بیت *

* نیکي(۳) خو کن چون ترا دست رس است *

* کین عالم یادگار بسیار کس است *

و اگر کسے از نهایت حسد بسے بدسگالي کردے الله تبارک و تعالی آنکس را بقدرت خود خاسر و خائن(۴) کرده بحضرت سلطان فیروز رسانیدے - با این هم اگر آنکس صد جفا کردے حضرت فیروزشاه از گناه او بازآمدے - و اگر خواستے مجرمے را قید کنند(۵) هرگز بحضور آن مجرم نگفتے که بند کنند - چون آن شخص را از پیش باز میگردانیدند سلطان فیروزشاه بر موکلان او بدست خود اشارت کردے که این مجرم را قید کنند - هرگز بزبان خود نگفتے سبحان الله هرچند که از اوصاف سنیه و اخلاق(۶) مرضیهٔ سلطان فیروزشاه نبشته میشود هنوز جرعهٔ ایست که از دریا بر گرفته(۷) میآید اگرچه سلطان جلال الدین را خطباي خوش کلام بر شاخ منابر عظام باسم حلیمي و کریمي میسرایند(۸) اما صفت حلم سلطان

(۲ ن) تا * (۳ ن) نیکو کن چون مر ترا دست رس است * (۴ ن) للمصحح - خائب * (۵ ن) کند * (۶ ن) اخلاص * (۷ ن) برگرفته - بدون میاید * (۸ ن) میرانند *

فیروزشاه بکمال رسانید * * بیت *

* نه حسنش غایتی[۲] دارد نه سعدی را سخن پایان *

* چو میرد تشنهٔ[۳] مستسقی و دریا همچنان باقی *

ایضاً حضرت شاه فیروز بشارت ملک و سلطنت پیش از اجلاس در تخت مملکت از زبان چهار مشائخ نامدار یافته - اول از خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ علاء الدین نبیسهٔ بندگی شیخ الاسلام و المسلمین فرید الحق و الشرع و الدین قدس اسرارهم - چنانچه از حال آن بشارت این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه مشرح بازدیده شمهٔ درین محل نیز کتابت کرده آید اگرچه تکرار تلخ[۴] نماید - اندران ایام که سلطان تغلق مقطع دیبالپور بود برای ملاقات شیخ علاء الدین قصد کرده - سلطان محمد و سلطان فیروز که دران ایام صغیر[۵] بودند برابر رفته - دران وقت پیش شیخ علاء الدین جامهٔ کرپاس غیر دوخته کرده آورده بودند - خدمت شیخ چهار و نیم گز جامه ازان جامه پاره کرده سلطان تغلق را داده و فرموده که بر سر خود به بند[۶] و بیست و هفت گز جامه سلطان محمد را و چهل گز جامه سلطان فیروز را داده فرمود بر سر بندند - چون این هر سه نفر ازان محل بیرون آمدند خدمت شیخ علاء الدین فرمود که این هر سه نفر

(۲ ن) آخری * (۳ ن) مست * (۴ ن) ملیح * (۵ ن) در ایام صغر و در دیگر- در ایام صغیر * (۶ ن) بندند *

صاحب تاج و تخت شوند - عاقبت کار از آثار اسرار انفاس آن بزرگوار همچنان شد - معهذا[۲] چون خدمت شیخ علاء الدین باقي جامه بسلطان فیروز داد حضرت شاه فیروز ختم پادشاهي کرد - بعد از رفتن او اینچنین شهر دهلي آخر رسید یعني نهب گشت - المقصود بشارت دوم از زبان خدمت شیخ شرف الدین پاني پتي شنید - دران هنگام که هر سه نفر سلطان تغلق و سلطان فیروز و سلطان محمد مخصوص برای ملاقات خدمت شیخ شرف الدین رفتند شیخ بر خادمان گفت چیزی از جنس طعام پیش این عزیزان بیارند - خادمان شیخ طعام در کاسه کرده آوردند - چون آن هر سه نفر دست در کاسه انداختند تا لقمه تناول کنند درین محل خدمت شیخ شرف الدین علیه الرحمة و الغفران فرمود که سه پادشاه در یک کاسه طعام میخورند - و بشارت دیگر از زبان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز یافته - اندران ایام که سلطان فیروز شاه خورد بودند برای پا بوس در غیاث پور رفت - خدمت شیخ را تواضع سلطان فیروز شاه بغایت خوش آمد - خدمت شیخ فرمود بابا چه نام داري - سلطان فیروز گفت بنده کمال الدین نام دارد - و سلطان فیروز شاه را کمال الدین لقب بود - چون خدمت شیخ این لفظ شنید علی الفور از زبان مبارک این نفس کشید - عمر بکمال دولت بکمال نعمت بکمال - و بشارت دیگر از زبان

(۲ ن) همچنان شد هر سه نفر بپادشاهي رسیده •

مبارک خدمت شیخ نصیر الدین محمود شنید رحمة الله علیه چون سلطان محمد[2] دنبال طغی در تهته رفت خدمت شیخ نصیر الدین را برابر خود برد - چون سلطان محمد در تهته نقل کرد و سلطان فیروزشاه در بادشاهی نشست خدمت شیخ نصیر الدین بر سلطان فیروزشاه پیغام کرده که باین خلق عدل و انصاف خواهی کرد و یا برای این مشتی مسکینان والی دیگر از الله تبارک و تعالی التماس کرده آید - سلطان فیروز جواب فرستاد که با بندگان خدایتعالی حلم ورزم و اتفاق کنم - چون خدمت شیخ این لفظ شنید بر سلطان فیروز جواب فرستاده اگر با خلق اینچنین خلق خواهی کرد ما هم برای تو از الله تبارک و تعالی چهل سال ملک خواسته ایم - عاقبت همچنان شد که سلطان فیروز تا چهل سال ملک راند - بعضی[3] راویان درین محل روایت کرده که شیخ نصیر الدین محمود سی و نه خرما برای سلطان فیروز فرستاد زهی بشارت بر بشارت *

همیدون آغاز کرده آید از ابتدای حال سلطان فیروز

اگرچه پیش ازین خدمت مولانا ضیاء الدین برنی علیه الرحمة و الغفران از حالت روش سلاطین دهلی تاریخی تصنیف کرده و آنرا تواریخ فیروزشاهی نام نهاده[4] - و ابتدای آن تاریخ از جلوس

(۲ن) سلطان محمد ابن تغلق * (۳ن) آری بعض راویان * (۴ن) کرده *

سلطان غياث الدين بلبن آغاز کرده - و تا نهايت ششم سال از جلوس نيک نفوس فيروزشاهي نوشته - و از احوال سلطان فيروزشاه در ديباچهٔ ذکر سلطان صد و يک مقدمه اختيار کرده - و از جلوس تا ششم سال يازده مقدمه نوشته - و براى کتابت باقي نود مقدمه خدمت مولانا معذرت کرده که اگر حيات من وفا کند نود مقدمهٔ ديگر نيز بنويسم - وگرنه هرکرا الله تبارک و تعالى توفيق دهد او باتمام رساند چون نصيب خدمت مولانا نبود دران تواريخ فيروزشاهي همان يازده مقدمه ماند . چون اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف را حضرت الله تبارک و تعالى توفيق داده بعنايت او اين ابواب کشاده اين مورخ آن نود مقدمه درين تاريخ درج کرده - اما از گاه زادن سلطان و بر تخت نشستن و خراميدن بجهان (٢) هرکرا براى مطالعهٔ آن يازده مقدمهٔ خدمت مولانا ضياء الدين برني حاجت افتد در تواريخ فيروزشاهي نظر کند - ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * * مثنوي *

خداوندا در توفيق بکشاي * نظامي را ره تحقيق بنماي

دلي ده کو يقينت را بشايد * زبان ده کافرينت را سرايد

ايدون آغاز کرده فهرست ابواب آن نود مقدمه بعون الله تبارک و تعالى و توفيقه - نود مقدمه مبني بر پنج قسم هر قسمي هژده مقدمه بدين تفصيل *

(٢ ن) ازين جهان *

قسم اول از ولادت تا جلوس هژده مقدمه

(۲ ن) آئین * (۳ ن) باجتهاد *

قسم دوم بیان مهم لکهنوتي دو کرت سواري سمت جاجنگر و نگرکوت هژده مقدمه

مقدمهٔ اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتي کرت اول
مقدمهٔ دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتي - مقدمهٔ سیوم
جنگ سلطان فیروز با سلطان شمس الدین و بدست آمدن پنجاه
پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد هزار مرد بنگاله - مقدمهٔ
چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي - مقدمهٔ پنجم بناي
شهر حصار فیروزه - مقدمهٔ ششم استقامت املاک - مقدمهٔ هفتم
ملاقات سلطان فیروز با خواجهٔ این مورخ در هانسي - مقدمهٔ
هشتم بناي شهر فیروزاباد در کرانهٔ لب آب جون - مقدمهٔ نهم
آمدن ظفرخان از سنارگانو باستغاثه - مقدمهٔ دهم روان شدن
سلطان فیروز در لکهنوتي کرت دوم - مقدمهٔ یازدهم حصاري شدن
سکندر شاه - مقدمهٔ دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز
مقدمهٔ سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر
مقدمهٔ چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت راي
جاجنگر - مقدمهٔ پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون الله از جاجنگر
و افتادن در راه قلب - مقدمهٔ شانزدهم رسیدن سلطان فیروز شاه
در شهر دهلي - مقدمهٔ هفدهم خوشي و خرمي خلائق عهد
سلطان فیروز - مقدمهٔ هژدهم در بیان فتح قلعهٔ نگرکوت *

قسم سیوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهڑیال

هژده مقدمه

ديبالپور - مقدمهٔ هژدهم وضع كردن طلس كهڑيال بعد از آمدن مهم تهته ٭

قسم چهارم بازماندن سلطان فيروزشاه از سواريِ مهمهاي بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملكت هژده مقدمه

مقدمهٔ اول بازماندن سلطان از سواريِ مهمها - مقدمهٔ دوم اهتمام سلطان فيروزشاه براي جمع[2] بندگان - مقدمهٔ سيوم آمدن جامهٔ خليفه خلد الله ملكه براي سلطان فيروز - مقدمهٔ چهارم نشستن سلطان در محل بارجا - مقدمهٔ پنجم بيان فرحت و بهجت ملوك آنروزگار - مقدمهٔ ششم در بيان فراخيِ سال و ارزانيِ نعمت - مقدمهٔ هفتم شرح احوال حشم - مقدمهٔ هشتم بردن كيفيت ياران پسر عماد الملك پيش سلطان فيروزشاه و جواب با صوات يافتن - مقدمهٔ نهم شرح آوردن منارهاي سنگين - مقدمهٔ دهم در بيان شكارهاي فيروزشاهي - مقدمهٔ يازدهم در بيان عمارتهاي گوناگون كه سلطان فيروز كرده - مقدمهٔ دوازدهم شرح ياد كردن سلطان فيروزشاه طائفهٔ بيكاران را - مقدمهٔ سيزدهم شرح اسباب كارخانهاي فيروزشاهي مقدمهٔ چهاردهم شرح بيان سكهٔ مهر شش‌كاني - مقدمهٔ پانزدهم در بيان بناي ديوان خيرات و شفاخانهٔ با بركات - مقدمهٔ شانزدهم

(۲ ن) جميع ٭

شرح جشنها[۲] - مقدمهٔ هفدهم در بیان[۳] احوال طلب کردن مطربان بعد نمازجمعه بحضرت سلطان فیروز - مقدمهٔ هژدهم در بیان نمونهاي جدید *

قسم پنجم شرح مخلوقيء سلطان فیروز و بیان نقل شاهزادهٔ فتح خان و بیان عظمت بعض خانان و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در بیان مخلوقيِ سلطان فیروزشاه - مقدمهٔ دوم دور کردن نا مشروعات - مقدمهٔ سیوم سوختن زناردار پیش دربار حضرت شهریار - مقدمهٔ چهارم ستدن جزیه از طائفهٔ زناردارانِ و کفار - مقدمهٔ پنجم از احوال[۴] دو مرد درازقد و یک مرد کوتاه بالا و دو عورت با ریش - مقدمهٔ ششم بیان عظمت خان اعظم تاتار خان مقدمهٔ هفتم بیان عظمت خانجهان - مقدمهٔ هشتم بیان عظمت ملک نائب باربک - مقدمهٔ نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطاني - مقدمهٔ دهم بیان ندیمي سید الحجاب - مقدمهٔ یازدهم احوال ملک شمس‌الدین ابورجا مقدمهٔ دوازدهم در بیان فطرت شمس‌الدین دامغاني - مقدمهٔ سیزدهم کشتن سلطان طائفهٔ خونیان را - مقدمهٔ چهاردهم مشغول

(۲ ن) جشنها بانواع * (۳ن) بیان احضار مطربان و پهلوانان * (۴ن) احوال پیدا شدن آدمي عجیب الخلقت *

بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسه چیز باز[2] کردن بندیان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان - مقدمهٔ پانزدهم وداع آخرین با سید جلال‌الدین - مقدمهٔ شازدهم بیان ندامت سلطان فیروزشاه مقدمهٔ هفدهم تسلیم کردن تغلق شاه بخانجهان - مقدمهٔ هژدهم احوال سحر که سلطان فیروز را کرده بودند *

قسم اول ازولادت سلطان فیروز تا جلوس

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول شرح تولد فیروزشاه (سنه ۷۰۹) تسع و سبعمائة نقل است که پدر سلطان فیروز سپهسالار رجب نام داشت - حضرت الله تبارک و تعالی او را بهمه چیز آراسته - سپهسالار رجب مذکور برادر سلطان غیاث‌الدین تغلق غازي بود - چنانچه از حالت ولادت ایشان این مورخ داستان[3] در مناقب سلطان تغلق مشرح بازنمود المقصود چون این هر سه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک خراسان در دهلي آمدند دران ایام عهد دولت سلطان علاء الدین بود - حضرت علاءالدین بحکمت کبریائي در باب ایشان انواع ابواب عاطفت کشود - این هر سه برادر پیش تخت علائي خدمت میکردند - چون سلطان علاءالدین شجاعت و جلادت ایشان دیده و آثار کند آوري و دلاوري ایشان[4] معاینه کرده ولایت شهر مشهور دیبالپور بسلطان تغلق عطا فرمود - هراینه هر سه برادر در کار و مصالح

(۲ ن) یاد * (۳ ن) پاستان * (۴ ن) اینها *

مشغول گشتند - سلطان تغلق را این مطلوب افتاد که برای سپهسالار رجب از دختر رائے از رایان دیبالپور کار خیر کند - همدرین تفحص و تجسس بود بعضے معارف بر سلطان تغلق رسانیدند که دختر رانه مل بهتي بغایت صاحب جمال است[۲] و بآراستگی کمال است[۳] - دران ایام بحکمت حضرت علام جملهٔ راجگي از خواص تا عوام از طائفهٔ میئیان و بهتّیان داخل ولایت قصبهٔ ابوهر مضافات دیپالپور میآمدند - و زمین جنگل نیز داخل بود - دران ایام فرجد این مورخ اعني ملک سعد الملک شهاب عفیف عهده‌داري[۴] ولایت ابوهر از دست سلطان تغلق داشت - سلطان تغلق بمشورت فرجد این مورخ چند نفر دانا در باریک بیني مستثني بر رانه‌مل فرستاد و گلدستهٔ پیغام بدست شان داد - چون فرستادگان پیغام از زبان سلطان تغلق گزاردند رانه‌مل از غایت نخوت و نهایت رعونت الفاظ ناهموار و کلمات ناگفتار آغاز کرد - چون آثار و اسرار این اخبار بر سلطان تغلق رسانیدند که رانه‌مل پیغام قبول نمیکند سلطان تغلق با فرجد این مورخ مشورت کرد - بعد گفت و شنود برین قرار یافت که در تلوندي رانه‌مل فرود میباید آمد - و مال سالینه از وے میباید طلبید - و بمرتبه نباید ستد - روز دیگر سلطان تغلق در تلوندي رانه‌مل رفت - مال[۵] سالینه نقد طلبید - جملهٔ مقدمان و چودهریان ولایت را زیر لت و شدت کشید - مال تمام نقد طلبید - جملهٔ ولایت رانه‌مل

(۲ ن) دختران * (۳ ن) اند * (۴ ن) عملداري * (۵ ن) حاصل *

عاجز گشت - تمام خلق در مقام تلفي افتاد - دران ایام عهد سلطان علاءالدین بود هرزه شور کردن نمیتوانستند - چون دو سه روز گذشت بر خلق رانه‌مل سختي شد خلق بغایت تنگ آمد - درین محل بعضے راویان محقق و مخبران مدقق بدین مورخ ضعیف شمش سراج عفیف گفت چون وقت نماز شام شده مادر رانه‌مل که عورتے پیر بود چون شنید که سلطان تغلق بر خلق ایشان سختي میکند مادر رانه‌مل گریه کنان و موي کنان (۲) درون خانهٔ رانه‌مل میرفت و کلمات نا امیدي میگفت - جواهر قطرات عبرات مي سفت درانحالت دختر رانه‌مل با سعادت مادر سلطان فیروز اهل مهارت در صحن خانه ایستاده بود - چون آن دختر نیک اختر مادر رانه‌مل را در گریه و زاري دید پرسید که ای جده این چندین گریه را سبب چیست - درینحالت مادر رانه‌مل گفت این گریه براي جان تو میکنم - اگر سبب تو نبودے سلطان تغلق بر خلائق این دیار چندین سختي نکردے - درین محل راوي مصدق گفت که همان دخترک جوهر گوهر صفت گوهر احسن سفت - و گفت که اي جده اگر بدادن من چندین خلائق شما خلاص میباید فی‌الحال پیغام ایشان قبول باید کرد - و مرا میباید گذرانید - و باید دانست که یک دختر را مغلان بردند - چون مادر رانه‌مل بر رانه‌مل رفت و آنچه از زبان دخترک شنید بارگفت پیش رانه‌مل نیز این کلام موافق افتاد

(۲ ن) پریشان *

دل همبرین گفتار نهاد - رانه‌مل ابواب این راز بر فرجد این مورخ کشاد
و بر سلطان تغلق فرستاد که رانه‌مل دختر ک خود را بسپهسالار رجب
داد - الحاصل کار خیر سپهسالار شد - و بطالع سعد و اختر میمون در
دیبالپور آورد - مادر سلطان فیروز را رانه‌مل بي‌بي نائله[2] نام داشته بود
چون در خانهٔ سپهسالار رجب آمد سلطان تغلق بي‌بي کدبانو نام کرد
المقصود بعد چند سال بعنایت حضرت آله فیروز شاه بار گرفت - بعد
گذشتن[3] ده ماه سلطان فیروز بوقت سعد و طالع میمون و بروز مبارک
و همایون از کتم عدم در وجود آمد - و از تنگنای مشیمه قصد عالم
خاکي کرد - پاي مبارک خود درین جهان نهاد - در روز تولد فیروزشاه
سلطان تغلق شاه ابواب بخشش عام بر خلائق خاص و عام[4] کشاد
و جد این مورخ یعني شمس شهاب عفیف نیز همدرین روز تولد شد
عورات بزرگان این مورخ دران ایام در دیبالپور درون حرم سلطان تغلق
بر مخدومهٔ جهان آمد و شد داشتند - بارها درین گفتارها فرجدهٔ
این مورخ گفتي البته گاه گاه بودے که من جام شیر خود در دهان
مبارک سلطان فیروز میدادم - و کرات حضرت سلطان فیروز شاه
با برکات در[5] اوج کامراني و پایهٔ سلیماني بر[6] پدر و اودر این مورخ
گفتي که من شیر جدهٔ ایشان خورده‌ام - المقصود چون حضرت شاه فیروز
تولد شد و بقیاس[7] هفت سالگي رسید بتقدیر الله تبارک و تعالی

(۲ ن) نائله * (۳ ن) از * (۴ ن) عوام * (۵ ن) با یک کس در اوج
کامراني بر پایهٔ سلیماني * (۶ ن) درین * (۷ ن) قیاس *

سپهسالار رجب رخت از دار فنا بدار بقا کشید - دران روز سلطان تغلق
را ماتم بزرگ پیش آمد - چنین گویند گویندگان صادق و اخبار
کنندگان مدقق که درمیان چنین[۲] ماتم مادر سلطان فیروز در عین گریه
چنانچه رسم عورات باشد میگفت - که این چه روز پیش آمد این فرزند را
چگونه خواهم پرورد و حال او چه خواهد شد - یعني حال سلطان فیروز
چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران گفت * * ابیات *

و زینش خبرني که پروردگار * چگونه ورا پرورد در[۳] کنار
چه گنجینها زیر بارش کشد * چه اقبالها در کنارش کشد

المقصود چون از نا امیدی مادر سلطان فیروزشاه حضرت سلطان تغلق
شنید کلام معذرت از زبان خود کشید - معذرت بسیار و دلداري
بیشمار کرده فرمود که غم مخور این فرزند من است و جگر گوشهٔ
من - بکرم الله تبارک و تعالی تا حیات من باقي است چه التفات[۴]
است - الغرض از بي‌بي کدبانو سپهسالار رجب را همین یک پسر
سلطان فیروز شده بود - دیگر هیچ پسري و دختري نشده - و آنکه گویند
ملک قطب الدین برادر سلطان فیروز بود این سخن راست است
ملک قطب الدین از مادري دیگر بود - و برادري ملک نائب
باربک نیز همچنین صورت است - او هم از مادري دیگر بود
معهذا سلطان فیروز هفت ساله بود که پدر از سر برفت - آئین
تاجداري و قوانین جهانداري از دو پادشاه گرفت - یکی از سلطان

(۲ن) عین * (۳ن) وقت کار * (۴ن) للمصحح - چه اندیشه است *

تغلق شاه دوم از سلطان محمد شاه - در قسم ملک داري و رسوم(۲) جهانباني هادي گشت - بارها درين کردارها تاتارخان بزرگ گفتے اسرارے که میان ما در قسم ملکي و رسوم شهرياري سلطان فيروز بداند در دل ديگرے خطرهٔ ازان نگذرد - اين بود تولد سلطان فيروز هرچه اين مورخ از بزرگان خود نقل صحيح شنيد درين درج کرد *

* بيت *

صلاح جهان آن شب آمد پديد * که از مولدش صبح صادق دميد

مقدمهٔ دوم آموختن سلطان فيروز مراسم(۳) تاجداري(۴) از تغلق شاه و سلطان محمد

نقل است که سلطان فيروزشاه در جلوس حضرت سلطان تغلق شاه چهارده ساله بود - و سلطان تغلق چهار و نيم سال در ملک جولانگري نمود - درين مدت سلطان فيروزشاه پيش سلطان تغلق شاه خدمت ميکرد - و هرچه از سلطان در قوانين(۵) سلطنت داري صادر شدے سلطان فيروزشاه بالهام الله آن جمله چيزها دريافتے - چون دور(۶) سلطان تغلق بآخر رسيد مملکت دهلي از سلطان تغلق بسلطان محمد رسيد سلطان محمد شاه که پاي بر تخت نهاد در جلوس

(۲ ن) رسم * (۳ ن) آئين * (۴ ن) تاجداري - بدون اين فقرهٔ - از تغلق شاه و سلطان محمد * (۵ ن) در قوانين سلطنت ديدے و ازو صادر شدے * (۶ ن) طور *

سلطان محمد شاه سلطان فیروزشاه هژده ساله بود - سلطان محمد
سلطان فیروزشاه را نائب امیر حاجب گردانید - و نائب باربک
خطاب کرد - دوازده هزار سوار نامدار در سپاه سلطان فیروز تعین شد
حضرت سلطان محمد شاه را در باب سلطان فیروز مرحمت و شفقت
بیقیاس افتاد - هرچه در قسم ملکي پیش سلطان محمد گذشتے
سلطان محمد بکنایت کیاست سلطان فیروز را تعلیم کردے
همه وقت پیش خویش داشتے - سلطان فیروز همدرلن ایام بر عموم
خلائق لطف فراوان و احسان بےپایان داشتے - کار هر حاجتمندے که
بر سلطان فیروزشاه افتادے سلطان فیروز بکار آن حاجتمند یکزمان
هم توقف نداشتے - چون سلطان محمد شاه بتوفیق آله مملکت
دارالملک دهلي را چهار قسم کرد چنانچه از حالت آن مقالت
این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد
مشرح نبشته - معهذا سلطان محمد شاه مستثنی یک قسم بنام
سلطان فیروز تعین فرمود تا آئین جهانداري و قانون شهریاري
آموزد - آرے عجب کارے و بوالعجب اسرارے - گفته بزرگان است
هر آنکس که کار یک معامله تواند کرد آن شخص کارهاي مملکت
و امورهاي سلطنت بپرداخت تواند رسانید - همچنین (۲) سلطان محمد
باریک بین ربع مملکت را حوالهٔ سلطان فیروز کرد - تا بعنایت الهي
حضرت فیروزشاهي در امور مملکت (۳) راني و آئین جهانباني

(۲ ن) هم همچنین * (۳ ن) ملک راني *

هادي گردد - آنکه عوام گویند که سلطان محمد سلطان فیروز را بیشتر احوال و اکثر اوقات در محنت و مشقت میداشت این سخن راست است - محنت و مشقت نه براے آن بود که با سلطان فیروز عداوت داشت - اگر حسد و عداوت بودے فی الحال از پیش تخت دور کردے - چون سلطان محمد پادشاهي با جاهي صاحب دستگاهي با کیاست فراوان و فراست بے پایان بود در تختگاه دهلي انواع کفایت و درایت میان جهان (۲) بر جهانیان نمود البته سلطان فیروزشاه را ادب معلمانه کردے تا پخته گردد - و در آئین جهانداري (۳) ماهر شود - چنانچه سلطان فیروز در نقل سلطان محمد چهل و پنج ساله کامل گشته (۴) بود * * بیت *

* تنعمے که من از فضل در جهان دیدم *

* هم از جفاے پدر بود و سیلي استاد *

مقدمهٔ سیوم شرح جلوس فیروز شاهي

نقل است که چون سلطان محمد شاه بتقدیر الله تعالی ازین جهان خرامید و سر بدان جهان کشید طائفهٔ مغل خلق بنگاه را نهب (۵) کردند - و رخ بملک خود نهادند - درین محل جمیع خانان و ملوک و تمام علما و مشائخ اهل سلوک که برابر (۶) سلطان محمد در تهته بودند درین محل بمشورت نشستند - و با یکدیگر گفتند

(۲ ن) میان جهانیان * (۳ ن) تاجداري * (۴ ن) گشت * (۵ ن) نهیب * (۶ ن) در برابر *

که بغیر امام چارهٔ نیست - دهلي دور دست و اینچنین واقعه زاد
که سلطان محمد در نعمت جنت آسود - و طائفهٔ مغل حرکت کرده
دو بدو (۲) ما در آمده آخر الامر بنگاه را خراب گردانیده - و طائفهٔ مغل
بے انصاف بعد غارت کردن بنگاه برائے طمع خام و لذت کام هم در
نزدیکيِ آن مقام (۳) مقام کرده بدین طمع تا شاید بود دیگر چیزے نیز
توانیم (۴) ربود - معهذا چون ملوک سلطان محمد در محل مشورت
نشسته با یکدیگر جوهر اسرار و گوهر گفتار سفتند - بعد گفت و شنود
بسیار و اندیشهٔ بیشمار هر دو فرقه را هم فرقهٔ ملوک و هم فرقهٔ
اهل سلوک را این اتفاق افتاد تا سلطان فیروز را در پادشاهي نشانند
و زمام جهانداري و مهار شهریاري بدست او سپارند - و سلطان
فیروزشاه از بسیاريِ خوف الله (۵) از امامت جهانداري عاري بود
سلطان فیروز بازمینمود که من نیت طواف خانهٔ کعبه زادها الله
شرفا دارم - سبحان الله هم در ابتداے مقال قادر پر کمال امامت
جهانداريِ سلطان فیروز بر نسبت مشائخ به (۶) خلق نمود - زیراچه
در امامت طریقت شرطیست بعضے پیران بوقت رفتن ازینجهان
بعضے مریدان را بجاے خود به تحکم (۷) مینشانند - سجادهٔ خود
بدو (۸) میسپارند - و آن مرید ازان بار گران گریزان - اینچنین خرقه را
میان مشائخ خرقهٔ تحکم گویند - و خرقهٔ تحکم میان مشائخ قدرے

(۲ ن) در مدد ما آمده * (۳ ن) آن مقام کرده (۴ ن) توانند ربود *
(۵ ن) خدا * (٦ ن) بر * (۷ ن) تحکیم * (۸ ن) برويِ سپارند *

و مرتبهٔ بلند دارد - هم همچنین چون براے امامت جهانداري و مقتدائي در قسم شهرياري جملهٔ خانان و ملوک و قضات و علما و مشائخ اهل سلوک که برابر(۲) سلطان محمد در تهته رفته بودند بیک اتفاق متفق شدند - و سلطان فيروز را اختيار كردند - او ازان گریزان از کثرت خوف سبحان - پس این صفت نباشد مگر اولیاي حق تعالی را زيراچه بار امامت جهانداري مشكل باريست - قال علیه الصلوة و السلام کلکم راع و کلکم مسئولون عن رعیته *

* بیت *

ملک سلیمان چو گرفتي مناز(۳) * کز سر موري ز تو پرسند باز

في الغرض هر همه برين اختيار قرار دادند - و برين اتفاق دل نهادند چون از اسرار این مقال خداوند زاده دختر سلطان تغلق مادر(۴) داور ملک شنيد (او دران ايام برابر بود) خداوند زاده بران ملوک پیغام کرد که بوجود پسر من داور(۵) ملک نائب امير حاجب را براي پادشاهي اختيار كردن شايد - پدر من سلطان تغلق پادشاه و برادر من سلطان محمد شاه - بوجود پسر من غيري چگونه نشيند - بعضي راويان درين محل روايت كرده که خداوند زاده الفاظ بي طريق گفته چون پیغام خداوند زاده برين ملوک رسید هر یک ملوک چون مار کژ بپیچید - پیغام خداوند زاده کس نه پسندید - جمیع(۶) ملوک و تمام

(۲ ن) برای * (۳ ن) بساز * (۴ ن) قوم * (۵ ن) خسرو ملک *
(۶ ن) این جمیع *

اهل سلوك متفق گشتند و ملك سيف‌الدين خوجو را بر خداوند زاده فرستادند - و ملك مذكور مشهور الافاق بود - هرچه گفتي راست گفتي با مهابت و صلابت بازنمودي - ملك سيف الدين بر خداوند زاده رفت - و كلمات مليح بصريح گفت كه اي عورت اگر بوجود سلطان فيروز پسر ترا اختيار كنند نه تو روي خانه بيني و نه ما روي زن و فرزندان - زيراچه پسر تو بي طريق است - او نتواند ملك داري كردن - و ما در زمين ديگران رسيده ايم - و اينچنين لشكر مغل بر سر ما نشسته - اگر سلامتيِ خود ازان لشكر ميخواهي چيزي كه ما همه اختيار كرده‌ايم تو هم دران راضي باش - اما شغل و خطاب سلطان فيروز اعني شغل نائب باربكي بر پسر تو مفوض خواهند كرد - چون ملك سيف الدين خوجو چنين كلمات گفت خداوند زاده ساكت گشت - ملك سيف[2] الدين بازآمد دران وقت جملهٔ ملوك متفق شدند - و سلطان فيروز را اختيار كردند با آن هم سلطان فيروز قبول نميكرد - درين محل راويان اكمل چنين گفتند[3] - وجوهر صدق سفتند[4] - تاتارخان كه دران جمع پاستان پير بود ايستاده شد - و بازوي سلطان فيروز گرفته زور كرد تا در تخت سلطنت بنشاند - درين محل سلطان فيروز با[5] تاتارخان گفت - چون اين بلاي عظيم و محنت اليم در گردن من انداخته‌آيد زماني صبر كنيد تا وضو كنم - سلطان فيروز وضو كرد - و دوگانه نماز چون اهل يگانه

(۲ ن) مذكور * (۳ ن) گفته اند * (۴ ن) سفته اند * (۵ ن) بر *

گزارد - سر[2] بر در خدا بسجدهٔ نهاد - و زبان بمناجات کشاد - آب از دیدهٔ روان کرد و گفت آلهي قرار همکنانرا[3] و آرام نظام اشغال جهانداري اندازهٔ آدمي نیست - قرار ملک از امر تست - آلهي پناهٔ من و قوت من توئي - بعدهٔ تاج جهانداري بر سر سرور سلطان فیروز داشتند - و دواج شهریاري در بر مبارک پوشانیدند آن اشخاص بیقیاس که دران جمع بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بازنمودند که سلطان جامهٔ شاهي و خلعت پادشاهي هم بالاي جامهٔ ماتم پوشید - هرچند که ملوک سلطان محمد کوشیدند تا[4] جامهٔ ماتم از تن سلطان فیروز دور کنند سلطان فیروز دور کردن نداد - و گفت اگر سبب مصلحت ملکي جامهٔ شاهي پوشیدم جامهٔ ماتم دور نتوان کرد - زیراچه سلطان محمد خوندکار و مربي و راهنماي من در همه چیزها بود - بلکه بصد هزار آرزو خواستم که طرف خانهٔ کعبه روم[5] چون مزاحمت شما بسیار شد سبب[6] شما قبول کردم - بهتر این است که جامهٔ شاهي بالاي جامهٔ ماتم باشد - المقصود سلطان فیروز خلعت شاهي پوشید - دران وقت پیل آوردند - و سلطان فیروز را بر پیل سوار کردند - نقباي درگاه و چاوشان بارگاه بانگ برگرفتند[7] - طبلهاي شادیانهٔ ترکانه[8] کوفتند میان خلق شادي عام شد - از غایت فرحت و نهایت بهجت

(۲ ن) سر سرور خود ٭ (۳ ن) ملکها ٭ (۴ ن) که ٭ (۵ ن) دوم ٭
(۶ ن) از سبب ٭ (۷ ن) میگرفتند ٭ (۸ ن) نهگانه ٭

این مثنوي میسرائیدند * * مثنوي *

سلطان شهانست شاه فیروز * کردست ازل خداش شهروز

سلطان شهان و شهریاران * سر تاج سران و تاجداران

المقصود سلطان فیروز اول در قسم ملکي و جهانداري در روز جلوس این امر کرد و گفت (بشیرا برو حشم را گرد آر) ازین شغل عمادالملکي او یافت - جلوس سلطان فیروز بتاریخ بیست و چهارم ماه محرم سنه اثنین و خمسین و سبعمائه بود - معهذا سلطان فیروز شاه مستثنی همچنان پیل سوار درون حرم رفت و در پاي خداوند زاده افتاد خداوند زاده سر سلطان فیروز را در کنار گرفت - و یک لک تنکه را کلاه جهانداري یادگار[2] سلطان تغلق شاه و سلطان محمد شاه بر سر سلطان فیروزشاه بدست خود نهاد - سلطان فیروز ازان مقام بازگشت - خلق را آرام شد - الحمد لله علی ذلک *

مقدمهٔ چهارم جنگ کردن فیروز شاه با طائفهٔ مغل

نقل است چون سلطان فیروز بر تخت پادشاهي نشست خلق بغایت خوش گشت - با این هم دلها از سبب لشکر مغل بغایت در تعلق بود - و لشکر مغل بعد از غارت کردن بنگاه هم در جوار لشکرگاه دهلي فرود آمده بودند - جملهٔ خانان و ملوک

(۲ ن) یادگاري *

جمع شدند - سلطان فیروز را این اتفاق روي داد تا با لشکر مغل جنگ باید کرد - لشکر سلطان از طائفهٔ گردان و کندآوران و زمرهٔ گیوان و نیوان[۲] و فرقهٔ غازیان و مبارزان و جملهٔ خانان و پهلوانان و تمام دلاوران و جنگ جویان و کل حشم و خدم اسلحه در تن پوشیدند - و بر اسپان برگستوانها کردند - و پیلان با مهابت را آراسته کرده جمیع سواران جرار و پیادگان نامدار حاضر آمدند سلطان فیروز بر لشکر مغل زد - میان هر دو لشکر جنگ بسیار و قتال بیشمار گذشت - کشش فراوان شد - بفرمان حضرت سبحان و تاثیر رحمت رحمان از آثار اسرار اقبال سلطان فیروز شاه میان لشکر مغلان هزیمت افتاد - هر یکي از مغلان رخت و کالا بباد داده سلطان فیروز شاه را فتح غیبي روي نموده ابواب بهروزي کشوده تمام[۳] خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را رها کنانیده - لشکر مغل بهزار حیله جان خود برده - اول فتح و فیروزي و نصرت و بهروزي همین بود - درین فتح میان خلق شادي عام[۴] پیدا آمده - معهذا سلطان فیروز با فتح و نصرت با تمام لشکر و پیل سمت دهلي بازگشته - اکنون آغاز از حالت مقالت ملوک شهر دهلي کرده آید * بیت *

* جنگ سلطانیست اینجا تیرباران چشم دار *

* از[۵] عروسیها بود کانجا شکر باران شود *

(۲ن) توانان * (۳ن) بتمام خلق * (۴ن) عالم * (۵ن) او - آن *

مقدمهٔ پنجم بیان غلط خواجهٔ جهان احمد ایاز باختیار (۲) کردن پسر سلطان محمد بپادشاهي

نقل است چون سلطان محمد در نوبت آخرین جانب دولت‌آباد سواري کرد چند نفر را در دهلي گذاشت - یکي ملک کبیر - دوم قتلغخان - سیوم سلطان فیروز که دران ایام نائب امیرحاجب بود - بتقدیر الله تعالی ملک کبیر و قتلغخان پیش از نقل سلطان محمد خرامیدند - و سلطان محمد سلطان فیروز را بر خود طلبید - چون دهلي خالي بود سلطان محمد خواجهٔ جهان را در دهلي از تهته فرستاد تا خواجهٔ جهان در دهلي نائب غیبت باشد - و بعضي ملوک در پهلوي او بودند - چنانچه ملک قوام الملک اعني خان‌جهان و ملک حسن و ملک حسام الدین ازبک و ملک خطاب (۳) و اشخاص دیگر - درین محل عوام گویند چون خواجهٔ جهان شنید که سلطان‌محمد نقل کرد وجملهٔ خانان و ملوک و علما و مشائخ اهل سلوک که آن جانب بودند سلطان فیروز را در پادشاهي نشاندند بعد شنیدن این اخبار و آثار گفتار این اسرار خواجهٔ جهان پرکار پسر سلطان محمد را در دهلي بپادشاهي نشانده و با سلطان فیروز بمقاومت پیش آمده (۴) - خلق را با خود یار کرده - و این قول عوام درست نیست - این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف

(۲ ن) اجتهاد • (۳ن) خطاب • بلا ملک • (۴ ن) که با سلطان فیروز بمقاومت پیش آید •

افسانهٔ این داستان چون قانون باستان از زبان بندگی مجلس عالی کشورخان[2] بن کشلوخان بهرام ابیه[3] شنید - چون سلطان محمد در زمین تهته برحمت حق پیوست امیران هزارهٔ[4] خراسان که در مدد سلطان محمد آمده بودند ایشان خبر نقل سلطان محمد شنیدند بازار بزرگ را نهب کردند - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح بازدیده - المقصود در[5] روز غارت بنگاه خلق لشکر متفرق افتاده - هر یکی که دران انجمن بود بهر سمتی[6] رخ نهاد - هنوز سلطان فیروز که بپادشاهی نه نشسته همدران لحظه ملیح تون‌تون نام غلامی بود ازان خواجه که خواجهٔ جهان پیش ازان بر[7] سلطان محمد فرستاده بود - ملیح مذکور در عین شور مشهور از لشکر جانب دهلی روان شد - و سلامت در دهلی رسیده پیش خواجهٔ جهان تقریر کرد که سلطان محمد از جهان خرامید طائفهٔ مغل بر لشکر دویده خلائق بازار بزرگ را نهب و غارت کرده میان لشکر فساد بسیار و خون ریزی بیشمار شده - ملیح مذکور این تقریر نیز کرده که تاتارخان و ملک امیر حاجب یعنی سلطان فیروز غائب شدند - و معلوم نیست که ایشان بدست[8] مغلان افتادند و یا کشته شدند - و بیشتر ملوک دران جنگ سعادت شهادت یافته - در

(۲ ن) لشکرخان * (۳ن) ابیه * (۴ن) و نورهٔ ذکر کن با امیران هزارهٔ خراسان الخ - در دیگر - و نوروز که کت بامیران تغوارهٔ خراسان الخ * (ن ۵) درین * (۶ ن) شهر * (۷ ن) سلطان * (۸ ن) بردست *

لشکر سلطان محمد اینچنین واقعه زاده - و ملیح مذکور بندهٔ مشهور بود - چنانچه تا غایت روز نام ملیح خلق دهلي البته[۲] دانند چون خواجهٔ جهان اینچنین واقعه شنید در ماتم نشست یکي بر فوت سلطان محمد دوم بر غائب شدن سلطان فیروز - و خواجهٔ جهان را با سلطان فیروز محبت بود اینچنین محبت که میان ایشان غیري نگنجیدي - بلکه اتباع خواجهٔ جهان سلطان فیروز را پسر خوانده بود - المقصود بازآمده شود بر سر سخن - چون بعد از شرط عزا خواجهٔ جهان ازماتم برخاست گفتار ملیح راست پنداشت درین محل خواجهٔ جهان اجتهاد کرده پسر سلطان محمد را بپادشاهي نشانده - بتقدیر الله تبارک و تعالی در اجتهاد خواجهٔ جهان غلط افتاده - چون خواجهٔ جهان شنید که ملک امیر حاجب سلامت است و در ملک نشسته بر غلط اجتهاد واقف شد - و آنکه حشم جمع میکرد و مستعد میشد از سبب مصلحت ملکي بوده - زیراچه در قسم ملکي و رسوم جهانداري اینچنین غلط و سهو کسي استوار ندارد تا آنکه میان هر[۳] دو النیام نشود تا آنزمان از خطر عظیم و نیش[۴] الیم بیغم نباید بود - الحاصل خواجهٔ جهان در دهلي حشم بسیار جمع کرده خلائق را چاکر گرفت - موازنهٔ بیست هزار سوار بر خود موجود گردانید - خلق را مال بسیار داد - و مال دران ایام در خزانه اندک بود زیراچه سلطان محمد در مدت بیست و هفت سال که

(۲ ن) ازان میگویند ٭ (۳ ن) مردمان ٭ (۴ ن) تپش ٭

دور ملک او بود بذلهاي فراوان و بخششهاي بي‌پايان کرد - چون مال در خزانه اندک بود خواجهٔ جهان زر و نقره و اواني زرين و نقرگين بخلق داد - چون ازان نيز فارغ شد جواهر[2] نيز تلف نمود - بآوازهٔ بذل عطا از هر چهار جانب خلق[3] متوجهٔ اردوي او گرديد - اما عجب آنست که مال از خواجهٔ جهان مي‌ربودند[4] و طالب دولت سلطان فيروز ميبودند و دعاي دولت او مينمودند * بيت *

نيکي[5] و بدي هم او کناند * حکمي بنفـاذ ميرساند

مقدمهٔ ششم شنيدن خواجهٔ جهان اخبار جلوس سلطان فيروز بر تخت دولت

نقل است که چون خواجهٔ جهان اخبار دولت سلطان شنيد بر غلط خود تاسف بسيار خورد - و در[6] هر دو لشکر اخبار مختلف مذکور ميشد که خواجهٔ جهان بران قرار داده که چون لشکر سلطان بدهلي رسد امرا که در اردوي ظفر قرين اند اتباع آنها را در پلهٔ

(۲ ن) جواهر دادن آغاز کرد * (۳ ن) خلق تازيد چاکر ميشد * (۴ ن) ميبردند * (۵ ن) نيک و بد ازو همي کناند * (۶ ن) و خلائق هردو جانب الفاظ مختلف پيش گرفتند بعضي آوازه برآوردند خواجهٔ جهان ميخواهد اتباع آن اشخاص که در لشکر سلطان فيروز اند چون سلطان نزديک شهر دهلي برسد در پلهٔ منجنيق کند و در لشکر اندازد و بعضي ميگفتند که خواجهٔ جهان باو قتال خواهد کرد بلکه خواجهٔ جهان از دهلي تا رهتک سي کروهي از شهر بتمام قريهات خراب کنانيده بود *

منجنيق نهاده خواهد انداخت - و نيز مذكور ميشد كه خواجهٔ جهان با افواج قاهرهٔ سلطاني دغدغهٔ جدال دارد - ماحصل[٢] كلام چون احوال غير مكرر بسمع سلطان ميرسيد و آوازها متواتر ميگرديد جملهٔ ملوك و خوانين كه در لشكر ظفراثر بودند بيك اتفاق بازنمودند كه سلطان محمد ولد نداشت مگر يک دختر كه در عهد سلطان تغلق شده[٣] بود - خواجهٔ جهان پسر سلطان محمد را از كجا پيدا كرد[٤] - و جميع عقلا اينچنين الفاظ بر زبان ميگذرانيدند - و بر غلط خواجهٔ جهان حيرت مينمودند كه با وجود كبر سن چنين امور ازو بظهور پيوست نه لائق او بود - درين محل سلطان فيروز اكمل فرمود كه هرگز نبود كه از ذات احسن صفات خواجهٔ جهان چنين حركات[٥] بظهور پيوندد و با اين همه سلطان فيروز شاه انديشمند سمت دهلي حركت مينمود - و جمله لشكر از وضيع و شريف دل بازداده[٦] ميآمدند تا بكجا انجامد - و سلطان فيروز چون مشعلهٔ گيتي افروز دل بر كرم واجب الوجود نهاده بود - و جميع[٧] سران لشكر خواهان سلطان فيروز بودند - و از حضرت واهب العطايا نصرت سلطان مسألت مينمودند

(٢ ن) المقصود چون اخبار اختيار خواجهٔ جهان شاه فيروز شنيد و متواتر آوازها در لشكر رسيد جملهٔ خانان و ملوک الخ • (٣ ن) تولد نموده بود • (٤ ن) گردانيده • (٥ ن) مقدمات صادر شود • (٦ ن) بے دل شده ميآمده. يعني تا بچه نوع انجامد • (٧ ن) و جميع خلائق لشكر و شهر سلطان فيروز را ميخواستند •

و تمام خلق دهلي نيز بحكمت لم يزلي منتظر مقدم سلطان ميبودند - و چشم بر راه داشته هركه از لشكر ميآمد استفسار(٢) چگونگي احوال مينمودند • • بيت •

• نميدانم كه ميآيد كه از ره گرد ميخيزد •
• چنين دانم همون آيد كه بردابرد ميخيزد •
• مر او را پاي در راهست و ما را دست برسينه •
• ازانجا او همي جنبد ازينجا درد ميخيزد •

الحاصل چون(٣) سلطان فيروز بسرحد ملتان رسيد تا آنزمان بر زبان معجز بيان از احوال خواجهٔ جهان از قليل و كثير مذكور نه نموده بود آرے در قسم ملك داري انچه زمرهٔ شهرياران كامل و فرقهٔ تاجداران عاقل در آئين ملك كرده بودند سلطان نيز همان را دستور ساخته بود چون محقق گشت كه خواجهٔ جهان اشجار(٤) منقلب و مخالفت

(٢ ن) خلائق دهلي ميپرسيدند كه سلطان فيروز تا كجا رسيد • (٣ن) تا آنكه سلطان فيروز در حد ملتان رسيد تا آن زمان از زبان خويش ميان عموم خلائق نگفتي كه خواجهٔ جهان تخم مخالفت در كشت موافقت كشت • (٤ ن) اشجار منقلب كشته و خلق لشكر تهته مشقهاي بسيار و محنتهاي بيشمار ديده و از غايت بذل سلطان مال در خزانه نمانده - با اين همه لشكر را مغل زده خلائق مسكين شكسته و كشته و بينوا گشته طرف شهر رخ نهاده فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده اگر واقعهٔ خواجهٔ جهان ميان عموم خلائق از زبان بيرون خواهم آورد خلق لشكر گمان خواهند برد مگر سلطان فيروز از الخ •

در زمین دل بجاي گل موافقت کشته و خلقے که در لشکر تهته مصحوب سلطان محمد بودند مشقتها و محنتها کشیده بودند و از نهایت بذل سلطان محمد نقدے در خزانه نمانده بود و از مضرت لشکر مغل نقصان بسیار بلشکر سلطان رسیده بود سلطان فیروزشاه بخاطر میگذرانید که اگر از احوال خواجهٔ جهان بر سر جمع مذکور سازد (۲) حمل بران نمایند که مرا ازو وهم در خاطر است ازین اشجار منقلب کشته - و خلق لشکر تهته مشقتهاي بسیار و محنتهاي بیشمار دیده - و از غایت بذل سلطان محمد مال در خزانه نمانده و با این هم لشکر را مغل زده - خلائق مسکین و شکسته و کشته وبینوا گشته طرف شهر رخ نهاده - فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده - اگر واقعهٔ خواجهٔ جهان میان عوام خلائق از زبان بیرون خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از خواجهٔ جهان خوف دارد - تخم هراس در بوستان قلب میکارد ازین اشجار دو اثمار تلخ بار آورد - یکي آنکه دل لشکر از سبب بینوائي افتاده است - دوم آنکه چون قضیهٔ خواجهٔ جهان شنوند (۳) ایشان بیشتر دل اندازند - ازین جهت سلطان فیروز تا رسیدن حدود ملتان واقعهٔ خواجهٔ جهان از زبان بیرون نداد * * مثنوي *

چو لشکر هراسان شود در ستیز * سگالش نسازد (۴) مگر در گریز

به لشکر توان کرد این کارزار * به تنها چه برخیزد از یک سوار

(۲ ن) رساند * (۳ ن) از من بشنوند * (۴ ن) ندارد *

کند هر یک آئین ترس آشکار • نیـــاید ز ترسنـــدگان هیچ کار

مقدمهٔ هفتم روان شدن سلطان فیروز از تهته سمت دهلي

نقل است چون سلطان فیروز بحمایت کرم الله و عنایت الله از تهته بازگشت درین محل بمشورت نشست - که به[2] کدام راه در شهر دهلي مي‌باید رفت - گروهي گفتند در راه گجرات تا اموال گجرات بدست آید - ازین سخن سلطان فیروز فرمود عم من یعني سلطان تغلق براي دفع شر خسروخان از جانب دیبالپور روان شد - الله تعالی بقدرت اعلی او را فتح دهلي دست داد - ما را نیز براي برکت و یمن در راه ملتان و دیبالپور در شهر دهلي مي‌باید رفت - خداي تعالی ببرکت متابعت سلطان تغلق با تمام لشکر سلامت در دهلي برساند همبرین اتفاق سلطان فیروز شاه اهل برکات بکوچ متواتر روان شده معهذا چون خلائق دهلي شنیده که سلطان فیروزشاه با پیل و بنگاه از راه ملتان و دیبالپور میرسد خلائق را شادي ظاهر و باطن پیدا شد بعضي[3] امرا و ملوک و معارف اهل صدور بمستور بجانب شهنشاه مشهور روان شده - و بر طریق گریختگان رفته - و بحضرت فیروزشاه[4] پیوسته - تا کار بجائے کشید و کردار آن بمرتبهٔ رسید که از طائفهٔ بار مغني نیز رخ آورده - خواجهٔ جهان میل جمله جهان و کوشش

(۲ ن) در • (۳ ن) البته بعضي • (۴ ن) شاهي •

جميع آدميان بسوي سلطان فيروز مي‌ديد انگشت حيرت بدندان غيرت مي‌گزيد - اما هيچ نمي‌گفت - از سر خلق مي‌گذشت اگرچه اصحاب و ارباب خواجهٔ جهان اهل مثاب[۲] ميگفتند كه خلق دهلي مال از ما مي‌ستانند و بر سلطان فيروز مي‌روند اگر اتباع و فرزندان بعضي را تدارك كنند خلق از رفتن بازمانند - خواجهٔ جهان اين همه شنيدي و هيچ جواب ندادي - تا كار فرار خلق بجائي رسيد آنانكه قدرت دارند بحضرت سلطان فيروز شاه مي‌روند - و آنانكه قدرت ندارند دلهاي ايشان سوي سلطان مائل و طالب است دو ديده بر راه داشته[۳] هر روز اخبار منازل مي‌پرسند - آري عجب كاري و بوالعجب اسراري - چون حضرت الله تبارك و تعالی بقدرت اعلی مملكت دارالملك دهلي را در ازل بنام شاه فيروز خوش خصال نبشته بود همه اسباب آن موجود مي‌گردانيد - اگرچه سلطان فيروز با لشكري گسسته و جيوش شكسته مي‌آمد و در دهلي خواجهٔ جهان بيست هزار سوار موجود داشت اتباع و فرزندان خلق لشكر درون حصار دهلي مانده معهذا سلطان فيروز را بعنايت ازلي بغير تيغ فتح دست داده - العناية قبل الماء والطين[۴] * بيت *

چو دولت مر يكي را رخ نمايد * ز در اقبال نا خوانده در آيد

سبحان الله تعالی دلها در قبض قدرت اوست - لقوله عليه السلام القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلب الله

(۲ ن) مشارب * (۳ ن) دارند و هر روز * (۴ ن) الغياث - العناية قيد الماء *

تعالی کیف یشاء - و چون الله تعالی بندهٔ را از بندگان خود
بدوستی گیرد فرمان از حضرت رحمان بفرشتگان رسد تا بندهٔ مرا
دوست گیرند - بر مهتر جبرئیل فرمان حضرت جلیل رسد یا جبرئیل
محبت بندهٔ من در آبهای روان کن تا هر که ازان آب خورد بندهٔ
مرا بدوستی گیرد - زیراچه این همه قدرت حضرت جلت بود که
جمله خلائق دارالملک دهلی دوستداران و هوا خواهان سلطان
شدند - خانه و فرزندان خود را در تهلکهٔ جانی در معرض تلف
انداختند - و چندین مشقت راه اختیار کردند - خرچ و اخراجات
از گرهٔ خویش کردند و بحضرت شاه فیروز پیوستند - اینچنین چیزها
بکوشش مخلوقات و موجودات نباشند مگر بعنایت بیغایت حضرت
الوهیت - چون الله تعالی را در حق خلق دهلی کرم فراوان و
عنایت بی پایان بود و در ازل آزال قلم رانده که در مدت چهل سال
مبارک قدمی والی این ولایت آمر خلق بود تا این خلق چند گاه
بکرم آله زیر سایهٔ چتر دولت او برفاهیت و بهجت خواهد گذرانید
همه اسباب آن موجود گردانید * * بیت *

هر نا امیدی را امید پندار * روزست سپید از پس شب تار

المقصود چون سلطان فیروز در حد ملتان رسید در عین کوچ می آمد
ملیح تون تون نام غلام خواجهٔ جهان فرستادهٔ خواجهٔ جهان از دور
نمودار گردید - سلطان فیروز شاه شناخت - درین محل فرمود که از
طرف دهلی چند سوار می آیند - چون ملیح نزدیکتر آمد و در

حمائل ملیح مذکور فرمان پسر سلطان محمد بود - و در حمائل الاغان فرمان سلطان باشد - چون حضرت شاه فیروز ملیح را از دور بدین طریق دید در دل خود گذرانید که ملیح فرستادهٔ خواجهٔ جهان رسید - حضرت شاه عنان مرکب عزت خود همدران محلّ کشید و این لفظ بر زبان خود راند مگر خواجهٔ جهان در جهان نماند - بعده فرمان شد که ملیح را همانجا بدارند و ازو استفسار کنند که خواجهٔ جهان سلامت است - معهذا چند نفر حجاب دانا در باریک بیني مستثنی سمت ملیح رفتند - و او را همانجا داشتند - و از حال خواجهٔ جهان و خلائق شهر دهلي پرسیدند - ملیح مذکور از آثار غرور مشرح بازنمود - چون آن حجاب شتاب(۲) آثار این اخبار بگوش حضرت شاه فیروز رسانیدند و تقریر ملیح بصریح تمام بازنمودند درین محل حضرت شاه اکمل از زبان خود بیرون آورد که کرم حق مي‌باید - از خواجهٔ جهان و غیر او چه کشاید - آري جمیع خلائق از آشنا و بیگانه درین افسانه این ترانه مي‌سرائیدند *

* بیت *

بی از تو مباد ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم

الغرض حضرت فیروزشاه بعنایت الله تبارک و تعالی درون شهر ملتان در آمد - بمشائخ(۳) ملتان دست احسان برآورد - بعده میان اجودهن

(۲ ن) بتاب شتاب * (۳ ن) مشائخ و ملایانرا زیارت کرد بر خلق ملتان دست احسان بر آورد *

شده مخصوص کرده زیارت بندگي شیخ الاسلام فرید الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز آمده ازانجا در قصبهٔ سرستي نزول فرمود - سرستي از دهلي نود کروه باشد - صرافان و بقالان سرستي جمع شدند - و چند لک تنکه بوجه خدمتي پیش آوردند درین محل فرمان شد خدمتي شما بر ما بوجه قرض است انشاء الله تعالی چون در شهر دهلي درآمده شود مبلغ شما باز بشما رسانیده آید[٢] - بملک عمادالملک بشیر حواله شد که بعد از درآمدن در شهر دهلي مال ایشان بدهاند - حضرت فیروزشاه بکرم اله آن تمام مال بحشم داد - البته خلق لشکر را خرچ حاصل شد درین محل شیخ نصیرالدین محمود رحمة الله علیه بر سلطان فیروز گفته که از تهته تا این مقام دعاگوي درگاه از حضرت اله التماس کرده - بکرم حق پادشاه با جمیع بنگاه و لشکر هوا خواه[٣] سلامت رسیده ازینجا پیشتر حد ولایت خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران است - بخدمت ایشان نبشته مي باید فرستاد - سلطان فیروز همچنین[٤] این لفظ بخدمت شیخ قطب الدین منور در هانسي نوشت که خدمت شیخ نصیرالدین همچنین فرمودند - و حواله بر شما کردند - خدمت شیخ قطب الدین نبشته چون خدمت برادرم شیخ نصیرالدین حواله برین ضعیف کرده امید از کرم الله تبارک و تعالی این دارم

(٢ ن) داده آید * (٣ ن) خواهان * (٤ ن) عین این لفظ *

که دهلي هم بر شما خواهد آمد - آري عجب اسراري - خدمت شيخ نصيرالدين اين كلام براي آن فرمود تا بزرگي شيخ قطب الدين منور ميان جهان و جهانيان پيدا شود - وگرنه ميان اين هر دو بزرگوار بكرم كردگار محبت[۲] و يكانگي است كه اين هر دو بزرگ هم خرقه بودند - و هر دو در آخر سن رسيده بودند * بيت *

صحبت نيكان ز جهان دور گشت * خوان عسل خانهٔ زنبور گشت

المقصود چون جواب نبشته بر سلطان فيروز رسيد بدين[۳] اشارت با بشارت حضرت شاه با مهارت اميدوار گشت - و منتظر نفس شيخ مي بود *

مقدمهٔ هشتم پيوستن قوام الملك اعني خانجهان مقبول بر سلطان فيروز

نقل است كه بحضرت شاه فيروز خلائق ديار ملتان و ديبالپور و سرستي و مقامات ديگر بتمام پيوستند چنانچه بر سلطان محمد شاه پيوسته بودند - چه از زمرهٔ خانان كبار و ملوك نامدار و چه از فرقهٔ معارف خوش كردار و چه از طائفهٔ گردان جرار و كندآوران اهل اختيار و چه از طائفهٔ لشكريان نيك كار - و سي و شش راجگي كه آن جانب است بتمام پيوسته - كثرت خلق بسيار شده - حضرت

(۲ن) محبت يكانگي از بطانه بود و هر دو بزرگ همخرقه بودند * (۳ن) بدين بشارت باشارت *

فیروزشاه هر یکي را بزبان ملیم و بیان فصیح بصوبی مستظهر گردانیده و با ایشان وعدهاي نیک کرده (۲) منتظر نفس بندگي شیخ قطب‌الدین منور مي‌بود - با این هم اگرچه خلق دهلي بعنایت ازلي زمان زمان مي‌پیوست اما دلاساي حضرت فیروزشاه نمي‌شد تا آنکه ملک قوام‌الملک اعني خانجهان مقبول درین کار سبقت نمود - عرائض خویش با چگونگي احوال پیش حضرت فرستاد - و از حال آمدن خود خبرداد - ابواب هوا خواهي چون هوا خواهان کشاد - در هر عرضداشت التماسے (۳) که داشت بازمي‌نمود - حضرت فیروزشاه نیز بر حسب مطلوب طالب جواب مي‌فرستاد - درمیان شهر دهلي چکاچک افتاد که قوام‌الملک عرائض بحضرت فیروزشاه فرستاد - امروز یا فردا رخ بجانب فیروزشاه خواهد نهاد - چون خواجهٔ جهان بدلائل اشکار و نهان معاینه کرد در تعبیهٔ آن شده تا قوام‌الملک را بگیرد - سبحان الله چون حکمت آلهي و تقدیر حضرت نامتناهي برین است تا حضرت فیروزشاه درملک نظام گیرد اندازهٔ کیست که آن حکم بگرداند * * ابیات *

اقبال کند چو رهنمائي * هرسو که روي فرح بیائي

آن روي نکو چو رخ نماید * هر کار که بسته شد کشاید

المقصود از تاثیر حکمت ودود قوام‌الملک خواست تا از دهلي بیرون آید - دران روز در سراي مخصوص کرده آمد (۴) - و دران ایام خواجهٔ جهان بالاي هزارستون کوشک همایون مي‌بود - چون قوام الملک

(۲ ن) گردانیده * (۳ ن) التماس * (۴ ن) آید *

فرود هزار ستون رسید خواست تا بالاي شیب برآید - شخصي از نزدیکان خواجهٔ جهان از بالاي شیب فرود میآمد - آن شخص بدیدن قوام‌الملک انگشت خود بدندان گرفت - و بچشم نهاني به پنهاني گفت که بالاي شیب برآمدن مصلحت نیست قوام‌الملک دریافت فی الحال هم پیش در بالاي شیب خود را لنگ ساخت - و یک نفر مختص خود بر خواجهٔ جهان فرستاد و از حالت علالت (۲) خود اعلام داد که پاي من اماس گرفته از خانه تا این آستانه بهزار حیله آمدم - بالاي شیب بر آمدن نمي‌توانم قوام‌الملک تا آمدن جواب نپایست فی الحال بازگشت - چون خواجهٔ جهان اینچنین بیان شنید که قوام‌الملک الفاظ عذر از زبان خود کشید کسان خود دوانید تا بقوام‌الملک بگویند با شما مشورت (۳) اصلي و اتفاقي کلي است تا این دور باید آمدن - تا آنزمان که کسان خواجهٔ جهان بر قوام‌الملک برسند قوام‌الملک در صحن کوشک رسیده بود - چون کسان خواجهٔ جهان بر قوام‌الملک رسیدند و پیغام خواجهٔ جهان رسانیدند قوام‌الملک گفت که از درد پاي بیقرارم خبر از خود ندارم نماز پیشین اول وقت آمده شود - تا مادام که کسان خواجهٔ جهان جواب قوام الملک بر خواجهٔ جهان برسانند قوام‌الملک پیش (۴) در قبله رسید - و در عهد سلطان محمد تغلق

(۲ ن) مقالت * (۳ ن) مصلحت. و مشورت اصلي اتفاق کلي‌ست تا این روز * (۴ ن) بدر *

فرو خانهٔ قوام‌الملک پیش در قبله بود - قوام‌الملک در فرو خانهٔ خود درآمد - همدران لحظه و لمحه قوام‌الملک در چوڈول زرین سوار شده فوج کشیده روز روشن با خرم و فرزندان و یاران با تمام خیل و تبع[۲] در دروازهٔ میدان بیرون آمد - و التفات از روزگار خواجهٔ جهان نکرد - چون قوام‌الملک پیش دروازهٔ میدان رسید دربان دروازه کوشید تا تختهٔ دروازه بدهد - تازي سواران رسیدند و تیغهاي درفشان[۳] از نیام کشیدند - دربان[۴] دروازه نتوانست بند کرد - قوام‌الملک آهسته آهسته سمت حضرت شاه فیروز روان شد - و سلطان فیروز از سرستي روان شده بود - و چند منزل آمده در منزلگه[۵] اکدار نزول فرموده قوام‌الملک بحضرت فیروزشاه رسیده پایبوس کرده - و همدران روز در خانهٔ شاهزاده فیروزخان پسر تولد شده - چون حضرت شاه فیروز را دران منزل دو شادي چون مژدهٔ کیقبادي پیدا آمده یکي شادي پیوستن قوام‌الملک دوم شادي تولد پسر در خانهٔ شاهزاده فیروزخان حضرت فیروزشاه دران مقام باهتمام تمام شهري بزرگ بنا کرده و آنرا فتح‌آباد نام نهاده - و آن فرزند را فتح‌خان نام داشته - و همدران روز قوام‌الملک امیدوار (مسند) شده حضرت فیروزشاه بمرحمت گفته * ابیات *

هستي تو امین و راست کارت * اجـــلال دهیـــم در وزارت

(۲ ن) تیغ * (۳ ن) درخشان * (۴ ن) دربان در دروازه دادن نتوانست *

(۵ ن) منزل *

آري به يقين[2] حلال خواري * در كار امين[3] و راست كاري
آراستهٔ براي و تدبير * در كار نكرده هيچ تقصير

مقدمهٔ نهم پيوستن خواجهٔ جهان بر سلطان

نقل است كه چون خواجهٔ جهان شنيد كه قوام الملك سر از اطاعت[4] كشيده بر سلطان فيروز رسيد بعضي اشخاص كه دران جمع بودند برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف تقرير كردند و برين جمله باز نمودند كه خواجهٔ جهان چون ديد كه قوام الملك از صحبت ما بريد و مانند مرغان هوا بهواي خود پريد دران وقت در تن خواجهٔ جهان يكتو پيراهن بود و تسبيحي در دست و هر دو دست خود را پس پشت خويش كرده و كفش در پاي پوشيده بغايت متفكر و پريشان خاطر ساكن بالاي هزار ستون مي آمد و مي رفت معهذا ان اشخاص كه با خواجهٔ جهان يار بودند و درين شور جولانگري مي نمودند ايشان ابواب راز باز كشودند - كه اگر اشارت اعظم همايون خواجهٔ جهان شود دنبال قوام الملك كرده آيد تا از پردهٔ غيب چه كشايد - خواجهٔ جهان جواب نداد - آري عجب كاري خواجهٔ جهان وزيري عاقل و كامل بود ديد[5] كه حكمت الهي و تقدير حضرت نامتناهي برين بود كه حضرت شاه فيروز با فتح و بهروزي در مملكت دار الملك نظام گيرد اندازهٔ كيست كه آن حكم بگرداند

(۲ ن) متن * (۳ ن) در كار نه كردي هيچ خواري * (۴ ن) طاعت *
(۵ ن) چون ديد *

و بدو (٢) گزندي رساند - آدميان افعال (٣) نيک بملائكه حواله كنند *

* بيت *

ملک و ديو هر دو حيرانند * آدمي ملک خويش ميرانند

چون حکم الله تبارک و تعالى برين بود که خواجهٔ جهان شهادت يابد همه اسباب متوسط شد * * ابيات *

راهي که براي (۴) نفس گيرند * يا خسته شوند و يا بميرند

از ماست رسيدهٔ اينکه بر ماست * اندوه خورم چه سود بر ماست

المقصود چون خواجهٔ جهان پنهان پنهان در خاطر خويش از نهايت فكر بيش گذرانيد که اين کار چون بر غلط بود بگمان من كي راست آيد - اين زمان بهتر آن باشد که من نيز بسلطان فيروز پيوندم و راستي غلط بازنمايم - آنچه حکم الله و فرمان الله است آن خواهدشد حاصل الامر قوام الملک روز پنجشنبه از شهر دهلي بيرون آمدهٔ بود همدران روز در منزل اسماعيل فرود آمد که بيست (٥) و چهار كروه از دهلي است - و خواجهٔ جهان روز جمعه بعد از نماز از شهر دهلي كوچ كردهٔ - و در حوض خاص علائي فرود آمدهٔ - آن جميع ملوک که با خواجهٔ جهان بدل و جان يكي (٦) شدهٔ بودند متفق شدند - و با خواجهٔ جهان در حوض خاص آمدند - چنانچه ملک حسن و ملک خطاب و ملک حسام الدين ازبک و اشخاص ديگر - هر همه حيران

(٢ ن) برو * (٣ن) آدميان نيک افعال بملائكه كنند * (٤ن) هواي *
(٥ ن) بيست كروة * (٦ ن) بكجا *

و طیران شده بر خواجهٔ جهان بازنمودند که شما را اتفاق ملاقات سلطان فیروز افتاد مارا چه اشارت مي‌شود - درین محل خواجهٔ جهان گفت که یاران بدانید و آگاه باشید که درین[2] کار یعني اختیار کردن پسر سلطان محمد مرا طمعي و غرضي نبود - زیراچه مقام[3] امامت خاصهٔ تاجداران است - و مقام وزارت خاصهٔ وزرا است - اگر تاجداران دل بر کار وزرا نهند و وزرا دل بر کار شهریاري اندازند در مرور ایام مملکت روي بخرابي آرد - چون بسمع من رسید که سلطان محمد وفات یافت و لشکر را مغل تاخت سلطان فیروز و تاتارخان غائب شدند براي قرار خلق شهر و اطراف چند گاه آن خرابي[4] اختیار کرده شد - و درین[5] اختیار غلط[6] بیشمار و سهو بسیار افتاد - خلائق هر دو جانب آوازها برآوردند - وگرنه مرا با مقام سلاطین چه کار *

* ابیات *

صیاد همه[7] طیور بندد * سیمرغ بدام وي نگنجد

روبه که مقام شیر جوید * اندام بخون خویش شوید

معهذا با این‌اهم در عهد سلطان محمد سلطان فیروز را پسر خوانده بودم و اتباع من پیش او مي‌آمد - و او نیز پدر خوانده بود - اما نمي‌دانم که در زیر این الله تبارک و تعالی را چه حکمت است وچه پیدا خواهد آورد - شما را نیز برابر من مي‌باید آمد - سلطان فیروز

(۲ ن) این کار اختیار کردن پسر سلطان * (۳ ن) این مقام * (۴ ن) خسروک * (۵ ن) در پي * (۶ ن) خطاء * (۷ ن) همي *

مرد نیک است - از گفت من نخواهد گذشت - شما را نیز امان خواهد داد - چون خواجهٔ جهان اسرار پنهان پیش دولتخواهان خود بازکشاد ایشان هر همه بر نرمي دل خواجهٔ جهان بسیار گریستند و دران ایام عمر خواجهٔ جهان بهشتاد و چند سال رسیده بود - و پیر و معمر گشته - محاسن بتمام سپید شده - خواجهٔ جهان محلوق(٢) بود - ارادت بندگي شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز داشت - یک شیخي صاحب سجاده مي نمود * * ابیات *

با آنکه بملک سرفراز است * پیري چو رسید در گداز است

کاري که کند نکو نیاید * در چشم همه تبه نماید

القصه چون این ملوک مانند اهل سلوک اینچنین کلمات از زبان خواجهٔ جهان شنیدند گفتند اگر اشارت شود لفظي(٣) چند از آثار عقل ناقص خویش باز نموده آید - خواجهٔ جهان فرمود آنچه در دل بگذرد بازنمودن شاید - ملوک مذکور بازنمودند که در(٤) آئین ملکي و قانون جهانداري پدري و پسري نمي گنجد - سهو و غلط کسے استوارے ندارد - زیراچه روش تاجداران برین(٥) رفته است و حضرت فیروزشاه اگرچه مرد نیک است البته خلاف روش سلاطین نخواهدکرد - درین محل خواجهٔ جهان این لفظ برآورد - که اگر بازگردم و درون دهلي حصاري شوم اگرچه لشکر و پیل دارم مبادا لشکر سلطان فیروز حصار دهلي بستانند - عورات مستورات

(٢ ن) محلوق * (٣ ن) لفظ * (٤ ن) درین * (٥ ن) بدین *

و مخدرات مسلمانان بر دست نا اهلان افتند - در ایام پیران سالي عهده دار[2] قیامت شوم تا کي خواهم زیست - هرچه آمد آمد رضینا بقضاء الله تعالی - آنچه حکم اوست همان خواهد شد چون آن امرا دیدند که خواجهٔ جهان بتحقیق بر سلطان فیروز خواهد پیوست بعضي از ایشان برابر خواجهٔ جهان بر سلطان فیروز رفتند - و بعضي روي بتفرید نهادند - المقصود[3] قوام الملک در فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست - و خواجهٔ جهان در منزل دهانسور نزدیک اکروهه متصل قوام الملک دوم روز پیوست - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بکلمات لطیف روایت کرده - و برین جمله بازنموده[4] که حضرت فیروزشاه بوقت نماز دیگر بار داده - و بر صفدلي دولت نشسته - ارکان دولت جمله حاضر بودند چنانچه رسوم آئین سلاطین[5] است - سراچهٔ سراپرده فرود آورده - خواجهٔ جهان زنجیر در گردن خود کرده و پگ از سر فرود آورده طاقیه[6] بر سر خود نهاده تیغ برهنه بر[7] گلوي خود بسته در محل پایان متصل حجاب ایستاده - و وقت فرود آوردن سراچه بوقت نماز دیگر سلام از دور مي شود موازنهٔ یک تیر پرتاب - معهذا چون بعد از زماني نظر سلطان بر خواجهٔ جهان افتاد همان زمان سلطان کسان فرستاد تا بر

(۲ ن) مواخذه دار ۰ (۳ ن) المقصود خواجهٔ جهان در فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست ۰ (۴ ن) باز نمودند ۰ (۵ ن) سلطان ۰ (۶ ن) طایفه ۰ (۷ ن) در ۰

خواجهٔ جهان بگویند که از براي کدام چیز زنجیر در گردن خود کرد؟
خواجهٔ[2] جهان چون محزونان و مغمومان این بیت خواند *

* بیت *

* باز آمده ام چو خونیان بر در شاه *
* اینک سر و تیغ انچه بایدت آن کن *

حضرت فیروزشاه اشخاص معتبر دوانید تا پگ بر سر خواجهٔ جهان به‌بندند - و بگویند که ما را[3] این گمان هرگز نباشد که از ذات شما اینچنین صفات زاید و یا چنین چیزے[4] آید - حضرت سلطان همان زمان چوڈول زرین سواري خاصهٔ خود فرستاد - و برین نوع آگاهي داد - تا خواجهٔ جهان را درین چوڈول سوار کنند و بخرم[5] گاه برند و بگویند که ما براي ملاقات شما همانجا خواهم آمد - معهذا خواجهٔ جهان را در چوڈول سوار کردند - و در خرم گاه فرود آوردند بکرم آله حضرت فیروزشاه را فتح دهلي بغیر واسطه روزي شد آنکه از زبان خدمت شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران بیرون آمده بود که دهلي همین جا خواهد آمد همچنان شد

الحمد لله علی نعمائه * * بیت *

منصور شدند دوستانت * مقهور شدند دشمنانت

(۲ ن) خواجهٔ جهان محزونانه و مغمومانه * (۳ ن) پاداش این کسان *

(۴ ن) چیزها * (۵ ن) و یک خورمگاه و چند پرگالهٔ سراچه برآرند *

مقدمهٔ دهم مقالت اصحاب سلطان نسبت خواجهٔ جهان

نقل است حضرت فیروزشاه خواست تا خواجهٔ جهان را مضرت نرساند - و باز بمرتبهٔ وزارت نشاند - در خاطر گذرانید که زمرهٔ وزیران و فرقهٔ دستوران اهل قلم باشند مدام دلهاي عمّال(۲) خراشند - و بکوشش براي جمع کردن اموال کوشند ایشان را با مقام سلاطین چه کار - چون او را غلط افتاد آخرالامر ابواب الحاح و عجز کشاد - حالا(۳) بر او عفو مي‌باید کرد - و او را باز بمرتبهٔ وزارت میباید رسانید - درین محل حضرت شهریار اکمل خواست تا عمل مشائخ را دستور سازد - یعني(۴) گناه خواجهٔ جهان ببخشد - چون اعوان درگاه و انصار بارگاه حضرت فیروزشاه دریافتند که مزاج شاه برین است تا از سر جنایت خواجهٔ جهان چون خسروان بازآید همه بیک اتفاق از زمرهٔ خانان عظام و فرقهٔ ملوک با احترام جمله جمع شدند - و میان خویش متفق گشتند و با یکدیگر مشورت کردند - و گفتند که در قسم ملکي و قانون جهانداري بدین حد از سر(۵) خیانت اعدا گذشتن نشاید - درین محل(۶) پشیماني روي نماید - عاقبت کار از آثار اسرار این کردار(۷) زیان اصلي رسد - هر

(۲ ن) اهل عمال * (۳ ن) چنین غلط * (۴ ن) یعني از سر گناه خواجه جهان بازاید و بدو ببخشد * (۵ ن) از سر جنایت خیانت اعدا * (۶ ن) فعل * (۷ ن) گرداب *

همه میان خویش اندیشهٔ گفتن پیش تخت قرار دادند که صریح
باز نمایند * * بیت *

* تا بخت کدام در کشـــاید *
* اقبـــال کدام ره نمـــاید *

معهذا این جمله اشخاص از محل خلوت پیش در سلطان فیروز
آمدند - و ملک عمادالملک را درون محل بر سلطان فرستادند
عمادالملک باز نمود که جمیع ملوک بیک اتفاق آمده‌اند - چیزی
التماس دارند - حضرت (۲) فیروزشاه بالهام اله دریافته که این ملوک
تخم منقلب در زمین قلب خود کاشته دل از مملکت ما برداشته
فرمان شد بطلبند - چون (ایشان) در آمدند هر همه سر بر زمین نهادند
بعضي راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت
کردند که درین محل حضرت فیروزشاه را بشرهٔ مبارک تغیر شده
القصه این جمیع ملوک الفاظ مخلصانه و کلمات دوستانه آغاز کردند
و باز نمودند که بکرم اله حضرت شاه را نصرت دست داد - دهلي
فتح شد - خواجهٔ جهان بحضرت پیوسته - تعلق (۳) خاطرها و اندیشهٔ
حزنها از دلها یکسو گشته - بر بندهٔ مومن یک حج گزاردن فریضه
است - اگر فرمان شهریار و طغراي جهاندار شود بندگان درگاه و
مخلصان این بارگاه بسوي خانهٔ کعبه روان شوند - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) چون حضرت * (۳ ن) تعلق خاطر و اندیشه ازو یکسو
گشته *

دریافته الفاظ خوب و کلمات مرغوب برداشته - و گفته اگر از اهل قلم
فعلي غیر معتاد جهان(۲) بوجود آید از سر آن گذشتن آئین سلاطین
متقدم است - درین محل ملوک مذکور چون هوا خواهان مستور
کلام مشهور بمشهور گفتند - و جوهر گوهر احسن سفتند - و برین
جمله بازنمودند که گناه تبع سلاطین یکي صغیره است و یکي کبیره
گناه صغیره در قسم مال است - و گناه کبیره در قسم ملکي - گناه صغیره
عفو کردن شاید - و گناه کبیره عفو کردن زیبا ننماید - در چنین عفو
عاقبت کار پشیماني بیشمار روي نماید - فکیف خواجهٔ جهان براي
طمع جاه بے پایان بچهٔ را براي پادشاهي اختیار کرده - سالهاي
فراوان و زرهاي بے پایان بخلق داده - چون مال نمانده اواني زرین
و سیمین ادا کرده - چون آن هم بتمام داده جواهر فراوان و الماس
پارهاي بے پایان ادا کرده - جمله خزائن و اموال و دفائن تهي
گردانیده - چون در آخر کار و انتهاي کردار دیده که جمله عالم
دوستدار خداوند عالم شده و جمیع خلائق مملکت بحضرت سلطنت
پیوسته درین محل خواجهٔ جهان بر راي(۳) وزیران کار کرده - پیش از
در آویز چون دستوران پرویز بعذر پیش آمده - و اگر مبادا عیاذا بالله
منها این جانب کم افتادي خواجهٔ جهان بآشکار و نهان از میان ما
یکي را زنده نگذاشتي - چون او کم خویش دیده بعده پیوسته *

* فرد *

(۲ ن) چنان در وجود * (۳ ن) براي *

کس[2] را چه خبر که یکزمانش * سود آردش بیش از زیانش

معهذا آنچه در عقل ریزهٔ ما گذشت بازنموده شد دیگر آنچه در ضمیر منیر بگذرد - حضرت فیروزشاه چون دید که ایشان هر همه بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ[3] کیاست برای تلف کردن خواجهٔ جهان بیک زبان متفق شده اند سلطان فیروز از غایت فکر و نهایت اندیشه سپید گونه شد - و چند روز همدران[4] اندوه بود - درون دریای دل خویش از تاثیر تامل بیش ابواب تفکر میکشود - بعد از فکر بسیار و تامل[5] بیشمار حضرت جهاندار ملک عمادالملک را در محل خلوت طلبیده اسرار نهانی بپنهانی بگوش او رسانید - فرمان فرمود برو و بر مقربان درگاه و دولتخواهان بارگاه بگو که اختیار کار خواجهٔ جهان بدست شما دادم - هرچه ایشان را مصلحت افتد آن چیز بر خواجهٔ جهان کنند از سر خواجهٔ جهان بازآمدم - و از سر شما بازآمدن نتوانم - و بر خواجهٔ جهان دم بدم فرمان سلطان از آثار مرحمت و اسرار شفقت میرسید - چون حضرت فیروزشاه را با مقربان درگاه و هوا خواهان بارگاه اینچنین گفتار افتاد حضرت فیروزشاه اختیار بدست ایشان داد *

* بیت *

مردم زهوا اگر رود پیش * یابد ز قضا نصیبهٔ خویش

المقصود جمله مقربان از دل و جان متفق شدند - و از زبان سلطان

(۲ن) کسی را چه خبر که یک زمان است - سود آرد پیش یا زیان است *

(۳ ن) زمرهٔ * (۴ ن) همدرین * (۵ ن) تا ملات *

بر خواجهٔ جهان فرمان رسانیدند که شما را سن[2] کبر شده است - اقطاع سامانه بوجه انعام بر شما مفوض گردانیده شده است - در سامانه بحق مشغول میباید بود[3] - آري عجب اسراري و بوالعجب کرداري چون الله تبارک و تعالی بخواهد بندهٔ را از بندگان درگاه خود بحضرت خویش از تاثیر کرم بیش بر گزیند او را همه اسباب نعمت بے نقمت روزي گرداند - چون حضرت حق و حاکم مطلق خواجهٔ جهان را بنعمتهاي دنیا و دین برگزیده بود در آخر عمر او را سعادت شهادت نیز روزي گردانید - انشاء الله تعالی بعون آله لفظي چند چون اصحاب ارجمند براي ارشاد ارباب بخت بلند از مقامات شهادت[4] در بیان[5] حادثهٔ مغل مشرح نوشته آید - الغرض خواجهٔ جهان را جانب سامانه روان کردند - چون خواجهٔ جهان چند منزل از لشکر سلطان سمت سامانه رفت متعاقب آن شیرخان رسید - در منزلیکه خواجهٔ جهان فرود[6] آمده بود شیر خان نیز همدران منزل آمد - خواجهٔ جهان را ملاقات نکرد - بغیر ملاقات او در محلي دیگر فرود آمد - اخبار این آثار و گفتار این اسرار بر خواجهٔ جهان رسانیدند که شیر خان آمده و فرمان مرحمت آورده - در باب شما مرحمت است باز خواهند گردانید درین محل خواجهٔ جهان اکمل گفت که فرمان مرحمت نیست بلکه شیر خان براي تلف کردن ما آمده است - اگر در باب من

(۲ ن) سنه کهیره (۳ ن) شد (۴ ن) شهادات (۵ ن) میان
(۶ ن) امده بود

مرحمت بودي[2] شیرخان را چه مجال که بغیر ملاقات من در محلي
دیگر فرود آمدي - ازین دلیل معلوم شد که فرمان مرحمت نیست
آري زهي وزیر با کیاس که از آثار انوار عقل بیقیاس في الحال
معلوم کرده * بیت *

همه کار شاهان گیتي پژوه * ز راي وزیران پذیرد شکوه

المقصود روز دیگر خواجهٔ جهان از شیرخان چند پرکالهٔ سراپچه
طلبید - شیرخان چند پرکالهٔ سراپچه فرستاد - خواجهٔ جهان کسان
خود را آگاه[3] کرد که این[4] سراپچه را در صحرا نصب کنند - و صحن
سراپچه پاک و هموار گردانند - چون همچنان کردند خواجهٔ جهان را
همدران محل بردند - چون خواجهٔ جهان با دلي پریشان درون
سراپچه رسید آب طلبید - وضو بتجدید کرد - و دوگانه نماز چون
اهل یگانه با نیاز تمام گزارد - و کلاه شیخ الاسلام شیخ نظام الدین
علیه الرحمة و الغفران بر سر خود بنهاد - و دستار خدمت شیخ
بر سر بست - روي سوي سیاف کرد و این لفظ از زبان برآورد که
تیغ تیز داري - سیاف شمشیر خود نمود - یاري بود ازان خواجهٔ جهان
او را فرمود تا وضو کند و دوگانه بگزارد و تیغ براند - چون آن یار
از نماز فارغ گشت خواجهٔ جهان سر بسجده نهاد - چون مغمومان
نام پروردگار بر زبان رانده کلمهٔ طیبه گفته - آن یار تیغ گزار کرده

(۲ ن) آوردي * (۳ ن) بر راه کرد * (۴ ن) که این سراپچه پاک
و هموار گردانید *

همان لحظه(۲) سر از تن خواجهٔ جهان جدا شده - انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله این همه عبرت است که الله تعالی بقدرت اعلی مر بندگان خود را مینماید - زمرهٔ مومنان و فرقهٔ دوستان را واجب است که ازین عبرتها عبرت گیرند(۳) - و در طلب آخرت کوشش نمایند * بیت *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از حال دیگران گیرد

مقدمهٔ یازدهم رسیدن فیروزشاه در شهر هانسي

نقل است چون حضرت فیروزشاه را بکرم اله و عنایت الله از جهت تعلق فتح دهلي از آثار رحمت ازلي دل فارغ شده سلطان فیروز با ظفر و دولت و با نعمت و سعادت از منزل اکروده جانب شهر روان گردیده - بعد از چند منزل در شهر هانسي رسیده در حدود آن نزول فرموده - راویان محقق و مشرحان(۴) مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات شریف و درایات(۵) لطیف گفته که روز جمعه بود حضرت فیروزشاه پیش از نماز جمعه براي ملاقات خدمت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین منور قدس الله سره العزیز قصد نموده درون حصار درآمد - دران وقت خدمت شیخ براي نماز جمعه از خانقاه بیرون آمده بودند - و پیش در خویش ایستاده شده بودند که سلطان فیروز رسید - ودران وقت خدمت شیخ جبهٔ

(۲ ن) زمان * (۳ ن) برند * (۴ ن) شارحان * (۵ ن) آیات *

خدمت شیخ جمال الدین هانسوی پوشیده بودند بر قانون معتاد جد بزرگوار خود - و این جبه کهنهٔ سالها بود - المقصود حضرت فیروزشاه برای ملاقات خدمت شیخ منور رفت - و خان اعظم تاتارخان طالب رضای رحمان برابر بود - هر دو بزرگوار بعارف حضرت پروردگار مصافحه کردند - بعد مصافحه خدمت شیخ رخ بسلطان فیروز آوردند - و فرمودند که به نیت نماز جمعه بیرون آمده شده بود[۲] - چون شما را دیدم این زمان بکدام نیت بازگردم و درون خانه روم - اعنی خدمت شیخ طالب رضای ربانی بکنایت کیاست حضرت شاه را آگاه گردانیده که پیش از نماز جمعه برای ملاقات درویشان نباید آمد[۳] - بعده خدمت شیخ منور هم پیش در ایستاده چند لفظی از وعظ و نصیحت فرموده - یکی ازان این بود که بابا دعا گو شنیده است که شما را میل برای خوردن شراب بسیار است - اگر سلاطین و امامان دین در خوردن شراب مشغول شوند حاجات حاجتمندان مستمند بسته بماند - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مسلمانی چند را در فتراک دولت شما بسته است از حالت مقالت ایشان که دائم دلهای پریشان دارند غافل بودن مصلحت نیست - درین محل آن شهنشاه اکمل گفت که بعد ازین نخورم - خدمت شیخ فرمودند الحمد لله - نصائح دیگر آن بود حضرت شیخ فرمودند[۴] که بابا دعا گو شنیده است

(۲ ن) آمدن * (۳ ن) نباید امدن * (۴ ن) خدمت شیخ فرمود *

که شمـــا را براي باختن شکار هوس بسیار و کوشش بیشمار است - دنبال شکاري جهاني را سرگرداني و عالمي را حیراني است - این نوع نیکو نیست - جاني را بیفائده بیجان کردن مستحسن نیست - شکار همان (۲) مقدار باید کردن که حاجت باشد بغیر حاجت شکاري (۳) کردن مصلحت نبود - درین محل سلطان فیروز فرمود خدمت شیخ دعا کنند تا الله تبارک و تعالی ازین چیز باز آرد - ازین سخن خدمت شیخ فرمود - سبحان الله منکر دعاي ما - و قدري سخن بلند فرمود - و ازین (۴) سخن گذر کرده باز نمودند که منکر دعاي ما همچنین است - نمیگوید که توبه کردم خدمت شیخ این لفظ فرمودند و فی الحال بسوي مسجد گام زدند - حضرت فیروزشاه ازان جایگاه بازگشته - خدمت شیخ در مسجد جمعه رفته - حضرت فیروزشاه دربنگاه آمده و مستعد شده براي اداي نماز جمعه باز درون حصار شهر هانسي رفته - معهذا حضرت فیروزشاه مستثنی در محل ملوک خانه نشسته و خدمت شیخ اهل صفا در مقام علحده بود که آن محل قدیم و مقام عبادت مستقیم ازآن بزرگان خدمت شیخ است - از ملوک خانه نظر سلطان فیروز بر حضرت شیخ افتاد - حضرت فیروزشاه لباده (۵) سوشتري (۶) بخط لعل و سیاه براي خدمت شیخ فرستاد - و دران ایام فرزند

(۲ ن) آن * (۳ ن) شکار شکاري * (۴ ن) و این سخن مکرر کرده *

(۵ ن) لباچه * (٦ ن) اشتري *

نیکنام خدمت شیخ یعني شیخ الاسلام قطب الانام ملجاي
خواص و عوام بر گزیدهٔ حضرت علام شیخ نورالحق والشرع والدین
ذکره الله بالخیر والسعادة خواجهٔ این مورخ که پیش پدر خویش
خادمي میکردند پیش خدمت شیخ منور بازنمودند که حضرت
شاه فیروز لباچهٔ فرستاده اند - خدمت مخدوم فرمودند از جنس
محرمات است و یا از قسم مشروعات - گفتند از قسم محرمات
است - خدمت شیخ منور فرمودند استغفرالله چون از محرمات
است دعاگو را چه کار آید و چه کند - چون خدمت شیخ منور از نماز
فارغ شدند و بازگشتند بندگی شیخ الاسلام نورالحق والشرع و الدین
در خاطر مبارک خود گذرانیدند نباید که سلطان فیروز را این فعل بر
مزاج نیفتد - خدمت ایشان دو نفر را بر راه کردند تا هر دو آستین
آن لباچه بگیرند و پس پشت خدمت شیخ منور بروند تا
مادام که خدمت شیخ منور از درون مسجد بیرون آیند - زیراچه از
ملوک خانه نظر سلطان مي‌افتاد - معهذا چون آن اشخاص بدین
طریق دنبال خدمت شیخ منور روان شدند حضرت شاه فیروز از محل
ملوک خانه دید - کسان دوانید و الفاظ معذرت از زبان خود کشید
تا بر مخدوم زاده بگویند که خدمت شیخ منور از سبب آنکه این
کسوت نا مشروع است نمي‌پوشند - خدمت شیخ را مزاحمت دادن
مصلحت نیست - ایشان پادشاهان دین اند کسوت نا مشروع چگونه
پوشند - سبحان الله چه پاکان و چه پاکیزگان در جوار شهر هانسي

خفته اند که از برکت قدم ایشان خلائق شهر هانسي از نهب[2] مغل سلامت ماندہ - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسي در محل آن نبشته آید - زیراچه این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را براي تالیف این تصنیف یک[3] مقصود همین بود * ربـاعي *

* آنرا که خدا از قلم لطف نگارد *
* شاید که بخود زحمت مشاطه نیارد *
* مشاطه چه حاجت بود او را که خداوند *
* هر ساعت و ماهي چو کریمانش برآرد *

مقدمهٔ دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیر الدین محمود در شهر هانسي

نقل است خدمت شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة الغفران را سلطان محمد در تهته برابر خود بردہ بود - و اندران ایام که سلطان محمد شاہ در زمین تهته بحضرت آله پیوست و حضرت فیروزشاہ بعون الله بر[4] پادشاهي نشست خدمت شیخ نصیرالدین محمود برابر سلطان فیروز بازگشت - چون خدمت شیخ نصیرالدین در شهر هانسي رسید مخصوص براي ملاقات بندگي شیخ قطب‌الدین منور در خانقاہ مکرم و معظم ایشان

(۲ ن) نهیب * (۳ ن) یکي * (۴ ن) در *

رفت - و این هر دو بزرگوار طالب رضاي حضرت پروردگار از مریدان حضرت[2] شیخ الاسلام نظام الحق و الشرع و الدین بودند و هر دو[3] بزرگ دین یک روز خلافت از بندگی شیخ نظام الدین یافته بودند - بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند که شما هر دو را میان خویش چون برادران اهل کیش و دوستان نیک اندیش کنار میباید گرفت - و هر دو را چون برادران درین جهان تخم محبت در زمین مودت میباید کشت - بر حکم فرمان پیر پر تدبیر هر دو بزرگوار بي[4] نظیر میان خود بطریقهٔ برادران جاني و دوستان دوجهاني درین جهان فاني زندگاني کردند - تا این محبت بجائي رسید هر که از شهر دهلي در شهر هانسي رفتي و ملاقات شیخ قطب الدین منور کردي خدمت شیخ میپرسیدند بابا پیوند کجا داري - اگر آن شخص گفتي که بر خدمت شیخ نصیرالدین دارم خدمت شیخ قطب الدین منور فرمودے[5] بیا نزدیک من بنشین که تو برادر زادهٔ مائي - و خدمت شیخ با او رغبت بسیار نمودي - و اگر کسي از شهر هانسي در شهر دهلي آمدي و خدمت شیخ نصیرالدین را پایبوس کردي خدمت شیخ نیز فرمودي بابا پیوند کجا داري - اگر آن[6] بنده گفتي که بر خدمت شیخ قطب الدین منور دارم خدمت شیخ

(۲ ن) خدمت * (۳ ن) و هر دو بزرگ را بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند * (۴ ن) لا نظیر * (۵ ن) میفرمودند * (۶ ن) آینده گفتي *

نصیرالدین آن شخص را در کنار گرفتي - و با او رغبت بسیار کردي
و در خانقاه با جاه خود داشتي - معهذا این مورخ محب صلحا
محبت و موافقت این هر دو بزرگان[۲] دین طالبان حضرت
رب العالمین اگر بر قرطاس نگارد[۳] کتابے جداگانه باید - المقصود
این هر دو بزرگ را عمر بآخر رسیده بود - چون خدمت شیخ
نصیرالدین محمود در شهر هانسي رسید[۴] براي ملاقات خدمت شیخ
قطب‌الدین منور قصد کرد - چون خدمت شیخ قطب الدین منور
شنید که شیخ نصیرالدین محمود پیش در خانقاه رسید خدمت
شیخ قطب‌الدین منور بپاي برهنه دوید - و با شیخ نصیرالدین
ملاقات کرد - و هر دو با یکدیگر کنار گرفتند - خدمت شیخ
نصیرالدین دست بسوي پاي شیخ قطب‌الدین منور برده
و خدمت شیخ قطب‌الدین منور دست بجانب پاي شیخ
نصیرالدین محمود دراز کرده موازنهٔ یک لمحهٔ لطیف میان
این هر دو ظریف تواضع شده - هر دو بزرگوار از غایت اتحاد
بسیار و نهایت مودت بیشمار دست یکدگر گرفته درون خانقاه
با جاه رفته از خدمت شیخ نظام‌الدین یاد آورده. هر دو بزرگوار
بسیار گریسته - بعد زماني قوالان از غیب رسیده هر دو بزرگوار در
عالم استماع سماع مستغرق گشته - چند روز هر دو بزرگوار[۵] در مقامات

(۲ ن) بزرگواران * (۳ ن) نبشته آید * (۴ ن) رسیده * (۵ ن)
بزرگ *

سماع مشغول بودند - آري عجب كاري و بوالعجب اسراري - در سماع کم کسي بدين اسرار رسد - چنانچه درين باب خدمت شيخ جمال الدين[(۲)] احمد هانسوي جد خدمت شيخ قطب‌الدين منور عليهما الرحمة و الغفران فرموده[(۳)] * ابيات *

بر تارک دل سماع چون تاج بود * بر دوش دل حزين چون ديباج[(۴)] بود
از احمد خسته بشنو اين زمزمه را * مر مردان را سماع چون معراج بود

المقصود[(۵)] بطولها و عز قبولها بعد از فارغ شدن از سماع هر دو بزرگوار طالب رضاي غفار از عالم سكر در مقامات صحو آمدند سبحان الله ميان علماي شريعت و امامان طريقت در شنيدن سماع اختلاف بسيار است - اما درين قول هر همه متفق اند كه السماع مباح لاهله - و درين اهليت سماع اجماع علما اختلاف دارند - اما خدمت شيخ جمال‌الدين هانسوي فرمود[(۶)] * رباعي *

* تا حكم سمـــاع را بداني در حال *
* در حرمت و حلتش[(۷)] سخن گفت جمال *
* اصحاب نفوس را حرام است حرام[(۸)] *
* ارباب قلوب[(۹)] را حلال است حلال *

معهذا بعد از فراغ سماع وقت نماز عصر در آمده بود بانگ نماز

(۲ ن) جمال الدين هانسوي * (۳ ن) فرمايد * (۴ ن) دواج *
(۵ ن) القصه * (۶ ن) رباعي فرموده اند * (۷ ن) حل او * (۸ ن) سماع * (۹ ن) قبول *

دادند - بعد از اداي سنت عصر خدمت شيخ قطب‌الدين منور اهل مكنت دست خدمت شيخ نصيرالدين محمود طالب جنت گرفت و گفت که امامت میباید کرد - و خدمت شيخ نصيرالدين محمود دست خدمت شيخ قطب‌الدين منور گرفت كه شما را پيش ميبايد رفت - يكزمان لطيف ميان هر دو بزرگوار ظريف(۲) براي امامت گفتار رفت - درين محل خدمت شيخ نصيرالدين محمود فرمود آن روز كه بندگي شيخ الاسلام شيخ نظام الحق و الشرع و الدين قدس الله سره العزيز ما هر دو را خلافت دادند خدمت شيخ شما را بوقت چاشت خرقه پوشانيدند و هم دران روز بوقت نماز ديگر برين دعاگو خرقه عطا كردند چون خدمت شيخ نظام الحق و الدين در عطا كردن خرقهٔ خلافت مرتبه(۳) پيدا كردند باين وجوه براي امامت شما را پيش ميبايد رفت - چون خدمت شيخ نصيرالدين محمود اين سخن گفت و حواله بخدمت شيخ نظام‌الدين كرد خدمت شيخ قطب الدين منور براي امامت پيش رفتند - سبحان الله چه(۴) وقت بود آن وقت كه هر دو بزرگان(۵) دين طالبان حضرت رب العالمين بروي اين زمين يكجا جمع شده بودند - و ميان خويش ابواب اسرار ميكشودند - مگر قران السعدين آن روز بود - معهذا بعد از

(۲ ن) نظيف * (۳ ن) مرتبه بشما ابتدا كردند * (۴ ن) چه بود آن وقت * (۵ ن) بزرگوار *

آداي نماز و کشف راز (۲) این هردو بزرگ اهل نیاز وداع آخرین کردند و بازگشتند - و در مقامات عبادات خود آرامیدند - و بعد ازچندگاه بتقدیر اله ازین جهان خرامیدند - اول نقل خدمت شیخ نصیرالدین محمود بود در ماه با جاه مبارک رمضان بروز هژدهم بعده نقل خدمت شیخ قطب‌الدین منور در بیست و ششم ماه ذي قعده شد - میان این هردو بزرگوار دو ماه و چند روز فرق بوده در رحلت کردن و پیوستن بحضرت اله - آري عجب کاري وبوالعجب اسراري - جمله عالم یا در طلب دنیا عمربسر برند ویا در تمناي آخرت - اما اهل محبت در طلب دوست باشند وسربازند و جان دهند (۳) و خون خورند - با این همه حال بحکمت حضرت ذوالجلال دل از یافت او نا امید از سبب استعداد وقابلیت خویش * * رباعي *

* زین گونه که حال نا پسندیدهٔ ماست *

* حسن رخ تو چه لائق دیدهٔ ماست *

* وصلت که به کیقباد و کسری نرسید *

* سوداست که از دماغ شوریدهٔ ماست *

این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف میخواست که از احوال کمال ایشان نویسد پیشتر بآن (۴) نموده آید *

(۲ ن) کشف اسرار این هر دو بزرگوار اهل زمان ۰ (۳ ن) کنند *

(۴ ن) بآن باز نموده آید *

مقدمهٔ سیزدهم در آمدن سلطان فیروز در شهر دهلي

نقل است چون حضرت شاه فیروز با فتح و فیروز درون شهر دارالملک دهلي در آمد در شهر طلبهاي شادیانه[۲] زدند - و تمام شهر را بزیورهاي خوب و جامهاي پاکیزه بیاراستند - هر چهار جانب قبها بستند - چنانچه آئین سلاطین و قانون شهریاران پیشین است آراسته گردانیدند - درین محل راویان اکمل روایت کرده اند که شش قبه در شهر دهلي بسته بودند هنوز شهر فیروزآباد آبادان نشده بود - معهذا در زیر هر قبه مدت بیست و یکروز جشن بود - در هر قبه یک[۳] لک تنکه خرچ شده بود - از طعام و شربت و تنبول چندانکه به تقریر و تحریر نیاید هیچ کس را منع نبود - خلائق براي دیدن قبها از اطراف و اکناف عالم میآمدند - و درین بیست و یکروز بفرمان[۴] شاه فیروز هر که براي تماشا آمدي هرچه[۵] خواستي از الوان نعمت خوش خوردي و آن قبها از چوبینه بود بلند چهار پوشش از چوبهاي بیشمار - در قبها جامهاي نرمینه پیچیده - نقشها لون[۶] بلون کرده - در زیر هر قبه مطربان سرود میگفتند - پاکوبان پا میکوفتند - مدت بیست و یکروز

(۲ن) نهنگانه * (۳ ن) یکان * (۴ن) بحکم فرمان * (۵ ن) هرچه از الوان نعمت خوش آمدے خوردے * (۶ ن) گون بگون *

به[2] دولت حضرت شاه فیروز شادي عام میان خلائق خاص و عام مدام بود * ابیات *

در شهر ببسته قبه هر سو * بنشسته دران هزار مهرو
هر یک بطریق و طرز دیگر * پوشیده دگر لباس و گوهر
بازار ز جامه گشتـــه زیبا * هر سو علم بگشتـــه بر پا
گر خانه بشهر بود خالي * از شادي شاه بود حالي

سبحان الله چون حضرت آله سلطان فیروزشاه را بر گزیده و بر کشیده بود هراینه جمله عالم در آن طور در فرحت و بهجت بودند - چنانچه[3] خواجهٔ خواجگان خواجهٔ جهان نظامي بازنموده *

* ابیات *

صلاح جهان آن شب آمد پدید * که از مولدش صبح صادق دمید
ندانم کس از مردم روشناس * کزان مردمي نیست بر وي سپاس
اگر دیگران کاصل شان آدمیست * همه مردم اند او همه مردمیست

معهذا در آمدن سلطان فیروز با نصرت و بهروز در[4] شهر دهلي جمله عالم را چشمها روشن گشته - هر یکي در حجرهٔ خرمي نشسته بادهٔ بیغمي پیش گرفته - اشجار تنعم در گلستان امید کشته - ایام حزنها بخرمي گذشته - هر یکي صغیر و کبیر این مصرع[5] گفته *

* مصرع *

(۲ ن) از * (۳ ن) چنانچه خواجهٔ نظامي بان اشعار نمود * (۴ ن) درون * (۵ ن) حصول *

* این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد *

* بیت *

* تمنا در جهان ما را همین ست *
* خدا[2] زینسان همیشه شاد دارد *

مقدمهٔ چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق دهلي را و بخشیدن بقایا

نقل است که حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله بطالع سعد و میمون و بروز مبارک و بخت[3] همایون درون شهر دهلي بعنایت ازلي درآمد - بر عموم خلائق در لطف و احسان کشاد - زیراچه خلق دهلي بلاهاي قحط و وبا بسیار کشیده - و تنگي غله و قماش بیشمار دیده - سلطان فیروز بر جملهٔ عالم از وضیع و شریف آزاد و بندهٔ آشنا و بیگانه از اهل دور و نزدیک چون باران ابر بهاري بدرباري برآمده - تمام جهان بوستان شده - جنایتهاي[4] صغائر و کبائر بخشیده - آنچه کسي از تاثیر حاجت بسي التماس میکند از حضرت سلطان اضعاف آن مییابد - آري این فعل را عطاي جزیل گویند - و عطاي جزیل آن باشد که چندان دهند که ستانندهٔ از برداشتن عاجز گردد - چنانکه مناسب این خواجهٔ نظامي

(۲ ن) خدا ذات ترا بسیار دارد * (۳ ن) اختر * (۴ ن) خانها بصغائر بخشیده *

مورخ شاهان فرماید * * ابیات *

ازو بستـه نقشي بهر خانهٔ * رسیدهٔ بهر کشور افسـانهٔ

نه آن کرد با مردم از مردمي * که آید در اندیشهٔ آدمي

بآزردن کس نیـاورد راي * برون از خط عدل ننهاد پاي

کار مرتبهٔ احسان سلطان فیروز بجائے رسانید که آنچه بر ذات رعیت در عهد سلطان پیشین بارهاي گران و تعبهاي فراوان بود تمام دور گردانید - رعیت را نواخت - چنانچه جمله رعایا و جمیع برایا برفاهیت آسوده - آنچه رسوم گذشتگان و قانون پیشینیان بود دور گردانید - جمله عالم از غریب و مسافر و مقیم آسوده ؛ و تمام جهان از سر تازه شده * * مثنوي *

* ببـازارگانان رهـا کرد بـاج *

* نجست از مقیمان شهري خراج *

* ز دیوان دهقـان قلم بر گرفت *

* ز بیمـایگان هم درم (۲) بر گـرفت *

* عمارت همیکرد و زر میفشـاند *

* همه خار میکند و گل مي‌نشاند *

* چنان دادگر شد که در شام و روم *

* زدي داستان کاي خوشا مرز و بوم *

الحاصل دران ایام خواجه فخر شادي اهل عظام مجموعه دار

(۲ ن) رقم *

اعیان ممالک و وزارت بود - و سلطان محمد در حیات خویش
بعد از آمدن از دولت‌آباد برای آبادانی ممالک دهلی
موازنهٔ دو کرور مال بوجه سوندهار بخلائق دهلی داده بود
تا خطه و قصبات و قریات که در ایام قحط خراب شده بودند
آبادان کنند - چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته
معهذا آن تمام مال بر خلق مانده بود - و خواجهٔ جهان بعد از
نقل سلطان محمد (که در شهر دهلی خلقی را چاکر گرفت
و جهانی بطمع نانی با او پیوست و حضرت شاه فیروز در تهته
بپادشاهی نشسته) جواهر بسیار و الماس پارهای بیشمار بخلق
ادا کرد - آن تمام مال سوندهار و جواهر بیشمار در دفتر
خواجه فخرشادی مجموعه دار بود - بنام طائفهٔ (که باین
وجوهات نسبت داشت) بیرون آورده پیش سلطان فیروز
گذرانیده - درین محل سلطان فیروزشاه در تامل افتاده بر
قوام‌الملک یعنی خان جهان ابواب این راز کشاد - و آن تذکرهٔ
سوندهار و جواهر بدست او داده و فرموده که این وجه
طلب کردن شاید - درین محل قوام‌الملک گفت - و جوهر گوهر
احسن سفت - چون پادشاهی دین پناهی صاحب دستگاهی
از تخت‌گاهی بآن جهان سفر میکند و بجای او پادشاه
دیگر می‌نشیند صلای عام بر خلائق خاص و عام در میدهد

خیانت صغائر و کبائر عفو مي‌کند - اگر شخصي از تاثیر
خیانت بسي در محل جلا بوده میباشد آن شخص باز در اوطان
خود مي‌آید - گوئي حکمهاي گذشته منسوخ میشود - چون
سلطان محمد سبب مصلحتي مال بوجه سوندهار بخلق داده
و خواجهٔ جهان براي غرض خویش و خام طمعي بیش جواهر
در فنا نهاد این چنین مال و جواهر اگر طلب کنند مستحسن نباشد
زیراچه خلائق فقیر و مضطر گشته از غایت بي‌نوائي و نهایت
گدائي کمرهاي ایشان شکسته - ضرورتا از بسیاري حیراني
رو بخرابي نهند - و ازین جواهر و مال یکدانگ بر دست نیاید
بجز بد نامي - براي طلب این مال و جواهر شروع کردن بکلي
مصلحت نیست - چون قوام الملک اینچنین سخنان چون ناصحان
بیان نمود حضرت شاه فیروز را فرحت ظاهر و باطن افزود - فرمان
فرمود چه باید کرد - قوام الملک این کلام برآورد تا این جملهٔ
دفاتر سوندهار و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت شهریار بنظر
خلائق صغار و کبار میباید شست - تا هراس بیقیاس از دل خلق
برود - زهي پادشاه نیکوکار و وزیر خوب گفتار * * ابیات *

* ملک شاه و محمود و نوشیروان *
* که بردند گوي از همه خسروان *
* پذیراي پند وزیران شدند *
* که از جملهٔ دور گیران شدند *

المقصود جملهٔ دفاتر مال و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت جهاندار بدیدهٔ خلائق شستند - دران روز حضرت شاه فیروز قوام الملک را ملک داده چتر عطا شده وزیر کشور دار الملک دهلي شده و محصول بلاد ممالک از سر بسته - و براي بستن آن محصول بندگي خواجه حسام الدین جفیه علیه الرحمة و الغفران از پیش تعین شده - مدت شش سال بندگي خواجهٔ خوش خصال در بلاد ممالک گشته بر حکم مشاهده محصول بسته شش کرور و هفتاد و پنج لک[۲] تنکه جمع مملکت بر نظام سلطنت قرار داد در مدت چهل سال در عهد فیروزشاه خوش خصال جمع دهلي همین بود - چنانچه عزیزي درین محل باز نمود * قطعه *

تا تواني پیشهٔ خود عدل کن * وین وصیت را نکو بر پایه‌دار
گر نباشد عدل شاهان بر زمین * عالم خاکي نماند پایدار

مقدمهٔ پانزدهم پیدا آوردن سلطان فیروزشاه قاعدهٔ نانهاي جدید

نقل است سلطان فیروزشاه خلق را نانهاي بي قیاس کرده و براي این کار دست احسان بر آورده - جهاني بطمع آن سرور آورده - بعضي را ده هزار تنکه نان پرداخت تعین کرده بعضي را پنجهزار - و بعضي را دو هزار - بر اندازهٔ هر یکي

(۲ ن) هشتاد و پنج لک *

و تمام حشم وجه‌دار - و این وضع مخصوص هم ازان شهریار
درین دیار یادگار مانده - زیراچه در عهد سلاطین پیشین و امامان
دین در دارالملک دهلي این آئین نبود - هیچ دیهي در وجه
باز نمیدادند - و این راز بر کسے نمیکشادند - بلکه راویان شریف
بدین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف بروایات لطیف گفتند
که سلطان علاءالدین بارها درین کردارها گفتے - و جوهر بدگماني
در قسم جهانباني سفتے - که دیه در وجه باز نباید داد
زیراچه در یک موضع دیه البته دویست و سیصد نفر مرد
ساکن میباشند - و این تمام نفر زیر یک وجه‌دارند - اگر
اینچنین چند نفر وجه‌دار از آثار غرور بسیار و اسرار
فجور بیشمار جمع آیند و متفق شوند و اندیشهٔ فساد در قسم
ملکي کنند عجب نبود - بدین سبب سلطان علاءالدین هیچ
کس را دیه در وجه نداد - حشم را هر سال مال از خزانه دادي
چون نوبت دولت فیروزشاهي رسید و سلطان فیروزشاه یکي
از اولیاي حضرت الله بود و مدت چهل سال کمال پي در پي
ایشان متابعت نمود بر جمیع خلائق ابواب احسان کشود
و اینچنین اندیشها از خاطر بکلي دور گردانیده دل بر کرم حق
داشت - و کوشش براي منافع مسلمانان گماشته اشجار منفعت
در گلزار امید خلائق کاشته جمله قریات و خطط و قصبات
بحشم قسمت کرده داد - آري بوالعجب اسراري و لحسبي

کرداري - چون سلطان فیروزشاه از دل و جان بحضرت سبحان یکي بوده الله تبارک و تعالی با قدرت اعلی مدت چهل سال کمال برگي از مملکت در کاخ سلطنت نجنبانیده - آنهمه آثار انوار فیروزشاهي بود * بیت *

باخلاص اگر سجدهٔ کرده شد * خدا را دگر سجدهٔ شکر آر

معهذا چون فیروزشاه اهل صفا محصول مملکت بدل وجه حشم داد قاعدهٔ دیگر نهاد که اگر پدر یکي از جملهٔ یاران حشم نقل میکرد استقامت او بر پسر او مستقیم میداد - و اگر شخصي پسر ندارد بداماد او ميشود - و اگر کسي داماد هم ندارد استقامت او بر غلام او مستقیم میداد - و اگر غلام هم نیست بر قریب او - و اگر همچنان نیست بر عورات او مستقیم میدادند - همه حال سلطان فیروزشاه خوش خصال در مدت چهل سال قاعده نهاد که استقامت هر شخص مستقیم ماند - چنین گویند وقتي شیخ الاسلام دهلي نبیسهٔ بندگي شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا که شیخ صدرالدین نام داشته رحمة الله علیهم اجمعین نشسته بود - ذکر نانها و استقامتها افتاد - دران محل شیخ الاسلام کلام بدین گفتار کشاد که در وقت رحلت بندهٔ مومن دو اندوه چون گراني دو کوه پیش مي‌آید - بدان سبب حیران و نگران میشود - یکي اندوه دین - دوم اندوه دنیاوي - اندیشهٔ دین چیست - در حالت رحلت و رفتن بحضرت جلت بندهٔ مومن

حضرت شاه بدولت و سعادت در مقام بروند - سلطان این سخن
مسموع نداشت - تیغ از دست راي بهیرهو بستد - و از نیام کشید
از میان عمارت حرم سلطان محمد بیرون آمد بسلامت و سعادت
بالاي کوشک برآمد - همدران وقت جملهٔ خانان درگاه و ملوکان
بارگاه را طلب شد - خانهٔ خسرو‌ملک و خداوندزادهٔ را گرد گرفتند
و آن اشخاص زره پوشان را حاضر آوردند - و از ایشان از حالت
این مقالت پرسیدند - ایشان همه چیز مشرح بگفتند - درین محل
سلطان فیروزشاه بدان زره پوشان گفت شما را از حال ما آگاهي بود
آن طائفه بیک زبان بازنمودند - که حضرت الله تبارک و تعالی
دیدهٔ عقل ما پوشید - از حال رفتن شاه درون خانه معلوم بود - از
حال بیرون آمدن معلوم نشد * • بیت •

شور بختان بآرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت و جاه

الغرض بعد ثبوت این واقعه سلطان فیروزشاه خداوندزاده را گوشه
گزیدن فرموده وظیفه معین کرده - خداوندزاده مال بسیار داشت
خسرو‌ملک بقوت آن مال کوشش براے غدر گماشت - آن تمام
مال در خزانه گرد آوردند - خسرو‌ملک را ازین محل جلا کردند
و از آثار ملکي و روش قانون جهانداري داورملک را فرمود تا هر
غرهٔ ماهي براي دیدن ما بیاید بارانی پوشیده و کفش در پا کرده
یعني بدین طریق آید - آري هرکرا الله تعالی بقدرت اعلی نگاه داشت
که تواند نکبت رساند فاعل حقیقي اوست * • بیت •

بتعجیل میروم - انشاء الله تعالی روز دیگر کهتر آمده خواهد شد
سلطان فیروز سبک از خانهٔ خداوندزاده(۲) بیرون آمد - بفرمان الله
تبارک و تعالی آن اشخاص زره پوش که درون حجرهاي بخلگه بودند
ازین مقالت که میان ایشان هر دو میرفت خبر نداشتند - چون
سلطان فیروز از درون خانه سلامت بیرون آمد بفرمان کن فیکون
پدید آرندهٔ حکمهاي مکنون آن اشخاص که با قوت بي قیاس
زیر تختهاي در بیروني پنهان بودند و انتظار میفرمودند ایشان را
از حال درآمدن سلطان فیروز در خانهٔ خداوندزاده خبر بود
از حالت بیرون رفتن از خانه اصلا خبر نشد - سلطان فیروزشاه بکرم
حضرت الله از خانهٔ خداوندزاده سلامت بیرون آمد * * ابیات *

بیش آور عزت و مذلت * بخشندهٔ ملک و مال و ملت
شکننـــدهٔ کام کامگاران * دوزندهٔ دام دام داران

چون سلطان فیروزشاه بکرم الله از درون خانهٔ آن اهل تباه بیرون آمد
آواز بلند کرده هر کسي را از هواخواهان میطلبید - چون روز
جمعه بود بیشتر ملوک بازگشته بودند - درانوقت راي بهیرهو بهتي
بغاي سلطان فیروز حاضر بود آواز داد - درین محل سلطان فیروزشاه
اکمل با هیبت تمام چون خسروان عظام گفته که بهیرهو تیغي که
بر دست داري بمن ده - راي بهیرهو دریافته که کار از دست رفته
راي بهیرهو گفته که من بندهٔ تیغ کشیده دنبال خداوند عالم میروم

(۲ ن) آن اهل تباه *

بسيار و اسباب بيشمار - هيچ عورتي از عورات رعايا بغير از پيرايه نبودي - در خانهٔ هر يكے از رعايا بسترهاي پاكيزه و پلنگهاي خوب و اشياهاي بسيار(۲) و مال فراوان هر همه را رخت(۳) بي پايان جمله مملكت دهلي بفيض ازلي از بسياري دستگاه بيغم شده •

• بيت •

خدا ترس را بر رعيت گمار • كه معمار ملك است پرهيزگار

مقدمهٔ هفدهم غدر خسروملک و خداوندزاده دختر سلطان تغلق كه بر سلطان فيروزشاه كرده بودند

نقل است كه سلطان فيروزشاه بعون حضرت آله در شهر دهلي مشغول باستمالت مملكت و آئين(۴) سلطنت شد - خداوندزاده دختر سلطان تغلق و خسروملک شوهر(۵) او در دهلي درون مقام حرم سلطان محمد در خانهٔ خويش ميبودند - و سلطان فيروزشاه قاعده كرده بود كه بعد از نماز جمعه مخصوص براي ملاقات خداوندزاده رفتي - چون سلطان فيروزشاه خداوندزاده را ديدي بتواضع تمام و شتاب گام بكوشش ايستاده شدي - خدمت كردي - دران وقت خداوندزاده نيز بتواضع تمام خدمت كردي - سلطان فيروزشاه

(۲ ن) بيقياس • (۳ ن) راحت • (۴ ن) بر آئين • (۵ ن) پسر او و داور ملک شوهر او دهلي •

ما را با جمیع مؤمنان ایمان روزي گرداند - امین یا رب العالمین

معهذا دران روز که شیخ‌الاسلام بالهام ملک علام پیش شهریار عظام انچنانین نظیر بي نظیر گفت و جوهر نصائح سفت جمله حاضران درگاه و ناظران بارگاه فیروزشاه سر بر زمین آوردند و زبان بدعا کشادند - درین محل شاه فیروز اکمل چشم مبارک پرآب کرده فرمود - شیخ‌الاسلام چنانچه دیدي ازان سلاطین ماضیه انار الله برهانهم کس نماند جز چند روز - ما نیز ازین جهان رخت بربندیم و این بیت خواند * بیت *

* چون بزم ما به بیني خالي زما بگوئي *

* روزے درین محلت غوغا زدے حسابي *

مقدمهٔ شازدهم بیان رعیت پروريِ فیروز شاه بتوفیق حضرت آله

نقل است که حضرت فیروزشاه بالهام آله و بتوفیق الله تبارک و تعالی در رعیت پروري بر آئین سروري جد بلیغ داشت - درین کار کوشش گماشت - زیراچه درعهد سلاطین ماضیه قانونات غیر قیاس بود - رعایاي بلاد ممالک و برایاي سلطنت در اداي مال مستهلک شدندي - بعضي راویان برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته - دنبال رعیت همین دستور بود یکي ماده گو میگذاشتند - دیگر بتمام مي‌ستدند - سلطان فیروزشاه

با ضعف جبلت در اندوه میباشد که آن زمان بشارت ایمان خواهند داد و یا وعدهٔ عذاب - زیراچه از حالت خاتمت و پیوستن بجنت هیچ کسي را با عبادت بسي بتحقیق معلوم نیست بجز انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و عشرهٔ مبشرهٔ رضوان الله علیهم - دیگر هیچ مؤمني را عصمت ایمان معلوم نیست اندوه دین این است *

* رباعي *

که رشک برد فرشته از پاکي ما * که خنده زند دیو ز بیباکي ما

ایمان بدر گور سلامت چو بریم * احسنت زهي چستي وچالاکي ما

و اندوه دوم بندهٔ مؤمن را اندیشهٔ اهل و عیال و بچگان خرد سال ست که بعد از من حال زن و فرزندان من چه خواهدبود - درین محل شیخ‌السلام این نکته گفت - و جوهر گوهر امیدواري سفت - که خداوند عالم پناه بني‌آدم اندوه دنیاوي در عهد دولت خویش بیش از بیش از دل بندهٔ مؤمن بر گرفته - چون یکي از جملهٔ یاران حشم نقل میکند استقامت آنکس بهمه حال ازان شخص نمیکشد - و این نه اندک کار است - و درین کردار ثواب بیشمار است - و امیدواري بسیار - زیراچه چون خداوند عالم که مخلوق است اینچنین اندوه گران از پیش دل مؤمنان برداشته امید میدارم چون حضرت الله تبارک و تعالی که خالق مخلوقات کریم و رحیم است ایمان بندهٔ مؤمن سلب نکند - و سلامت بدارالسلام رساند - الله تبارک و تعالی

کسي را که ایزد کند یاوري * که باشد که با او کند داوري

مقدمهٔ هجدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز خطبهٔ سلاطین ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهاي سلاطین

نقل[۲] است بدان سبب که این سخن باتفاق جملهٔ اهل فضیلت است که آئین جهان‌داري و قوانین شهریاري مدت چهل سال کمال فیروزشاه خوش خصال منور گردانید - و ختم روش و رسوم تاجداري هم برو شده - معهذا چون سلطان فیروز اهل صفا در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش نامهاي سلاطین ماضیه در خطبهٔ اعیاد و جمعات منور گردانیده و هم در مدت چهل سال مذکور بیست و یک سکهٔ مشهور که در قسم تاجداري است وسي و یک علامات و آداب[۳] جهان‌داري است روشن کرده این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف (که در مدت چهل سال آنحضرت را دیده و بیشتر سفوات پیش‌تختگاه اهل برکات برابر اصحاب دیوان وزارت در محل سلام رفته) درین تواریخ براي دستور حال و استقبال مشرح و مبین بازدیده - تا یادگاري باشد - مشتمل بر سه ذکر - ذکر اول بیان اختیار کردن سلطان فیروزشاه نامهاي بعضي سلاطین در خطبهٔ اعیاد و جمعات - مقرر[۴] همگنان و مبرهن باستان است که قانوني بود

(۲ ن) نقل است و درین نقل عجائبات نقل است بدان سبب الخ *

(۳ ن) امارات * (۴ ن) مقرر *

میان سلاطین دار الملک دهلي که در خطبهاي اعیاد و جمعات نام شاه حال میخواندند - و ذکر سلاطین ماضیهٔ دهلي نمیکردند چون نوبت سلطان فیروزشاه رسید بکرم الله تعالی آستانهٔ دار الملک دهلي مذکور مشهور[۲] نواختند و خواستند تا خطبه بنام سلطان فیروز بخوانند - درین محل شاه فیروز اکمل فرمان فرمود - روا نبود که نام سلاطین ماضیه از خطبه دور کنند - اول خطبه بنام پادشاهان ماضیه بخوانند - بعده ذکر من کنند - چنانچه مناسب این حال و موافق این مقال آن شیخ بزرگوار[۳] در داستان گلستان و بوستان نوشته علیه الرحمة و الغفران * بیت *

بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتي برد

معهذا سلطان فیروزشاه از جملهٔ سلاطین ماضیه (که بر اورنگ[۴] شاهي و تختگاه پادشاهي نشسته بودند) نام بعضي سلاطین اختیار کرده بدین تفصیل - اول حضرت سلطان شهاب الدین[۵] محمد بن سام - دوم حضرت سلطان شمس الدین التمش - سیوم حضرت سلطان ناصرالدین محمود - چهارم حضرت[۶] سلطان غیاث الدین بلبن پنجم حضرت سلطان جلال الدین فیروز - ششم حضرت سلطان علاء الدین

(۲ ن) بمشهور * (۳ ن) آن شیخ باستان بزرگوار در گلستان و بوستان *
(۴ ن) بر اورنگ سلاطین شاهي * (۵ ن) مغز الدین محمد سام *
(۶ ن) حضرت سلطان جلال الدین پنجم علاء الدین خلجي ششم حضرت سلطان علاء الدین راعش *

محمد خلجي - هفتم حضرت سلطان قطب‌الدين مبارک - هشتم حضرت سلطان غياث‌الدين تغلق شاه - نهم حضرت سلطان محمد[2] عادل نهم حضرت سلطان فيروزشاه رحمة الله عليه المقصود دو تاجدار برگزيدهٔ حضرت ودود را خطبه بعد از سلطان فيروز قرار يافته - يکي سلطان محمد بن فيروزشاه - دوم سلطان علاء‌الدين سکندر[3]شاه - في‌الجمله تا غايت ايام خطباي خوش کلام بر شاخ منابر عظام خطبه بنام اين تاجداران اهل اکرام[4] ميخوانند - آري مستحسن کرداري اختيار احسن فيروزشاهي در قسم بادشاهي بالهام الهي (که نام جميع سلاطين طالبان دين در عهد دولت خويش بفراست و کياست پيش روشن و منور گردانيده) نبشته آمد *

اکنون آغاز کرده شود از حال سکهاي تاجداران

ذکر دوم بيان سکها در قسم تاجداري

معلوم جهانيان و مفهوم عالميان‌ست که سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آله در قسم ملک داري و روش جهانداري بيست و يک سکه در آئين تاجداري وضع کرده - و سي و يک علامت در قسم جهانداري - آسامي هريک جدا اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف درين قسم مفصل و مبين نبشته تا خوانندگان را فائده باشد *

شرح آسامي سکها

(۲ن) محمد بن تغلق * (۳ن) بن سلطان محمد شاه * (۴ن) کرام *

بیست و یک سکه برین جمله اند - خطبه[۲] - تخت - مندلي * مهر بر عقیق[۳] - طغرا در توقیع و تبلیغ - مگس ران - بانگ پاس * درعه - غاشیهٔ باره - سلاح هر وقت - زنجیر پیش داخول - بهیر در پیش محل - نوبت در سواري مهمها - کلاه ملک - چتر سیاه * ترکش سفید - کتابت تواریخ - بار بر پیلان - آمدن ملوک در سرا اول وقت - بانگ جرس بوقت برآمد - دره بیدکوش - الحاصل این بیست و یک سکه قانون آئین تاجداران[۴] است - مگر دو سکه سلطان فیروزشاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار[۵] درک بیش وضع کرده - یکي طلس[۶] گهڑیاله بعد از آمدن از سواري تهنه[۷] وضع کرده بود شرح آن بعد آخر شدن کتاب[۸] سواري تهنه نبشته آید - سکه دوم نثار چهتر این نیز وضع سلطان فیروزست - چون سلطان فیروز در پادشاهي نشسته اشجار[۹] امن در گلذار زندگاني کشته - اعني[۱۰] زیر زمین شدگان - معهذا سلطان فیروزشاه مستثنی فرمود که میان چهتر سلاطین و چهتر غیرسلاطین فرقي میباید - تا درمیان جهان رموز احسن از کنوز مستحسن جمال نماید[۱۱] - چه داراي درگاه فیروزشاهي چون

(۲ ن) خطب * (۳ ن) مهر در جیتل * (۴ ن) تاجداریست * (۵ ن) اسرار درکشته * (۶ ن) طاس گهڑیاله که از حالت آن در محل آن مشرح کتابت کرده آید زیراچه سلطان فیروزشاه طاس گهڑیاله بعد از آمدن الخ * (۷ ن) نبشته * (۸ ن) کتابت * (۹ ن) اشجار زندگاني * (۱۰ ن) این عبارت بظاهر ربطي ندارد (۱۱ ن) بماند *

بلغاي بارگاه بادشاهي بالهام آلهي نثار چهتر در بلاد ممالک دهلي وضع کرده - بدرگاه والا[2] جاه * (ایضا ۲)

قسم دوم بیان لکهنوتي دو کرت سواري سمت جاجنگر و نگرکوت

مژدهٔ مقدمهٔ اول[3] روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتي اول کرت سنجري برابر رکاب روان کرده و موازنهٔ یکهزار کشتيِ بند کشا در گردن کهاران میرفت

درین محل راویان صادق و مخبران مصدق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف باز نمودند - که موازنهٔ هفتاد هزار[4] از خانان و ملوک برآمدی - بدین طریق فیروزشاه[5] باعزاز و اکرام و ارادت[6] تمام سمت بنگاله روانه شده - هر بار حضرت شهریار نیکوکار رخ بجانب مقربان درگاه و اهل اختصاص بارگاه کردي - و دست مبارک خود بر محاسن خود فرود آوردي - و این بیت فرمودي * بیت *

همین گویم و باز گویم همین * مجنبان مرا تا نجنبد[7] زمین

المقصود از کرم آله سلطان فیروزشاه در حرم لکهنوتي رسیده - و خان جهان در شهر دهلي ماند *

(۲ن) و ماه و جاه * (۳ن) مقدمه روان * (۴ن) دهلیز اول * (۵ن) حضرت فیروز شاه * (٦ن) باداب و وزارت تمام * (۷ ن) نخفتد * (ایضا ۲) صحیح البیاض *

مقدمهٔ دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتی و محاصره[2] کردن

نقل است که شاه فیروز با نصرت و بهروز میان اقالیم هندوستان گردیده[3] در بنگاله[4] با قوت کمال در آمده - لشکر سلطان شمس الدین نیز در محلي که لب آب بودي قوت خود نمودي - چنانچه لب آب سره و گنگ و لب آب کوسي[5] و غیر آن - و جیش سلطان فیروز چون جیوش شاه پروین کشتیهاي بند کشا که روان کرده بودند طایفهٔ گردان و گندآوران با تیرهاي گران و سنان درفشان در کشتیها مي نشستند - بزخم چوب تیر و تبر ناوک بي نظیر باز میگردانیدند الغرض چون سلطان فیروزشاه با جیوش هواخواه در کرانهٔ لب آب کوسي رسیده دران محل قدري آرمید - یک لحظه[6] عنان سمند دولت کشید - زیراچه در لب آب دوم شمس الدین[7] با لشکر بي پایان ایستاده بود - گذار شدن دشوار مینمود - سلطان فیروزشاه موازنهٔ صد کروه[8] زمین بالا دست کوسي رفت - فرود جیاران گذشت در محلي که دهانهٔ لب آب کوسي از درون کوه بیرون آمده است دران محل پا یاب کشیده * راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته که دران محل آب

(۲ن) محضر * (۳ن) کرده * (۴ن) در زمین بنگاله * (۵ن) کوهی *
(۶ن) لمحه * (۷ن) سلطان * (۸ن) گرفت الخ *

با زور میرود - پانصد منی سنگ بزور آب چون سفال غلطان میرود - معهذا درین محل آن شهنشاه مستثنی فرمان فرمود تا فرودست و بالا دست[2] از پایاب پیلان ایستاده گشتند - تا خلق لشکر بآسانی بگذرد - پیلان جانب بالا دست برای آن ایستاده کرده[3] تا زور آب کم شود - و طنابهای ریسمانی در پیلان بسته فرودست برای آن داشته تا هر که غرق آب شود دست در طناب زند - معهذا چون لشکر سلطانی بعنایت ربانی گذارای آب[4] کوسی شد و سمت سلطان شمس الدین کوه گوان[5] آورد سلطان شمس الدین شنید که لشکر بالا دست فروه جیاری[6] بر لب آب کوسی شده - از غایت خوف و نهایت هراس سلطان شمس الدین با جمعیت بیقیاس درون اکداله خزید - بعضی راویان بدین مورخ ضعیف گفته - درانوقت که لشکر سلطان گذارا میشد سلطان فیروزشاه رای جیاری[7] را چتر داده - المقصود سلطان شمس الدین شهر پنڈوه خالی کنانیده در اکداله خزید - سلطان فیروزشاه سمت اکداله دوید - و آن مقام را باهتمام تمام محاصره گردانید - و گرد بر گرد لشکر خود کنگره[8] بندانید - و خندق کاوانید - هر روز افواج[9] سلطان شمس الدین از درون اکداله بیرون میآمدند - و نمودارى میکردند ازین جانب لشکر سلطانی از آثار عنایت ربانی بزخم چوبهٔ تیر غربیل

(۲ن) دست آن * (۳ن) کنند * (۴ن) لب آب * (۵ن) کوهالی گوان *
(۶ن) وزین * (۷ن) راة جسارت * (۸ن) کنگهر بندایند * (۹ن) فوج *

میساختند - سلطان شمس الدین از درون بآن[2] کلام بسیار و گفتار لایعنی بیشمار از نهایت اضطرار درون جزائر اکداله[3] حصاری شده - و ولایت او بتمام نهب گشته - هر که از طائفهٔ راوان[4] و رانکان و زمین‌داران ولایت بنگاله بحضرت سلطان فیروز میپیوست او را امان میدادند - بیشتر خلق بنگاله[5] در جنگ سلطان فیروز آمد - و هر روز نمودار جنگ چون نهنگ از جانبین بود میان[6] یکدیگر قوت مینمود - الحاصل چون چند گاه میان هر دو پادشاه برین نوع گذشت هوا چون اهل جفا دانهٔ کرم در زمین نرم کشت - نزدیک آن شد که آفتاب نظر به برج سرطان اندازد - حضرت فیروزشاه با فتح بهروز با مقربان درگاه و مشیران بارگاه در محل مشورت نشست - هر یک مشیر جوهر گوهر احسن سفت - بعد از گفت و شنود نهفته برین سخن قرار گرفته چون سلطان شمس الدین حصاری شده و گرد بر گرد اکداله جزائر بحور افتاده و سلطان شمس الدین در دل خود ابواب منقلب کشاده که تا ایام برشکال[7] در آید در زمین بنگاله سیلاب گیرد هم خود سلطان فیروزشاه با لشکرها ازین زمین باز گردد درین محل

(۲ ن) ما آن کلام بسیار و گفتار مالا یعنی بیشمار از نهایت اضطرار الخ ٭

(۳ ن) اکدار ٭ (۴ ن) رایان و مالکان ٭ (۵ ن) ولایت ٭ (۶ ن) جنگ طرفین بجهنگ چنگ حیات یکدیگر قوت می نمود ٭ (۷ ن) پشکال سیلاب گیرد ٭

صواب آنست که بر طریق تعبیه چند گروه پستر میباید شد[۲]
تا از پردهٔ غیب چه میزاید - و از دیوان قضا چه چیز روی نماید
رای مقربان درگاه و اختیار مشیران بارگاه بحضرت فیروزشاه موافق
آمد - روز دیگر حضرت فیروزشاه کوچ کرده سمت شهر دهلی رخ
آورده در منزل هفت کروهی فرود آمد[۳] - و چند نفر قلندر[۴] را بر
سبیل تعبیه سمت اکداله فرستاد - و برایشان بدینسان[۵] آگاهی
داد که اگر شما را بگیرند و در اکداله نزد[۶] سلطان شمس‌الدین
برند و از حالت حضرت فیروزشاه و جیوش او پرسند باید که
پیش سلطان شمس‌الدین بگویند که سلطان فیروز با تمام لشکر
و بنگاه[۷] بطریقهٔ گریختگان میرود - چون قلندران مذکور بمستور
فرود حصار اکدالهٔ مشهور رفتند ایشان را گرفته[۸] پیش سلطان
شمس‌الدین بردند - ایشان تقریر کردند که حضرت فیروزشاه با تمام
بنگاه بطریقهٔ گریختگان میرود - درین محل سلطان شمس‌الدین
الفاظ ایشان تحقیق دانسته با حاضران مجلس خود گفت - باری
میدانید - چون سلطان فیروز گریخته میرود او را دست بردی
میباید نمود - و ابواب قهر چون خسروان میبایدکشود - سلطان
شمس‌الدین با جیوش قهر آگین از درون اکداله بیرون آمد ٭

مقدمهٔ سیوم — جنگ کردن سلطان فیروز با سلطان

(۲ ن) شدن ٭ (۳ن) آمده ٭ (۴ن) قلندران ٭ (۵ن) بدین سمات ٭
(۶ ن) بره ٭ (۷ ن) بنگاله ٭ (۸ ن) گرفتند و پیش الخ ٭

شمس‌الدین و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته شدن یک لک[2] و هشتاد هزار مرد نیک بنگاله

نقل است چون سلطان شمس‌الدین شنید که سلطان فیروز بطریقهٔ گریختگان رخ بجانب دهلي نهاده عنان بسوي مراجعت داده دریں محل بعضي راویان گفته که حضرت فیروزشاه رخت ایستاده گذاشت . و بعضي روایت کرده که حضرت فیروزشاه فرمود تا در بعضي رخت بنگاه آتش زنند - چنانچه آتش زدند و بازگشتند - المقصود سلطان شمس‌الدین با ده هزار سوار صاحب کین و دو لک پیاده چون پیادگان سبکتگین و پنجاه پیل چون مهابت پیلان خاقان چین در تعاقب شاه فیروز طالب دین بیرون آمد و حضرت فیروزشاه با جیوش دولتخواه در منزل هفت کروهي رسیده بود - و انتظار مي‌نمود - دران مقام (که لب ابي‌ست غرقاب و آن لب آب پایاب[3] کشیده) بنگاه[4] حضرت فیروزشاه دران پایاب گذار میشد - ناگاه همدرین میان شاه بنگالیان رسیده ناچخ نه گرهي کشیده بسوي لشکر حضرت فیروزشاه دوید - اخبار این آثار و گفتار این کردار بگوش حضرت فیروزشاه پرکار رسانیدند - و برین جمله بازنمودند که شمس[5] رندي از تاثیر[6] لوندي با لشکر فراوان و رجال[7] بي پایان با پیلان کوه پیکر چون رهزنان افسر نمودار گردیده - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) یک لک اهل بنگ و بنگاله ٭ (۳ ن) پایان ٭ (۴ ن) بنگاله ٭
(۵ ن) شمسة ٭ (٦ ن) ماثره ٭ (۷ ن) رجاله ٭

چون تاجداران گیتي پناه لشکر خود را بیاراسته درین کار کوشش بیش گماشته افواج جلیس (۲) خویش را درسه محل داشته - درمیمنه ملک دیلان میرشکار با سي هزار سوار - و در میسره ملک حسام‌نوا اهل‌اختیار برابر او نیز سي هزار مرد کارزار - و در قلب تاتارخان خوش کردار در فوج او نیز سي هزارسوار کندآور و نامدار - و حضرت شاه فیروز درین هرسه فوج خود میگشت - و الفاظ دلداري چون خسروان میگفت - و هر یک تن (که دران انجمن بود از زمرهٔ گردان جهانگرد و فرقهٔ کندآوران گیتي‌نورد) در آهن و فولاد غرق - و درین هرسه فوج پیلان قسمت شدند - و مراتب خاص تمام ایستاده کرده تمام نشانها کشاده (۳) - و مراتب جمیع خانان و ملوک دران روز برابر مراتب حضرت فیروزشاه آوردند (۴) - پانصد نشانه یکجا جمع شده بود - معهذا حضرت فیروزشاه مستثني دران حالت مانند سلاطین اهل جلادت (۵) اسلحهٔ مرتب در تن خود پوشیده و چتر پادشاهي چون آئین شاهنشاهي دور داشته - القصه این تمام طبل و دمامهٔ مراتبها بیکبارگي فروکوفته درمیان دو لشکر هزاهز (۶) خاسته (۷) - چون سلطان شمس‌الدین افواج جیوش (۹) حضرت فیروزشاه را بسان (۸) افواج بحور آراسته دید بر خود چون برگ بید لرزیده با اصحاب خود گفته که با ما آن قلندران

(۲ ن) جیش * (۳ ن) زیر * (۴ ن) آورده * (۵ ن) جلالت * (۶ ن) چراچهر * (۷ ن) شمس‌الدین دنده‌ي * (۸ ن) چون * (۹ ن) بجبار فیروز شاهي ترسیده برتن خود چون برگ بید لرزیده *

حرکت کرده لشکر ما را به تعبیه از درون حصار بیرون آورده - اما آنچه حکم خدا و تقدیر حضرت علیاست همان خواهد شد *
پس (۲) درمیان افواج شاه بنگاله و افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاد از میسرهٔ ملک حسام‌نوا نیز دست (۳) پشت کشاد - هر یک مبارز دست بر سلاح نهاد - و طناب قتال را تاب (۴) داد - هنوز میـــان افواج شمسي و میان افواج ملک (۵) نوا درآویز بسان (۶) لشکر شاه پرویز میشد که از طرف میمنه ملک دیلان نیز قصد نمود - هر یک غازي چون مبارزان سر اندازي ابواب خونریزي کشاد - میان فریقین بحکم رب المشرقین و رب المغربین قتال بکمال رفت - چنانچه کار از نبرد گذشت - هر یک کیو چون سنان تیز تیغ بدست گرفته چون کار از تیغ نیز بگذشت کار درآویز بجائے رسید و بمرتبهٔ کشید که پهلوانان جانبین و غازیان طرفین دست در کمر یکدیگر کردند و میان خویش از تاثیر بیش در قتال شدند - چنانچه مناسب این حال اقوال خواجهٔ نظامي خوش (۷) مقال است * * ابیات *

در آمد بغریدن ابر سیاه * ز ماهے تف تیغ بر شد بماه

چنان آمد از هر دو لشکر غریو * کزان هول دیوانه شد مغز دیو

درین محل خان اعظم تاتارخان روي بسوي سلطان فیروز کرد

(۲ ن) همدرین میان افواج شاه بنگاله را با افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاده * (۳ ن) دست بشست * (۴ ن) آب * (۵ ن) ملک حسام‌الدین نوا * (۶ ن) چون * (۷ ن) شیرین *

و این لفظ از زبان خود برآورد که حضرت الله این بدخواه را برای فتح حضرت شهنشاه درآورده - سلطان فیروز گفت امید از کرم آنست که همین زمان شمسی بدست آید * * بیت *

بیاران خود گفت کاین صید خام * کجا جان برد چون در آید بدام

القصه بعد قتال بسیار و خونریزی بیشمار از آثار اضطرار سلطان شمس‌الدین مکار روی بفرار(۲) نهاد - و بفرمان کردکار و تقدیر نمایندهٔ لیل و نهار جانب شهر خود رفت - راوی مصدق گفت بمجرد آنکه خان اعظم تاتارخان با افواج گران از قلبگاه سلطان زور کرد و از میسره و میمنه ملک حسام‌نوا(۳) و ملک دیلان زور آور(۴) گردیدند لشکر بنگاله از پنڈوه تا اکداله بتمام گریخته - تاتارخان با قوت بی پایان دنبال شاه بنگاله کرد - هرچند که تاتارخان گفته ای شمس سیاه رو کجا میروی - مرد(۵) را میبایست که بروی مردان پشت ندهد - زمانی ایستاده شو تا قوت بچهای فیروزشاهی به بینی - سلطان شمس‌الدین چنان گریخت که پروای کسی نکرد * * مثنوی *

مرو تا نبرد دلیران کنم * درین رزمگه رزم شیران کنم

به‌بینیم کز ما بلندی کراست * درینکار پیروزمندی کراست

بترس ارچه شیری ز شیرافگنان * دلیری مکن با دلیرافگنان

معهذا سلطان فیروزشاه را بکرم حضرت الله فتح روی داده - جمیع

(۲ ن) شکست * (۳ ن) حسام‌الدین‌نوا * (۴ ن) آورده‌اند * (۵ ن) مرو بایست روی مردان ببین *

خاقان و ملوک زبان بدعاي شاه کشاده - چهل و هفت پیل چون جوش نیل زنده بدست آمده - و سه پیل کشته گشته - شاه بنگاله بآن قوت و کمال با هفت سوار گریخته - لشکر او بتمام و کمال در تفرقه افتاده - چنین گویند دران لب آب (که حضرت شاه فیروز نزول فرموده بودند و از اکداله هفت کروه میشود) افواج حضرت فیروزشاه چون گردان هواخواه (۲) دنبال لشکر بنگاله کردند - شاه بنگاله بهزار حیله رفته - سوار و پیادهٔ جرار او چندان کشته شده که طریقهٔ (۳) خرمنهاي غله از کشته شدگان برآمده - بلکه (۴) بعضي راویان گفته که از غایت کوشش (۵) بسیار و نهایت کشش بیشمار زمین آن مقام نموده نمیشد *

* ابیات *

آورد چو عزم در فرو دست * کرد است سپاه شمس دین پست

بگرفت بجنگ چون چهل پیل * بنمود مراجعت به تعجیل

در چشم نیامد آنهمه گنج * تا زو نرسد بمؤمنان رنج

شاهي که بجنگ خصم تنها * بي سر بکني (۶) هزار تنها

معهذا چون سلطان شمس الدین گریخته فرود حصار خود رسیده کوتوال حصار بکوشش بسیار دروازه داده - و درون شهر اکداله قیرهٔ سلطان فیروز گردیده - درین محل (۷) راویان مدقق گفته که جمله عورات

(۲ ن) یعني * (۳ ن) خرمن خرمن خرمنهاي غله از کشته شدگان برآمد * (۴ ن) بلکه راویان روایات گفته * (۵ ن) کشش * (۶ ن) بکند * (۷ ن) گردانیده *

مستورات و سرپوشیدگان مخدرات (که درون حصار اکداله بودند) چون آمدن حضرت فیروزشاه فرود حصار شنیدند بالاي حصار برآمدند و بدیدن سلطان فیروزشاه دامنها از سر خود فرود آوردند - و سر برهنه کردند - و از غایت اضطرار زاري آغاز کردند - چون حضرت فیروزشاه ایشانرا بدین‌حال(۲) دید و مقال ایشان شنید این لفظ از زبان خود برکشید - گیرم که من درون شهر درآمدم و مسلماني چندي را بدست آوردم و این ملک گرفتم و درین مملکت خطبه بنام من خواندند چون من درون این حصار درآیم و بدین مسلمانان قوت نمایم چندین عورات مستورات مخدرات بدست نااهلان گرفتار گردند فرداي قیامت آمنا و صدقنا پیش کرسي قضا چه روي نمایم - پس میان من و طائفهٔ مغل چه فرق باشد - درین محل خان اعظم تاتارخان مکرر تقریر کرده که ملکي بدست آمده نباید گذاشت - حضرت شاه فیروز کلام از عالم ملکي برداشت که چندین سلاطین دارالملک دهلي درین ملک رسیدند و این ممالک را بدست آوردند هیچکس از آنها هوشیاري بسي درین زمین نمانده - بدان سبب که زمین بنگاله زمین رجاله(۳) است - و امیران این مقام بکوشش تمام درون جزائر(۴) آب بسربرند برین(۵) وجه مخالفت متابعت سلاطین دهلي کردن مصلحت نیست اندیشهٔ ملکي برین است - حضرت فیروزشاه بالهام آله بدین اندیشه بازگشت - و اکداله را آزادپور خطاب کرد * * بیت *

(۲ن) برین * (۳ن) وحل * (۴ن) جزائرات * (۵ن) بر من وجه الخ *

جهاندار با فتح دمساز گشت * شبانگه بآرامگه(۲) باز گشت

آري عجب اسراري در قسم ملكي و آئين جهانداري از وجود خان اعظم تاتارخان عليه الرحمة و الغفران همدران مكان فعلي در وجود آمده كه حضرت شاه فيروز را بغايت خوش آمد - گفته اند كه دران جنگ تاتارخان چون نهنگ بمثل پلنگ دنبال شاه بنگاله افتاده ابواب كوشش بيش كشاده - چنانچه سلطان شمس الدين از هيبت تاتارخان رخ بگريز نهاد - خان اعظم نزديك رسيده خواست تا تيغ برو گذار كند - آخر الامر انديشه كرده تيغ نه انداخت و از دنبال او عمداً بازگشت - چون بعد از آرام جنگ حضرت فيروزشاه از خان اعظم تاتارخان پرسيد چون شما بر سلطان بنگاله(۳) آنچنان قادر گشتيد تيغ برآورده بغير گذاركردن چه سبب بازگشتيد تاتارخان چون دستوران خسروان عجب جوابي گفت - و جوهر گوهر ملكي سفت - يعني بر تاجداران تيغ انداختن كار من نيست اشجار اين آثار و اسرار اين كردار(۴) درضمن منست - بدين انديشه تيغ گذار كرده نشد - چون اسرار اين انوار تاتارخان نيكو كردار پيش حضرت جهاندار از زبان گهربار بيرون داد حضرت فيروزشاه را بغايت خوش آمد * بيت *

بالغ عقل را بسے يابي * بالغ ملك كم كسي يابي

(۲ن) بآرام خود * (۳ن) بنگاليان * (۴ن) انوار در ضمن ملكي من است *

مقدمهٔ چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي

نقل است که چون[2] حضرت فیروزشاه را بعنایت الله تعالی فتح بنگاله دست داد هریک[3] وضیع و شریف در راحت افتاد - درین محل فرمان از پیش خسرو جهان صادر شد که سرهاي کشته شدگان سوار و پیادهٔ بنگاله جمع کنند - هرآنکس که سري از سران بنگالیان بیارد آنکس را در هرسري یکان تنکه نقره بدهند - جمله خلق لشکر بیک حمله درین کار قصد[4] نمودند - و سرهایي کشتگان میآوردند و انبار میکردند - و تنکهاي نقره میبردند - درین محل که شمار کرده یک لک و هشتاد هزار سر آدمي بلکه چیزي زیاده آمد زیراچه هفت کروه کشش بر کشش تمام روز شده بود - حضرت فیروزشاه چون سلاطین[5] اهل‌گاه با اوج جاه ایستاده میدید - و بدان کشتگان بعبرت مي‌نگرید - و هربار رخ بسوي اصحاب خود میگردانید - و آب از چشم مبارک میدوانید - و آه از سینه میکشید - و میگفت که این مسکینان و بیچارگان از سبب تعلق نان بدین روز گرفتار شدند اگر سبب تعلق شکم نبودي و اندیشهٔ عیال و اطفال پیش نیامدي بدین روز گرفتار نمیشدندي - چنانچه مناسب این حال خواجهٔ

(۲ن) که چون سلطان را بازگشت بنگاله دست داد ٭ (۳ ن) هریکي ٭
(۴ ن) قصدي ٭ (۵ ن) سلطان ٭

نظامي عليه الرحمة و الغفران ميفرمايد * * مثنوي *

بعبرت دران کشتگان بنگریست * بخندید پیدا و پنهان گریست

که چندین خلائق درین دار و گیر * چرا کشته باید [۲] به شمشیر و تیر

فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سرنوشت

درین پردهٔ کژ سرودي مگوي * درین خاک شوریده آبي مجوي

المقصود فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت الله ازان مقام باهتمام تمام و بشتاب کام چون آئین خسروان عظام عنان مراجعت بسوي دارالملک دهلي گردانیده در پندوه رسید - دران مقام خطبه بنام حضرت فیروزشاه خواندند - و شهر فیروزآباد نام نهادند - چون سلطان فیروزشاه اکداله را آزادپور نام کرد و شهر پندوه را فیروزآباد تا غایت ایام سلاطین آن مقام براي برکت و یمن این هردو مقام را همین لقب مستقیم داشته در دفاتر ایشان تا غایت مینویسند آزادپور عرف اکداله فیروزآباد عرف پندوه - چون فیروزشاه در کرانهٔ لب آب کوسي رسید و ایام برشکال درآمد فرمان شد تا جیوش مذکور چون جیش شاه فغفور در کشتیهاي بند کشا بگذرد - تمام حشم و جمله خدم در کشتیهاي بند کشا گذشته - چون سلطان شمس‌الدین درون اکداله درآمده آن کوتوال که دروازه بسته بود او را گرفت و کشت القصه چون سلطان فیروزشاه با نصرت بهروز بازگشته فرمان فتحنامهٔ لکهنوتي در شهر دهلي فرستاد - دران ایام [۳] خان جهان مقبول وزیر

(۲ ن) شاید * (۳ ن) زمان *

پرتدبیر[۲] در شهر دهلي نائب غیبت بود - و در محافظت مملکت جد مي‌نمود - و در فتحنامه این بیت بود * بیت *

چه لشکر میکشي بر قلب عشاق * صف مغلوب را هوئي بسندست[۳]

چون فتحنامه با کام دوستان در غم دشمنان در دهلي نزد[۴] خان‌جهان رسیده دران روز خلائق را شادي عام افزوده - یکي فرحت فتح بنگاله - دوم فرحت سلامتي ذات سلطان فیروزشاه - و لشکر منصور در شهر دهلي بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهکانه زدند - چون سلطان فیروز نزدیک شهر رسید خان‌جهان اسبابهاي بسیار و خدمتي بیشمار موجود گردانید - و شش قبه بستند هنوز فیروزآباد آبادان نگردیده‌بود[۵] - دران روز که سلطان فیروز در شهر دهلي درآمد چندان بیرق جمع شد که در گفتار و شمار نیاید - این جمله باستقبال شاه رفته - و رسوم بیرق در عهود سلاطین ماضیه نبود[۶] - این نیز وضع خاصهٔ فیروزشاهیست - روزیکه سلطان فیروزشاه درون شهر دهلي درآمد چهل و هفت فیل فتح لکهنوتي را رنگ کرده و عماریها و جلهاي نرمینه انداخته پیش فوج حضرت شاه کرده درون شهر درآوردند بوقت درآمدن شاه جمله خلائق از صغیر و کبیر و از جوان و پیر از مرد و عورت مملکت براي تماشاي حضرت سلطان والي سلطنت استقبال نمودند - هرهمه زبان بدعا و ثناي حضرت فیروزشاه

(۲ ن) مدبر * (۳ ن) پسند * (۴ ن) بر * (۵ ن) نگرده بودند *
(۶ ن) یافته نبود *

کشادند ٭ ٭ ابیات ٭

یارب ز جمال این جهـاندار ٭ آشوب گزند را نگهـدار
هر در[2] که زند تو ساز کارش ٭ هرجا که رود تو باش یارش

راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف روایت کرده که حضرت فیروزشاه کرت اول (که مهم لکهنوتي کرده و دست قوت بر شاه بنگاله براورده) مدت یازده ماه جانب لکهنوتي بود - و بعد یازده ماه سمت دهلي مراجعت نمود ٭

مقدمهٔ پنجم بناي شهر حصارفیروزه

نقل است چون سلطان فیروزشاه با فتح و فیروزي بعنایت رباني در شهر آمد چند سال متواتر سواري در حریم دهلي کرد - این مورخ از زبان خدمت والد خود شنید که سلطان فیروزشاه بعد از آمدن از مملکت بنگاله دو و نیم سال طرف حصارفیروزه بود - و براي استمالت مملکت انواع جد مي‌نمود - و ابواب احسان بسوي ایشان میکشود - و بناي شهر[3] حصارفیروزه همدران ایام بود - هر بار که سلطان فیروز در شهر آمدي چند[4] روز معدود ماندے باز همانجا رفتي - چون شاه فیروز را اتفاق بناي شهر حصارفیروزه در دل افتاد در محلیکه شهر حصارفیروزه آبادانست پیش ازین بحکمت حضرت رب العالمین دران مقام دو دیه بزرگ آبادان بود - یکي

(۲ ن) در هرکه ٭ (۳ ن) شهر فیروزه ٭ (۴ ن) هفتاد روز ٭

لراس بزرگ[۲] - دوم لراس خرد - در لراس بزرگ پنجاه کهرک و در لراس خرد چهل کهرک داخل بودند - و دران زمین البته هیچ دیهي بغیر کهرک[۳] نباشد - چون حضرت شاه فیروز زمین حدود لراس بزرگ[۴] دید بغایت پسندید - و این لفظ از زبان مبارک برکشید - اگر درین محل شهر آبادان کنند چه خوب باشد - زیراچه دران زمین بحکمت رب العالمین همیشه بي آبي بود - بلکه در هواي تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان دران محل میرسیدند چهار جیتل سبوي آب ببها میخریدند - یعني بي آبي دران زمین اینچنین بود - سلطان فیروزشاه همدران محل فرمود که از حضرت رب العالمین امید میدارم چون من بندهٔ امیدوار بامید حضرت پروردگار درین دیار براي منافع مسلمانان نیکوکار شهري بنا کنم خدایتعالی بقدرت اعلی درین زمین آب نیز پیدا آره حضرت شاه فیروز همدران زمین نزول فرمود - و درین کار بیکبار کوشش نمودهٔ بناي[۵] شهر آغاز فرمود - سلطان فیروزشاه خوش خصال چند سال باهتمام خانان درگاه و ملوک بارگاه مشغول شدهٔ سنگهاي کهسار[۶] را از کوهٔ نرساي[۷] آوردهٔ چونه پخته با کهور[۸] آمیخته حصاري بزرگ بطول بیحد و عرض بیعد و ارتفاع بلند آغاز کردهٔ - هریک از اعوان حضرت

(۲ ن) کداس - در دیگر - لداس * (۳ ن) یعني * (۴ ن) آبادان *
(۵ ن) فرمایش شهر آغاز شد * (۶ ن) کهرسل * (۷ ن) نوسا *
(۸ ن) کهور سنگ *

و انصار مملکت در النکها[2] تعین شده - هر یک تن دران چمن در النک خویش از تاثیر خوف بیش بجد[3] تمام در عمارت مشغول شدند - چون حصار مرتب گشت و مدتي هم درین مشغولي گذشت سلطان فیروزشاه بالهام الله آن حصار را شهر حصارفیروزه نام داشت - بعد از مرتب شدن حصار خندق کاویدند[4] اینچنین که بعد از کاویدن[5] از ته خندق و با هردو باروي خندق ریخته برآوردند - و بالاي باروهاي خندق کنگره بستند - و یک حوض بزرگ و غدیر لانظیر درون حصار در آوردند - و آب آن حوض درون خندق انداختند چنانچه از سال تا سال دیگر آب آن حوض درون خندق جاري بودي و درون حصار یک کوشک برآوردند که در جهان هیچ کسي با تجسس بسي آنچنان کوشک را نشان نداده - چندین محل دران کوشک محل نشستن بارجا نهاده با تکلف بسیار برآورده - و حکمتهاے بیشمار درو داشته - یک حکمت دران کوشک این بود اگر کسي با فراست بسي درون کوشک محل فرود آمدے چون چند محل گشتي درمیان آن رسیدے - محل میانهٔ فرود کوسک بغایت تاریک با مقام باریک - که اگر نکاهبانان آن کوشک رهبري نمیکردندي ازان تاریکي بیرون آمدن ممکن نبودے - چنین[6] گویند وقتي فراشي تنها دران مقام درآمده بود - چند روز غائب شده - بعده

(۲ ن) راه • (۳ ن) بجد اتمام عمارت • (۴ ن) کافتند • (۵ ن) کافتن • (٦ ن) گویند - بلا چنین •

همان نگاهبانان درآمدند - و ازان تاریکي بیرون آوردند - حاصل ازین آنست که چون حضرت شاه فیروز مثل سلاطین مشعلهٔ گیتي افروز این چنین کوشک با حکمتها برآورده همچنین در حریم شهر حصارفیروزه مانند کوه فیروزه جمله خانان عظام و تمام ملوک اهل احترام و امراي اهل اکرام و جمیع اشخاص خاص و عام با اهتمام تمام خانها برآوردند - و محلهاي خوب و پاکیزه راست کنانیدند معهذا چون حضرت شاه فیروز دران زمین بغایت و بي نهایت بي آبي دید در دل مبارک گذرانید که درین محل آب[2] میباید رسانید حضرت شاه درین کار خود قصد نموده ابواب جد و جهد کشود - از دو لب آب جویها آورده در زمین حصارفیروزه انداخته - یک جوي از لب آب جون کشیده - و جوي دوم از دهانهٔ لب آب ستلج آورده - از لب آب جون چنانچه جوي رجیواه[3] و جوي الغخاني دهانهٔ این هردو جوي از اتصال کرنال بیرون آورده میان هشتاد کروه کروه در شهر حصارفیروزه برده - خدمت والد این مورخ (که دران ایام میان اهل اختصاص آن شهریار عظام در محل درون خدمت میکرد و عهدهٔ شب نویسي خواصان داشت) برین مورخ بازنمود که حضرت فیروزشاه مدت دو و نیم سال در بناے شهر حصارفیروزه اشتغال[4] داشت - و تمام خلق هم درین کار کوشش مینمودند - حضرت شاه فیروز با خوشي و خرمي شهر حصارفیروزه بنا گردانید - باغات

(۲ن) آبها * (۳ن) رجیراه * (۴ ن) مشغول بوده *

بسیار اشجار بیشمار نهال کنانید - چنانچه از هر جنس میوه دران باغات بار گرفته - سداپهل و جنهری[2] و نارنگ و سکندراول[3] - و گلها از هر جنس و نیشکر بسیار و بیشمار چه از جنس نیشکر سیاه و چه پونڈا - اگر کسي پوست نیشکر بدندان دور[4] کردے از غایت نرمي تا تنهٔ نیشکر رسیدے - و البته پیش ازین در زمین حصارفیروزه[5] فصل خریف شدے و فصل ربیع وفا نکردے - زیراکه گندم بغیر آب نشود - چون حضرت فیروزشاه آبهاي فراوان در جویهاي بي پایان در زمین حصارفیروزه برده هر دو فصل بوفا کامل گرفت - و پیش ازین در عهد سلاطین ماضیه انار الله برهانهم آن سمت را در دفاتر و دواوین[6] شق هانسي مینوشتند - چون شهر حصارفیروزه بنا کردند سلطان فیروز فرمود ازین تاریخ باز شق حصارفیروزه نویسند - اقطاعات هانسي و اکروده[7] و فتح آباد و سرستي تا سالوره[8] و خضرآباد و اقطاعات دیگر بتمام داخل شق حصارفیروزه کردند[9] - المقصود شهرے معظم گشت - معمور و آبادان و مزروع شد - و شقداري حصارفیروزه بعهدهٔ ملک دیلان کردند چون آبهاے فراوان و جویهاي بي پایان در زمین حصارفیروزه درآمد آبهاے بسیار جمع شد - هرکه خواستي نزدیک کشت و یا باغ خود چاه پخته بکاود بمجرد آنکه چهار گز زمین کافتي آب پدید آمدے

(۲ ن) چنیري * (۳ ن) سکندر اول * (۴ ن) وا کردي * (۵ ن) در آن زمین * (۶ ن) و آئین (۷ ن) آگره * (۸ ن) ستاپوره * (۹ ن) گردیدند *

اینهمه اثر قبول خیرات فیروزشاه و دعاے خلق مي‌کشود *

* ابیات *

یارب بکرم تو سایهٔ خویش * داري سر[2] خلق از جهان بیش

جاوید به تخت و تاجداري * مطلوب دلش بشه سپاري

مقدمهٔ ششم استقامت املاک

نقل است چون حضرت فیروزشاه بتوفیق اله هردو شهر بر طریق بر و بحر آبادان گردانید یکي فتح‌آباد که از حالت مقالت او در قسم اول بازدیده آمد دوم شهر حصارفیروزه که شرح مقدمهٔ آن سابق نوشته شد درین هردو جویهاے بسیار و بیشمار درآورده میان هشتادگان و نودگان کروه کروه درین مقامات رسانیده[3] - و درین مسافت همه قصبات و قریات بود - چنانچه قصبهٔ جنید و قصبهٔ دهاترهته و شهر هانسي و تغلق‌پور عرف سپدم - در هریک قصبه و مواضع از آبهاے این جویها منافع بسیار حاصل شدن گرفت درین محل حضرت فیروزشاه گفت تا تمام قضات و علماے احسن صفات و مشائخ اهل برکات بلاد ممالک را جمع کنند - و از ایشان فتوي طلبند - که اگر شخصي برنج[4] نفسي و مالي جویهاے آب از لب آبهاے غرقاب روان کند و در حدود و قصبات و قریات آن جویها جاري گردد و ساکنان آن مقامات را نفع بسیار حاصل آید

(۲ ن) بر * (۳ ن) رسیده - رسانید * (۴ ن) برنج و مال *

بینندهٔ[2] رنج را چیزے حق سعي حاصل آید یا نه - جمیع اساتذه متفق شدند و گوهر[3] صدق را بصدق سفتند - گفتند که صاحب بینندهٔ[4] رنج را و سعي کنندہ را حق شرب آید - یعني از دہ یکي معهذا حضرت فیروزشاه حاصل آن حق شرب به‌تمام در املاک خویش درآورده وهم همچنین آن شهریار طالب دین چون خسروان پیشین دیهاے بسیار در زمین اموات آبادان گردانیده داخل املاک کرده حاصلات آن مقامات باسم علما و مشائخ معین گردانیده و از بیت المال خارج داشته - و آنرا در سهام معین کرده - دران ایام دو چیز داخل املاک بود - یکي حاصل حق شرب دوم محصول قریات احیا - موازي[5] دو لک تنکه در املاک حضرت فیروزشاه جمع آمد[6] - سبحان الله آنقدر املاک که سلطان فیروز داشت در شهر دارالملک دهلي هیچ پادشاهي نداشت - تا کار بسیاري املاک بجائے رسید و بمرتبهٔ آنجامید که عهده دران املاک خاص علیحده تعین شدند - و خزانهٔ املاک علحده داشتند - چون ایام برشکال درآمدي و بارانها بکمال باریدي از پیش تخت فیروزشاهي بعضي ملوک مخصوص تعین میشدند - تا ایشان در کرانهاي هریک جو بگردند - و اخبار بیارند که آب سیلاب ازکجا تا[7] کجا رسیده بارها درین کرده‌ها پدر و اودر این مورخ از پیش سلطان فیروزشاه

(۲ ن) صاحب بندهٔ رنج را الخ ٭ (۳ ن) و جوهر گوهر صدف را ٭ (۴ ن) بندهٔ رنج ٭ (۵ ن) موازنهٔ ٭ (٦ ن) آمدند ٭ (۷ ن) تا بکجا ٭

براي اين اخبار تعين ميشدند تا ايشان در كرانهاي هر يك جو بگردند - القصه[2] چون حضرت فيروزشاه شنيدي كه آب[3] سيلاب جويها جهان تا جهان گرفت و از مغرب تا مشرق رفت بغايت خوش گشتي[4] و در جامه نگنجيدي - و اگر مبادا ديهي از قريات املاك خراب گشتي[5] حضرت فيروزشاه چون خسروان صاحب كلاه با اوج جاه بران عهده‌داران نفتي[6] بسختي كردي[7] - در عهد فيروزشاه بكرم الله آبادان و معمور گشته بود * بيت *

هرجا كه خرابه[8] گشت آباد * بيغم همه كس بعيش خوش شاد
هرجا كه نبود آب را بوئي * كردست دران زمين روان جوئي
ارضي كه گهي نگشته احيا * باغات بگشت و كشت آنجا

مقدمهٔ هفتم ملاقات كردن سلطان فيروز با خواجهٔ اين مورخ در حضرت هانسي

نقل است كه سلطان فيروزشاه بتوفيق حضرت الله مخصوص از حصارفيروزه براي ملاقات خواجهٔ اين مورخ در شهر هانسي آمد دران ايام خدمت شيخ قطب‌الدين مغفور قدس الله سره العزيز خواجهٔ[9] خواجهٔ اين مورخ از جهان سفر كرده بودند - سجاده بحضرت خواجه

(۲ ن) فى القصه * (۳ ن) كه آب جويها جهان گرفت * (۴ ن) تا *
(۵ ن) شدي * (۶ ن) تغير * (۷ ن) ميكردي * (۸ ن) خراب *
(۹ ن) خواجهٔ اين مورخ *

رسیده بود - چون حضرت فیروزشاه سر دران خانقاه معظم و مکرم کرده خدمت شیخ نورالدین قدس الله سره العزیز خواستند تا از سر سجاده برخیزند - و چند قدم استقبال کنند - سلطان فیروزشاه خدمت شیخ نورالدین را سوگند داد تا از سر سجاده فرود نیایند چون بعد از ملاقات و مصافحهٔ با برکات هردو (۲) پادشاه برگزیدهٔ درگاه آله یکجا نشستند خدمت خواجه بر آئین مشائخ وعظ و نصیحت گفتند - بعد (۳) گفت و شنود معهود سلطان فیروزشاه مقبول جضرت ودود کلام چون خسروان عظام آغاز کرده - و فرموده من بنده شهر حصارفیروزه برای منافع اسلام و آسایش کافهٔ (۴) انام آبادان گردانیده‌ام (۵) - اگر خدمت شیخ بمرحمت و شفقت در شهر حصارفیروزه ساکن شوند و شهرهانسی هم نزدیک است از ده (۶) کروهی بیش نیست برای خدمت شیخ خانقاهی بنا کرده شود - و خرچ خانقاه برای صادر و وارد معین (۷) کرده آید - و چون قدم خدمت شیخ در حصارفیروزه درآید امید از کرم الله تعالی آن ست که از برکت قدم خدمت شیخ آن مقام از نکبات گردش ایام (۸) سلامت ماند - و آبادان و معمور گردد - خدمت شیخ بازنمود که ماندن دعاگو در شهر حصارفیروزه بحکم فرمان و یا باختیار دعاگوست - درین محل سلطان‌فیروز فرمود - مبادا که من بر شما حکم کنم - اگر خدمت شیخ را

(۲ن) هردو برگزیدهٔ درگاه الله (۳ن) بعد از الخ * (۴ن) راه گذران *

(۵ ن) کرده‌ام * (۶ ن) از ده کروه * (۷ ن) مقرر گردد * (۸ ن) اعوام *

اختیار افتد - خدمت خواجه[2] فرمودند که اختیار دعاگو همین مقام هانسي ست که مقام جد و پدر این دعاگوست - و این مقام هانسي بزرگان این دعاگو را داده[3] اند خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام‌الدین قدس الله سرهم - چون خدمت شیخ این چنین جواب گفتند سلطان فیروز فرمود که بغایت[4] پسندیده ست خدمت شیخ را هم در هانسي میباید[5] ماند - امید اینست که از برکت قدم[6] خدمت شیخ شهر حصارفیروزه آبادان[7] گردد و هم سلامت ماند - سبحان الله آنکه از زبان سلطان بیرون آمد که از برکت ولایت شما سلامت خواهد ماند درین دور آخرین و طور پسین که ملاعین در مملکت[8] دارالملک دهلي بتقدیر ازلي[9] تاخته خلائق را نهب و تاراج کرده اموال اسلامیان و اقماش ذمیان و اسباب امانیان غارت گردانیده خلائق شهر هانسي بطفیل خواجهٔ این مورخ سلامت مانده - و خلائق شهر حصارفیروزه نیز آنقدر که درون حصار شهر هانسي[10] درآمدند بکرم الله و عنایت الله تعالی از برکت ولایت حضرت خواجه سلامت رها شده انشاء الله تعالی و بعون الله[11] بیان سلامت ماندن خلق شهرهانسي بقوت اظهار کرامت حضرت خواجهٔ این مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف

(۲ ن) شیخ فرمود * (۳ ن) دادهٔ خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام‌الدین‌ست * (۴ن) نهایت * (۵ن) مي‌باید بود * (۶ن) قدم شیخ * (۷ ن) آبادان و معمور * (۸ ن) در دارالملک * (۹ ن) الله * (۱۰ ن) شهر هانسي مبارک * (۱۱ ن) و بعون الله *

که یک مقصود برای[۲] جمع کردن این تاریخ این مورخ را همین بود در آخرین مختصر مشرح نبشته آید * * بیت *

* اگر کاریست عقبی دارد ای دوست *

* کسی کو کار عقبی کرد مرد اوست *

مقدمهٔ هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانهٔ لب آب جون

نقل است که سلطان فیروز را آبادان کردن شهر فیروزآباد در دل افتاد - برای بنای آن ابواب جد کشاد - در جوار شهر دهلی بیشتر مقام چون شهریاران اهل اکرام دیده آخرالامر در کرانهٔ لب آب جون زمین موضع کاوین اختیار کرده - و بنای شهر فیروزآباد پیش از روان شدن در لکهنوتی دوم کرت بود - المقصود در زمین موضع کاوین عمارت کوشک آغاز کرده شده - عهده‌داران عمارت و کاریگران با بصارت و مهارت دران عمارت مشغول گشتند - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه دران محل خانها گرفتند - شهری بزرگ به پنج کروهی از شهر دهلی آبادان کردند - چنین گویند هژده مواضع را زمین در حدود شهر فیروزآباد درآمده - چنانچه قصبهٔ اند[۳]بهت و سرای شیخ ملکیار پران و سرای شیخ ابوبکر طوسی و زمین موضع کاوین و زمین کتیهواره و زمین لهراوت و زمین اندهاولی و زمین سرای ملکه و زمین مقبرهٔ سلطان رضیه و زمین بهاری و زمین مهروله

(۲ ن) ازبرای * (۳ ن) اندرپت *

و زمین سلطان‌پور و مانند آن - در شهر فیروزآباد چندان کثرت آبادانی بعنایت ربانی شد که از قصبهٔ اندبهت تا کوشک شکار آبادان و معمور گشته - و حد قصبهٔ اندبهت (۲) تا کوشک شکار پنج کروه باشد - درین پنج کروه آبادانی از هریک کروه بکروه کرده بود - خلائق بی‌علائق خانها ریخته و گچ کرده برآورده - چندان مساجد خمس اوقات متبرکات برآوردند که شمردن نتوان - بازارها دور دراز دران از هریک طوائف پرکار - جمله خلق سیر خورده مفرح الحال و فارغ البال همچنین هشت محل مساجد جمع (۳) یک مسجد خاص و دو (۴) مسجد خانجهان یکی پیش در دوم در جاجنکر و یک مسجد نائب باربک و یک مسجد ملک بحر (۵) شحنهٔ نتهی و یک مسجد ملک نظام‌الملک و یک مسجد جمعه در کوشک شکار و یک مسجد در اندبهت این چنین هشت مسجد جمع در شهر فیروزآباد بنا کردند و این جمله مساجد جمع (۶) بغایت بزرگ - و اینچنین با وسعت که در مسجدی دهگان (۷) هزار مصلی نماز میگزاردند - عجب آنکه در مدت چهل سال کمال که دور آن شهریار خوش خصال بود میان شهر دهلی و فیروزآباد پنج کروه مسافت مینمود - هرروز بیشتر خلائق برای مصالح خویش از آثار تعلق بیش از دهلی در فیروزآباد رفتی و از فیروزآباد در دهلی آمدی - درین پنج کروه خلائق مذکور هریک کروه

(۲ ن) اندرپت * (۳ ن) جمعه * (۴ ن) ده * (۵ ن) سحر شحنه *
(۶ ن) وسیع - و در دیگری - جمعه * (۷ ن) ده هزارکان *

طريقهٔ مرور و ملغ آمد و شد داشتي - براي رفتن و آمدن هر روز بوقت فرض بامداد طائفهٔ مكاريان گردونها و ستوران و اسپان موجود كرده ميآوردند - و منتظر ميبودند - بمجرد آنكه شخصي خواستي از دهلي بفيروزآباد برود و يا از فيروزآباد بدهلي بيايد در گردون و يا در ستور و يا در اسپ چنانچه مصلحت افتادي سوار شدي و چند جيتل كرايه معين بود ميدادي - در زمان واحد در مقام اختيار خود ميرسيدي - بلكه طائفهٔ كهاران با ڈولها ايستاده ميشدندي هركرا حاجت بودي در ڈوله سوار شدي - كرايهٔ گردون در نفري چهار جيتل ميستدند(۲) - و كرايهٔ ستور شش جيتل - و كرايهٔ اسپ دوازده جيتل - و كرايهٔ ڈوله نيم تنكه - همبرين طريق مدت چهل سال كمال(۳) آن راه مسلوك بود - بيشتر از طايفهٔ مزدوران نزديك شهر و دور در كرايهٔ كسي كه مشغول ميشدند بدين بهانه ايشان را گذشت نيكو ميشد - سبحان الله اينچنين شهر معظم و معمور و آبادان (كه در زير كبودي آسمان هفتم كشور تختگاه با جاه دار الملك دهلي ست) بتقدير ازلي و حكم لم يزلي بچندين انواع خراب(۴) گشته - و خلائق اين ديار بتقدير حضرت كردگار بنهب مغلان پيوسته - باقي ماندگان در اطراف رفته - اين همه حكمتهاي خدا ست جاي دم زدن نيست

* ابيات *

حكمي كه نبشته شد بتقدير * ان(۵) رد نشود بهيچ تدبير

(۲ ن) ميشدند * (۳ ن) كامل * (۴ ن) خراب و نيست * (۵ ن) او *

اندیشه که کرد آدمي زاد * تقدیر بعکس آن دگر داد

مقدمهٔ نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو[2] مستغیثانه برای پایبوس حضرت فیروزشاه

نقل[3] است حضرت شاه فیروز مشغول در استمالت حصارفیروزه بود و درین باب جد بلیغ مینمود که خان اعظم ظفرخان از سنارگانو رسید برای پایبوس حضرت فیروزشاه - چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته و جوهر گوهر صدق[4] بصدق سفته که ظفرخان داماد پادشاه سنارگانو بود که او را سلطان فخرالدین مي گفتند - و تختگاه سنارگانو از تختگاه پندوه[5] پیشترست - اتفاقا بعد از بازگشتن حضرت فیروزشاه از مملکت بنگاله کرت اول سلطان شمس الدین از آثار کین در بحر سوار شده درمیان چند روز در سنارگانو رسید - سلطان فخرالدین که عوام او را فخرا گویند دران ایام در مملکت سنارگانو بیغم بود - سلطان شمس الدین سلطان فخرالدین را زنده گرفته و همدران لحظه کشته در مملکت سنارگانو نابض[6] گشته - چون سلطان فخرالدین را این چنین حادثه افتاد اعوان

(۲ ن) از سنارگانو بحضرت فیروزشاه بمستغاث * (۳ ن) نقل است چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که ظفرخان داماد * (۴ ن) صدف * (۵ ن) پندوه و سنگاه * (٦ ن) فائز گشته *

و انصار او هر یکي سر در جهان نهاده - ظفرخان اهل عظام دران ایام براي تحصیل اموال و تجسس احوال عمال ماضي و حال درمیان مملکت سنارگانو میگشت - چون ظفرخان چنین داستان شنید بر تن خویش از آثار هراس بیش چون برگ بید لرزید - و از مملکت سنارگانو گریخته در جهاز سوار شده در دریا آمده راههاي مشکل و مخوف اختیار کرده بعد از مدت مدید و مسافت بعید و شدائد بسیار و مکاید بیشمار بحیله و اضطرار درمیان دریا شده از[2] راههاي قلب سر در تهته کشید - و از تهته در مملکت[3] دهلي رسید - المقصود چون ظفرخان را براي پایبوس حضرت شاه فیروز بردند و از حالت مقالت او پیش شهنشاه گذرانیدند دران ایام حضرت شهریار نیک نام در حصارفیروزه بود - حضرت شاه فیروز چون خسروان مشعلهٔ گیتي‌افروز دران روز بار عام چون جهانداران عظام بر خلائق خواص و عوام داده ابواب عظمت بعظمت کشاده - هر یک از خانان درگاه و ملوک بارگاه در محل مرتبهٔ خود ایستاده - و دو چشم سوي نوک موزهٔ خود داشته - این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف از حال پایبوس ظفرخان از زبان خدمت والد خود علیه الرحمة و الغفران شنید - و دران ایام والد این مورخ میان خاصان درگاه خدمت میکرد - المقصود خدمت والد این مورخ بازنمود که چون ظفرخان را پیش حضرت سلطان بردند و در محل حجاب سلام کنانیدند ظفرخان مذکور از تاثیر داب

(۲ ن) در • (۳ ن) ملک •

و آداب حضرت شهنشاه مشهور مدهوش مانده - زیراچه اینچنین[2] بارگاه سلاطین لکهنوتي ندید * * بیت *

* ز پرگار آن[3] حلقه مدهوش ماند *

* دران حلقه چون نقطه خاموش ماند *

ظفرخان یک پیل خدمتي گذرانیده پایبوس کرد - و زبان بدعا وثناي حضرت فیروزشاه کشاد * * بیت *

گفتا که بملک کامران باش * تا هست جهان تو در جهان باش

بي از تو مباد ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم

معهذا درین محل آن شهریار بمراحم شاهي و عواطف پادشاهي ظفرخان را بسیار پرسیده وبغایت نواخته فرمان فرمود[4] که ظفرخان خاطر جمع دار - و اندیشه را بسوي خود مگمار - اگرچه شدائد بسیار و مکاید بیشمار دیدي و راههاي مخالف و بیداهاي مخوف پیمودي الحمد لله بمقصود رسیدي - هرچه در سنارگانو داشتي اضعاف آن بتو مفوض خواهد شد * * مثنوي *

خوش گشت بدل بکرد تحسین * نزدیک بخواند و گفت بنشین

فرمود که با جهان فراست * مستثني شده در کیاست

برما ز کدام جا رسیدي * و این هدیه[5] چه پیش ما کشیدي

خود را که بما همي سپاري * مطلوب ز حضرتم چه داري

(۲ ن) اینچنین بار در درگاه سلاطین لکهنوتي ندیده * (۳ ن) این *

(۴ ن) شد * (۵ ن) حذیه *

تفصیل بگوی تا بدانم * مقصود بدامنت رسانم
گفتا پی(۲) آن شدم درین راه * خالی نروم(۳) بحضرت شاه
ثابت چو کنم بشاه خدمت * مشهور شوم بوقر و حرمت
صد فخر کنم(۴) بههمنشینان * صد لاف زنم بدور بینان

القصة بطولها و عز قبولها ظفرخان چون بندگان سر بر زمین آورده زبان بذکر محامد فیروزشاه کشاده بازنمود - که من بنده در مسکن مالوف و مکمن مشغوف خود در محافظت اهل اسلام مشغول بودم سلطان شمس‌الدین دندی (که او طمانچه(۵) گردان حضرت شاه و بچهای کندآوران این درگاه خورده) بر سبیل غدر یکایک در سنارگانو رسیده سلطان فخرالدین را زنده گرفته(۶) - و مملکت او را قابض گشته(۷) - حضرت الله تعالی بقدرت اعلی من بنده را ازان ظالمان خلاص داده(۸) این بنده در خود اندیشید(۹) که انتقام من بنده از جمله تاجداران عالم اندازه غیری نیست مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار گیتی‌مدار - این بنده که چندین شدائد مسافرت و مکاید مخاطرت دیده سرگردان شده درین حضرت رسید(۱۰) - تا خداوند عالم پادشاه اولاد آدم بمهابت(۱۱) شاهی و صلابت پادشاهی خود انتقام من مظلوم مغموم بیرون آرد - و بانصاف رساند - چون ظفرخان التماس خود بآخر رسانید

(۲ ن) ز بهر آن * (۳ ن) نروند * (۴ ن) ز من - برم * (۵ ن) لز طمانچه * (۶ ن) گرفت * (۷ ن) گشت * (۸ ن) داد * (۹ ن) اندیشه اندیشید * (۱۰) رسیده * (۱۱ ن) بسرامت - شرافت *

حضرت شاه با عزت و جاه فرمود خاطر خود جمع دار تا حکم کردگار چیست - ظفرخان و اشخاص (که با او آمده بودند) پایبوس کرده جامهاي زردوزي و زربفت یافتند - و ظفرخان اول روز از پیش سلطان مبلغ سي هزار تنکه بوجه سر جامه هستي یافته - و خطاب ظفرخاني بر آئین سلطاني برو مستقیم گشته (۲) - و مبلغ چهار لک تنکه انعامات او و یاران او معین (۳) شد - برابر ظفرخان هزار سوار بود و پیادگان بیشمار - همچنین ظفرخان غمگین (۴) شغل نیابت وزارت نیز همدران روز یافته - آخرالامر ظفرخان وزیر گشته بر (۵) مسند وزارت نشسته - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در مقدمهٔ نشستن بارجاي حضرت فیروزشاه مشرح نبشته - معهذا ظفرخان از پیش حضرت سلطان با فرحت فراوان و بهجت بي‌پایان بازگشت - مفرح الحال وفارغ البال درمقامات مرتبت نشست - روز دیگر چون خسرو خاور رخ بباختر نهاد و یک سوارهٔ چرخ را نظر بر (۵) مملکت مشرق افتاد حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قانون تاجداران در محل بارجا بار داد - ظفرخان چون مغمومان و محزونان با دلے پریشان آمده و سر بر زمین نهاده خاک پاک آن درگاه را بوسه داد - درین محل حضرت شاه دریافت - و فرمود ظفرخان من ترا از (۶) جمیع ایستادگان بغایت متفکر مي‌بینم - در تعلق بسیاري بلکه

(۲ ن) داشته - داشت * (۳ ن) تعین * (۴ ن) هم‌گین * (۵ ن) در * (۶ ن) در جمع بآستان *

در اضطرار بیشماري - ظفرخان مانند مستعجلی کرده قوم سر بر زمین آورد - و این لفظ از زبان خود برآورد - که بر راے انور مبرهن است مغمومان از متاع سکون مبرا اند - و مظلومان از کسوت صبر معرا بنده را آب از سر گذشته - و ضبط از دست رفته - اگر بمرحمت (۲) علم و عواطف تمام در کار من مظلوم اندیشه در دل مبارک بگذرد خاطر پریشان این بنده از مقام تفرقه در مقام جمع آید - چون ظفرخان چنین داستان پیش حضرت سلطان گفت و جوهر گوهر اندوه خویش براستي سفت حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان این زمان تو در شهر دهلي بر (۳) خانجهان برو - ما را نیز متعاقب تو آمدن (۴) میشود تا حکم الله تبارک و تعالی چیست - ظفرخان (۵) از پیش حضرت سلطان وداع شده در دهلي بر خانجهان آمد - چون ظفرخان با خانجهان ملاقات کرد خانجهان نیز ظفرخان را بسیار نواخته کوشش براے دلداري و دلدهي (۶) گماشته در چهتر سبز که آن مقام بارجاے حضرت علائي بود درون حصار سبزے فرود آورد بعد چندگاه حضرت فیروزشاه نیز در شهر دهلي آمده از حالت مقالت ظفرخان پیش خانجهان گفته - بعد (۷) ازان حضرت شاه فرمود که ظفرخان براے انتقام خود برما آمده - تو در اقامت این کار

(۲ ن) برحمت ● (۳ ن) برو بر خان جهان ● (۴ ن) آمده میشود ●
(۵ ن) ظفرخان را از پیش حضرت سلطان وداع شد ظفرخان در دهلي بر خانجهان ملاقات کرد ● (۶ ن) دل کاري ● (۷ ن) بعده ●

و مشغول شدن درین کردار چه مصلحت مي بيني - چنانچه مناسب
این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران گفته * * ابیات *

گر بودت در دل مشکل کشاے * مشکلي از ملک طلب کن ز راے
ور بدل از راے بود مشکلي * خواهٔ کلید از در[(۲)] صاحب‌دلي

دستور بمستور راے مشهور زد - چون سلطان شمس‌الدین صاحب کین
قوت مهابت شهنشاهٔ طالب دین دیدهٔ از غایت هراس بیقیاس
درون جزائر اکداله ماندن خود مصلحت ندیدهٔ در دل اندیشیدهٔ
که سنارگانو تخت گاهے از همه تختگاههاي بنگاله در مقام قلب
است درانجا[(۳)] میباید رفت - و همدران مقام میباید نشست - از بلاي
دشمنان میباید رست - در سنارگانو رفته آن مملکت گرفته - هرآینه
مظلومان آن تختگاهٔ بدین بارگاهٔ با جاهٔ عالم پناهٔ رخ[(۴)] نهادهٔ زبان
بفریاد کشادهٔ - اگر حضرت شاهٔ خوش خصال در ملک بنگاله درآید[(۵)]
و آن ظالم را دست‌بردي نماید این‌نام در جهان برآید که حضرت
فیروزشاهٔ بتوفیق اله این چنین فریادرسي نمود[(۶)] - چنانچه مناسب
این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرمود[(۷)] * * ابیات *

برآید اگر کارے از دست شاهٔ * که شه را قوي تر کند پایگاهٔ
شود مصر و آن مملکت رام او * برآید بمردانگي نام او

چون دستور بمستور چنین راے مشهور زد آنگاهٔ حضرت فیروزشاهٔ فرمود

(۲ن) دل * (۳ن) سنارگانو * (۴ن) رو * (۵ن) درآمدهٔ آن ظالم را *
(۶ ن) کردهٔ * (۷ ن) گفته - فرمودهٔ است *

که تا دستور مذکور بعنایت رب غفور دنبال استعداد سواري سمت بلاد لکهنوتي شود *

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهنوتي کرت دوم

نقل است چون (۲) حضرت فیروزشاه را کرت دوم سواري بجانب لکهنوتي روی داد دران سواري چون قانون و آئین جهانداري حشم را چهارکان ده یازده داده ابواب مراحم بهر یک عوام و خواص کشاد - جمله حشم در مقام (۳) تنعمي ایستاده صلاي بیغمي در داده عزیزے زبان بدین (۴) بیت کشاده * * بیت *

تو مرا دل ده و دلیري بین * روبهٔ خویش خوان و شیري بین

چنانچه (۵) کرت اول سواري حضرت شهریاري سمت لکهنوتي بود هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بیشمار (۶) و چهار صد و هفتاد زنجیر فیل خونخوار و کشتیهاے بند کشا بسیار (و البته دران ایام ازغایت جهد حضرت جهاندار عظام بیشتر بندگان خون آشام در دهلي جمع شده بودند ایشان را نیز برابر) روان کردند - و همچنین دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و دهلیز مطبخ و مراتب هم (۷) صد و هشتاد

(۲ن) چون حضرت شهریاري را کرت دوم سواري شکار جانب لکهنوتي شد *
(۳ن) در مقامات بیغمي ستادهٔ صلاي بیغمي درداد * (۴ن) برین داد *
(۵ ن) هم همچنان چنانچه کرت اول * (۶ ن) نا شمار * (۷ن) نهم صد و هشتاد *

نشانه از هر جنس و هشتاد و چهار خروار طبل و دمامهٔ شتري و خري و اسپي - بدين طريق بعنايت حضرت آله سلطان فيروزشاه با جيوش هوا خواه با گردان جرار (۲) و كندآوران نامدار و غازيان دلاور و مبارزان بيمر بكوچ متواتر سمت بنگاله روان شد - خانجهان وزير با تدبير در راے و مشورت بي‌نظير (۳) باسم نيابت غيبت در شهر دهلي ماند - خان اعظم تاتارخان برابر رايات عالي (۴) چند منزل بود - بعده حضرت فيروزشاه تاتارخان را بازگردانيد - و سمت حصارفيروزه نام زد كرد (۵) - و بازگردانيدن تاتارخان چه نوع بود - اين مورخ ضعيف شمس‌سراج‌عفيف از زبان والد خود شنيده - و دران ايام خدمت والد اين مورخ ميان خواصان شهريار عظام خدمت ميكرد - از حالت بازگردانيدن (۶) تاتارخان برين نوع فرمود - كه البته در آغاز جلوس نيك نفوس حضرت فيروزشاه چنانچه رسوم (۷) سلاطين ست گاه گاهے (۸) شراب خوردے - و درين (۹) كار شروع بسيار كردے - حضرت فيروزشاه در منزلي نزول فرموده بود - و در هوشياري و بيداري در قسم جهانداري هزار جد مي‌نمود - ناگاه در يک فرض بامدادي شراب براي (۱۰) فيروزشاه موجود گردانيده بودند - آرے بوالعجب اسرارے

(۲ ن) خبردار * (۳ ن) لا نظير * (۴ ن) اعلى * (۵ ن) گردانيد * (۶ ن) برگردانيدن (۷ ن) رسوم سلاطين اهل سلاطين گاه است و د ر ديگري اهل گاه است * (۸ ن) گاه از گاهي * (۹ ن) و ازين * (۱۰ ن) بروي *

زهي شراب که فيروزشاه خوردے بانواع رنگ و بانواع مزه - بعضي برنگ زعفران و بعضي برنگ گل لعل و بعضي برنگ سپيد و مزهٔ او مانند شير شيرين - همچنين اهل اختصاص درگاه آن شهنشاه شراب بانواع رنگ آوردند - سلطان فيروز بعد از فراغ (۲) نماز و اوراد بامداد خواست تا پياله در دهن کند - همدران زمان بتقدير حضرت سبحان تاتارخان پيش در سلطان رسيد - اهل اختصاص اخبار پيش سلطان رسانيدند - حضرت فيروزشاه را آمدن تاتارخان بدينسان بغايت ناگوار (۳) نمود - حضرت (۴) شاه شاهزاده فتح‌خان را فرمود که بنوعي معذرت نموده تاتارخان را بازگرداند - هرچند که معذرت کردند تاتارخان بازنگشت - و هم پيش در نشست - و گفت عرضداشتے دارم - بضرورت حضرت شاه طلبيد - و دران وقت حضرت شاه بالاے پلنگ چون نهنگ نشسته بود پيراهن پوشيده - سلطان پيش از درآمدن تاتارخان از پلنگ چون پلنگ فرود آمده بالاي نهالچه نشسته علامات شراب زير پلنگ پنهان کرد - و چادري بالاي آن پلنگ فرازکرد - چون تاتارخان درآمد نظر او فرود پلنگ افتاد - و در دل خود ابواب انديشه کشاد و آن علامات شراب بديد - سر در گريبان تامل کشيده يکزمان لطيف آن خان شريف سر سرور خويش فرود انگنده نه سلطان فيروز چيزے فرمود و نه تاتارخان چيزے بازنمود - بعد يک زمان تاتارخان

(۲ ن) فراغت * (۳ ن) مستنکر- منکر * (۴ ن) بحضرت شاهزاده فرمود تا بوي معذرت کنند و بازگردانند *

چون[2] دوستان آغاز کرده که ما را درین وقت بر روي حریف میباید رفت - این مهم در قسم جهانداري اهم ست * * بیت *

دشمن خود خرد نباید شمرد * در ته دندان چه کند سنگ خرد

و درین اوقات و ایام با برکات محل توبه و انابت ست - زمان زمان دست حاجات بسوي حضرت بي‌جهات برآوردن ست - درین محل حضرت شهنشاه فرمود این کلام از سبب چیست - مگر از ذات[3] ما صفات قبیح بصریح صادر شده که پسندیده نیامد - تاتارخان گفت که من بنده چیزے علامت فرود پلنگ مي‌بینم - حضرت شاه فرمود که تاتارخان[4] ما را گاه گاهي میل بدین امر میشود - تاتارخان تکرار[5] تقریر کرده که این محل استغفارست در این‌چنین چیزها مشغول شدن نشاید - درین محل حضرت شهریار سوگند خورد تا مادام که بودن[6] شما درین لشکر باشد من شراب نخورم - تاتارخان گفت الحمد لله تاتارخان ازان محل بازگشت - حضرت فیروزشاه چون متأملان نشست - اعني[7] تاتارخان بر روي ما لفظ غیر[8] روش تاجداران گفت عدم التفاتے کرد - چنانچه عزیزي نبشت * * بیت *

(۲ن) چون داستان * (۳ ن) از ذات با صفات قبیح بصریح * (۴ ن) که تاتارخان ما را البته گاه از گاهي بلکه در هرماهي بواسیر زحمت میدهد بدین سانحه دیوانه شده شراب آورده که بخوردن این زحمت بواسیر میرود * (۵ ن) بعرض رسانید * (۶ ن) که شما درین لشکر باشید * (۷ ن) یعني * (۸ ن) تاجدار *

همانا که پیوند شه آتش ست * ز آتش بدوري گزیدن خوش ست
چون چند روز ازین سخن گذشت بعد از چند روز حضرت شاه فیروز
گفت - که مقطع حصارفیروزه اینجانب نیست که درین سمت
تشویش ملاعین بسیار ست - حضرت شاه تاتارخان را طرف
حصارفیروزه تعین کرده - تا خلائق آن جانب (۲) در امن و فراغت روزگار
بسر برند - تاتارخان وداع کرده بازگشته - في الحاصل حضرت فیروزشاه
بحمایت کرم الله تعالی میان قنوج و اوده شده در جونپور رسید
هنوز دران ایام در مقام جونپور شهر آبادان نشده بود - چون حضرت
فیروزشاه در زمین جونپور درآمد مقامي مروح (۳) و صحرائي خوب
دید - در دل مبارک گذرانید که درین محل شهرے بزرگ آبادان
میباید گردانید - حضرت فیروزشاه مدت شش ماه در جونپور مانده
در کرانهٔ لب آب کودي (۴) شهرے معظم آبادان گردانید - و بنام سلطان
محمد شاه بن تغلق شاه تعین کرده - زیراکه سلطان محمد را جونان (۵) نام
بود - آن شهر را بدین اعتبار جونان‌پور نام نهاد - و از حالت این
مقالات نزد (۶) خانجهان در دهلي اخبار فرستاد - و شهر جونپور بعهدهٔ
سلطان الشرق اعني خواجهٔ جهان کرده - انشاء الله تبارک و تعالی
بعنایت بیغایت الله از احوال ابتدا و انتهاي سلطان الشرق در ذکر

(۲ ن) دران جانب * (۳ ن) مفرح * (۴ ن) کوده یعني
گومتي * (۵ ن) نام جونان بود آن شهر را جون پور نام نهاده *
(۶ ن) بر *

مناقب سلطان محمد(۲) نوشته آید - معهذا حضرت جهاندار بعد از ششم ماه از جونپور سمت مملکت بنگالهٔ مشهور بکوچ متواتر روان شده در چندگاه حضرت فیروزشاه دران مقام رسیده - دران ایام سلطان شمس‌الدین اهل اکرام از جهان خرامیده - و سلطان سکندر پسر او بر تخت پادشاهي آرامیده(۳) - سلطان سکندر از آثار جوش(۴) افسر و جیش بیور خوف کرده با تمام لشکر خویش و جماعهٔ(۵) کلدآوران صاحب کیش درون جزائر اکداله خزیده - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز آن تمام جزائر را گرد گرفته - بحکم فرمان جمیع لشکر کنگهره کرده منتظر قتال نشسته - و جوهر هوشیاري سفته *

* بیت *

نه بیني دو شاه است شطرنج را * که بر هر(۶) دلي نو نهد رنج را

مقدمهٔ یازدهم حصاري شدن سکندر شاه از خوف فیروزشاه و افتادن برج حصار ایشان

نقل است چون حضرت فیروزشاه در زمین بنگاله درآمد و شاه بنگاله با تمام رجاله درون جزائر اکداله حصاري شد جیوش حضرت فیروزشاه جزائر مذکور را گرد گرفته - و منتظر قتال نشسته

(۲ن) مشرح نوشته آید - سلطان محمد فیروز مشرح نوشته آید * (۳ن) نشسته * (۴ن) جیوش خوف کرده با تمام الخ * (۵ن) جمله * (٦ن) هر دمي *

از هردو جانب عراده و منجنیق داشته با[2] تیر و ناوک جنگ حصار پیش گرفته -- هرروز جنگ پیاپي مانند شاه فریدون و کي از هردو جانب میشد - لشکر سلطان چون[3] بمیدان از درون حصار بیرون آمدن نمي‌توانست شب[4] و روز گردان جانبین داشت شست در مشت - ناگاه بتقدیر اله روزي از روزها یک شه برج از حصار اسکندریه افتاد - از غایت آنکه خلق ایشان[5] بالاي حصار ایستاده از بسیاري گراني و ناتواني برج حصار نشسته - چون برج حصار افتاده افواج فیروزشاهي رو بروي[6] ایستاده درمیان هردو لشکر شور مشهور برخاسته - هردو جانب جیش خویش را بیاراسته براي جنگ بپا خاسته - چون شور بسیار شده و آواز غوغا بیشمار برآمده آواز آن در گوش حضرت فیروزشاه رسیده دران[7] وقت حضرت شاه فیروز بسوي حاضران جمع خود دیده درین محل[8] شاهزاده فتح‌خان از زبان خود این کلام کشید - مگر لشکر بنگاله از درون اکداله بسوی لشکر ما دویده - حضرت شهنشاه فرمود جامه بیارند من خود سوار خواهم شد - حضرت فیروزشاه مانند سلاطین اهل گاه جامه در تن مبارک پوشیده و چهل و چهار پرگاله

(۲ ن) با تیر و تیر ناوک و باتیربرق جنگ حصار پیش گرفته * (۳ ن) چون لشکر سمندر * (۴ ن) شب و روز جانبین را گردان شست در مشت * (۵ ن) پریشان * (۶ ن) براي دهوه * (۷ ن) دران وقت شهنشاه * (۸ ن) که *

اسلحه در بر کرده خواست تا در مرکب عزت بسرعت سوار شود
و بسوي آن غوغا رود - همان زمان آن سرور صف شکنان ملک
حسام الملک نوا[۲] از دور نمودار گشته - و بتعجیل تمام بشتاب گام
بر سلطان فیروز رسیده - و تقریر کرده که شه برج حصار ایشان از تاثیر
کثرت خلائق بي پایان افتاده - گردان جیوش و کندآوران با هوش
براي برآمدن[۳] بالاي حصار رخ نهاده - اگر فرمان طغراي جهاندار
شود گیولن سلطاني و نیوان حضرت جهانباني از تاثیر عنایت[۴] رباني
بالاي حصار بیک بار برآیند - و دست بردي بمخالفان نمایند
حضرت فیروزشاه ازین افواه در تامل افتاد - و در درياي قلب
خویش از تاثیر خوف بیش ابواب فکر کشاده و این کلام باهتمام
تمام از زبان بیرون نهاده[۵] فرمود - حسام‌الدین اگر بنوعي این مقام
بغیر درآمدن لشکر ما درون حصار فتح دست دهد بهتر بود - چون
لشکر ما درون حصار بیکبار درآید و برین[۶] خلق دستبردي نماید
چندین هزار در هزار عورات مستورات و مخدرات و سرپوشیدگان
با برکات بر دست نا اهلان بد حرکات افتند - امروز صبر کن تا حکم
الله تعالی چیست - دران روز جمله لشکر سلطان فیروز براي برآمدن
بالاي حصار منتظر بودند - چون اینچنین فرمان از خسرو جهان
شنیدند هرهمه راه صبر پیش گرفتند - چون شب درآمد و شاه سیارگان

(۲ ن) ابن نوا * (۳ ن) بالا برآمدن حصار * (۴ ن) حضرت *
(۵ ن) کشاده فرموده * (۶ ن) بدین *

بر بام مشرق برآمد اهل بنگاله با قوت کمال بهمه حال یکدیگر شباشب برج حصار برآوردند - و براي جنگ چون نهنگ بشکل پشنگ رخ آوردند - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته که حصار اکداله حصاري از گل بود بالاي[۲] آن هم برج مرتب شد - و جیوش جانبین بجنگ مشغول گشته[۳] - چون چندگاه جیش هر دو شاه را در قتال و پیل‌مال گذشت چنانچه بیان آن از گفتار گذشت البته درون حصار علف کم گشت - خلائق بنگاله در مقام تأمل چون متأملان نشستند - گردان و کندآوران هردو جانب ازتاثیر قتال کمال تنگ آمدند - حضرت الله تعالی راه اصلاح در میان هر دو شاه پدید آورد - چنانچه خواجهٔ نظامي فرمود *

* مثنوي *

خدائیکه[۴] آغاز و انجام ازوست * دل مرد جوینده را کام ازوست

به بیچارگي چارهٔ کار ما * در آب و در آتش نگهدار ما

چو بخشش کند ره نماید بگنج * چو بخشایش آرد رهاند ز رنج

مقدمهٔ دوازدهم صُلح[۵] کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز و دادن چهل زنجیر فیل

نقل است چون سلطان سکندر را کار به تنگي[۶] کشید و خلائق

(۲ ن) با آن هم برج * (۳ ن) بودهٔ * (۴ ن) خدائیکه امید و هم بیم ازوست * (۵ ن) اصلاح کردن * (۶ ن) تنگچه *

او را کارد باستخوان خلید سکندر دوربین چون خاقان چین بسوي جمع[2] وزراے خود دید - و این سخن از زبان کشید - که خلائق مملکت مارا کار بدشواري کشید - درین محل اندیشه در دل میباید گذرانید[3] و این[4] اژدها را ازین مملکت بازمي‌باید گردانید * * مثنوي *

جهـــان دیدهٔ بود دستور او * جهـــان روشن از راے پرنور او

دران[5] کار زان کاردان راي جست * که در کارها داشت راي درست

بصاحب چنین گفت فرخ وزیر * که هست از نصیحت ترا[6] ناگزیر

بر اندیشم از تنـــدي راي تو * که تندي شود کار فرماے تو

بگنج و بلشکـــر غرور آیدت * زبون گشتن از کار دور آیدت

برینگـــونه[7] کار خدائي بود * خصومت خدا آزمائي بود

المقصود دستوران سلطان سکندر بیک اتفاق بیکجاي متفق شدند و بر سلطان سکندر بازنمودند که هرگز فرودستان به‌بالا دستان[8] بس نیامده اند - زیراکه حکمت حضرت سبحاني و تاثیر قدرت رباني برین است - اگر فرمان شاه و اشارت شهنشاه شود ما بندگان هواخواه شخصي را بر وزراي حضرت فیروزشاه فرستیم - و گلدستهٔ نصائح بدست او دهیم - درین محل سلطان سکندر ساکت ماند - و وزراي سلطان سکندر بازگشته و میان خود گفته که خاموشي یکي از

(۲ ن) جمیع * (۳ ن) میباید کرد * (۴ ن) که این * (۵ ن) دران کار زار اندران جاي چست * (۶ ن) نه ما را و در دیگوي مرا ناگزیر * (۷ ن) بدینگونه * (۸ ن) فرودستیان بیالا دستیان *

علامات رضا ست - معهذا وزراي سلطان سکندر یک نفر دانا در باریک بیني مستثني بر وزراي حضرت فیروزشاه اهل صفا فرستاده و گلدستهٔ کلام اعلام با لینت[2] تمام بدست او داده ابواب الفاظ[3] اصلاح برین نوع کشاده - موجب چیست - و از آثار[4] اندیشهٔ کیست که تیغ بیدریغ چون قطرات میغ میان هر دو جانب میرود - و هر دو جانب اهل اسلام بندگان حضرت علام کشته و خسته میگردند و آئین سلاطین و قوانین وزراي باریک بین برین است که چون پادشاهان دین پناهان از سبب کینه وري با کینه کشي در محلي به پیچند و قوت جلادت خویش پیش نمایند و بدین سبب اهل اسلام را مضرت رسد هراینه وزراي عاقل و دستوران کامل بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ کیاست ازان چیز بازآرند - چون حضرت فیروزشاه بمتابعت سلاطین اهل گاه با اوج جاه درین زمین بقصد پیچیده (و البته زمرهٔ اسلامیان جانبین و فرقهٔ ذمیان و امانیان طرفین را مضرت بسیار و بیشمار رسیده) وزراي سلطان فیروز را واجب است تا پادشاه خود را باصلاح بازگردانند - که از طرف سلطان سکندر همه انوار[5] اصلاح است *

* بیت *

ندانیم مقصود این شهریار * چه بود از گذر کردن این دیار .

(۲ ن) نسبت * (۳ ن) ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ برکشاده که از هر دو جانب اهل اسلام الخ - ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ هردو جانب میرود و هر دو جانب آه * (۴ ن) آثار اسرار * (۵ ن) انواع *

چون دستوران شاه بنگاله چنین الفاظ با معاني كمال بر وزراي حضرت فيروزشاه خوش‌خصال نوشتند و جوهر گوهر صلح چون ناصحان سفتند درین محل وزراي حضرت فيروزشاه چون فرقهٔ دوستداران نيكوخواه(۲) ميان خويش از تاثير كياست و فراست بيش بيكجاي جمع آمدند و متفق شدند - و گفتند كه آثار عقل كمال اينست كه دستوران سكندر نبشته - و جوهر صلح سفته - ما را نيز از حالت(۳) اين مقالت بحضرت شهنشاه با جلادت بازنمودن شايد - تا از پردهٔ غيب چه زآيد - عقلاي مذكور چون بلغاي مشهور مستور پيش فيروزشاه برگزيدهٔ حضرت غفور رفته و گفته - اگر فرمان شهريار و طغراي جهاندار باشد آنچه وزراي بنگاله برين دولتخواهان نبشته فرستاده(۴) ابواب اسرار نهان كشاده بحضرت شاه عرضداشت كرده آيد - سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آله فرمود ميبايد گفت - و گوهر صدق بصدق ميبايد سفت - ايشان بازنمودند كه چون حريف بعجز پيش آيد و لجاج بيش نمايد از سبب عجز او بايد(۵) بخشيد - و الفاظ او بگوش دل بايد شنيد بر حكم نص كقوله تعالى و الصلح خير * * بيت *

دشمن چو بعذر شد زبانش * ايمن مشو و ز در مرانش

چون سلطان سكندر را مطلوب صلح است اگر حضرت شاه و مكنت شهنشاه نيز در صلح بكشايند(۶) حاليا تيغ بيدريغ از ميان اهل اسلام

(۲ ن) نيكخواه * (۳ ن) ما را نيز ازين حالت بشهنشاه * (۴ ن) فرستاده اند و ابواب نهان كشاده اند * (۵ ن) شايد * (۶ ن) بكشايد *

برخیزد - ازین سخن حضرت شهنشاه در تامل افتاد - ابواب اندیشه از دل خود کشاد - بعد از تفکر این جواب داد که اختیار[۲] وزرای درگاه مملکت ما و خیار بلغاي سلطنت ما اختیار ماست - اما صلح بشرط آنکه خان اعظم ظفرخان در تختگاه سنارگانو بنشیند[۳] - چون[۴] شاه فیروز برین شرط قرار گرفت دستوران حضرت شاه جهان بازگشته بر وزراي سلطان سکندر نبشته - وزراي مذکور بمستور گوهر عجز سفته که بمرحمت یک نفر براي تربیت به[۵] طریق رسالت بیاید - تا میان هردو تاجداران بخوبي آساید - فی الجمله ازین جانب خان اعظم هیبت‌خان را باسم رسالت و اداي مقالت چون خسروان صاحب جلادت بر شاه بنگاله فرستاد - و گلدستهٔ معذرت بر دست او داد *

* مثنوي *

جهان آفرینده را کرد یاد * که بي یاد او آفرینش مباد
جهان را نبود از بنه هیچ ساز * بفرمان او نقش بست این طراز
بشهر شما گر بلند آفتـــاب * ز مشرق کند سوي مغرب شتاب
من آن آفتابم که اینک ز راه * ز مغرب بمشرق کشیدم سپاه
بجائي میاور که این تند شیر * به نخچیر گوران درآید دلیر
کسي کو مرا نیک خواهي نمود * ز من هیچ بدخواهي او را نبود

(۲ ن) اختیار وزراي سلطنت ما و بلغاي درگاه مملکت ما آه *

(۳ ن) بود * (۴ ن) چون شاه فیروز را برین شرط قرار یافته *

(۵ ن) بر *

معهذا[2] هیبت‌خان را درون حصار اکداله بر سکندر فرستادند - اول هیبت‌خان با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه جمع شده پیش سلطان سکندر برده - اگرچه سلطان سکندر از گفتار وزرای جانبین اعلم بود با آن هم خود را بعمدا ازان[3] حال بے علم گردانیده - چون[4] هیبت‌خان در مجلس سکندر حاضر گشته به بیان ملیح و زبان فصیح ثنا بسیار گفت - زمین عبودیت را بوسه داد - و چون رسولان باستاد راویان بنقل صحیح اخبار کرده‌اند[5] که هیبت‌خان هم از ولایت ایشان بود - و دو پسر خان مذکور هم بر شاه مشهور خدمت میکردند هیبت‌خان چون ناصحان بر آئین عاقلان و قانون فاضلان الفاظ صلح انگیز و کلمات محبت آمیز گفت - و جوهر گوهر محبت بمودت سفت - درین محل سلطان سکندر گفت - که حضرت سلطان فیروزشاه مخدوم و ولي‌نعمت و اودر من است - ما را چه مجال بود[6] که با ایشان جنگ و قتال کنیم - هیبت‌خان بر آئین رسولان هرچه[7] گفت همه خوب گفت - هم نرم گفت هم گرم گفت - چنانچه مناسب این حال سلطان الشعراء خواجهٔ[8] نظامي گفته *

(۲ ن) معهذا با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه الخ * (۳ ن) اندران * (۴ ن) چون هیبت‌خان در مجلس عبودیت بوسه داد و چون رسولان الخ * (۵ ن) کردند * (۶ ن) که با ایشان دم مقاومت زنیم و با ایشان جنگ و قتال کنیم * (۷ ن) چه گفت * (۸ ن) خواجه نظامي مورخ سامي علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* مثنوي *

چنان به که با او مدارا کنید * بنالید و عذر اشکارا کنید
نباید[۲] که آن آتش آید بتاب * که ننشیند آنکه بدریاي[۳] آب
جهانش که در صلح و جنگ آزمود * ز جنگش زیان دید و از صلح سود

معهذا چون هیبت خان دید که سلطان سکندر هم الفاظ صلح آمیز از زبان خود کشید خان مذکور بازنمود که آمدن حضرت فیروزشاه درین زمین مخصوص براے آن بود تا حضرت شاه ولایت سنارگانو بظفرخان سپارند - ازین کلمات سلطان سکندر مهرهٔ محبت به محبت سفت - اگر مزاج اودر برین است من نیز قبول کردم - ولایت سنارگانو بظفرخان دادم - اگر همین تعلق بود براي این معني چندین مشقت براي چه اختیار کردند - هم از شهر دهلي فرمان اودر صادر شدے ولایت سنارگانو تسلیم ظفرخان کرده آمدے - هیبت خان با فرحت دل و جان ازان مکان بازگشت - چون در حضرت شاه فیروز آمد آنچه از سلطان سکندر دیده و شنیده یک یک مشرح گفت درین محل سلطان فیروزشاه گوهر مقصود سفت که براي ولایت سنارگانو سلطان سکندر چه گفت - هیبت خان در اسرار سفته که سلطان سکندر گفته - اگر فرمان حضرت شهریار و طغراي مکنت جهاندار برین جمله است تا ظفرخان در ولایت سنارگانو برود از جهت من رضاست - همین زمان ظفرخان را بحضور خویش فرستند - این

(۲ ن) نباشد * (۳ ن) زدریاي *

سخن[2] سلطان فیروز را خوش آمد - بغایت خوش شد و فرمود بعد ازین ایام بکرم حضرت علام میان ما تیغ نباشد - و سلطان سکندر برادرزادهٔ منست - از آثار کرم آله و اسرار عنایت الله تعالی میان هر دو پادشاه در مملکت ما هر دو شاه امن و آمانی باشد - خواجهٔ نظامی فرماید * ابیات *

بدین عهد شان رفت پیمان بسی * که در بیوفائی نکوشد کسی
نخواهند[3] کین تازه دارند مهر * مگر[4] کز روش باز ماند سپهر

معهذا چون هیبت‌خان بحضور فیروزشاه بازنمود و ابواب راز بازکشود که از غایت مهابت شهریاری و نهایت خوف مکنت جهانداری سلطان سکندر در مقام[5] اضطراریست - چه اگر بمرحمت عام و عاطفت پر کمال چون خسروان نیکنام چیزے نشانی از پیش حضرت سلیمانی سلطان‌سکندر قبل الوقت طمع دارد - و نیز چون محتاجان بر آئین سلطانی شرط خدمت بجا آرد - حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه ملک قبول بندهٔ درگاه که او را بعرف توراباند گفتی[6] درون حصار اکداله فرستاده یک کلاه دولت مبلغ هشتاد هزار تنکه را مرصع و مکلل و پانصد اسپ تازی و ترکی بیش بها بوجه یادگار بر دست ملک قبول فرستاد - و فرمان فرمود قبولا بگوئی

(۲ن) ازین سخن سلطان‌فیروز بغایت خوش گشته و فرمودهٔ - در دیگری از شنیدن این سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته * (۳ن) نجویند * (۴ن) مگر بازماند ز گردش سپهر * (۵ن) مقامات * (۶ن) گفتندی *

بعد ازین ایام میان ما تیغ نباشد - حضرت فیروزشاه در منزل ازان جایگاه پستر آمد - چون ملک قبول درون حصار رفت درین محل راویان مصدق گفتند که عرض خندق حصار اسکندریه موازنهٔ بیست گز بود - درین محل ملک قبول جلادت خود نمود - چون دران محل رسید باهتمام تمام کوشید - اسپ را از جا جنبانید - اسپ (۲) خود را چابک زده آن خندق را گذارکنانید - ازین فعل جملهٔ بنگالیان حیران و متحیر ماندند - المقصود چون ملک قبول در مجلس شاه بنگاله حاضر گشت خاک آن درگاه بجبهه رفت - هفت کرت گرد تخت او گشت - و کلاه دولت (که حضرت فیروزشاه فرستاده بود) بر سر سلطان سکندر داشت - جامه در برش پوشانید - و بازنمود که میان شما دو تاجدار نیکوکار خوش‌کردار چه مقاومت - او اودر و تو برادرزاده - اگر اودر خانهٔ برادرزادهٔ خویش از تاثیر محبت بیش بر سبیل مهمانی بیاید عیب نیست - و هرکه درمیان مانند دشمنان چیزي بگوید آنچنان گفتار را حاصلی نباشد - بهمه حال شما هردو پادشاه را میان خود درآویز نباید کرد - سلطان سکندر گفت (۳) که چه نام داري - ملک قبول بزبان هندي (۴) گفت - توراباند - شاه بنگاله کرت دوم فرمود که همچو تو چند غلام بحضرت اودر منست ملک قبول بازنمود که من بندهٔ در محل دوم میباشم - همچو من

(۲ ن) چابك زده اسپ خود از خندق گذار کنانیده * (۳ ن) پرسید *

(۴ ن) هندوي *

ده هزار بندگان تیغدار در محل دوم در ترغاک مي نشینند - ازین الفاظ سلطان سکندر حیران ماند - الغرض(۲) سلطان سکندر صاحب غرض درین صلح(۳) بغایت خوش گشت - در مقام بیغمي به تنعمي نشسته چهل زنخیر فیل چون جوش نیل با یادگارهاي گوناگون و متاعهاي روزافزون چون از فریدون براي حضرت فیروزشاه فرستاد - و بدین کلام آگاهي داد - که باودر(۴) میباید گفت که اگر در حق این برادرزاده مرحمت است هرسال همبرین منوال یاد میباید کرد - یعني(۵) رسوم یادگار مدام جاري میباید داشت - سبحان الله تا هر دو پادشاه صاحب تخت و سپاه درین جهان زنده بودند یادگارهاي گوناگون و کالاهاي روزافزون از هر دو جانب جاري بود - چنانچه از حالت آن مقالت خلائق مملکتین(۶) را روشن و مبرهن است - چون این هردو شاه بتقدیر الله تبارک و تعالی ازین هردو مملکت رفتند خلائق(۷) هردو مملکت راه خود گرفتند * بیت *

گرداند او حال هر زماني * که سود دهد گهي زیاني

معهذا شاه بنگاله با صفا چهل سلسلهٔ پیل زیبا با نفائس دیگر فرستاد و ابواب احوال خویش بکمال حال کشاد - چون ارسال مذکور بحضرت فیروزشاه(۸) رسید سلطان سکندر یک پیل ملک قبول را داد - چون

(۲ ن) فی الغرض * (۳ ن) سخن * (۴ ن) براودر * (۵ ن) بعضي * (۶ ن) مملکت * (۷ ن) خلائق هر دو تختگاه هفت راه گرفت * (۸ ن) شاه مشهور *

آن یادگار بحضرت[2] شهریار گذشت حضرت فیروزشاه بغایت خوش گشت - بعده ملک قبول بزبان مقبول گفت - که سلطان سکندر گوهر اسرار سفت - تا حضرت اودر ظفرخان را در ولایت سنارگانو روان کنند - من دست ازان ولایت کوتاه گردانیدم - حضرت فیروزشاه ظفرخان را طلبید - ودرگوش او رسانید - اگر مطلوب باشد من چندگاه با جمیع سپاه از سبب تو درین حدود[3] خواهم ماند - تو در ولایت سنارگانو برو - ظفرخان با دانایان مجلس خویش از آثار اندیشه پیش مشورت کرد - هر یکي همبرین لفظ کلام برآورد - اگر این زمان در ولایت سنارگانو روند دران مقام ماندن نتوانند - آدمیان خیلخانه از آشنا و بیگانه بتمام[4] تلف شد - ظفرخان پیش سلطان باز نمود که صدقهٔ خداوند عالم من بنده و تمام خیلخانهٔ من بنده در مملکت دهلي چنان آسوده شده اند که ولایت[5] سنارگانو از کانور تا سنارگانو بکلي ازدل فراموش گشته[6] - این بندهٔ درگاه شاه در مقام[7] بیغمي نشسته هرچند که حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان گوهر انکار سفت - و در سنارگانو نرفت - حضرت فیروزشاه ازان مقام با کام دوستان سوي بوستان خود بازگشت فرمانهاي مرحمت و پروانهاي[8] رحمت بخانجهان نبشت بعد چندگاه سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی در جونپور رسید - از

(۲ ن) بحضرت فیروز شاه رسید بغایت الا * (۳ ن) چندول * (۴ ن) درین مسافه بتمام * (۵ ن) ولایت سنارگانو و تاسنگانو * (۶ ن) شده * (۷ ن) مقامات * (۸ ن) پروانهاي فرحت بجانب خانجهان *

جونپور سمت جاجنگر جنبید - چون چهل پیل از لکهنوتي رسید با جمیع[2]
پیلان دیگر جانب جاجنگر دائرۀ دولت گردانید * * بیت *

اقبال کند چو رهنمائي * هرجا که روي ظفر بیابي[3]
چون بخت نکو رسد بیاري * مطلوب بدست خود بیاري

مقدمۀ سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر

نقل است که چون حضرت شاه فیروز با نصرت بهروز از
زمین بنگاله بفیض ذو الجلال و قادر پر کمال در شهر جونپور آمد
خواست که جانب جاجنگر روان شود - باز استعداد از سر نو کرد[4]
عمال درگاه و کارگزاران حضرت شاه اسباب پیراست - خلائق لشکر[5]
براي استعداد کوشش بیش گماشت - حضرت شاه بنگاه در کره
گذاشت - و از کره سمت جاجنگر شتافت - بکوچ متواتر میان بهار شده در
زمین جاجنگر درآمد - ولایت جاجنگر ولایتي افزوده و خلقي آسوده
دران سواري شهریاري خدمت والد این مورخ برابر بود - از حال
کمال نعمت آن مقام بازنمود - که ولایت جاجنگر نعمت خیز[6]
چون ولایت پرویز - از جهت غله و میوه تمام لشکر و دواب سیر شده[7]

(۲ن) بطمع پیلان دیگر جانب جاجنگر عنان سمند دولت گردانید * (۳ ن)
فرح بیابي * (۴ ن) از سر نو کرده حشم دهازها یافت * (۵ ن) کار کن
ازان حضرت پادشاه براي اسباب * (۶ ن) این * (۷ ن) از جهت غله و میوه
و از جهت دواب هیچ کمي نه تمام لشکر سیر شده *

و بغایت و بے نہایت آسودہ - جملہ ماندگیہاي لشکر فرود آمد
حضرت شاہ فیروز با خوشي و خرمي و فرحت و بیغمي (۲) در مقام
بنارسي که آن مقام سکونت قدیم ازان رایان خود کام است
نزول فرمود (۳) - دران ایام ادیسر (۴) نام راي جاجنگر از سبب مصلحتي
سکونت بنارسي ترک دادہ در مقامي دیگر ساکن شدہ - حضرت
فیروزشاہ همدران محل فرود آمد - راویان شریف برین مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف گفتہ (۵) اند که دور حصار بنارسي سي کروہ است - در
هر یک کروہ خلائق (۶) آبادانست - و بعضي گفته اند که رایان جاجنگر
که برهمن (۷) بودند این یک چیز بر طریق یمن بر خود گرفته بودند
هرآن رائے که در جاجنگر باسم رائي نشیند او چیزي عمارت حصار
در حصار بنارسي زیادت کند - بدین سبب آن حصار بزرگ است
المقصود چون راي جاجنگر مردود شنید که جیوش شاہ فیروز درین
زمین دوید راي مذکور از غایت خوف مستور در جهاز سوار شدہ
درون دریا در مقامات قلب درآمد - ولایت او بتمام متفرق شدہ
بیشتري اسیر گشته - و بعضي در کوهها پناہ جسته - بردہ و بهائم
بتمام غنائم شدہ - گویند انکسان که برابر سلطان بودند که چندان دواب
ازهرجنس جمع گشت که ازغایت بسیاري و نهایت بیشماري هیچ

(۲ن) تنعمي * (۳ ن) نمود * (۴ن) ادایه نام جاجنگري از سبب آلا *
(۵ ن) گفته * (۶ ن) خلائق از هریك کروہ بکروہ آبادان است * (۷ ن)
همیشه *

کس دست نمي‌انداخت - دو[2] جيتل بهاي برده رسيد - و مواشي[3] را
کسي نمي‌خريد - از جنس گوسفندان چندان که شمردن نتوان - در
هر منزلي که نزول شدي خلق لشکر گوسفندان آوردي ذبح کردي
و آنقدار که زنده ماندي همه در فرودگاه ميگذاشتند - چون در منزل
ديگر نزول شدي گوسفندان ديگر گرفتندي - حاصل از ايراد مقدمهٔ مذکور
درين سطور آنست که فراخي نعمت دران زمين بحکمت حضرت
رب العالمين بدين[4] حد است - راويان روايت کرده و برين مورخ باز نموده
که ساکنان آن ولايت را خانهاي وسيع و آستانهاي[5] رفيع از جهت وسعت
اين چنين که درون خانهاي ايشان باغ بانواع ميوه و هم درون خانه
کشت و زراعت و هم برگزار و هم گلزار - سبحان الله زهي ولايت پرنعمت
بي نقمت - اما بتقدير الله تعالی هيچ مسلماني دران زمين نه - جمله
اهل کفر آبادان - آنکه پيغمبر صلي الله عليه و سلم فرمود که - الدنيا
سجن المومن وجنة الكافر راستست - صدق يا رسول الله صلی الله
عليه و سلم - اگر بندهٔ مؤمن تاج شاهي بر سر دواج پادشاهي
در بر دارد هم دنيا زندان اوست باندازهٔ[6] آن نعمتها که در جنت
خواهد يافت و اگر کافر را در دار دنيا نان شب نباشد با اين هم[7] دنيا
بهشت اوست بر اندازهٔ آن عذابها که فرداي قيامت خواهد[8] چشيد

(۲ ن) ده * (۳ ن) مويش * (۴ ن) بدين حديث راويان روايت کرده *
(۵ ن) بوستانهای * (۶ ن) بر اندازهٔ * (۷ ن) همه * (۸ ن) خواهد بود
و خواهد چشيد *

ضعيف که مومن را در دار دنيا فقر و فاقه بود و کافر را نعمتهاي گونا گون و نعمت روز افزون - آه صد هزار آه بهمه حال مومن را دنيا نيکو نيست - آخرت نيکو است آخرت[2] باقي است و دنيا فاني است - صدق رسول الله[3] صلي الله عليه و سلم *

* قطعه *

* دنياست بلا خانه و عقبي هوس آباد *

* ما حاصل اين هر دو بيک جو نستانيم *

* او غره بدنيا شد و او طالب عقبي *

* ما فارغ ازين هر دو نه اينيم نه آنيم *

المقصود[4] بطولها و عرضها حضرت شاه فيروز ازينفارسي پيشتر شده خواست تا تعاقب راي جاجنگر کند - راي مقهور[5] از بسياري خوف مستور پيش ازين گريخته بود - و درون دريا خزيده - يک پيل مهيب مست پيش دربار خود يله کرده - تا خلق لشکر بدين مشغول شوند - و دنبال من نکنند - و آن پيل بغايت مهيب بود - هيچ پيلي بوي رو نميتوانست کشيد - مدت سه روز جيوش حضرت شاه فيروز براي گرفتن آن پيل مشقت بسيار[6] ديدند - چون زنده گرفتن ممکن نبود بعد از سيوم روز حضرت شاه فرمود که اين پيل را بکشند بعد از کشتن پيل حضرت فيروزشاه با لشکر هم درون حصار

(۲ ن) آخرت چيزيست که باقي است * (۳ ن) يا رسول الله صلي الله و عليه و سلم * (۴ ن) * القصه * (۵ ن) جهتور * (۶ ن) فراوان *

درآمد - هم در اثناي آن اخبار آوردند که متصل این مقام از آثار حکمت علام جنگلي انبوه با کشتهاي چون کوه بسیار و بیشمار است درون آن جنگل هفت پیل و یک ماده پیل خونخوار است - چون فیروزشاه آثار چنین اخبار شنید اتفاق در دل خود گذرانید - که اول پیلان را بدست آرند - بعده دنبال راي کوشش گمارند *

* مصرع *

* تا خود فلک از پرده چه (۲) پیدا آرد *

مقدمهٔ چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت نمودن راي جاجنگر

نقل است چون حضرت (۳) فیروزشاه همچو جهانداران اخبار پیلان دشتي یافت با قوت فراوان و جلادت بے پایان بسوی آن جنگل شتافت - چه بیند که در دور آن جنگل تا (۴) ده یازده کروه آن پیلان با شکوه درون آن جنگل مقام ساخته - بفرمان حضرت فیروزشاه تمام لشکر نیکخواه از زمرهٔ خانان و ملوک کبار و فرقهٔ سران (۵) نامدار و اصحاب صدور ابرار و طوائف اهل بازار گرد بر گرد آن جنگل بطویله فرود آمده کنگهره بستند - و بدو رسته استحکام کردند - عرض

(۲ ن) چه آرد بیرون * (۳ ن) حضرت شهریار همچو جهانداران تبار و خسروان کبار آثار اخبار پیلان آه * (۴ن) میان ده و پانزده کروه * (۵ن) سواران *

کنگهره دهٔ گز و ارتفاع هفت گز - و تمام[2] جنگل بگل انباشته - و درمیان
دو رسته گذاشته محکم و مستحکم بسته - هر روز حضرت فیروزشاه
از سبب احتیاط و استحکام کردن کنگهره دو وقت خود سواري کردي
و تاکید بسیاري نمودي - معهذا کنگهره تمام شد - چند پیل مهیب
از پیلخانه آوردند - پیلبانان چالاک با دامن چاک زده بران پیلان
سوار شدند - از یک[3] جانب آن جنگل مرد انبوه با علامت دهول
و شهنا و ارغون و نفیري هر همه میان جنگل درآمدند - و بیکبارگي
این[4] جمیع علامات نواختند - شور و غوغا آغاز کردند - آن هر هشت پیل
که درون جنگل خزیده بودند از هیبت آوازهاي مهیب طرف صحرا
گریختند - بعضي راویان گفتند چون[5] پیلان درون جنگل جانب صحرا
رخ نهادند هر یک درخت تنه‌دار که درون آن جنگل بود از بسیاري
قوت پیلان خونخوار از بیخ بر میافتاد - چون پیلان دشتي درکرانهٔ جنگل
میرسیدند تمام خلق لشکر بالای کنگهره برمیآمدند - و بالا شده همه
شور و غلبه میکردند - و بالاي کنگهره نیز دهولها و ارغونها[6] مینواختند
پیلان چون شغالان درحیرت میافتادند - از کرانهٔ جنگل باز درون جنگل
میرفتند - المقصود چون چند روز حضرت شاه فیروز بدین طلسم
پیلان را در کشاکش داشته و درین کار کوشش از دل و جان گماشته

(۲ ن) و این دو رسته کنگره مذکور که میان دو رسته مذکور بود بتمام بگل انباشته کنگره محکم و مستحکم بسته * (۳ ن) هر یك * (۴ ن) آن *
(۵ ن) چون پیلان رخ بصحرا نهادند هریک * (٦ ن) برغونها *

بعد چند روز از اقبال شاه فیروز پیلان مذکور مانده شدند - و از علف بازماندند - پیلبانان جوانان با قوت درون جنگل بالاي درختان سوار شدند - و پیلان که درمیان جنگل ازنهایت بي علفي و غایت تشنگي سست گشتند آهسته آهسته درون جنگل قدم میداشتند آن پیلبانان که بالاي درختان سوار بودند بر پشت پیلان افتادند - و بر پشت هریک پیل سوار شدند - با طنابها و زنجیرها مقید کردند - بدان طلسم حضرت شاه فیروز آن هر هشت پیل مهیب را گرفت * مثنوي *

در جاجنگر چو برده لشکر * بگرفت اودیسه را سراسر
جنگل که نگنجدش سر مار * بشنید درانست پیل بسیار
در رفتـه شکار پیـــل کرده * پیلان بزمین ذلیـــل کرده
گشتست بسي بکنده دندان * هم مال ستد ز پیل هم جان
کس نیست بیاد هیچ گاهي * کرده است شکار پیل شاهي
آن شیر شکار و شیر افگـــن * کردست شکار فیل کهتـــن

القصه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از فارغ شدن(۲) از شکار پیل قصد راي کرد - دست قوت بقوت برآورده درون(۳) محل سکونت راي درآمد - درون(۴) مقام راي عمارتهاي گوناگون چون عمارتهاي فریدون در استحکام از گفتار بیرون - راوي(۵) گوید درون حصار آن راي بتي بود از سنگ تراشیده که آنرا اهل کفر هند

(۲ ن) فراغ شدن از گرفتن پیل * (۳ ن) درون سکونت راي * (۴ ن) دران * (۵ ن) راویان گفته *

جگناتهه گویند - و آن بت معبود(۲) ایشان بود - حضرت شاه(۳) مانند سلطان محمود سبکتگین غازي غزنوي آن جگناتهه دیو را از بیخ برکندانیده و ازانجا در شهر دهلي آورده در خاک ذلیل و خوار(۴) گردانید * ابیات *

زانجا شده در کنـــار دریا * بتخـــانه بدید بر(۵) ثریا
جگناتهه لعین دیو دروي(۶) * هرجا که هنود بنده بروي
برکند ز بیخ شهـــر برده * درخاک بسیش خوار کرده

معهذا بعد این(۷) تعلقات حضرت شاه ابوالبرکات خواسیت که درون جزائر دریا دنبالهٔ(۸) راي کند - راي مذکور از غایت خوف مستور و نهایت هراس مشهور چند پاتر خود را بدرگاه شاه و بارگاه شهنشاه فرستاد و زبان عجز کشاد - و از احوال خود اعلام داد - چنانچه سلاطین وزراي باریک بین دارند همچنان رایان و رانکان و زمیندارن دار حرب مهتگان را پیش میدارند - و در زمین جاجنگر مهته را پاتر گویند - راي مذکور نیز بیست(۹) نفر پاتر داشت که ایشان را مهتگان گفتند - براي و تدبیر ایشان کارهاي ولایت خود میآراست - فی الحاصل راي مذکور از بسیاري خوف مستور پنج نفر پاتر خود را بدرگاه با جاه عالم پناه

(۲ ن) پرستش ایشان است * (۳ ن) شاه فیروز چون سلطان الخ (۴ ن) و خوار گردانیده مناسب آن درین باز دیده * (۵ ن) در * (۶ ن) بر * (۷ ن) ازین * (۸ ن) دنبالهٔ راي مذکور تشریف برد راي مستور چند پاتر خود را ببارگاه شهنشاه فرستاد چنانچه سلاطین الخ * (۹ ن) بیست و چند نفر *

حضرت فیروزشاه فرستاد - و از حال عجز کمال خود اعلام داد و ابواب لجاج[2] چون بندگان مطیع کشاد ‌ چون مهتکان رای بحضرت شهنشاه گیتی آرای پایبوس کردند و جبین[3] عبودیت را چون بندگان مطیع سودند و از حال و احوال رای بازنمودند و التماس کردند که رای جاجنگر بندهٔ مطیع وبندهٔ زادهٔ قدیم این درگاه است همیشه فرمان بردار حضرت جهاندارست بر بندهٔ مسکین و عاجز غمگین چه قصد میفرمایند چون مهتکان ازین باب گفتند درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که ما را ـ درین حدود[4] مصلحتی بخیر بود - چون مخبر صادق بصدق بازنمود که متصل سکونت رای جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه است و دران جنگل پیلان دشتی چون گوسفندان میگردند برای شکار پیل اینجانب قصد نموده شد رای[5] را چه رو داد که از خوف ما روی در گریز نهاده در مقامات جزائر دریا افتاد - المقصود بعد از گفت و شنود معهود رای برای درگاه حضرت فیروزشاه بیست[6] سلسلهٔ پیل مهیب چون جوش لیل بوجه خدمتی فرستاد - و قبول کرد که هرسال بر سبیل مال‌گزاری و فرمان برداری پیلان چندند فرستاده آیند - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز جامهای زردوزی با علمهای بهروزی برای رای تسلیم مهتکان رای کرده - و مهتکان مذکور از پیش حضرت جهاندار مشهور

(۲ ن) الحاح * (۳ ن) زمین * (۴ ن) جدل * (۵ ن) رای راجه را رای که داد که از خوف ما الخ * (۶ ن) بیست و پنج *

که باسم رسالت آمده بودند ایشان نیز جامها یافتند - با فرحت و بهجت بسوي اوطان خود بازگشتند - القصه حضرت فیروزشاه بعنایت آله و کرم الله با دولت و سعادت با اهل جلادت با فتح و نصرت از هردو مملکت لکهنوتي و جاجنگر بازگشته - و هفتاد و سه زنجیر پیل آورده - حضرت فیروزشاه خوش خصال مدت دو سال و هفت ماه درین هردو مملکت بود - چون حضرت فیروزشاه ازان جایگاه بازگشت هر یک صغیر و کبیر میگفت * * بیت *

* زهي سعادت جائي که تو ملک باشي *

* زهي لطافت قومي که تو در ایشاني *

مقدمهٔ پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون آله از جاجنگر و افتادن براه قلب

نقل است چون حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله تبارک و تعالی بازگشته عنان سمند دولت بسوي شهر(۲) دهلي گردانیده رهبران راه غلط کرده میان کوهاي هامون و بر(۳) لب آبهاي جیحون انداخته - خدمت والد این مورخ برابر بود برین نوع بازنمود که هر یک کوه در هر کوهي خلق لشکر برمي‌آمدند - و باز فرود مي‌آمدند - میان کوهها و جنگلها خلائق لشکر حیران و طیران متحیر و پریشان - از غایت نشیب و فراز خلائق لشکر مانده شده

(۲ ن) شهر دارالملک دهلي * (۳ ن) در *

هیچ جائي راهي نه - غله و اقمانش گران گشته - جمله خلق در مقامات تلفي نشسته - مدت شش ماه اخبار شهنشاه در دهلي نرسیده - خانجهان در شهر بغایت ترسیده - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز حوالي شهر سواري کردي - از هیبت او جملهٔ مملکت آرامیده بودي - بعد از شش ماه بعنایت(۲) الله تعالی چون چیزي راه و روي پیدا گشته حضرت جهاندار از غایت تفکر بسیار خواسته تا آبلاغي در دهلي روان کند - درمیان تمام لشکر ندا گشته تا مکتوبات اخبار سلامتي خویش و چگونگي احوال پیش بجانب اهل و عیال خویش بنویسند - و در دولتسراي برسانند - چون این ندا دادند در دل خلائق ابواب شادي کشادند - تمام خلائق لشکر از اشراف قوم تا ارذال(۳) مکتوبات حاجات خود کتابت کردند - و در سراي شهنشاه گیتي آراي رسانیدند - چندان مکتوب مرغوب جمع شده که یک اشتر بار مکتوبات خلق لشکر حضرت شهریار در دهلي آمده - خانجهان نیز فرموده تا در شهر طبلهاي شادیانهٔ نهکانه زنند - و ندا بگردانند تا خلق بیاید - و مکتوبات خود بستاند - و ببرد آن اشتر بار مکتوبات پیش دربار دهلي انبار کردند - هر که مي آمد مکتوب خود(۴) میبرد - سبحان الله حضرت الله تعالی بقدرت اعلی چه حادثات(۵) پیش بندگان خویش مي آرد - این همه براي چیست تا فرق باشد میان ربوبیت و عبودیت *

* رباعي *

(۲ ن) بعنایت الله * (۳ ن) ارازل * (۴ن) خویش * (۵ ن) حالات *

* اي بلده بمن گريز خود را يلــه كن *
* گر شاه جهان نگردي آلكــه گله كن *
* رو گرد جهــسان بگرد و پا آبلــه كن *
* گر همچو مني يابي مارا يلــه كن *

المقصود سلطان فيروزشاه برگزيدهٔ حضرت ودود ميان كوهها و جنگلها شده و لب آبها عبره كرده با مشقت بسيار و محنت بيشمار شدائد بيحد و مكائد بيحد (۲) بحيلهٔ فراوان و چارهٔ بيپايان ازان كوهها بعد از شش ماه بعنايت الله با جملهٔ لشكر هوا خواه در صحن صحرا افتاد - خلائق لشكر روي (۳) بسوي قبلهٔ حاجات كشاده - فرحت و بهجت روي داده - سلطان فيروز با نصرت و بهروز در چند روز بكوچ متواتر باز در بنگاه پيوسته - و درين مدت (كه حضرت شهريار در ولايت جاجنگر بود - بنگاه را چنانچه در كوه گذاشته رفته بود) بنگاه هم در كوه ميبود - القصه (۴) چون سلطان فيروزشاه با سلامت و سعادت از درون كوه بيرون آمد فرمان مراجعت در دهلي بر خانجهان فرستاد - خانجهان در استعداد مشغول شد - چنانچه مناسب اين امير حسن عليه الرحمة و الغفران نبشته است * بيت *

* چون درآيد (۵) كارواني از ديار دوستان *
* خلق بر قاصد نظر دارد چنين مقصود را *

(۲ ن) بجملهٔ * (۳ ن) دست شكر بسوي اه * (۴ ن) في القصه *
(۵ ن) كارباني *

مقدمهٔ شانزدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر دهلي و بستن قبّها

نقل است چون حضرت فیروزشاه نزدیک شهر رسید خلقي بسوي عزیزان خود دویدند - و براي درآمدن سلطان درون شهر خانجهان دستور چون دستوران فغفور استعداد بسیار و بیشمار موجود کرده - چنانچه کرت اول بازگشت از لکهنوتي قبّها بانواع هنرها بسته بودند درین کرت نیز از آثار مسرت و انوار فرحت قبّها بسته - و بران تکلف فراوان و کوشش بي پایان گماشته - در کل بلاد مملکت(۲) شادي عام میان خلائق خواص و عوام پدید آمده - هر هر یک قبه جامهاي لون بلون چه از جنس نرمینه و سپیدینه آراسته درین محل راویان اکمل برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کرده - دران ایام شهر فیروزآباد بنا شده بود - اما کوشک و حصار هنوز مرتب نشده - با آن هم یک قبه میان میدان فیروزآباد نیز بسته بودند - فی الحاصل آن روز که حضرت شاه فیروز کامل درون شهر درآمد تمام خلائق از فرقهٔ(۳) وضیع و شریف حاضر گشته با بیرقها استقبال نموده - آن هر هفتاد و سه پیل را رنگین کرده و بنقشهاي گوناگون و صنعتهاي(۴) از گفتار بیرون منقش گردانیده طریقهٔ گلهٔ گوسفندان پیش چتر(۵) سلطان کرده درون شهر آورده - تا جهان و جهانیان

(۲ ن) ممالک * (۳ ن) فرق * (۴ ن) صفتهاي * (۵ ن) چهتر *

و عالم و عالمیان بدانند که حضرت شاه فیروز صاحب نصرت (۲) و بهروز چندین پیل مهیب چون جوش نیل از نهب و شکار آورده - این جمله پیل را چنانچه مویشي را گله کنند همچنان گله کرده بغیر پیلبانان درون کوشک همایون شهر دارالملک دهلي بردند * * بیت *

* هم پیل بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة للـــه که این هم شد و آن هم شد *

في الجملة چون جملهٔ خلائق بي علائق در وطنهاي خود رفته با اهل و عیال خود نشسته بادهٔ خرمي بدست گرفته و نقل بیغمي به تنعمي پیش خویش داشته احوال غربت و کربت گذشته از مشقتهاي کمال حال خود پیش عزیزان گفته - بدیدن دیدار عزیزان و مشاهدهٔ جمال دوستان آن همه مشقتها و کثرت محنتها فراموش گشته این گفته * * مصرع *

* این دم نکنم نشاط کي خواهم کرد *

و نیکبختي دیگر از غایت مسرت و نهایت بهجت (۳) شاد گشته گفته *

* ابیات *

دو دلدار موافق روي در روي * گهي بوسه بها و گاه بر روي

گهي از غمزه دلها میربودند * گهي از بوسه جانها میفزودند

معهذا حضرت فیروزشاه در مملکت دهلي در استمالت ملک مشغول شد - آري عجب اسراري و بوالعجب کرداري که حضرت

(۲ ن) صاحب نصرت و بهروز اند چندین الا * (۳ ن) نهایت شادیها گفته *

فیروزشاه در[2] قسم تواریخ هوس بسیار داشت - اندران ایام که خدمت مولانا ضیاءالدین برني علیه الرحمة و الغفران مورخ[3] تواریخ فیروزشاهي برحمت حق پیوسته حضرت فیروزشاه براي کتابت تواریخ خود[4] بر هر یک عامل[5] اسرار دل خود گفته که بغیر مورخ مدقق این نگار درین گلزار هیچ کسے با فضل بسے بستن نتوانسته - چون حضرت شاه فیروز از کتابت تواریخ عهد دولت خود نا امید گشته ضرورةً از زبان خویش از کثرت هوس در عمارت کوشک شکار و دور گنبدهاي کوشک نزول و عمارت منارهٔ سنگین (که در کوشک شکار و درون فیروزآباد داشته اند) درسنگ از نقره[6] کنانیده - و مضمون آن برین جمله نویسانیده - که (ما اینچنین شکار پیلان باختیم - و همچنین پیلان آوردیم - و این چنین رعنائیها نمودیم - این همه چه بود تا میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان این همه نظائر[7] پیش اهل بصائر یادگار ماند - و خلائق جهان و عاقلان دوران عبرت گیرند) سبحان الله حضرت فیروزشاه آراستهٔ حضرت الله[8] پادشاهي محسن و نیکوکار بود و پاکیزه اخلاق داشت - مدت چهل سال کمال تختگاه مملکت را به سلطنت آراسته - درین مدت هرچه[9] دلش خواست حضرت

(۲ ن) از * (۳ ن) مورخ تاریخ از خدمت فیروزشاهي برحمت الٓهي پیوست حضرت اه * (۴ ن) خود در نبشته بر هر یک * (۵ ن) عاقل کامل * (٦ ن) نقش کنانیده * (۷ ن) نظام * (۸ ن) حضرت آلهٰ * (۹ن) هر کدامي تعلق که در بوستان دل خاست حضرت اللّٰه تعالی اه *

الله تعالی بقدرت اعلی بخیر گردانید - قال[2] الله تعالی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - و قال علیه السلام العنایة قبل الماء والطین *

* رباعي *

* آنرا که بدادند بدادند و بدادند *
* و آنرا که ندادند ندادند و ندادند *
* و آنرا که بخواندند بخواندند و بخواندند *
* و آنرا که نخواندند نخواندند و نخواندند *

مقدمهٔ هفدهم خوشي و خرمیٔ خلائق عهد سلطان فیروزشاه

نقل است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتي مشغول بعمارت بودند - عمارت کوشک شهر فیروزآباد با جهد تمام میشد و[3] هم درین میان حضرت فیروزشاه سلطان عمارت کوشک جندواري[4] با تکلفات بسیار نیز کرده - چون لشکر بعد از دو و نیم سال بازگشته بود هریک تني بسوي وطني رفته - حضرت شاه فیروز در عهد دولت خویش از تاثیر هوس بیش درین سه چیز مشغول گشته - یکي در کارشکار باختن و بجانب بهائم سباعے گذاشتن کاهي شکره را بسوي طیور هوائي پرانیدن و کاهي مرکب را بسوي بهائم صحرائي

(۲ ن) کقوله تعالی * (۳ ن) و هم درمیان فیروزآباد عمارت کوشک با تکلفات بسیار آغاز کرده چون لشکر اه * (۴ ن) مهندواري *

دوانیدن - هوس هذا حضرت شهریار مدام و علی الدوام داشت خصال دوم استمالت مملکت چون سلاطین اهل مکنت از آثار انوار جبلت - این همه از تاثیر کرم حضرت جلت است - خصال سیوم هوس برای برآوردن عمارت از بسیاری کثرت مهارت - انشاء الله تعالی و بعون[2] الله بیان این خصال مثلثه مشرح در محل هریکی مفصل نبشته آید - این زمان از توفیق حضرت رحمان از احوال تهنهیان[3] آغاز میباید کرد - زیراچه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از جلوس نیک نفوس خود این سه چهار مهم متواتر کرده دوکرت بلکهنوتی رفته - و یک مهم جاجنگر و یک مهم تهته المقصود از آثار استمالت بسیار و کوشش پوشش درین کار بی شمار هرسال مملکت می‌افزود - هرسال از سال دیگر بعنایت الله اکبر آبادانی میشد - و از برکت همت[4] حضرت فیروزشاه خلائق را خوشی و خرمی فراوان روی می‌نمود - چنانچه زمرهٔ علما و فرقهٔ مشائخ و صلحای بلاد و ممالک را حضرت فیروزشاه بتوفیق[5] آله مبلغ سی و شش لک تنکه تعین کرده بود - و از جهت وظائف برای طویل طوائف زمین اکهل موازنهٔ صد لک تنکه[6] بفقرا و مساکین بینوا داده - تا اهل بدل فراغ در باغ دین پروری برای طلب نعمتهای اخروی بحضرت حق مشغول باشند - همچنین زمرهٔ خانان و ملوک

(۲ ن) بعون آله * (۳ ن) دیگر * (۴ن) همت نهمت حضرت * (۵ن) بتوفیق الله تعالی * (۶ ن) بیگهه *

و معارف را فرحت فراوان و بهجت بے پایان و اهل تجارت را هرسال[2] نفع زیادت تر و اهل بازار را هرسال سود از مایه بیشتر و اهل اجرت را هرسال از سال دیگر اجرت بهتر حاصل میشد - همچنین بحکمت رب العالمین صاحبان فقر اضطراري را هرسال فقر ایشان بغنا بدل[3] میگشت - چنانچه هر یک فقیر از طائفهٔ صغیر و[4] کبیر جوهر گوهر بے غمي مي‌سفت - و اهل زراعت را هرسال وفا بکمال حال مي‌افزود هر یک مزارع مفرح الحال و فارغ البال میبود - کار مزارعان بجائي رسید و بمرتبهٔ انجامید که اگر یک مشت تخمي در زمین مي‌ریختند یکي را به هفتاد و هفصد و زیادت ازان بیشمار وفا برمیبرداشتند[5] - و اهل کفر از طائفهٔ ذمیان و امانیان زیر سایهٔ چتر فیروزشاهي از رعیت[6] پادشاهي برفاهیت میگذرانیدند - و اهل دارحرب را هرسال نهب و تاراج میکردند - و هر محلي که از دارحرب نهب شدي ازانچه بود زیادت تر آبادان شدي از بسیاري استمالت حضرت شهریاري - و همچنین ابو البنات سادات و قضات و فقرا و معارف بنات خردسال را از برکت قدم سلطان فیروز هم در خردسالگي تزویج میکردند - و بشوهران میدادند از غایت بسیاري اسباب که ابوین[7] ایشان را حاصل میشد - و هرکه حاصل نداشت براي کار خیر دختران از خزانه مي‌یافت - همچنین پسران صغیر مسلمانان

(۲ ن) حال ٭ (۳ ن) مبدل ٭ (۴ ن) تا ٭ (۵ ن) میداشتند ٭
(۶ ن) رعب (۷ ن) ابواب ٭

بخاطر فراغ در باغ مکنت در تعلم علوم دیني براي فائدهٔ دنیاوي مشغول میبودند - و عالمان و ادیبان و خطاطان تعلیم میکردند و وجه از خزانه مییافتند - و درین کار از تاثیر فراغ بسیار کوشش بیش نمودند - و اهل سودا[۲] با کر و فر از برکت قدم سلطان فیروز افسر سه‌گان سال و چهارگان سال در سفر دور در مملکتهاي مشهور براي تجارت میرفتند - منافع بسیار حاصل میکردند - در دارالملک دهلي از آثار اسرار کرم ازلي این چنین بےغمي و تنعمي بخرمي حاصل میشد - بلکه از خاطر نیک سلطان فیروز در چهار رکن عالم جمله تاجداران جهان و جهانداران دوران را همین حال بود - آري زهي عهد دولت فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله چه عهد بود - این چنین برکت و نعمت[۳] در عهد غیري بود یا نبود - از سلطان فیروز چنین برکت و نعمت و امن درین مملکت جمال نمود الا ما شاء الله - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را حکایتي متضمن در آیتي از حکایت سلاطین پیشین و امامان دین یقین در دل میگذرد[۴] نوشته آید در خیرالمجالس بندگي شیخ نصیرالدین محمود طالب حضرت رب العالمین علیه‌الرحمة و الغفران نوشته - که در ایام سالفه و قرون ماضیه در مملکتي پادشاهي بود حلیم و کریم خوب اعتقاد و نیک زندگاني درو همه[۵] آیتهاي جهانباني معاینه میشد - چنانچه ازبرکت عقیدهٔ او

(۲ ن) اهل سوداگر ٭ (۳ ن) نعمت بي نقمت ٭ (۴ ن) میکرد ٭

(۵ ن) هم ٭

تمام مملکت او آسودہ بودند - در مقامات فرحت جولانگري مینمودند
روزي از روزها آن پادشاہ مستثني در شکارگاہ رفته بود - اتفاقا دنبال
شکاري مرکب دوانیدہ تیر بران شکاري رسانید - از فوج و لشکر خود
جدا افتاد - تنها متحیر ایستاد - پاي در راہ نهاد - همدرین میان
بتقدیر سبحان در موضعي رسید - چنانچه متصل آن موضع یک باغي
بے انباغي دید - پادشاہ بر کرانۂ آن باغ زیر درختان سایه دار زمانے
آرامید - ناگاہ بحکمت الله عورتے زالے خراشیدہ حالي نقصان جمالي
از کمالي ازدرون باغ بیرون آمد - آن پادشاہ پرسید اي عورت این باغ
کیست - و درین باغ میوہ از جنس چیست - زال چون رستم زال
زبان بدین مقال کشاد - و گفت که این باغ با این تمام راغ از آن
من است - آن پادشاہ را گرسنگي گرفته بود بران عورت فرمود که
اي عورت چیزي موجود (۲) داري - اگر داري زود بیاري - آن عورت گفت
که از جنس طعام چیزي موجود نیست - اگر بگوئي چند خوشۂ انگور
بر سبیل مشهور از درون باغ بیارم - پادشاہ اجازت داد - زال رخ بسوي
باغ نهاد - و آن عورت نمیداند که این پادشاہ این مملکت است - معهذا
عورت درون باغ رفت و چند خوشۂ انگور شکست - پیش پادشاہ
داشت - چون آن پادشاہ انگور تناول کرد بغایت شیرین بود - آن
پادشاہ را بغایت (۳) خوش آمد - این کلام برآورد - و رخ بران عورت آورد
که محصول این باغ چند است - عورت گفت چند تنکۂ معدود

(۲ ن) موجود داري زود بیاري ● (۳ ن) نهایت ●

است - در دل آن پادشاه گذشت که تفحص کارهاي بلاد و ممالک میباید ساخت - زیراچه کارگذاران مملکت و عاملان درگاه سلطنت در جمع[2] اموال بیت المال تقصیر میکنند - وگرنه اینچنین باغي بي انباغي با میوهٔ بسیار و انگور شیرین بیشمار چند تنکهٔ معدود محصول باشد - اگر کارکنان[3] بکوشش دل و جان درین کار به تفحص[4] باشند اینچنین مالها فروگذاشت نشود - باز آن پادشاه صاحب راز بران عورت گفت که چند خوشهٔ انگور دیگر هم بیار - آن عورت چند خوشهٔ انگور دیگر نیز آورد - و پیش پادشاه نهاد - بمجرد آنکه پادشاه انگور کرت دوم را در دهن انداخت این بغایت ترش بود آن پادشاه بران عورت گفت مگر انگور کرت دوم از مقام انگور کرت اولین نیاوردهٔ - عورت[5] گفت که انگور کرت دوم هم از محل کرت اولین است - پادشاه چون این افواه ازان زال شنید بگوش آن زال رسانید که کرت اولین شیرین بود و آخرین ترش موجب چیست - آن زال در درایت و فراست بکمال حال بود - علي الفور چون هور بازنمود که اي مرد چنین دانم که تا غایت روز پادشاه این مملکت را بر خلائق این سلطنت دل نیک بود - از برکت خاطر نیک او در جمله چیزها برکت میافزود - و شیرین مي نمود - مگر همین زمان بتقدیر سبحان دل پادشاه از رعیت این مملکت برگشت - و خطرهٔ قبیح بصریح

(۲ ن) جمیع * (۳ ن) کارگذاران * (۴ ن) متفحص (۵ ن) عورت تکرار تقریر کرد و این لفظ از زبان برآورد که انگور کرت دوم الخ *

در دل او گذشت - تا بار گران بر فرق این ضعیفان نهد - از آثار اندیشهٔ خاطر این شهریار بے برکتي در مملکت ظاهر شد - از شومت آن انگور[۲] شیرین بر فرق این زمین ترش گشته - بعدهٔ عورت مسطور[۳] بران پادشاه گفت که خداي تعالی خیر گرداند - چون پادشاه این تختگاه خطرهٔ قبیح در دل گذرانیده مبادا که بعمل مقرون گرداند - عجب نبود که بچندین[۴] روز این مملکت زیر و زبر شود - خلائق این کشور هفت ره رود - چون آن پادشاه چنین افواه ازان زال شنید بر تن خویش از آثار اسرار خوف بیش چو برگ بید بلرزید - و در دل اندیشید تا از قاعدهٔ روش خود ذرهٔ تجاوز نکنم - چنانچه امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران گفته[۵] * * مثنوي *

چشم رعایت ز رعیت مگیر * تا بودت ملک عمارت پذیر
چون تو شدي سایهٔ یزدان پاک * سایه نشان باش برین مشت خاک

حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که برکت و افزوني در نعمت میان[۶] بلاد ممالک از آثار اسرار خوش اعتقادي سلاطین طالبان دین است - همچنین چون حضرت فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت رب العالمین اعتقاد صادق با حق تعالی داشت و براي منفعت مسلمانان کوشش بیش مي گماشت هراینه مدت چهل سال کمال که طول[۷] ملک او بود تمام خلائق در مقام خوشي و خرمي آسود - از دلهاي

(۲ ن) انگور شیرین من ترش گشته * (۳ ن) مذکور بمستور * (۴ ن) سرچند روز * (۵ ن) گوید * (۶ ن) میان کل بلاد * (۷ ن) طور *

خواص و عوام اندیشهٔ حزنها برخاسته - چون حضرت فیروزشاه رخت
ازین جهان برداشته و در مملکت دهلي دور دیگران رسیده بتقدیر
آلهي و حکمت (۲) نامتناهي خلائق دهلي هفت‌ره شده - جمله عالم
زیر و زبر گشته - بلکه در آخرکار و انتهاي گفتار جمیع خلائق صغار
و کبار به‌نهب مغل پیوسته - چنانچه بیان آن حال و شرح (۳) آن
مقال این مورخ دیرینه سال در ذکر خرابي دهلي بشرح (۴) باز نمود *

* بیت *

دولت جاوید نبرده (۵) کسي * نام نکو دولت جاوید هست

مقدمهٔ هژدهم بیان فتح قلعهٔ نگرکوت

نقل (۶) است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتي اتفاق
سواري شکار سمت دولت‌آباد کرد - و بدان جانب رخ آورد - راویان
محقق و شارحان مدقق برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف
روایت کرده و برین نوع بازنموده که حضرت شاه فیروز مستعد شده تمام
حشم و کل خدم دهیازدهها یافته - سلطان فیروز با دو دهلیز و دو بارگاه
و دو خوابگاه و با مراتب و حشم (۷) جانب دولت‌آباد روان شد - بکوچ
متواتر تا بهیانه رسید - در حد بهیانه قدرے آرامید - سبب مصلحت
ملکي بالهام ملکي عنان مراجعت سمت دهلي گردانید - چون

(۲ ن) حکمت حضرت نامتناهي * (۳ ن) شروح * (۴ ن) مشرح
باز دید * (۵ ن) نبردست‌کس * (۶ ن) منقول است * (۷ ن) مهم *

حضرت شاه با جیش هواخواه در دهلي آمد از دهلي سمت قلعهٔ
نگرکوت رخ آورد - بسمت حربیان زمیندار ناچیز نه گرهي برآورد
حضرت شاه با جیوش دولت خواه نزدیک نگرکوت رسید - قلعهٔ
نگرکوت را بغایت محکم و مستحکم دید - و راي نگرکوت بالاي
قلعه خزید - جیوش منصور تمام ولایت راي مقهور را نهب و تاراج
گردانید - و بت جوالامکهي[2] که معبد کافران است میان راه نگرکوت
بود - درین محل راویان[3] گفته که بت مذکور میان حجرهٔ مستور
است که آنرا طائفه هندوان مي‌پرستند - آنکه بعضی اهل کفر گویند
(چون سلطان فیروز دران مقام آن بت جوالامکهي رسید مخصوص[4]
براي دیدن او رفت و یک چتر زرین برسر او داشت) این دروغ است
زیراکه این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف از زبان خدمت والد
بزرگوار خود شنید - و دران وقت همراهي[5] رکاب رایات اعلی بودند
فرمودند که اهل کفر چنین الفاظ بر ذات احسن صفات سلطان
فیروزشاه ابوالبرکات افترا کرده - سلطان فیروزشاه پادشاهي[6] دیندار
و دین پناهي خدا ترس بود - مدت چهل سال کمال بمتابعت
شریعت و طریقت اتباع نموده - ازو این چنین چیزها چه نوع در
وجود آید - خدمت والد فرمود دران هنگام که آن شهنشاه با عظام
دران مقام رسید و آن بت را دید جمیع رایان و رانگان و زمینداران

(۲ ن) جالا مکهي * (۳ ن) راویان اکمل * (۴ ن) مخصوص کرده *

(۵ ن) برابر * (۶ ن) پادشاه دین پناهے خدا ترسي بود *

که همراه رکاب بودند همه را پیش خود طلبیده - و این لفظ از زبان
خود کشید - که اي احمقان و عقل گم‌کردگان پرستیدن این سنگ
چه کشاید - و التجا بدیشان چه غرض برآرد[3] - روش[4] متابعت شریعت
زیبا نماید - که صاحب مخالف شرع در دوزخ درآید - سلطان
فیروزشاه از خوف حضرت اله بت مذکور را در معرض استخفاف آورد
طائفهٔ هندوان از آثار کفر بے پایان که در سینهاي ایشان پنهان است
از سبب رجحان دین باطل خویش و روش بد کیش از تاثیر کوردلي
بیش اینچنین افترا‌ها بر ذات با برکات سلطان فیروز بر میبندند
و بعضي از اهل کفار از غایت کفر بسیار و نهایت انکار بیشمار گویند
که سلطان محمد شاه بن تغلق شاه نیز یک چتر[5] بر سر آن بت
نهاده بود - این معني نیز دروغ است - اهل اسلام را واجب است
که این چنین گفتار‌ها هیچ وجوه[6] استوار ندارند - سلطان فیروزشاه و سلطان
محمد شاه هر دو تاجداران برگزیدهٔ حضرت پروردگار از اهل سنت
و جماعت بودند - بلکه در عهد دولت خویش بفراست و کیاست
بیش هر کجا که بتخانه بود شکسته و پست گردانیده - از ایشان
این چنین چیزها چگونه آید - آن خاکساران طائفهٔ کافران بدروغ افترا
کرده - المقصود چون سلطان فیروز طالب رضاي حضرت ودود فرود
قلعهٔ نگرکوت رسید و آن مقام را بغایت مستحکم دید و راي نگرکوت

(۲ ن) برابر • (۳ ن) برآید • (۴ ن) روش کردن بمتابعت •
(۵ ن) چهتر • (۶ ن) وجهي •

بالاي قلعه در مقامات قلب خزید جیوش سلطاني و جیش جهانباني بعنایت رباني قلعه را گرد کرده فرود آمده - تو بر تو بلکه بدور ده توگرد گرفته فرود آمده - از هردو جانب منجنیق داشته از طرفین سنگ عراده خاسته - چنانچه سنگهاي جانبین از پلهٔ منجنیق طرفین بیکدیگر در هوا دهکه میخوردند - و قطره قطره میشدند - مدت شش ماه جیوش فیروزشاه قلعه را گردگرفته بودند گردان جانبین و کندآوران طرفین با یکدیگر قوت مینمودند - ابواب مِري بی مَري کشودند - بکرم حضرت آله و عنایت الله بعد از شش ماه فیروزشاه را جمال فتح در آئینه کمال نمود - راے مقهور مذکور از بالاي قلعه فرود آمده - چه نوع بود افسانهٔ فرود آمدن راي - یکروز سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز براے دیدن[۲] دور قلعه و براي قلع کفار آن مرحله سوار شده - و راي[۳] بالاي قلعه بود - اتفاقا سلطان فیروزشاه را در عین گشتن و نظر در دور قلعه فرمودن ناگاه نظر[۴] بران راي اهل‌پناه افتاد - راي بالاي قلعه چون مطیعان حضرت و بندگان دولت بپا ایستاده - راي انگشت بعجز کشاد - بسوي حضرت سلطان فیروزشاه مشعلهٔ گیتي افروز خدمت کرد - دست بست ایستاده شد - درین محل چون شهنشاه اکمل دید که راي مقهور چون بندگان مجبور سر باطاعت درآورد سلطان فیروزشاه دست خود را در بغل خود

(۲ ن) دیدن دور قلعه بود • (۳ ن) و رای بالاي الا • (۴ ن) نظر شاه •

درآورد - و دستارچه از بغل کشید - و جانب راي بمرحمت دید و اشارت کرد اعفي بیا - مهتگان راي جمله یکجا شدند - و بران راي بازنمودند - که سلطان فیروزشاه درمیان تاجداران هفت کشور در وصف و صفات بیور است - هیچ شهریاري در هیچ دیارے با عظمت و مکنت این پادشاه نیست - چون این چنین جهاندارے پرکارے دلداري بدل کاري میدهد و مخصوص کرده خود میطلبد بر او بے توقف و تامل میباید رفت - از همه غمها میباید رست - راي مذکور از همه کثرت غرور از سر خود دور گردانید - از بالاي قلعه چون بندگان مطیع فرود آمده در پاي سلطان فیروزشاه گیتي آراي افتاد زبان پهن (۲) از عذر کشاد - حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه دست بر پشت راي نهاده جامهاي زردوزي و زربفت داده و یک چتر عطا کرده همان زمان چون آئین جهانداران بازگردانید راي مذکور از پیش جهاندار مشهور اسپان (۳) تیز پاي و ترکیان بیش بهاے یافته - بدرهاے مال بحکم (۴) شهریار خوش خصال خازنان بیت المال بر کتف راي داشته - راي مذکور از پیش تخت با فرحت و بهجت بازگشته - بعنایت حضرت علام آن مقام فتح شد * • مثنوي *

هرجا که درخت هست بنگر * چون وقت رسید زان (۵) ثمر بر
وقت است برنده تیغ هشدار * در یاب تو وقت را نگهدار

(۲ ن) زبان هزار عذر کشاده * (۳ ن) دریائي * (۴ ن) بحکم فرمان شهریار * (۵ ن) میدهد بر *

تا وقت رسد همي دواند * چون وقت رسد همي بخواند

بيوقت چو ميوه را بكاري * زان كاشته هيچ بر نداري

الغرض اين همه اوقات و اشكال[2] حادثات پيش از مهم تهته بود و بعد از مهم تهته حضرت شاه فيروز از مهمها بازماند - مصلحت ملكي درين ديد - پاي مبارك از سواري مهمها كشيد - معهذا چون سلطان فيروزشاه خواست تا از نگركوت بازگردد راي از قلعه خدمتي فراوان و اسبابهاي بيش بهاي بے پايان فرستاد - حضرت شاه عنان مراجعت سمت دارالملك دهلي گردانيده - اين بود شرح[3] مقدمات هژده از قسم دوم كه در كتابت آمد - اين زمان هم از قسم سيوم در قلم آورده شود *

قسم سيوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهريال

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول اتفاق كردن سلطان با خانجهان براي مهم تهته

نقل است سلطان فيروز بعد از آمدن از مهم لكهنوتي و جاجنگر

(۲ ن) آشكار * (۳ ن) شرح هژده مقدمهٔ قسم دويم كه در كتابت آمد اين زمان در قلم آورده شود از قسم سيوم اخبار مهم تهتهٔ نامدار درين قسم نيز هژده مقدمه است و من كتبه رضي الله عنه *

البته سواري شکار چون شهرياران کامگار در حوالي دهلي کردي دست قوت چون اهل فتوت بسوي حربيان برآوردي[2] - مدت چهار سال کامل برآمد که از مهم لکهنوتي در شهر دهلي آمد درين مدت اگرچه استمالت رعيت ميکرد اما زمان زمان ذکر تهتهيان برين سلطان[3] ميرفت - هر بار که ذکر تهته افتادي دست بر محاسن مبارک فرود آوردي و فرمودي - افسوس صد هزار افسوس که اين يک آرزوي در دل خدايگان مغفور ماند - اعني محمد شاه بن تغلق شاه که تهته فتح نشد - ازين دلائل مقابل مقربان درگاه و اميران[4] بارگاه را معلوم ميشد که البته ميل دل شاه و انديشهٔ حضرت شهنشاه براي سواري شکار سمت تهته نامدار است - روزي از روزها حضرت شاه بےنظير با خانجهان وزير پرتدبير در محل[5] خلوت چون شاهان اهل مکنت بمشورت نشسته اسرار نهاني در صحن صحرا کشته و گفته که طائفهٔ تهتهيان چه کسانند - و در وجه معرض اند[6] - که حضرت خدايگان مغفور در حدود تهته نزول فرمايد و در زمين ايشان درآيد[7] - و ايشان مکابره کنند[8] - و روي ازان حضرت بگردانند[9] - بران بسنده نه طغي حرامخوار را بر خود جاي دهند چون خدايگان مغفور را عمر آخر شده بود در عين زحمت رح

(۲ ن) ميآوردي * (۳ ن) بر زبان سلطان * (۴ ن) مشيران * (۵ ن) در محل خلوت انقطاع از جلوس چون سلاطين اهل مکنت * (٦ ن) فرمودند * (۷ ن) درآمدند * (۸ ن) کردند * (۹ ن) بگردانند *

بجانب من آوردي و فرمودي - دريغ و هزار دريغ اگر حضرت آله کرم کند این زحمت من بصحت بدل گردد تهتهیان را زیر امر درآرم - و اگر بتقدير الله تعالى قلم آسود و حکم او ابواب فوت کشود همین یک آرزو در دل ما ماند - درین محل سلطان فیروزشاه بر خانجهان بدیشان گفته گوهر اسرار پیش وزیر سفته که بتقدیر الله تعالی سلطان مرحوم مغفور بجوار رحمت حضرت غفور آسوده و این آرزو در دل ایشان مانده - چون حضرت آله ما را بجاي ایشان نشانده انتقام ایشان کشیدن شاید یا نه - درین محل دستور مسطور در تأمل افتاده - و در درياي قلب خويش چون دستوران نیک اندیش ابواب فکر کشاده بعد زماني برموزات کلمات احسن پرداخته و گفته که این اندیشه نیکو اندیشه است - و احسن فکري - درین سودا دو سود مستثنی میشوند - یکي آنکه در وصاياي بزرگان و نصائح خویشاوندان کوشیده میشود - رسمي است در جهان و قانوني است میان عالم و عالمیان که فرزندان و برادران براي انتقام بزرگان خویش حریص باشند - و باهتمام[(۲)] تمام کوشند - و این آئین میان سلاطین بغایت مستحسن است - نفع دوم آنست که قانوني است مر تاجداران را و روشي است مر جهانداران را که هرسال با قوت کمال براي قلعه کشائي بکوشش بیش کوشند - چنانچه مناسب این حال شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران گفته * * قطعه *

(۲ ن) وبرای انتقام باهتمام تمام کوشند *

نیم نانی گر خورد مرد خدای * بذل درویشان کند نیمی دگر
هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه * همچنان در بند اقلیمی دگر[2]

معهذا دستور مستثنی پیش شهنشاه اهل صفا بازنمود - برین وجوه این اندیشه (که دردل مبارک از آثار الهام حق تبارک و تعالی گذشته) بغایت احسن[3] است - کما قال النبي صلی الله علیه وسلم العبد یدبر والله یقدر * * مصرع *

* پادشاهان کینه کش باشند و جباری کنند *

القصه[4] حضرت شاه بر دستور هواخواه فرمود تا استعداد سواری شکار برای روان شدن سمت تهته نامدار موجود گرداند - دستور مذکور دنبال استعداد شده عرض حشم حاضر و غائب بحزم آغاز کرده از طائفهٔ سوار جرار و پیادگان شمشیرگذار از زمرهٔ وجهدار و غیر وجهدار عرض کرده - درمیان خلق آوازه افتاد که سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله رخ بجانب تهته خواهد نهاد - سبحان الله سلطان فیروزشاه چند مهم بعد از جلوس[5] خود متواتر کرده - چون جملهٔ خلائق سلطنت درمملکت بخوشی و خرمی بمقامات[6] بیغمی و تنعمی مشغول بودند هریکی بانشراح باطن و فرحت ظاهر درلشکر میرفتند - المقصود چون استعداد موجود گشت حشم غیر وجهی چهارگان دهیازده یافت وهریکی از طائفهٔ وجهدار از غایت آسودگی بسیار و یسار بیشمار

(۲ ن) ملک اقلیمی بگیرد * (۳ ن) مستحسن * (۴ ن) فی القصه *
(۵ ن) درجلوس * (۶ ن) بنعمات *

با اسپ و اسلحه حاضر گشت - حضرت شاه فیروز بآئین(۲) تاجداري و قانون شهرياري و روش جهانداري سمت تهته سواري فرمود - هر يكي از زمرۂ خانان درگاه و ملوک بارگاه با تجملات خويش از تاثير دستگاه بيش و با دولت اهل كيش برابر ركاب روان شده * * بيت *

نشست از بر بارۂ ره نورد * برآراست لشكر برسم نبرد

مقدمۂ دوم روان شدن سلطان فيروز سمت تهته

نقل است چون حضرت(۳) سلطان فيروز خواست كه بطالع ميمون و اختر مبارک و همايون سمت تهته سواري كند اول زيارت بزرگان دين و طالبان حضرت رب العالمين (كه در جوار شهر دهلي آسوده اند) باعتقاد تمام چون خسروان عظام كرد(۴) - بعده(۵) زيارت سلاطين ماضيه انار الله برهانهم بجا آورد(۶) - و جميع مشائخ و سلاطين را بحضرت ذوالجلال شفيع آورد(۷) - و اين سنت سنيه و خصال مرضيۂ سلطان فيروزشاه را بود (هربار(۸) كه خواستے از شهر دهلي جائي سواري كند اگرچه يكماه يا دو ماه سواري بودي عاقبت جميع مشائخ ديندار و سلاطين نامدار را زيارت كردي - و از هر يكي استمداد(۹) خواستي - خود را در پناه ايشان انداختي - عظمت و بزرگي پيش خويش درميان نديدي) و اين صفت اولياست - كما قال النبي عليه الصلوة و السلام

(۲ ن) با ارادت تاجداران و آئين وقانون شهرياران * (۳ ن) حضرت شاه خواست * (۴ ن) كردي * (۵ ن) و زيارت * (۶ ن) آوردي * (۷ ن) آوردي * (۸ ن) و هربار * (۹ ن) استعداد *

و اذا تحيرتم فی الامور فا ستعينوا من اهل القبور *

* مصرع *

* گوشه نشيني دو سه را پاس دار *

* بيت *

گر نيک آيم مرا از ايشان گيرند(٢) * ور بد باشم مرا بديشان بخشند(٣)

سبحان الله تا آنکه سلطان فيروزشاه مدت چهل سال در پايهٔ سليماني باوج کامراني بود اين رسم پسنديده و شيوهٔ گزيدهٔ او تا آخر(٤) عهد او مستقيم ماند (که بغير زيارت بزرگان و گشتن در مزار پاکان در سمت هيچ طرفي سواري نکردے) چون سلطان فيروزشاه در مزار بزرگي رسيدي باعتقاد تمام بسوي قبر او دويدي - بتواضع تمام تواضع کردي - و کله بر زمين آوردي - بارها درين کارها(٥) اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف بچشم خود ديده - چون سلطان فيروز در مقبرهٔ شيخ الاسلام شيخ نظام الدين قدس الله سره العزيز درميآمد درمحل پايان نزديک سرگور(٦) امير خسرو عليه الرحمة و الغفران ايستاده ميشد - و سر سرور خود را بتواضع تمام براي رضاي حضرت علام نزديک زمين ميبرد - بعده دو سه محل ديگر نيز سر بر زمين مي نهاد - چون معتقدان اخلاص ميکشاد چون نزديک قبر شيخ ميرسيد بتواضع تمام براي رضاي علام(٧) نزديک قبر نيز سر بر زمين ميآورد - بعده متصل تربت خدمت شيخ مي نشست

(٢ ن) گيريد * (٣ ن) بخشيد * (٤ ن) آخر دور عهد او * (٥ ن) کردارها *

(٦ ن) سر آن گور امير خسرو ترک الله عليه آه * (٧ ن) سبحان *

و با راحت و فرحت تمام چنانچه در شرع آمده است خواندنیهاي بسیار خواندي - بعده پیشتر میشد غلاف قبر خدمت شیخ میگرفت اسرار و حاجات خود میگفت - چون از زیارت فارغ میشد زمانے مینشست - و بروح جمیع خفتگان آن مقام باهتمام تمام فاتحه میخواند چون از زیارت فارغ میشد براي هریک مقبره کرهھاي مال براندازهٔ هریک که تعین بود خازنان بیت المال بحد کمال آن کرهھاے مال براي فقرا و مساکین بینوا میآوردند - و بنظر (۲) حضرت فیروزشاه تسلیم متولیان هریک مقبره میکردند - بآن هم حضرت شهریار اعظم براي دلاساي یکان نفر امراي کبار از جملهٔ ملوک نامدار برابر متولیان خوش گفتار از پیش تخت تعین میفرمودند (۳) - تا مستحق محروم نماند - کرات و مرات خدمت (۴) والد و خدمت اودر این مؤرخ نیز در بعضے مقبره تعین مي‌شدند - معهذا حضرت فیروزشاه (۵) زیارت مشائخ و سلاطین اهل صفا بدین طریق کردے و بازگشتے - سبحان الله این همه عطاي رباني و بخشش درگاه سبحاني است - وگرنه از آدمي زاد جثهٔ از خاک و باد کے این حسنها (۶) آید که برچنین آئینها (۷) گراید - هریکي از زمرهٔ انسان و فرقهٔ مؤمنان از جهت خود درین کوشند - که ما نیکي کنیم و عمل نیک بجا آریم که آن احسن

(۲ ن) بنظر رحمت حضرت * (۳ ن) میشد * (۴ ن) خدمت والد این مؤرخ و اودر مورخ نیز * (۵ ن) شهنشاه * (٦ ن) اینچنین ها آید * (۷ ن) آیتها *

است - اما عمل نیک همون (۲) کند که الله تبارک و تعالی او را توفیق دهد و هدایت بخشد * * رباعی *

* یک شهر پر از حدیث آن روی نکوست *
* دلهای همه جهانیان بردهٔ او ست *
* ما می‌کوشیم و دیگران می‌کوشند *
* تا بخت کرا بود کرا دارد (۳) دوست *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله با لشکر جرار و گردان کارزار و کندآوران نامدار و یلان جهانگرد و مبارزان گیتی نورد (۴) و پیادگان چالاک مانند سیارگان افلاک گیوان افسر و نیوان بیمر با پیلان کوه پیکر سمت تهته رخ آورده - و طائفهٔ (۵) بندگان خاص بیقیاس که دران ایام جمع شده بودند شرح آن در قسم چهارم داده آید - الغرض خدمت والد بزرگوار و اودر این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف دران ایام و بدان هنگام در محل دیوان وزارت میان اصحاب با مهارت خدمت میکردند معهذا برابر رکاب حضرت فیروزشاه نود هزار سوار و چهار صد و هشتاد پیل چون جوش نیل روان شده - و خان اعظم تاتارخان دران ایام

(۲ ن) همو کند کسی را که الله تعالی توفیق دهد ۱۲ * (۳ ن) ودود *
(۴ ن) نبرد * (۵ ن) و طائفهٔ بندگان یکی از واجبان دردل افتاده بود انشاءالله تعالی و بعون آله بیان جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده آید - در دیگر - و بمطلوب پادشاه برای جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده اید *

ازین جهان نقل کرده بود - و خان‌جهان وزیر باسم نیابت غیبت در شهر دهلي مانده بود - و در فراش‌خانهٔ حضرت فیروزشاه چنانچه آئین خسروان و قانون سروران است دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و نوبت سنجري بر آئین مهتري برابر روان کرده - و مراتب مهم صد و هشتاد نشانه از هریک جنس - چنانچه تفصیل آن در قسم اول مشرح آمده است - و هشتاد و چهار طبل دمامهٔ شتري و اسپي و خري (۲) و بمثل این هریک کارخانه را اسباب روان کرده - چنانچه مناسب آن خواجهٔ نظامي فرماید علیه الرحمة * ابیات *

جهان در جهان لشکر آراسته * ز بوق و دهل بانگ (۳) برخاسته

سپاهي که گر باز جوید بسے * نه بیند بیکجاي چندان کسے

الغرض (۴) چون حضرت شاه پاي در رکاب نهاد و عنان سمند دولت سمت تهته (۵) کشاد نیت کرد تامیان قصبهٔ اجودهن شده زیارت بندگي شیخ‌الاسلام شیخ فریدالدین قدس الله سره العزیز بکنم - بعده پیشتر روان شوم - حضرت شاه با جیش دولتخواه بکوچ متواتر روان گشت - چون شاه جهاندار بعنایت حضرت پروردگار در حد قصبهٔ اجودهن رسید براي سعادت زیارت خدمت شیخ چون معتقدان کوشیده - بعد (۶) زیارت پیشتر روان شد - آن زمان که در حدود بهکر و سیوستان رسید فرمان از پیش خسرو جهان شد - تا بحر آن ولایت بتمام برابر رکاب شهریار عظام روان

(۲ ن) چیزے * (۳ ن) شور * (۴ ن) في‌العرض * (۵ ن) به تهته *

(۶ ن) بعده پیشتر شده *

کنند - پنج هزار گروه هریک هزار عهدهٔ یکان ملوک کبار شده پنج هزار
کشتي از هرجنس دران ولایت جمع شد - یک هزار کشتي بعهدهٔ
خدمت والد و اودر این مؤرخ شده (۲) - القصه حضرت شاه فیروز فرمود
که این تمام بحر میان لب آب سنده (۳) روان دارند - و خود حضرت فیروزشاه
در پناه آله با لشکر هم کرانه گرفته مقابل بحر شده میرفت - چنانچه
در (۴) چندگاه در حدود تهته رسید - خواجهٔ نظامي فرماید * * ابیات *

چو تیرش گذر بر دلیران کند * نشانه ز پهلوي شیران کند
بهرجا که نیروي‌شه پي فشرد * ورا بود فیروزي و دستبرد

مقدمهٔ سوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته

نقل است دران ایام بحکمت حضرت علام (۵) آباداني تهته در دو
محل بود - یک محل کرانهٔ لب آب سنده جانب دهلي - دوم محل
گذار لب آب سنده - جانب تهتهیان بسیار و بیشمار مرد انبوه
هریکي با شکوه بلکه هریک تن چو انجمن بود با گراني کوه - جمله مرد
جنگي - چنانچه از احوال قوت و جلادت ایشان میان جهان و جهانیان
معلوم و روشن است - دران ایام جام برادر راي (۶) آنّر و با نهبنه برادرزادهٔ
او ضابط تهته بودند - انواع رعنائي در میدان خود نمائي مینمودند (۷)
و با حضرت فیروزشاه ابواب (۸) مردي بي‌مردمي میکشودند - جمیعت
بسیار جمع کردند - چون ولایت ایشان بسیار و بیشمار است التفات

(۲ ن) گردید * (۳ ن) سنده کرده * (۴ ن) سر * (۵ ن) آله * (۶ ن) راي تهته
و برادرزادهٔ او ضابط اه * (۷ ن) مي‌پیمودند * (۸ ن) ابواب مبارزت میکشودند *

از ایشان نکرده دست قوت برآورده از آثار بسیاري قوت و زور جمعیت هم در آباداني سنده که قرین[2] لب آب سنده است مانده تخم قتال در زمین عداوت کاشته براي درآویز چون جیش پرویز کوشش بیش گماشته - معهذا درین هر دو محل آباداني حصارهاي گلین برآورده المقصود جام و بانهبنهٔ خود کام بجنگ پیش آمده - حضرت فیروزشاه نیز چو خسروان اهل تمییز در حدود تهته نزول فرموده - هر روز نمودار جنگ چون افواج پشنگ بمثل پلنگ از جانبین میشد - بتقدیر حضرت آله در لشکر فیروزشاه هر روز غله گران شدن گرفت - و وباي[3] اسپان از گفتار گذشت - از جهت وبا این چنین بلا افتاده که خلائق لشکر از کهتر تا مهتر ابواب نا امیدي کشاده - از جملهٔ نود هزار سوار که برابر رکاب آن جهاندار بود اگر ربع لشکر را اسپ زنده مانده باشد بسیار بود - از جهت گراني غله حیراني تمام پیش آمده - بهاے غله از دو تنکه و سه تنکه مني زیادت شدن گرفت - چون تهتهیان دیده که در لشکر سلطان فیروزشاه غله گران گشته و وباي اسپان از گفتار گذشته و خلق لشکر نا امید گشته جوهر گوهر نا امیدي سفته جام[4] و بانهبنهٔ خودکام میان خویش از آثار اسرار غرور بیش اتفاق کرده تا[5] با لشکر فیروزشاه جنگ و درآویز چون پرویز کنند - و میان خویش از تاثیر غرور بیش الفاظ ابوالفضول آغاز کردند *   * ابیات *

(۲ ن) وزین بر - دیگر - درین * (۳ ن) و وبا بر اسپان * (۴ ن) درین محل جام * (۵ ن) که با لشکر فیروزشاه جنگ دهنده درآویز *

گر ایدون که آید فریدون بمن (۲) * گرفتار گردد همیدون بمن
سنانم چنان اژدها را خورد * که طوفان آتش گیا را خورد

مقدمهٔ چهارم درآویز لشکر سلطان فیروز با تهتهیان

نقل است جام و بانهبنهٔ خودکام با جمعیت تمام مستعد شده با سوار بسیار و پیادهٔ بے شمار از میان حصار بیرون آمدند و مقابل لشکر فیروزشاه نمودار گردیدند (۳) - بال قتال با همال با یکدیگر برآوردند - چون حضرت شاه فیروز شنید که جام و بانهبنه لشکر براي جنگ کشید درین محل حضرت فیروزشاه اکمل لشکر خود را عرض (۴) کرد - موازنهٔ لشکر دید - چه بیند که چهارم حصه هم سوار نیست و از غایت قحط هیچ کسے را قوت و قرار نیست - با آن هم حضرت فیروزشاه اهل نعمت همت کرد - افواج منصور چون سلاطین مشهور آراست - و براي قتال بپا خاست - جیوش مشهور و جیش منصور را سه فوج کرده - میمنه و میسره و قلب - و بتمام پیل درین سه فوج قسمت کرده داده در میدان جلادت بشجاعت ایستاده - حضرت فیروزشاه چون جهانداران اهل گاه اسلحهٔ مرتّبه پوشیده براي جنگ چون نهنگ کوشیده چوب بر دست گرفته درین سه فوج خرامش (۵) میکرد - و جیش خویش را دلداري بدلکاري میداد - هر یکي را بمواعید خوب منتظر (۶) میگردانید * * بیت *

(۲ ن) بیاید * (۳ ن) کردند * (۴ ن) التماس عرض - در دیگر بقیاس عرض * (۵ ن)فرمایش * (۶ ن) مستظهر - منتظم *

* مرا دل دهٔ از من دلیــري به بین *

* که (۲) روباه خود خوان و شیــري به بین *

معهذا حضرت شهنشاه اهل (۳) صفا پیش هر فوجي که میگذشت و کلمات امیدواري میگفت هریکي زبان بدعاي سلطان میکشاد - و سر بر زمین مي‌نهاد - و حضرت فیروزشاه اگر چه بر قانون تاجداران کبار و آئین شهریاران نامدار التفات از جمعیت تهنهیان بیشمار نمیکرد ظاهرًا اما در باطن از سبب ضعف لشکر چون جهانداران افسر تشویش میکرد و افسوس میخورد - زمان زمان دست حاجات بمناجات بسوي قبله برمي‌آورد - التجا بحضرت حق میکرد - و جمعیت تهنهیان موازنهٔ بیست هزار سوار جرار هریکي (۴) در زور و دلاوري کندآور روزگار و موازنهٔ چهار لک پیادهٔ نامدار با این جمعیت فراوان و قوت بے پایان طائفهٔ تهنهیان درآویز کردن نمي‌توانستند - از هر دو طرف گردان نامدار و کندآوران بیشمار به تیرکاري مشغول گشتند - بفرمان کن فیکون پدید آرندهٔ حکمهاے مکنون مقابل افواج لشکر فیروزشاه بتقدیر آله باد سخت برخاست - چنانچه هر یکي دست از جنگ بازداشت این چنین باد بود که خلائق لشکر را امکان چشم کشادن نبود - با اینهمه حال و آثار این مقال پهلوانان جانبین و گردان طرفین بیکدیگر بدرآویز مشغول بودند *

* فرد *

بکبک دري چون درآید عقاب * چگونه جهد بر زمین آفتاب

(۲ ن) بروباه * (۳ ن) با * (۴ ن) هریکي دلاور و کندآور *

المقصود اگر چه جیوش حضرت فیروزشاه چون دوستان هوا خواه
همت میکردند با آن هم از سبب قحط و وباي اسپان بے زور گشته
بودند - هربار که افواج لشکر منصور چون امواج بحور حمله
میکردند و جمله یکجا شده دست مردي مي‌نمودند جمعیت
تهتهیان با آن قوت بے پایان درون حصار مي‌خزیدند - حضرت شاه
چون تاجداران گیتي پناه ایستاده نظام (۲) افواج خویش میدید
و از زبان مبارک خود این لفظ میکشید - زهي لشکر با همت
و خهي افواج با جرأت (۳) با آنکه از تاثیر اینچنین محنت ضعیف
شده بودند البته (۴) کمر همت مي‌بستند - دلیروار چون غازیان نامدار
و مبارزان کامکار بر روي حریف خاکسار تیغ دو دستي میزدند
القصه چون این چنین احوال جانبین گذشت تهتهیان را عنان
طاقت از دست رفت - جام با جمعیت خود کام از مقام درآویز
بازگشت - حضرت فیروزشاه بعنایت اله در مقام خود آرام گرفت
بهمه حال فتح تهته دست نداد - چون حضرت فیروزشاه
با جیش هواخواه در محل خویش فرودآمد با اعوان درگاه و
انصار بارگاه در محل مشورت نشسته راز دل خویش پیش ایشان
گفته - تا حالیا این زمان ازین مکان بازگردم - و رخ سوي گجرات
آرم - و کوشش براي استعداد (۵) حشم گمارم - اگر حیات باقي باشد

(۲ ن) نظارة ● (۳ ن) نهمت ● (۴ ن) البته همت را کار مي بستند ●
(۵ ن) استعلاء ●

و کرم آله ساقي[۲] باشد سال دیگر بیایم - تا از پردهٔ غیب چه میزاید *

* بیت *

کسی کو مصلحت اندیش باشد * بصف زیرکان او پیش باشد

مقدمهٔ پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهتهٔ و برگشتن[۳] بسمت گجرات

نقل است چون شب درآمد و از جنگ بازگشتند و لشکر در مقام خود فرودآمدند حضرت فیروزشاه مقربان درگاه و دوستداران[۴] بارگاه را بتجدید پیش خویش طلبید - و از اندیشهٔ خود بر ایشان گفته و جوهر معاني بالهام سبحاني سفته - که تقدیر حضرت رحماني و تاثیر ادوار آسماني برین رفته که درین کرت تهته فتح نشود - وجیوش[۵] بلا و جیش عنا بسوی لشکر ما دود - الله تعالی بقدرت اعلی همه اسباب آن پیدا آورده - لشکر بغایت ضعیف شده - یکی تنگي غله و دوم بلاي وباي اسپان - لشکر بیچاره اگرچه از جسم[۶] خویش با ضعف بیش همت میکنند بدلائل عقلي و براهین فهمي معلوم و روشن میشود که باین ضعف تا کي همت خواهندکرد - میخواهم ازین محل بازگردم - و در گجرات بروم - و این لشکر شکسته[۷] را مرمت کنم - اگر

(۲ ن) شافي * (۳ ن) و بازگشتن بسمت گجرات اتفاق افتاد - در دیگر و اسرار آثار این انوار بر مقربان خود کشاد چون شب درآمد * (۴ ن) دوستان * (۵ ن) و جیوش وبا نیزعنان بسوي لشکر ما از قدرت الله تبارک و تعالی روآورده * (۶ ن) چمن * (۷ ن) کشته و شکسته را *

حیات باقیست و کرم حق تعالی دمادم ساقیست انشاءالله تعالی
بعونه و کرمه در سال دیگر در[2] زمین کین باز آمده شود - حضرت
فیروزشاه پیش مشیران هوا خواه و جلیسان درگاه و انیسان بارگاه
تکرار تقریر کرده فرمود - بغیر آمدن کرت دوم درین مقام در دهلي
رفتني[3] نه ام - چون مقربان درگاه و مشیران بارگاه این افواه از زبان
شاه شنیدند هر همه سر بر زمین آوردند - بیک اتفاق بازنمودند
و ابواب راز بکشودند - گفتند پسندیده اندیشه است که در ضمیر منیر
حضرت شاه گذشته - و مستحسن اختیاري[4] ست که در دل پادشاه
جاي داده - و این آئین قدیم ازان شهریاران کبار و قانون مستقیم ازان
جهانداران گیتي‌مدار است چون محلے في‌الحال فتح نشود و البته
لشکر را ضعف عارضي پیش آید جهانداران دوربین و شهریاران
اهل یقین از[5] آثار اسرار مصلحت ملک و دین ازان[6] مقام باهتمام
تمام چند روزے احتراز کنند[7] - و آن[8] مهم را از خاطر مبارک خویش
فراموش نگردانند[9] - اگر حضرت سلیماني و مکنت سلطنت جهانباني
بعنایت رباني چند روز ازین مقام عنان سمند عزت بگردانند
و مراجعت بسوي گجرات کنند که آن نیز اقلیم حضرت شاهي‌ست
خلق را غله بمراد رسد - و پیاده ماند بر اسپ سوار شود - خلائق[10]

(۲ ن) درین زمین باز اه * (۳ ن) رفتن ندارم * (۴ ن) اخباري است *
(۵ ن) واقف اسرار * (۶ ن) ازین * (۷ ن) کردند * (۸ ن) این *
(۹ ن) نگردانیده اند * (۱۰ ن) خلق *

بتمام تازه گردد - باز کرت دوم میتوان آمدن - چون این چنین شود میان تهتهیان آوازه رود که حضرت شاه فیروز بازگشت - و بشهر(۲) خود رفت - تهتهیان بکوشش دل و جان امسال با دستگاه کمال دنبال زراعت شوند - غله در زمین بکارند - و درین کاز کوشش بیش گمارند آن مقدار غله که موجود دارند در زمین ریزند - چون وقت آن برسد که غلهٔ ربیع داخل(۳) شود باز کرت دوم با لشکرهای انبوه و پیلان(۴) کیوان شکوه با هر یک گروه در آغاز ربیع درین حدود آمده شود - تمام غلههاي ایشان بردست اهل کیشان آید - خلق لشکر را فراخيِ سال روي نماید - از کرم آله اینست که تهته بردست آید - فی الحال چون مقربان حضرت و مشیران مملکت چنین داستان چون قانون پاستان دران بوستان مثل آئین دوستان بازنمودند حضرت شاه را راي هواخواهان درگاه و الفاظ دوستداران بارگاه بغایت پسندیده افتاد - دل مبارک از تاثیر کرم حق(۵) تبارک بر بازگشتن نهاد - فرمان داد تا دمامهٔ کوچ کنند تا(۶) لشکر رخت وکالا گردآرند - چون دمامهٔ کوچ شد یکایک درمیان لشکر شاديِ عام افتاد - هر یک وضیع و شریف صغیر و کبیر جوان و پیر رخت وکالا گرد آورده - همان زمان حضرت سلطان(۷) از نبردگاه کوچ کرده - و خان اعظم ظفرخان را که در تبع او

(۲ ن) سوي شهر * (۳ ن) دلمل * (۴ ن) و پیلان چون شکوه کیوان در دیگر - با شکوه کیوان * (۵ ن) آله تبارک و تعالی * (۶ ن) و رخت لشکر وکالا * (۷ ن) شاه *

رجالهٔ بنگاله بسیار و بیشمار بود مدار گذاشته خود بدولت و سعادت روان گشته - چون تهتهیان شنیده که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه عنان مراجعت سمت دهلي گردانید ایشان چیره شده دنبال لشکر گرفته اول روز حضرت شاه فیروز ده کروه منزل کرده - تهتهیان دنبال گرفته چون ظفرخان مدار بود میان تهتهیان و بنگالیان جنگ نیز[2] شده - میان فریقین بحکمت رب‌المشرقین و رب‌المغربین گذشته آنچه گذشته آخرالامر ظفرخان بر ایشان از اقبال سلطان فائق آمده تهتهیان را برانده - از[3] خوف ظفرخان تهتهیان بپای پس بازگشته - ظفرخان چند سر تهتهیان بریده پیش حضرت شاه گذرانیده - وقت بازگشت آن تمام بحر بردست تهتهیان افتاده - حضرت شاه بعنایت آله با تمام بنگاه سمت گجرات رخ نهاد * * ابیات *

در ذوق و خوشي روند چون راه * آن راه شود بـزود کـوتاه
راهي که قـدم زنند در[4] غم * آن ره نشـود برفتنـش کم

مقدمهٔ ششم افتادن لشکر در کونچي رن

نقل است چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بازگشت غله که گران بود گران‌تر گشت - هر روز نرخ غله گران میشد - و حالت وباي اسپان از گفتار گذشت - یک تنکه و دو تنکه غله بسیر[5] رسیده بلکه غله نایافت بود - و خلائق از غایت گرسنگي و نهایت برهنگي

(۲ ن) تیره * (۳ ن) از اندازهٔ خوف * (۴ ن) باهم * (۵ ن) سیري *

در راه رفتن نمي توانستند - بکام و ناکام بهزار عجز تمام گام بر میداشتند چون غله نیافتند گوشتهاي مردار و چرمهاي خام[۲] میخوردند - و بعضي آدمیان از بسیاري گرسنگي چرم کهنه میان آب مي جوشانیدند و میخوردند - این چنین قحط مهلک افتاد خلائق لشکر دل بر مردن نهاد - و جمیع لشکر اسپان را بباد دادند - جملهٔ خانان و ملوک پیاده مانده بپاي پیاده در راه مي رفتند - هیچ مرکوبي درمیان خلق لشکر نمانده - تقدیر آله همه را در مقام بینوائي نشانده - بران بسند نه رهبران (که هم[۳] ازان مکان پیش کرده بودند و ایشان را براه بري ره مینمودند) بر ایشان بغدر برآمدند - در[۴] مقامي بردند و در محلی انداختند که آن مقام را کونچي رن گویند - درون[۵] کونچي رن تمام زمین آب شور گرفته - افسانهٔ شورش او از گفتار گذشته - اگر آن آب را بر سر زبان بدارند از غایت شور زبان قطره قطره گردد - چون لشکر دران مقام افتاده متحیر ایستاده - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله یکے را ازان رهبران بدخواه گرفته گردن زد - دیگران از خوف جان براستي پیش آمده گفته که ما بر شما غدر کردیم - و در مقامي آوردیم که هیچ یکے از شما جان سلامت نبرد اگر چه در هوا پرد - و یا چون باد دود[۶] - این مقام را کونچي رن گویند - ازین محل دریا قریب ست

(۲ ن) خام ما دام - خام خون * (۳ ن) همه ازان مکان پیش رو راه بودند و ایشان را برهبري راه مینمودند * (۴ ن) راه در مقام بردند * (۵ ن) دران * (۶ ن) رود *

این شورش آب هم از تاثیر آن ست - درین مقام هلاکت جانست چون رهبران این چنین سخنها گفتند تمام خلائق لشکر دست از حیات شستند - جوهر گوهر نا امیدي سفتند - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز دران روز فرمان فرمود که آبهاي شیرین براے خود و براے توابع خود برگیرند - و ازین آب شور گذارا شوند - و آن آب شور بےپایان شورش (۲) درو فراوان - جمیع خلائق حیران و طیران متفکر و پریشان - تا آنجا که نظر آدمي افتد جمله آب شور - خلق بیچاره بهزار اضطراري و صد هزار دشواري آبهاي شیرین برگرفته درمیان آب شور درآمده - و آن آب شور در شور این چنین بود اگر آوند آب شیرین بدان آب شور رسیدی از سبب آن آب شور آب شیرین شور گشتي - و اگر آوند آب شیرین در زمین نمناک آبشور میداشتند هم البته آب شیرین شور شدي - و هیچ کسے بر سر زبان داشتن نتوانستي - المقصود چون خلق لشکر بحیله و چاره ازان آب گذشت و پیشتر رفت در زمین صحرا افتاد (که دران صحرا هیچ جانوري بیضهٔ ننهاده - و هیچ پرندهٔ بال نکشاده - دران صحرا هیچ درختي و هیچ گیاهي در هیچ گاهي نروئیده - بلکه اگر خسي (۳) براي خلال طلبند نیابند - این چنین صحراي پر وحشت و بیداي پردهشت که از هیبت (۴) آن غول دران بیابان بانگ نمیکرد و از وحشت آن باد دران میدان نمي وزید) از آثار بسیاري قحط و بےشماري ضعف

(۲ ن) در شورش فراوان * (۳ ن) کلشه - کهکشه * (۴ ن) نهیب *

و از نهایت پیادگي و غایت بیچارگي خلق لشکر بجان آمدند[2]
هر یک تني از زبان خود مي‌کشاد و میگفت * * مصرع *

* بر آستان خواري جان دادنیست مارا *

* بیت *

چون بخت کله ز سر ستاند * نعلین بهاي هم نماند
بنمود جهانش بي‌وفائي * دادست کواکبش عنائي[3]

القصه ناگاه در عین روا رو بنگاه پدر[4] بیچاره زیر درختي مي‌نشیند و پسر بیچاره بر سر او ایستاده مي‌بیند - بصد هزار زاري چون باران میگرید - پدر میگوید اي پسر من باري درین بیابان جان میدهم - و رخ بسوي آن جهان مي‌نهم[5] - تو باري برو - شاید بود سلامت درخانه رسي - و خبري از حال موت این پدر غریب بر ایشان برساني - همچنین برادر غمگین مر برادر غمگین خویش را نشسته میگذاشت - ودوست مر دوست را و آشنا مر آشنا را - تا کار این بار بجائي رسید[6] و کردار این اضطرار بمرتبهٔ کشید[7] که آواز غریو از هر چهار جانب برخاست - همه لشکر دل از حیات برداشت - هر یک تن که دران انجمن بود رخت نفیس و کالاي لطیف همدران بیابان گذاشت - معهذا حضرت فیروزشاه دران مقامات[8] این همه واقعات میدید انگشت حیرت بدندان فکرت میگزید - دل بر کرم خداي عز

(۲ ن) ره میداد * (۳ ن) دغائي * (۴ ن) پدر پیر بیچاره * (۵ ن) نهادم * (۶ ن) کشید * (۷ ن) رسید * (۸ ن) مقام *

و جل بسته میرفت - زمان زمان مناجات میکرد - و در هر لحظه و لمحه از سبب شکستگي لشکر دل سلطان فیروز مي شکست و آب از دیده چنانچه سیلاب ازجهان تا جهان گرفت روان میشد عزیزي مناسب حال گفته * بیت *

هر جا که در آفاق بلائي بودست * گوئي[2] که همه نصیب ما کرد فلک

آري عجب کاري و بوالعجب اسرایي - بران خلائق غمگین و جماعت مسکین چهار بلا بیکجا منزل گشته - یکي بلاي قحط دوم بلاي پیادگي سیوم بلاي صحراي جانگداز چهارم بلاي فرقت احباب - این همه از تاثیر تقدیر حضرت وهاب بود - تا کار این کردار بجائي افتاد که مدت شش ماه اخبار فیروزشاه دردهلي کسي نداد هریک وضیع و شریف کلمات پریشان از زبان کشاد - در شهر دهلي بتقدیر[3] ازلي آوازه افتاد که فیروزشاه با جیوش هواخواه غائب شده و در شهر دهلي خانجهان وزیر پر تدبیر در روش ملکي بےنظیر قابض و ضابط بود - انواع رعب خویش بفراست و کیاست بیش میان جهانیان مینمود - از هیبت او هیچ کسي با قوت بسي ابواب مخالفت نکشود - اما در تمام بلاد[4] مشهور بود - در هر خانه و بهر یک آستانه ماتم افتاد - خلائق دهلي متحیر ایستاده - زیراچه الاغي[5] درین مدت از لشکر نیامده - و مکتوب کسي نرسیده - جمله خلائق

(۲ ن) گویا * (۳ ن) از تعدیر * (۴ ن) بلاد ممالک شور مشهور *
(۵ ن) هیچ الاغي *

بیک زبان این لفظ از زبان کشیده که سلطان فیروزشاه با لشکر غائب شده - اینچنین واقعهٔ لاطائل[2] جانب تهته رو داد[3] * * مثنوي *

آغاز سخن بنـام یزدان * کو حال بخلق کرد گردان
گه وصل دهد گهي جدائي * گه شاه کند گهي گدائي
گه شاد بکرده گاه غمگین * گه داده نسیم و گاه پشمین
گه درد بداده گاه درمان * گه جمع بکرده گه پریشان

في الحاصل چون خانجهان بدید که کار مملکت بدین پایه کشید در دل خود گذرانید - که کار این گفتار و آثار این کردار بمرتبهٔ دیگر کشید - خانجهان بتمام رختهاي سلطان که درون کوشک بود در خانهٔ خود برده در قسم بیداري و هوشیاري هزار تاکید کرده براي آن تا نباید کسي از تاثیر قوت بسي بیک نفسي حرکت کند - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز در حوالي[4] دهلي سواري کردي - و رعب خود بخلائق نمودي - چون دستور مشهور دید که هر روز شور بیشتر و زیاده‌تر است[5] خانجهان به تعبیه فرمان از زبان سلطان پرداخته و دران فرمان اخبار سلامتي ذات سلطان و خلائق آن مکان بازدیده میان عامهٔ خلائق شهر خواندند - و مدت بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - هر یک آشنا و بیگانه در مقام فرحت نشستند در اقامت این تعبیه البته شور خلق فرونشست - هر کسي دنبال

(۲ ن) لاقابل * (۳ ن) زاده * (۴ ن) ازان دهلي * (۵ ن) زیادت برخاست *

کسب خود گرفت - آري اگر اینچنین وزراي عاقل و بلغاي کامل در مملکت نباشند تاجداران کبار و شهریاران نامدار اینقدر دور[۲] نتوانند رفت - اقلیمها چگونه توانند گرفت - فکیف که حضرت فیروزشاه را بحکمت آله طرف تهته این چنین واقعهٔ حائل زاده - مدت شش ماه با جیوش هواخواه در کونچي‌زن افتاد - زهي وزیر حلال خوار ترس‌کار نیکي‌کار[۳] دوستدار حضرت شهریار که از آثار اسرار عقل بیشمار اینچنین مملکت نامدار برقرار داشته - و با آن قوت و جلالت[۴] و نیکمردي و نیکنامي و نیک خلقي و نیک خوئي (که خانجهان[۵] بر خلق داشت و خلائق مملکت را بانواع مراحم آراست در گلزار امید هر یک امیدوار اشجار نعمت کاشت با اینهمه احوال و شرح این مقال) ذرهٔ میل در دل آن دستور هواخواه وراي زن دولتخواه بطمع میوهٔ مملکت نگذشت[٦] - اینچنین وزیر حلال خوار ملک دار و معمار دلدار نباشد مگر خانجهان مقبول وزیر سلطان فیروزشاه - و یا ارسطاطالیس وزیر حضرت سلطان سکندر ذوالقرنین بود - چون سلطان سکندر کرت اول از مشرق بازگشت در مغرب[۷] رفت - دنبال هر تاجداري که رفت تا آن تاجدار بآرزوي[۸] صد هزار حلقهٔ بندگي در گوش و غاشیهٔ چاکري بر دوش نکشید[۹] نگشت - معهذا سلطان سکندر مستثنی مدت صد سال

(۲ ن) دورتر * (۳ ن) کردار * (۴ ن) جلادت * (٥ ن) جهان جهان *
(٦ ن) نگذاشت * (۷ ن) در مغرب رفت در درگاه سلاطین هریک کاه را بجاروب اصر رفت دنبال * (۸ ن) با زودي * (۹ ن) نگذاشت نگذاشت *

همدرین خیال گشته - وزیري همچو ارسطو (۲) در مرکز خود گذاشته که مملکت او را برقرار داشته - چون بعد صد سال سلطان سکندر خوش خصال بسوي مملکت خود بازگشت چنانچه ملک به تسلیم ارسطو کرده (۳) بود اضعاف آن یافت - سلطان فیروزشاه چون سمت تهته رفت محنت و مشقت دامن دولت او گرفت - جوهر مشکلات سفت مدت شش ماه اخبار فیروزشاه با جیوش نیکخواه (۴) کسي نگفت وزیري بےنظیري پرتدبیري همچو خانجهان را در شهر دهلي گذاشته بود - چون بعد از دو و نیم سال خسرو خوش خصال از مهم لکهنوتي و جاجنگر آمده چنانچه مملکت دهلي را معمور و آبادان در فرحت و راحت گذاشته بود اضعاف آن یافته - بلکه ازآنچه بود زیاده‌تر دید - زهي وزیر حلال خوار و زهي پادشاه نیکوکار - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرمود * بیت *

وزیري چنین شهریاري چنان * جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمهٔ هفتم زاري کردن خلق در کونچي رن و تأسف کردن سلطان فیروز

نقل ست چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بمشقت بسیار و محنت بیشمار شدائد الیم و مکائد عظیم غربت بیحد و کربت بیعد دران صحراي جانگداز و وادیهاي (۵) دور و دراز از منزل

(۲ ن) ارسطاطالیس * (۳ ن) داده بود * (۴ ن) هوا خواه *
(۵ ن) بیدا هاي *

بمنزلي ميرفت مهرة انديشه مي‌سفت - احوال مشقت و اهوال محنت ازگفتار گذشت - خلائق(۲) لشکر در مقامات نا اميدي نشست ازسبب درماندگي لشکر و واماندگي حشم مضطر که حضرت(۳) شهنشاه خوش اختر ميديد آب در چشم ميگردانيد - و خطرات افسوس در دل ميگذرانيد - و هر يک منزلي و مرحلي چندين هزار انسان و اسپان جان ميدادند - و سر دران بيابان مي‌نهادند - بعضي راويان محقق خبر داده که يکروز سلطان فيروز از فرودگاه(۴) کوچ کرده بود - بکام و ناکام راه آن مقام مي‌پيمود - هم در اثناي رفتن راه سلطان فيروزشاه ناگاه بلندي را ديد - سمت آن بلندي عنان سمند دولت گردانيد و بالاي آن بلندي يکدرخت سبز بلند تنه‌دار بود - فرود آن درخت مردي پيري ضعيفي کوري بےزوري فقيري حقيري کهنهٔ سال‌خوردهٔ نشسته بود - سلطان فيروزشاه بالاي آن بلندي برآمد - جامداران(۵) حضرت و نقباي مملکت خواستند تا آن شخص را از زير درخت دور کنند - آن پير بيچاره (که بيچارهٔ مانده بود(۶)) از غايت سستي و از نهايت ضعف جبلي (که در آدمي خلقي‌ست) ايستاده شدن نتوانست - حضرت شاه جامداران را منع کرده تا پير مذکور را مزاحمت ندهند - حضرت فيروزشاه همدران جايگاه زير آن درخت برسر همان پير ايستاده شده - آن پير روي بسوي شاه کرد و گفت - که اي

(۲ ن) خلائق بنا امیدي نشست * (۳ ن) چون حضرت * (۴ ن) بنگاه *
(۵ ن) جانداران * (۶ ن) است *

خداي ترس(۲) از حضرت خدا بترس - چندين خلائق بے موجب تلف
كردي - باري اين لشكر را در محلي مي‌انداختي كه از ايشان
كارے و كردارے در وجود ميآمد - و در دار دنياوي نام نيك ماندے
و در دار آخرت نعمتهاي جنت بر دست آمدے - درين محل
سلطان فيروز گفت كه اي پير چيزي آرزوي داري - پير گفت فاقهاي
بسيار برآمده است گرسنه ام - حضرت شاه فرمود دو تنكۀ زر پيش پير
بيارند - چون آن پير آن دو تنكۀ زر ديد بخنديد - رخ جانب سلطان
كرد و هميان از كمر خود كشيده ده تنكۀ زر بسلطان نمود - و گفت
كه اي پادشاه چيزي از جنس خوردني ميخواهم - درين محل
سلطان فيروز گفت بالله العلي العظيم امروز بر ما از جنس خوردني
چيزي موجود نبود(۳) - يك سير كهچري براي فتح‌خان از خانه بشيرا
يعني عماد الملك آورده - حضرت شاه اين سخن گفت و در راه
روان شد - و همدران لحظه در دل خود قرار داد كه اگر مهم تهته از
كرم حضرت آله فتح شود بعد ازين براي مهمات رخ نيارم - المقصود
سلطان فيروز برگزيدۀ حضرت آله دران صحراي جانگداز و واديهاي(۴)
دور و دراز از(۵) چند منزل متواتر رفت - كار تنگيچه بے‌اندازه از گفتار
گذشت - تمام لشكر در مقام تلفي نشست - بغير آب خلائق لشكر
دل بكلي انداخته - هر يك تن كه دران انجمن بود در زمين قلوب

(۲ ن) نا ترس * (۳ ن) نيست و نبود * (۴ ن) بيداهاي *
(۵ ن) از سر چند *

خود تخم ناامیدي کاشته دل از جهان برداشته - بدان سبب که
بغیر آب آدمي زاد در زمان واحد جان بدهد - معهذا چون در محل
بےآبي رسیدند خلائق بالیقین دانستند که درین مکان هر همه
بیک زمان جان خواهیم داد - سلطان فیروزشاه نیز چون سلاطین (۲)
اهل تمییز دل از حیات برگرفت - و در مقام تامل چون متاملان
نشست - زمان زمان دست حاجات بسوي قبلهٔ مناجات برمیگرفت
جوهر دعا مي‌سفت و میگفت - آلهي دستگیر درماندگان توئي
چارهٔ بیچارگان توئي - ما را و این جمیع لشکر (۳) ما را ازین عالم تیه (۴)
بیرون آر - آري بوالعجب اسراري - چنانچه مهتر موسی علی نبینا
و علیه السلام را عالم (۵) تیه پیش آمد که آن قصّها در تفاسیر مشهور
مذکورست و در هر یک نسخه مسطور سلطان فیروز را نیز با لشکر هم
در اختیار چنین مهم اهم این چنین غم پیش آمده که از سبب
بےآبي بکلي دل انداخته امید حیات برداشته - هریک تني خود را
میان رفتگان پنداشته (۶) - الغرض حضرت شاه بالهام الله شبي از شبها در
محل خلوت تنها سر سرور خود را بسجده نهاد - الفاظ مناجات بحضرت
بےحجاب کشاده در مقام تضرع و زاري افتاده در عین مناجات
سلطان فیروز گفت - آلهي از برکت قدم کسي که در لشکرست
و با آن اهل ولایت همسرست از برکت (۷) قدم او و عظمت خاک

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) همه * (۴ ن) بیخبر * (۵ ن) بیخبر *
(۶ ن) میدانست * (۷ ن) از برکت او و قدم او *

قدم او باران رحمت فرست - و ازین عالم تبه سلامت[2] بیرون آر - همان زمان بفیض رحمان و عنایت حضرت سبحان درآسمان ابر خاست هرچهار جانب غلغله خاست - تا پلک برپلک زنند باران[3] رحمت بارید که هر چهار جانب جویهاي آب روان شد - تمام لشکر آب خوردند و آبها برگرفتند - گوهر خرمي سفتند - از جهت آب بیغم گشتند و همدران روز از تاثیر کرم آله و عنایت الله از برکت دعاي فیروزشاه راه بیرون آمدن نیز پیدا شد - سبحان الله سبحان الله سبحان الله این همه کرم خدایتعالی بود که در حق بندگان[4] خویش دستگیري کرد در تذکرة الاولیاء در ذکر خواجهٔ ذوالنون مصري اهل صفا خدمت خواجهٔ فریدالدین عطار رحمة الله علیهم اجمعین نوشته که وقتي در مصر امساک باران بود - خلق مصر بر خواجهٔ ذوالنون آمدند - تا خدمت خواجه دعاي باران کند - خدمت خواجه بالاي منبر برآمده و گفته الهي اگر قدم کسي از آثار انوار ریاضت بسي درین شهرست باران رحمت بفرست - همان زمان بعنایت حضرت سبحان باران رحمت بارید - همچنین آن شهریار طالب دین چون مشائخ[5] اهل یقین بمجرد آنکه بحضرت قاضي الحاجات مناجات کرد از کرم الله في الحال باران باریده خلائق را سیراب گردانیده - چنانچه عزیزے

(۲ن) بلشکر • (۳ن) باران رحمت بارید تمام حوضها و تلهاي آن جانب را مالامال گردانید چندان باران بارید که هرچهار جانب الخ • (۴ن) خود • (۵ ن) شیخ •

آن شربت درین مثنوي چشانیده * * بیت *

مردان خدا خدا نباشند * لیکن ز خدا جدا نبا شند

القصه چون سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی ازان صحرا بیرون آمد سجدهٔ شکر گزارد - و زبان بحمد کشاد - فرمان در دهلي بر خانجهان فرستاد - از حال سلامتيِ خود و جمیع لشکر آگاهي داد - چون فرمان شاه در دهلي رسید دستور مشهور چون تشنگان بسوي قاصد دوید در شهر دهلي بعنایت ازلي شادي رسید - طلبهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - دو باره طبل نواختند - در هر خانه و در هر آستانه فرحت فراوان و بهجت بےپایان روي داد - هر یک و ضیع و شریف ابواب مسرت کشود - در بلاد ممالک شور عام میان خواص و عوام بود چنانچه خواجهٔ نظامي . مؤرخ تواریخ(۲) شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید * * بیت *

چه پنداشتي کار بازیست این * همه نکتهٔ کار سازیست این
بدینگــــونه کار خدائي بود * خصومت خدا آزمائي بود

مقدمهٔ هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات

نقل ست سلطان(۳) فیروزشاه بکرم آله و عنایت الله ازان صحرا بیرون آمده بکوچ متواتر با تمام خلائق لشکر در گجرات رسید - خلق لشکر دران مقام آرامید - دران ایام ملک الشرق نظام الملک نیکنام یعني امیر(۴) حسین بن امیر میران مستوفي ممالک علیه الرحمة

(۲ ن) تاریخ * (۳) چون سلطان * (۴ن) امیر خبیر بن امیر میران *

و الغفران ولایت گجرات داشت - در عمارت و استقامت و استمالت اقطاع
کوشش بیش میگماشت - درین محل[2] سلطان فیروزشاه چون سلاطین
اهل‌گاه با اوج جاه برملک نظام الملک نصرت خواه گرم[3] مزاجي کرده
کلمات عنیف از زبان خویش برآورده - و آن گرم مزاجي را سبب
چه بود - سلطان فرمود اگر تو از گجرات بدفعات غلها میفرستادي
و غم لشکر ما میخوردي خلق لشکر تلف نشدے - نظام الملک
از گجرات معذول شد - و اقطاع ازو کشید - الحاصل سلطان فیروزشاه
در گجرات مانده حشم را تازه گردانیده غیر وجهي را ششگان دهیازده
دهانیده - طائفهٔ غیر وجهي از مرحمت سلطان در زمان سوار شدند
درین محل ملک عادالملک (که ستون مملکت دارالملک دهلي بود)
از حالت مقالت وجهداران بحضرت خسروجهان بازنمود - و ابواب راز
بازکشود - و گفت که طائفهٔ غیر وجهي از مراحم شاهي و عواطف
شهنشاهي سوار شدند - و طائفهٔ وجهدار از تاثیر اضطرار بیشمار پیاده
مانده هریکي ازایشان با خاطر پریشان آیت نا امیدي خوانده - زیراچه
دیهہاي ایشان در جوار دهلي و ایشان را عسرت[4] کلي - و این طائفهٔ
و جهدار هشتاد بهشتاد درین ملک رسیده - وجه ایشان از دهلي که
میآرد - بدین‌سبب احوال این مسکینان و مقال این بینوایان بدشواري
کشیده - درین محل سلطان فیروزشاه فرمود - میدانم طائفهٔ وجهدار از
تاثیر اضطرار و انکسار بیشمار پیاده مانده - و اما[5] درین مهم موافقت

(۲ ن) مجلس (۳ن) تفتي برفتي * (۴ ن) عبرت * (۵ن) و باما *

کرده - و دیهها‌ي ایشان ازینجا دوردست(۲) است - بدین‌سبب خاطرهاي ایشان بغایت پریشان - و آنکه مشتي غله حاصل میشود در حق فرزندان ایشان خرج میشود(۳) - حالت مقالت بیچارگي این‌بیچارگان بدشواري رسیده - سلطان فیروزشاه بالهام اله فرمود - تا طائفهٔ وجهدار را از خزانه چون آئین خسروان قرض دهند - معهذا برحکم فرمان شاه بر اندازهٔ هریک‌تني که در هریک انجمني بود قرض داده - بعضي را پانصد تنکه و بعضي را هفتصد تنکه و بعضي را هزار تنکه - وجهدار از مراحم شهریار قرض یافته ایشان نیز(۴) تازه شده و سوار(۵) گشته - درین‌محل شهریار جهاندار فرموده تا بجانب خانجهان فرمان نویسند - تا دیهها‌ي وجهداران را بهیچ اسمي و رسمي مزاحمت ندهند - بر عمال(۶) درگاه و کارگذاران بارگاه تاکید کنند که ایشان را نرنجانند تا آنکه آمدن اینجانب شود - و فرزندان وجهداران بخاطر فراغ در مقام سکونت خویش بیغم باشند - سبحان الله سلطان فیروزشاه ازکرم اله تمام مال گجرات موازنهٔ دو کرور محصول در استعداد کارخانها و اداي حشم صرف کرده - براي آن تا بازگرت دوم در تهته رود احسن آنست چون سلطان فیروزشاه خواست سمت تهته روان شود و بدان سمت دهلیز نصب کند بر خانجهان فرمان فرستاد - و دران فرمان بدین سخنان(۷) آگاهي داد - که مارا(۸) ازگجرات اتفاق افتاد با جیوش بر و بحر

(۲ ن) اند * (۳ ن) میرود * (۴ ن) تر و تازه * (۵ ن) استوار *
(۶ ن) عماد * (۷ ن) سخنها * (۸ ن) که اگر از گجرات آه *

رخ سمت تهته خواهم نهاد - و سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در فرمانها و توقیعات برادرم کرده نویسانیدي - دران فرمان نیز نویسانیده که برادرم خانجهان بداند که[2] استعداد فراوان و اسباب بي پايان سمت تهته بسرعت[3] روان کند * * بیت *

* سرکشي ميکن که سلطانان کله داري کنند *
* پادشاهان کینه‌کش باشند و جباري کنند *

مقدمهٔ نهم فرستادن خانجهان استعداد بر سلطان فیروزشاه در گجرات

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله خواست سمت تهته سواري کند فرمان بر خانجهان فرستاد - دران فرمان اسبابها طلبید - چون فرمان استعداد در دهلي رسید خانجهان چون دستور شاه فغفور براي استعداد کوشش بیش نمود - بر عمال[4] درگاه و کارگزاران بارگاه پادشاه اشارت فرمود - تا اسباب هریک کارخانه از مال خزانه از تاثیر جد وجهد بطانه موجود گردانند - معهذا استعداد هریک کارخانه آغاز شده - اسباب هریک کارخانه از هریک جنس چندان موجود شد که در تحریر و تقریر نگنجد - و در میزان هیچ عاقلي نسنجد - مبلغ هفت لک تنکه را همین یک جنس اسلحه مرتّب کردند - اینچنین[5]

(۲ ن) باید که استعداد * (۳ ن) بسرعت روان تقصیر نکنند * (۴ ن) عماد * (۵ ن) هم همچنین *

رخت هريک کارخانه بيقياس مرتّب شده - هر رختے در روزے مرتب شدے - خانجهان دوم روز روان کردے - روزينه رخت روان ميشدے - چندان رخت در لشکر رسيد که براي بارکش دشواري کشيد المقصود خانجهان عرضه داشت بر شاه فرستاد - مضمون آنکه چون حضرت شهريار قصد تهته کرده و براي مصلحتي از جهت خلق لشکر مراجعت فرمود و درينوقت بر رسم پادشاهان باز رخ آورد و اهتمام فرمود بر حکم حديث نبوي کما قال النبي عليه الصلوة و السلام مَنْ طلب شيئا وجدّ وَجَدَ اميد از حضرت آله آنست که فتح تهته دست دهد - چون دبير عرضه داشت پيش تخت خواند فرمان شد که در کان وزير پرتدبير گوهر فراست و جوهر کياست بيش بها است - قيمت آن مبصران دانند * بيت *

مصلحت ملک براي درست * هرچه صوابست همان بايد گفت

الحاصل[2] فيروزشاه کامل در مرتبۀ کمال[3] دين شامل بطالع سعد و ميمون و اختر مبارک و هايون بعنايت حضرت بيچون[4] و بيچگون جانب تهته سواري فرمود[5] - سراپردۀ خاص سمت تهته نصب کردند لشکر بتمام تر و تازه در خوشي و خرمي بي‌اندازه تمام حشم و جميع خدم برابر[6] رکاب شهريار عرب و عجم سوار گشته بر ذات با برکات شاه دعا گفته * رباعي *

(٢ ن) في الحاصل * (٣ ن) کمالات شامل * (٤ ن) بيچونه و بيچگونه *

(٥ ن) کرد * (٦ ن) براي *

یارب این سایهٔ یزداني را * بگذار بدین جهان جهانباني را
اندر کنف عاطفت خویش بدار * این حامي بیضهٔ مسلماني[2] را

همدرین میان بتقدیر حضرت سبحان عرضه داشت بهرام‌خان داماد حسن‌کانکو[3] از دولت‌آباد بر سلطان فیروزشاه رسید - بهرام مذکور التجا بدین درگاه آورد - و دران ایام بهرام مذکور قابض‌مملکت دولت‌آباد بود میان پسر حسن‌کانکو و بهرام‌خان مخالفت روي نمود - بدان سبب بهرام‌خان التجا بدرگاه شهریار جهان آورد - خان مذکور چند سطور جوهر اخلاص و گوهر اختصاص بیقیاس سفته و بازنموده که اگر شاه جهاندار و مکنت شهریار بدولت و سعادت باین جانب یعني بطرف دولت‌آباد بیایند و این مملکت را بقدم مبارک خود مشرف گردانند در مملکت خویش اعني دولت‌آباد بسلطنت بنشینند چون عرضه داشت بهرام‌خان پیش شهریار جهان رسید دبیر خاص چون دبیران اهل اختصاص پیش تخت گذرانید - شهریار جهان بر فرستادگان بهرام‌خان[4] جواب فرمود - و کنجینهٔ پنهان آشکارا[5] کشاد - تا آنکه من فتح تهته نکنم و کرت دوم در تهته نروم و تهته باهتمام تمام زیر و زبر نکنم بهیچ طرفي عنان سمند دولت نگردانم - و یک زمان قرار ندارم - انشاء الله و بعون[6] الله تهته دست آید کرم اکرم الاکرمین رخ نماید سمت دولت‌آباد آمده شود - مهم تهته

(۲ ن) سلیماني * (۳ ن) حسن‌خان * (۴ ن) سپهر اصفهان * (۵ ن) بآشکارا (۶ ن) و بعون الله از کرم اکرم الاکرمین فتح تهته روي نماید *

سلطان فیروزشاه را اینچنین آهم بود که دولت‌آباد را ترک داده سمت تهته روان شده - و اقطاع گجرات حوالهٔ ظفرخان گردانید - اول میخواست که ملک نائب باربک را اقطاع گجرات بدهد - جامه و مراتب موجود کرده بودند - چون سلطان فیروز هیچ کار بغیر فال مصحف مجید نکردي فال مصحف بنام نائب باربک رخصت نداد - و بنام ظفرخان رخصت داد - ظفرخان یکایک پیش تخت طلب شد - جامه یافت - و اقطاع گجرات با عرصهٔ تمام یافت سبحان الله اینچنین اعتقاد - در کارها التجا بحضرت حق که فیروزشاه کرد دیگران را بود یا نبود - زیراچه این اختیار مشائخ و سلاطین با برکات است که در جمیع کارها التجا بحضرت شاه قرآني کنند - و اجازت از طومار سبع‌المثاني طلبند - الغرض بعد از دادن اقطاع بظفرخان خسرو جهان با لشکر فراون سوي تهته بکوچ متواتر روان شد * بیت *

کوس عزیمت ز در شهریار * لرزه در افکنده[۲] بروئین حصار

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز جانب تهته از گجرات

نقل است چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله کرت دوم سمت تهته روان شد اشجار مراحم در گلزار امیدواران

(۲ ن) در افتاده *

کاشت - چنانچه جمیع خلائق بی‌علائق شکر فراوان گفته - و البته چون کرت اول خلق لشکر محنت بسیار و مشقت بیشمار دیده بیشتر خلق با اسباب بسیار سوی خانهای خود بازگشته - چون این گفتار بسمع جهاندار رسید فرمان شد برین اشخاص چه باید کرد مقربان درگاه و مشیران بارگاه عرضه داشتند که در منزلگاهها چوکیها میباید نشاند - تا خلق را رفتن ندهند - و هر که برود او را تدارک کنند سلطان فیروزشاه صاحب عزت و جاه بر اعوان درگاه و انصار بارگاه فرمود بیچاره خلق لشکر کرت اول برای (۲) ما چندان محنت و مشقت دیده گرانی غله کشیده جان ایشان به بینی رسیده ضرورت درین کرت از بسیاری فکرت و حیرت بازمیگردند (۳) - و رسمی ست قدیم که در لشکرکشیها بعضی اشخاص چاکر صفت می‌آیند - و بعضی متعلق کسی اند - و بعضی سبب مصلحتی در لشکر میروند - چون چوکیها نشینند و تاکید شود هرآئینه آنانکه چاکرند ایشان از رفتن بازمانند و آنانکه غیر چاکرند چون بخواهند که بازگردند از خوف چوکیها و تاکیدها رفتن نتوانند - گویا که ایشان را بسته ما داشته باشیم - پس بدین سبب بر بعضی خلق مسکین و غمگین ظلم رود - اگر حضرت الله تعالی بقدرت اعلی ما را فتح تهته روزی کرده‌است از رفتن ایشان چه کشاید - و اگر عیاذاً بالله منها قلم برای فتح تهته در ازل نرفته است از داشتن ایشان کدام کار برآید - درین محل شهنشاه اکمل فرمود

(۲ ن) برابر ما * (۳ ن) بازمینمودند *

فرمان بر خانجهان بنویسند - و دران فرمان چند سطری درج کنند
اشخاص که ازین جایگاه در شهر میروند بتاکید تفحص و تجسس کنند
آنانکه چاکرند و از حضرت ما مال ستدند و در شهر رفتند اینچنین
اشخاص را بدست آرند - و بر ایشان تدارک معنوی کنند نه خسروی
تا انتباه دیگران شود - آری بوالعجب اسراری - در قسم ملکی و رسم
جهانداری تدارک خسروی از جان بیجان کردن است و یا در زمین
دیگران جدا کردن - و یا مصادره کنند - وتدارک معنوی آنست که
ایشان را در مقام استخفاف سنگ ملامت زنند - سبحان الله زهی
افعال پسندیده و خصال گزیده (۲) که فیروزشاه داشت این همه سنت سنیهٔ
حضرت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است - حضرت
پیغامبر ما علیه الصلوة و السلام در جنگی بیرون آمده بودند - و بعضی
یاران پیغامبر سبب مصلحتی در خانه مانده بودند - چون دو سه روز
گذشت پیغامبر علیه الصلوة و السلام با لشکر دور تر رفتند - و درمیان راه
بتقدیر الله اهل نجده انچنان حائل گشته که آن یاران بحضرت پیغامبر
علیه الصلوة و السلام پیوستن نتوانستند - ضرورةً هم در خانه ماندند - و
دران مهم یاران پیغامبر علیه الصلوة و السلام مشقت بسیار و محنت
بیشمار دیدند - چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ازان مهم
بازگشتند و در مدینهٔ سکینه (۳) رسیدند یاران چون شرمساران بعذر
پیش آمدند - و از حال احوال اضطرار خود بازنمودند - شَغَلَتْنَا اموالنا

(۲ ن) خصال پسندیده و افعال گزیده * (۳ ن) میمنه *

و اهلونا یا نبي الله علیک الصلوة والسلام - مارا مال ما و اهل
و عیال ما پایگیر گشت - بدین سبب در رکاب دولت و سعادت پیوستن
نتوانستیم - حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام عذر ایشان نه پسندید
رخ مبارک از ایشان گردانید - ایشان را تدارک معنوي فرمود - دستارهاي
ایشان از سر ایشان فرود آوردند - ایشان را در ستونهاي مسجد بستند
چنانچه معلمان مر کودکان صغیر را ادب کنند ادب کردند - معهذا آن
یاران آنچه در ملک خود داشتند بنظر پیغامبر صلی الله علیه و سلم
آوردند - و تقریر کردند - یا نبي الله علیک الصلوة و السلام چون از
شومت این مال احوال ما برین مقال کشید حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم از ما رنجید هریکي ازما اینچنین محنت دید
آنچه(۲) از متاع دنیاوي داشتیم ازان تجرید(۳) شدیم - التماس میکنیم که
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم این مال از ما بستانند - و بنظر
خویش قبول فرمایند - و این مال بدرویشان عطا گردانند - و از ما
خشنود گردند(۴) - و ازسر ما بازآیند - با آنکه آن یاران اینچنین کردند
و در عالم تجرید و تفرید سر نهادند با این(۵) هم حضرت مصطفی(۶) صلی
الله علیه وسلم با ایشان بازآورد نکردند - آن یاران شکسته خاطر گشته
چون مغمومان و محزونان بدر دوست نشستند - حضرت الله تبارک
و تعالی بقدرت اعلی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمان فرستاد

(۲ ن) رنج از متاع * (۳ ن) مجبور * (۴ ن) شوند * (۵ ن)
با این همه (۶ ن) پیغامبر *

و برین نوع آگاهي داد - کقوله تبارک و تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم - چون نزول این آیت در شان آن یاران رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم عذر ایشان قبول کرد - و آن مال بدرویشان داد - چون حضرت رب العالمین سلطان فیروزشاه را همه افعال احسن و خصال مستحسن الهام کرد از وي همه کارهاي لطیف و کردارهاي شریف در وجود میآمد - المقصود چون بر خانجهان فرمان سلطان فیروزشاه رسید دستور مذکور چون دستوران شاه فغفور براي تفحص این کار و تجسس این اخبار در نشست - هرکه از لشکر بازمیگشت سرهنگ دیوان بر قانون مجرمان اورا میگرفت - در دیوان از حال او میگفت - و اگر آن شخص چاکر بودے بر او تدارک معنوي شدي چنانچه بعض معارف را همین قدر تدارک کرده که یکن و دوکان روز از سبب مزاج پادشاه میان بازار بدیدن خلائق صغار و کبار در کنده کشیده - بعده رها کرده - هم بدین تدارک اکتفا کرده - فاما نان و دیه و وجه ایشانرا ذرهٔ مضرت نرسانیده - این[2] چه بود - این[3] از خوب اعتقادي و احسن صفاتي شاه بود که رخ نمود - و اگر نه اینچنین‌ها در قهر ملکي هیچ کسے با قوت و جلادت روا ندارد و نداشته است *

* بیت *

عفو را پیش ساز در عالم * عفو بهتر ز گوهر کانیست
آنکه بر مفلسی تکبر رفت * تا ابد در غم و پشیمانیست

(٢ ن) این همه چه بود * (٣ ن) این همه از *

* قطعه *

زینهار اي رفیق خوش زنهار * در جهان طنز(۲) و کبر نگزیني
چشم خودبیني ار توان بردوز(۳) * کانت نعمت است خود بیني

مقدمهٔ یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته و فراخئ سال مر لشکر(۴) را

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله بکوچ متواتر سمت تهته میرفت هریک منازل و مراحل میگذشت هم در آغاز روان شدن خدمت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین نبیسهٔ خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیهم اجمعین برابر بود بازنمود - اگر فرمان جهاندار و طغراي شهریار شود این دعاگوي درگاه و دولت خواه بارگاه التماسے دارد پیش تخت شاهنشاه سلیمان جاه بازنماید - فرمان شد میباید گفت - جوهر گوهر معاني بالهام حضرت رباني میبایدسفت - خدمت شیخ الاسلام گفت چون کرت اول خداوند عالم بدولت و سعادت از شهر دهلي جانب تهته روان شده درمیان اجودهن زیارت بندگي شیخ الاسلام فرید الحق والدین کنان در زمین تهته درآمده - و مشائخ شهر ملتان را پهلو مال گذاشته - زیارت بندگي شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیه نکرده - و تا غایت ایام میان این دو خانوادهٔ اهل اکرام هیچ کس با درایت بسي

(۲ ن) ظن * (۳ ن) ار تواني دوز * (۴ ن) مراهل لشکررا *

بیک نفسي فرقي پیدا نیاوردہ - درین کرت شہنشاہ اهل مکنت نذر کنند چون تہتہ فتح شود خداوند عالم میان ملتان شدہ زیارت مشائخ ملتان کنان حضرت شاہ جہان بسلامت و سعادت در شہر دهلي نزول فرمایند - چون کلام شیخ الاسلام بگوش شہریار عظام رسید سلطان فیروزشاہ باعتقاد تمام جواب با صواب داد - و این لفظ از زبان کشاد - که این تعلق در خاطر من نیز هست - و کرات و مرات در دل میگذشت انشاء الله تبارک و تعالی تا درین باب خواست الله تعالی چیست کما قال النبي صلی الله علیه و سلم و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور در صحیحین مسطور است •

• بیت •

مرا زندہ پندار چون خویشتن

من آیم بجان گر تو آئي به تن

الحاصل[۲] درین کرت بحر اندک بود - چون سلطان در زمین تہتہیان نزول فرمود تہتہیان از تعلق آمدن سلطان در مقام خود بیغم بودند در زراعت[۳] مشغول شدہ در مواضع و خطط و قصبات و قریات خود زراعت میکردند - و اول کرت که سلطان فیروز از[۴] تہتہ بي غرض سمت گجرات بازگشت تہتہیان این سخن را ورود حجت ساخته بودند و میگفتند (برکت شیخ تہبا اک موا اک تہا) اعني از آثار تقدیر رباني سلطان محمد تغلق درپي ما جان داد - و سلطان فیروز

(۲ ن) فی الحاصل • (۳ ن) در جفت و زراعت • (۴ ن) در •

از پي ما گريخت - الغرض چون آوازهٔ سلطان فيروز در تهته رسيد هريک از طائفهٔ سندهي شنيده كه شاه هندي با افواج عساكر بسوي ما درید - و سلطان فيروزشاه بكرم الله درين كرت از غايت مسرت مستعد شده و قصد كرده از گجرات روان شده بود - بكوچ متواتر در زمين تهته درآمد - تهتهيان از هيبت سلطان فيروز بغايت و بے نهايت ترسيده آباداني كه بر لب آب سنده بود خراب كرده گذار (۲) از لب آب سنده برده درميان (۳) حصار گلين ساكن شده - چون سلطان فيروزشاه با جيوش هواخواه در محل آبادانيهاي ايشان رسيد بمعاينه ديد كه تمام خلائق ايشان غلهٔ ربيع كاشته براي زراعت كوشش (۴) بيش گماشته غلهٔ زراعت ايشان دلمل شده - و تهتهيان گذاراي (۵) لب آب سنده رفته - هنديان در كرانهٔ لب آب سنده نزول كرده كنگهره با خندق مرتب گردانيده خلق لشكر در نعمتها افتاده ابواب راحت كشاده - اما البته نرخ غله موازنهٔ هشت جيتل و ده جيتل پنج سيري بود - بدان سبب كه هنوز غلهٔ نو بمراد نرسيده بود - چون غلهٔ نو رسيد بكرم الله تعالی ارزان شده - المقصود بحكمت حضرت ودود هر چهار جانب خلائق لشكر با كرّ و فرّ دران زمين ميگشتند - غلهاي ديهاي تهتهيان مي درودند (۶) - و ديهاي كرانهٔ لب آب سنده بے عدد بود كه شمار آن از گفتار بيرون بود - و خلق بعضے ديها كه گذارا شدن نتوانستند

(۲ ن) گذاراي لب آب * (۳ ن) در حصار گلي * (۴ ن) كوشش ايشان زائل شده * (۵ ن) از گذار لب آب * (۶ ن) ميدريدند *

بر دست خلائق لشکر گرفتار گشتند - چون آثار این گفتار و اسرار این کردار بگوش شهریار رسید نقیب درگاه و چاؤش بارگاه بحکم فرمان شاه درمیان لشکر ندا گردانید - که این مشتي خلائق از اهل اسلام اند برده کردن و غل در کردن انداختن نیامده است - هر آنکس که ایشان را بگیرد باید که در وثاق خود ندارد[۲] - هرکه اینچنین کند او[۳] گناهکار باشد - چون این چنین فرمان شد که ایشانرا بر دیوان بیارند تسلیم کنند موازنهٔ چهار هزار سندهي در دیوان جمع شد فرمان شد که ایشان را در مقام بهتر نگاه دارند - و سهگان[۴] سیر غله پس نفري علوفه از دیوان عالي وزارت دام عالیاً بدهند - و درانوقت منگه پنج تنکه مني بود - و چهار تنکه مني جرت بود - ایشان را غلهٔ منگه برحکم فرمان میدادند - چیزي که سلطان فیروز در حق این گرفتاران کرد کسي نکند - زهي حلیم و کریم فیروزشاه * * بیت *

* خاک درش بر سر شاهان سزاست *
* خاک[۵] بران سر که نه اینش هواست *

مقدمهٔ دوازدهم گذارا شدن ملک عمادالملک و ظفرخان از لب آب سنده و جنگ دادن با طائفهٔ سندیان

نقل است که چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز[۶] در کرانهٔ

(۲ ن) ندارند * (۳ ن) آن * (۴ ن) یکان * (۵ ن) خاک دران هرکه نه اینش هواست * (۶ ن) فیروز *

لب آب سنده فرود آمد و طائفهٔ تهتهیان با جمعیت بے پایان گذاراي لب آب سنده بودند گذار شده رعنائیها میکردند سلطان فیروز را اتفاق افتاد که بعضي لشکر را براي قتال و پایمال (۲) گذاراي لب آب سنده میباید فرستاد - بعد (۳) تامل بسیار و اندیشهٔ بیشمار جهاندار شهریار خواست تا ملک عمادالملک و ظفرخان را از لب (۴) آب سنده گذارا کند - و طائفهٔ سندهیان با قوت فراوان و جلادت بے پایان گذاراي لب آب سنده تا هفتاد کروه بحر سوار و مرد جرار حائل بودند - در قسم هوشیاري و بیداري کوشش مي‌نمودند گذارا شدن ممکن نبود - بعد از مشورت بسیار و اندیشهٔ بیشمار اصل سخن برین قرار یافت - تا ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان بهاي بازگردند - و بسوي شهر دهلي روند - و بحر (۵) نیز برابر خویش بازگردانند - صد و بیست کروه زمین کرانهٔ لب آب سنده گرفته بروند - فرود بهکر گذاراي لب آب سنده شوند - چون گذارا روند صد و بیست کروه مسافت زمین قطع کنند - در زمین تهتهیان درآیند با ایشان قتال کنند - زهي دلاوري شهنشاه - المقصود همچنان کردند ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان و افواج (۶) بےپایان صد و بیست کروه بازگشته فرود بهکر گذارا شده در زمین تهتهیان درآمده تهتهیان نیز با جمعیت انبوه سوار و پیادهٔ با شکوه از درون حصار بیرون

(۲ ن) پیلمال ٭ (۳ ن) بعد تامل و فکر و اندیشهٔ بیشمار ٭ (۴ ن) گذارا لب آب سنده کند ٭ (۵ ن) و اسیر نیز ٭ (۶ ن) و جرار بے پایان ٭

آمدند - میان هردو طرف جنگ سخت شده که در تحریر نگنجد و سلطان فیروز درین بر بود اگرچه حصار تهته میفمود - از بسیاری عرض لب آب سنده دوم طرف نظر نمي‌افتاد - چون کرانهٔ دوم دیده نمیشد از حال درآویز مبارزان و قتال غازیان که با تهتهیان میشد اینجانب چه خبر - مگر همین قدر بود که گرد مراکب غازیان میفمود - سلطان فیروزشاه منتظر دو چشم بسوي آسمان کشاده در انتظار لشکر گذار ایستاده - تا حضرت الله چه چیز (٢) پیدا خواهد آورد - المقصود چون شب درآمد و شاه سیارگان بر آسمان برآمد سلطان فیروزشاه از الهام الله یک نفر ملک هواخواه دریک زورق سوار کرده گذاراي لب آب سنده فرستاد - و آن ملک درگاه را بر راه کرد که اي فلان بر بشیرا بگوي تا بازگردد - و رخ بدین جانب آرد - براي جنگ دست برنیارد - زیراچه مشتي مسلمانان جانبین و بیگناهان طرفین تلف میشوند - باید که همدران راهي که رفته بودند همدران راهي بازگردند چون آن امیر گذارا رفته و این کلام بر عماد الملک و ظفرخان رسانیده ایشان با تمام لشکر بازگشتند - چنانچه صد و بیست کروه از گذارا در تهته رفته بودند همچنان صد و بیست کروه بازگشتند فرود بهکر درین بر شدند - بحضرت شهنشاه پیوستند - چون عمادالملک و ظفرخان بر سلطان آمدند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - که عمادالملک این مشتي تهتهیان از ما کجا روند - اگرچه

(٢ ن) خبره

در سوراخ مور چون مار خزند - سپاه لشکر سلطان بعنایت ربانی[2] همدرین مقام خواهد[3] ماند - و درین زمین شهری بزرگ آبادان کنیم تا حکم[4] الله تعالی چیست * بیت *

شب نه بینی که تیره تر گردد * یکزمانی که روز خواهد شد

مقدمهٔ سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی برای طلب حشم

نقل است چون سلطان فیروزشاه را چند روز در کرانهٔ لب آب سنده گذشت هرکسی در کار و مصالح خود مشغول گشت سلطان فیروزشاه با مشیران درگاه در محل خلوت بمشورت نشست آخرالامر همبرین اتفاق قرار گرفت - تا عمادالملک را در دهلی روان کنند - و آن مقدار لشکر که در دارالملک دهلی است از حشم شهر و اقطاعات و پرگنات در تهته بیارد - چند[5] روز شاه فیروز عمادالملک را وداع کرده - بوقت وداع فرمان شد که بشیرا نخواهم که تو بر خانجهان برای گرد[6] کردن حشم امر کنی - خانجهان آنچنان وزیریست که در فرمایش اینجانب یک لحظه و لمحه اهمال و اغفال بخود راه ندهد - توهمین خدمت کنی که خود را بنمائی - تو برای مصلحتی فرستاده شدهٔ - وگرنه خانجهان بمجرد رسیدن فرمان تمام[7] حشم و جمیع

(۲ ن) سبحانی * (۳ ن) خواهد شد * (۴ ن) حکم ربانی * (۵ ن) سز چند روز * (۶ ن) روان حشم * (۷ ن) با تمام *

خدم اینجانب روان کند - المقصود چون عمادالملک از تهته سوي دهلي روان شد منزل بمنزل سرچندگاه در حدود شهر دهلي رسید خانجهان شنید که عمادالملک مي‌آید تا(۲) حشم روان گرداند - درین محل دستور(۳) اکمل استقبال عمادالملک کرد - بمجرد آنکه نظر خانجهان بر عمادالملک افتاد عمادالملک از مرکب عزت پاي بزمین(۴) نهاد خانجهان نیز از اسپ خود فرود آمد - چتر خود را از سر خویش(۵) علیحده داشته - چون هردو یکجا شدند(۶) اول عمادالملک دست خود را بسوي پاي خانجهان برده - و خانجهان نیز چون دستوران اهل تمیز بتواضع تمام بشتاب گام باهتمام دست خود را بسوي پاي عمادالملک برده - بعده هر دو کنار گرفتند - و بر(۷) اسپان سوار شدند - خانجهان از چتر دور شده برابر عمادالملک حکایت کنان میرفتند - خانجهان عمادالملک را درون درسراي سلطان آورده هر دو یکجا نشسته خانجهان جامهاي پاکیزهٔ زردوزي و زربفت از هر جنس نادوخته پیش عمادالملک آورده - عمادالملک بازگشته در خانهٔ خود فرود آمده - بعده خانجهان یک لک تنکه بوجه علوفه براي عمادالملک فرستاده - الحاصل(۸) دستور کامل خرد خطها براي طلب لشکرها در کل اقطاعات بلاد ممالک فرستاد - چنانچه حشم بداؤن و قنوج و سندیله و اوده و جونپور و بهار و ترهت و مهوبه و ایرج(۹) و چندیري و دهار

(۲ن) تا حشم در لشکر * (۳ن) دستور الملک * (۴ن) بر زمین * (۵ن) خود * (۶ن) شده * (۷ن و در * (۸ن) في الحاصل * (۹ن) ابرجهبه *

و حشم حضرت از میان دواب و غیر دواب و سامانه و دیبالپور و ملتان و لاهور و اقطاعات دیگر این تمام لشکرهاي قاهرة خانجهان در زمان جمع گردانیده - خانجهان هر روز براي این کار مدام در مسند مي‌نشست - و هر روز عمادالملک آمدي در پهلوي خانجهان نشستي - میان خانجهان و عمادالملک کلام محبّانه و آثار اسرار بطانه رفتي - بعد چندگاه دستور هواخواه لشکرهاے قاهرة حاضر گردانید و برابر عمادالملک روان کرد - عمادالملک نیز چون معتمدان[2] اهل تمیز بتمام حشم و جمیع خدم بتعجیل تمام بشتاب گام و به منزلهاي مدام بحضرت شاه نیکنام در تهته پیوسته از حال[3] و افعال خانجهان پیش سلطان بسیار و بیشمار گفت - که دستور چون دستوران فغفور همه گوهر احسن و جوهر مستحسن سفت - سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه بشنیدن اوصاف دستور هواخواه و رسیدن لشکرهاي عالم‌پناه بغایت خوش گشته در مقامات خرمي به بیغمي نشسته - و آن تمام حشم و خدم پیش تخت اعلی گذشته از پیش شهنشاه هریکي جامها یافته - معهذا چون تهتهیان بیوفا شنیدند[4] (که لشکر سلطان‌فیروز صاحب فتح و بهروز هر روز از دهلي جوق جوق میرسند - و در هرلحظه دلهاي سندهیان مي‌افتد - و اهل تهته این هم شنیدند که سلطان فیروزشاه بحمایت حضرت[5] الّه میخواهد که تا سپاه هم درین زمین کند) دلهاي

(۲ ن) مقبلان اهل‌تمیزان • (۳ ن) از حال واقعات • (۴ ن) شنیده •

(۵ ن) حضرت سبحان •

ایشان بکلي افتاده - هریکي از ایشان رخ بسمتي دیگر نهادن[۲] گرفت - و خلائق لشکر فیروزشاه را از کرم الله درین کرت از تاثیر[۳] رحمت آلهٓ فراخيِ نعمت بے نقمت بي‌اندازه بود - و کسانیکه از لشکر سلطان بازگشته بودند (از شنیدن اخبار فراخيِ نعمت در لشکر) سخت پشیمان و پریشان شده میگفتند - کاشکے نمي‌آمدیم - القصه درمیان تهته قحط مهلک افتاد - هریک تني از ایشان رخ بسمتي نهاد چنانچه کرت اول درمیان لشکر سلطان فیروز تنکچه شده بود باز[۴] سبب گرانيِ غله حیراني رخ مینمود همچنان کرت دوم درمیان تهتهیان از جهت گرانيِ غله حیرانيِ تمام پیش‌آمده - و آن سبب چه بود اندران ایام که شهنشاه نیکنام کرت اول از زمین تهته بازگشت هریکي از تهتهیان در مقام قدیم و مسکن مستقیم خود آرام گرفت تهتهیان بیخوف و هراس شده آن غله که موجود داشتند آن تمام غله براي تخم در گشت زار خود ریختند - چون وقت درو غله رسید سلطان فیروزشاه از گجرات بسوي تهتهیان دوید - غلهٔ ایشان[۵] بتمام زراعت قابض گشت - خلائق لشکر از جهت غله بیغم نشست - درمیان تهتهیان بدین سبب غله گران شد - و قحط[۶] افتاد که تهتهیان در معرض تلف افتادند - چنانچه درمیان ایشان یک تنکه و دو تنکه سیري غله

(۲ ن) نهادند ● (۳ ن) تاثیر کرم آلهٓ و رحمت الله ● (۴ ن) از سبب ●
(۵ ن) غلهٔ ایشان گرفت و بتمام زراعت قابض گشت ● (۶ ن) قحط افتاد اینچنین غله گران شد که تهتهیان در معرض آلا ●

رسید - هر روز خلق ایشان کشتي سوار از اضطرار کرسنگي در لشکر شهنشاه از خرد و بزرگ میآمدند - تهته روي بخرابي آورد - جام و بانهبذه اندیشه کرد درین مقام[۲] صواب آنست که با درگاه با جاه فیروزشاه باید پیوست - از جمله غمها باید رست - در مقام بیغمي باید نشست[۳] - چنانچه خدمت شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران فرماید * رباعي *

آمد که آنکه بوي گلزار * منسوخ کند گلاب عطار

خواب از سر خفتگان بدر برد * بیداري بلبلان اشجار

بعده جام و بانهبذه بعد از اندیشهٔ بسیار و مشورت بیشمار اصلاح اختیار کردند - و انفار[۴] پرکار و اشخاص هوشیار بخدمت قطب العالم سید السادات مفخر آل طٰه و یٰسن سید جلال الحق و الشرع و الدین حسین بخاري قدس الله سره العزیز در آچه فرستادند - و از حال احوال[۵] خویش بازنمودند - تا خدمت سید السادات از آچه بیایند - ما را در پاے سلطان فیروز اندازند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة والغفران میفرماید * مثنوي *

نشاید زدن تیغ بر آفتاب * نه البرز را کرد باید خراب

نه اقبال را شاید انداختن * نه با مقبلان دشمني ساختن

میاویز در مقبل نیکبخت * که انگندن مقبلان هست سخت

(۲ ن) مقال * (۳ ن) باید نشست ستایش کردن گذشت چنانچه خدمت آه (۴ ن) نفران * (۵ ن) احوال *

مزن سنگ بر آبگینه نخست * که چون بشکند دیر گردد درست

مقدمهٔ چهاردهم آغاز اصلاح[۲] با تهتهیان

نقل است چون تهتهیان را اتفاق برین آسود که تا اسرار انوار بر خدمت سید جلال‌الدین باید کشود جام و بانهبنه میان خود اندیشه کردند - و یک نفر مخصوص در آچه فرستادند - و احوال خود بازنمودند - خدمت سید السادات سید جلال‌الدین طالب دین مخصوص کرده در لشکر سلطان فیروز آمد - چون خدمت سید در لشکر رسیدند تمام خلق لشکر براي پايبوس سید بدل و جان کوشیدند - و هر که از طائفهٔ اهل در سراي پايبوش خدمت سید کردي[۳] خدمت سید میفرمودند بابا انشاء الله تعالی و بعنایت آله میان چند روز اصلاح خواهد شد - خدمت سید چون نزدیکتر رسید سلطان فیروز چون معتقدان براے ملاقات خدمت سید از دل و جان کوشید - چون دوستان استقبال نمود - باعزاز تمام و اکرام مستدام درون لشکر آورد - دران هنگام که سلطان فیروزشاه و خدمت سید جلال‌الدین اهل اکرام میان خود مصافحه کردند بمجرد خدمت سید جلال‌الدین ابوالبرکات فرمود - که عورتے صالحه و پارسا درون تهته بود - از برکت[۴] دعاي او[۵] تهته فتح نمیشد - هرچند که این دعاگوي درگاه مناجات بحضرت آله میکرد و دست حاجات بسوي قبلهٔ مناجات بحضرت

(۲ ن) صلح * (۳ ن) کردند * (۴ ن) برکات * (۵ ن) آن *

بي جهات برمي‌آورد آن پاک دامن حائل مي‌شد - امروز سه روز باشد که آن عورت از جهان خرامیده در مقامات جنت آرامیده - امید است که تهته بدست آید - چون تهتهیان شنیدند که خدمت[۲] سید جلال الدین در لشکر نزول فرمودند پیغامها متواتر بخدمت سید میفرستادند[۳] - و کیفیت دشواري خویش بازنمودند خدمت سید نیز آنچه مطلوب ایشان بود با سلطان استقامت داد آنچه ایشان از غایت خاطر پریشان خود بازنمودند[۴] سلطان فیروزشاه اضعاف آن از راه مرحمت آرزاني فرمود *

* بیت *

چو خصمان گرفتار خواري شدند * همه[۵] درمیان زینهاري شدند

الغرض چون تمام مطلوب بانهبنه و جام خدمت سید طالب رضاء حضرت علام با سلطان فیروزشاه استقامت داده[۶] بانهبنه با جام رخ بمشورت نهاد (که بر سلطان فیروز رسانیده اند که این تمام شور از بانهبنه بود درین کار ستیهش[۷] بیشمار او مینمود - اگر اول من بروم پایبوس آنحضرت کنم بعده تو بیائي تا در اقامت این فعل درین زمین پدید آید روشنائي) جام را نیز کلام بانهبنهٔ نیکنام بغایت پسندیده افتاد - بانهبنه را براي رفتن پایبوس اول اجازت داد - روزدیگر بانهبنه بحضرت سلطان فیروزشاه آمد *

(۲ ن) حضرت * (۳ ن) میفرستند * (۴ ن) بازنموده * (۵ ن) حبش * (۶ ن) دادند * (۷ ن) ستاهش *

مقدمهٔ پانزدهم آمدن بانهبنه و جام بدرگاه[2] فیروزشاه

نقل است آن[3] روز که بانهبنه بدرگاه فیروزشاه پیوست اتفاقا
دران روز سلطان فیروزشاه در شکار سوار شده بود - هم در شکارگاه بعنایت
پروردگار بر شهریار اخبار آوردند که بانهبنه مي‌آید - دران ساعت
سلطان فیروز براي گرفتن گرگ مشغول بود - و انواع کوشش مینمود
چون آثار این اخبار و تاثیر این گفتار بگوش آن شهریار رسید از
اندک و بسیار که مزاج آن جهاندار بود ذرهٔ تغیر در بشرهٔ مبارک
پدید نیامد - زیراچه البته در آدمي زاده خلقت بشریت باقي‌ست[4]
دنبال کسي که چندین مشقت دیده باشند از شنیدن آمدن او البته
انشراح باطن حاصل مي‌آید[5] - و اثر آن ظاهر میگردد و مینماید - اما
زهے تاجدار پرکار آن جهاندار بود که بشنیدن اخبار آمدن بانهبنه از
حال خود ذرهٔ تجاوز نکرده - آنکه موسسان اساس بلاغت و مهندسان
هندسهٔ فراست بکنایت کیاست گفته (چیزي که در کار ملکي
و آئین جهانداري سلطان فیروزشاه بداند در دل غیري خطرهٔ ازان
نگذرد) این سخن راست است - المقصود بانهبنه هم در محل شکار
رسید - دران وقت سلطان فیروز از کشتن آن گرگ فارغ شده بود

(۲ ن) بر سلطان فیروزشاه * (۳ ن) آن روز که سلطان فیروز در شکار
سوار شده بودند بعنایت پروردگار بر شهریار آه * (۴ ن) یافته است *
(۵ ن) میشود *

زیر سایهٔ چتر شاهي و دیهیم پادشاهي جولانگري ـ میثمود و بیکدست چوب زرین چتر گرفته بود - همدران حالت بانهبنه پگه در گلوي خود کرده و تیغ در گردن خود بسته چون مجرمان و گناهکاران با هزاران اضطرار رسید - چون[۲] بندکان مطیع در پاي شهریار گیتي مدار افتاد - رکاب سعادت را بوسه داد - و گفت العفو عند القدرة - چنانچه مناسب این‌حال خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران مي‌فرماید * * ابیات *

باصل از جهان پادشاهي تراست * که فرمان و فرّ الٓهي تراست
ترا ایزد از بهـــر عدل آفرید * ستـــم ناید از شاه عادل پدید
بدرگاه تو سر نهـــم بر زمین * نه من جمله کشور خدایان کین
درین داوري هیچ پیغاره نیست * ز مهمان پرستي مرا چاره نیست

معهذا چون بانهبنه در پاي سلطان‌فیروز افتاد و رکاب سعادت را بوسه داد دران وقت سلطان بمرحمت دست بر پشت او نهاد - و این لفظ از زبان مبارک کشاد - بانهبنه چرا از ما[۳] چندین مي‌ترسیدي ما کسي را مضرت نمیرسانیم - خاصه بر تو - خاطر جمع دار اندیشه مکن - چنانچه بودي اضعاف آن خواهي شد *

* رباعي *

* باز آي کنون ازانچه بودي افزون باشي *
* ور تا بکنـــون نبودي اکنـــون باشي *

(۲ ن) چون بندگان مطیع دوید در پاي آه * (۳ ن) من *

* اکنون[2] که بوقت جنگ بودي تو چنان *

* بنگر که بوقت آشتـي چون باشي *

القصه درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که بانهبنه را یک سر اسپ تازي بارگیر بدهند - حضرت شاه را با بانهبنه همین قدر کلام بود - باز سلطان بشکارگاه مشغول شد - موازنۀ یکپاس بعد از آمدن بانهبنه شکار[3] باخت - همدران روز متصل بانهبنه جام نیز رسید - جام براي پایبوس شهنشاه عظام بسرعت تمام دوید - جام نیز چون عاقلان با تمیز براي پایبوس هم در محل شکار رفت - چون حجاب بارگاه و عهده داران درگاه جهاندار جام را براي پایبوس تختگاه گیتي مدار بردند جام مذکور دران وقت چون امانیان مشهور پگ بسته در پاي سلطان فیروز افتاده - زیراچه پگ در گلو کردن و تیغ در گردن بستن مر طائفۀ مجرمان را بوقت آمدن بدرگاه سلاطین هم در اول کرت است - چون کرت اول بانهبنه پگ در گلو کرده و تیغ در گردن بسته در پاي سلطان فیروز افتاده بود بعد ازان[4] چون جام پایبوس حضرت شاه نیکفام کرد پگ بسته ماند - في الحاصل چون جام بآرزوي تمام پایبوس شهریار عظام کرد شهنشاه بر[5] سمند عزت سوار بود - در مقام مسرت جولانگري مینمود - دست مبارک خود بر پشت جام فرود آورد - وکلام بلیغت تمام برآورد - جام زبان بعجز کشاد - و آنچه

(۲ ن) اکنون که بوقت جنگ جاني وجهان * (۳ ن) بشکار تاخت *

(۴ ن) ازو * (۵ ن) در *

بي‌فرماني كرده بود يک يک بدرگاه عالم پناه بازنمود - درين محل جام اين مصرع خود خواند - و آن اينست * * مصرع *

* شاه بخشنده توئي بندهٔ شرمنده منم *

حضرت فيروزشاه نيز جام را بسيار نواخت - بدل و جان با حالت او[۲] پرداخت - جام نيز يک اسپ تازي بارگير[۳] يافت - سلطان اين مصرع خواند * * مصرع *

* از من نسزد بدي و خود بد نكنم *

معهذا چون شهنشاه از شكارگاه[۴] بازگشت و به بنگاه[۵] آمد جام و بانهبينه را جامهاي زردوزي با علمهاي بهروزي[۶] داد - جامه بالا آورد نمونه يافتند - و نفران ديگر كه برابر ايشان بودند هريكي[۷] را باندازهٔ او جامه دادند - چنانچه مناسب اين خواجهٔ نظامي عليه الرحمة والغفران ميفرمايد * * ابيات *

بهر مرز و بومي كه من تاختم * ز بيگانه آن خانه پرداختم
كسے كو مرا نيک خواهي نمود * ز من هيچ بدخواهي او را نبود
چو دادم كسے را بخود زينهـــار * نگشتم بران گفته زنهار خوار
زبانم چو بر عهد شد رهنمون * نبردم سر از حد فرمان برون
سيه تا سپيدي گرفتم به تيغ * بدادم بخـــواهندگان بي دريغ

(۲ ن) آن * (۳ ن) پاكيزه * (۴ ن) ازانجا * (۵ ن) و در * (۶ ن) با علمبازوهاي بهروزي - در ديگر - با علمهاي علمبازوهاي بهروزي * (۷ ن) هريكي براندازهٔ خود جامه يافته *

فی الجمله سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود تا جام و بانهبنه را بگویند که[۲] اتباع و خیلخانهٔ خود را برابر من سمت دهلي روان کنند ایشان نیز چون مزاج شهریار برین‌کار دیدند اتباع و خیلخانهٔ خود را از گذارا آورانیدند[۳] - برابر رکاب روان کردند * * بیت *

* هم تهته بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة لله که این هم شد و آن هم شد *

مقدمهٔ شازدهم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي

نقل است چون جام و بانهبنه بکوشش تمام بحضرت شهنشاه عظام پیوسته تعلق ایشان بکلي رفته - در لشکر حضرت فیروزشاه شادیئ عام ظاهر گشته - هرجانب خلائق بي‌علائق در لشکر در مقام خرمي نشسته - حضرت فیروزشاه خواسته تا از زمین تهته بسوي مرکز خود بازگردد و مراجعت کند - پسر جام و تماچي برادر بانهبنه را ولایت تهته داده - و ایشان را مراتب داده - ایشان مبلغ چهار لک تنکه نقد بوجه خدمتي ادا کرده - و هرسال چندگان لک تنکه نقد و اسباب و اسپان قبول کرده - حضرت شاه فیروز با لشکر مظفر و منصور با جام و بانهبنه و خیل خانهٔ ایشان بتمام بسوي دهلي بازگشت - درین محل آن شاه اکمل فرمان داد[۴] تا جام و بانهبنه را پیش دهلیز خاص فرود آرند - و فراشینهٔ سفید از

(۲ ن) تا * (۳ ن) بردند * (۴ ن) فرمود *

فراشخانهٔ خاص بدهند - و ملک سیف الدین خوجو را فرمان شد
تا ایشان را در سراي ادب بیاموزند - اما بر طریق نگاهباني بر آئین
سلطاني - المقصود جام و بانهبنه اتباع خود را از گذارا با خیلخانهٔ
تمام در لشکر آوردند - و در بحر سوار کردند - سلطان فیروز بجانب
دهلي با فتح و بهروزي بازگشت - و ملک سیف الدین خوجو
شب و روز بر راه کردهٔ شاه ملازم ایشان مي بود - در محافظت ایشان
جهد مینمود - روزي آوازه خاست که کشتي (۲) اتباع و فرزندان بانهبنه
غرق شد - بانهبنه شتاب با هیبت تمام سمت لب آب دوید - ملک
سیف الدین خوجو در دل خود گذرانید مگر بانهبنه حرکت مي کند
بدین بهانه میخواهد باز در مقام خود رود - ملک سیف الدین خوجو
بغایت در فکر افتاد - پسر خود را بر سلطان فرستاد - و برین منوال
عرضه داشت کرد - که آوازهٔ چنان خاسته در کشتي که اتباع و فرزندان
بانهبنه بودند آن کشتي در اب آب سنده غرق شد - بدین تشویش
بانهبنه شتاب طرف لب آب میرود - درین محل گمان چیز دیگر میشود
اگر ما را فرمان شهریار باشد بانهبنه را منع کرده شود - چون پسر ملک
سیف الدین خوجو آثار این چنین اخبار بگوش آن جهاندار رسانید
حضرت شاه تامل خطرات در دل گذرانید - فرمان شد برو بر پدر خود
بگو - اگر بانهبنه براي تحقیق کردن اخبار تا کرانهٔ لب آب سنده میرود
تو هم برابر شده باش - و اگر به بیني بانهبنه حرکت کرده در کشتي

(۲ ن) در کشتي فرزندان بانهبنه غرق شدند *

سوار میشود و میخواهد که در مقام خود برود باید که بانهبنه را مانع نشوي - همین قدر بگوئي (اي بانهبنه اگر مردي و جلادت داري برو) و تو بازگردي - من دانم و بانهبنه * * مثنوي *

وگرنه پس آنچنـــان آشتي * زه خشمنـــاکي چه برداشتـــي
دران دوستي جستن[2] اول چه بود * درین[3] دشمني کردن آخر چه سود
نداني که من با چنین دستگاه * که بر چرخ انجم کشیدم سپاه
نباشم چنـــان عاجز و روز کور * که برگردم ازجنگ بیدست زور

الحاصل[4] تا مادام که پسر ملک سیف الدین خوجو بر پدر خود برسد و فرمان شاه برساند پیش ازان بربانهبنه اخبار آورده بودند که دران کشتي که فرزندان او بودند غرق نشده سلامت است - بانهبنه هم ازان محل[5] بسوي لشکر بازگشت - حاصل از ایراد این نکات آنست که سلطان فیروز زهي[6] تاجدار مستظهر بود که چون ملک سیف الدین خوجو آنچنان نکتهٔ بانهبنه بر دست پسر خود بحضرت شاه عرضه داشت شهریار جهاندار ذرهٔ خطره در خاطر مبارک نگذرانید - و اندیشهٔ نکرد سلطان فیروزشاه پادشاهے بود اهل تجربه و پخته - و جهانداري جهان گشته و جهان دیده - وگرنه غیري این تحمل نکند * * بیت *

بتعلیم و دانش تنومند بود * بدانش پژوهي برومند بود

القصه سلطان فیروز بکوچ متواتر سمت شهر دار الملک دهلي بعنایت

(۲ ن) بستن * (۳ ن) ازین * (۴ ن) في الحاصل * (۵ ن) خجل *
(۶ ن) شاهي تاجدار بود که خود ملک سیف الدین خوجوراه *

ازلي مراجعت کرد - و خلائق لشکر بعد از دو و نیم سال کامل بسوي خانهاي خویش با خوشي و خرمي بیش بازگشتند - بعنایت الله پس[2] چندگاه مقابل ملتان نزول کرد - مخصوص کرده در ملتان رفت زیارت مشائخ ملتان علیهم الرحمة و الغفران بدل و جان بجا آورد در باب خلائق ملتان احسان[3] فراوان برآورد - و فتحنامهٔ تهنه در دهلي بر خانجهان فرستاد - چون فتحنامه در دهلي رسید دستور مشهور که منتظر آن سطور بود بسوي آن فرمان بسر دوید - و در ملاء عام خواند در شهر دهلي بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهکانه زدند - فرمایش قبّها شد - این بیت در فتح نامه بود * بیت *

* ما میرسیم و ازپيِ چیزی که رفتــه شد *

* آن هم بمـــا رسید و برابر همیرسد *

خانجهان با استعداد فراوان و خدمتي بي پایان تا حد دیبالپور استقبال نمود *

مقدمهٔ هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال تا حد شهر مشهور دیبالپور

نقل است چون خانجهان مستعد شده راه دیبالپور پیش گرفت چون بحضرت شهنشاه پیوست شکر فراوان گفت - خدمتهاي بسیار و پیشکشهاي بیشمار پیش[4] حضرت جهاندار گذرانید - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) سر چندگاه * (۳ ن) احسان فراوان و لسان بی پایان * (۴ ن) بحضرت جهاندار *

از هریک محنت و مشقت تهته و راه گجرات که خلق لشکر آن شاه دیده بود پیش دستور مشهور بازنمود - دربن محل دستور اکمل ابواب راز کشود - و هریک شدائد و مکائد که خلق لشکر را رسیده بود و بر نامرادي آب و باریدن آب باران رحمت از غیب بر سر تشنگان بارید چون عنایت بي غایت حضرت الله تبارک و تعالی در باب شهریار جهاندار است براحت بدل شد - و این چنین مقامي مخالفي (که از عهد سلطان معزالدین محمد سام باز تا غایت تاجداري از تاجداران دهلي را دست نداده چنانچه لشکر قاهرهٔ سلطان علاءالدین با آن دستگاه سلاطین روم و چین در مقام تهته دوید از غایت جایگاه قلب و زمین منقلب ستدن نتوانستند - و حضرت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه با آن لشکرهاي قاهره و استعداد ظاهره سالها در حدود تهته عمر بسر برده بتقدیر الله تبارک و تعالی گوهر فتح دست نداده) حضرت شهریار و مکنت جهاندار را خدایتعالی بقدرت اعلی و بکرم عمیم و عنایت مستقیم خود این چنین مقام مخالف بغیر تیغ دست داده - و این(۲) اندک نیست * * بیت *

بادي تو(۳) همه وقت شاد و خرم * بد خواه نکون فتاده در غم

القصه(۴) سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت(۵) الله با لشکر منصور بسعادت و سلامت از(۶) شهر دیبالپور روان شده در شهر دار الملک دهلي رسید

(۲ ن) و این نه اندک است * (۳ ن) بادت همه وقت شاد و خرم * (۴ ن) المقصود * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) در *

تمام خلق شهر با بیرقهاي لطیف و اسبابهاي شریف چون اصحاب ظریف استقبال کردند - در دهلي قبها بستند - بانواع آراستند درمیان خلائق جهان شادي عام شد - و خلق از اطراف و اکناف جهان براي تماشا مي‌آمدند - و لطافت میگرفتند - در زیر هر قبه الوان نعمت بیشمار انبار(٢) کرده بودند از جنس طعام و شراب و تنبول و میوه از هر جنس تر و خشک - هر که براي تماشا مي‌آمد الوان نعمت مي‌خورد - هیچکسے را منعے نبود - جمله عالم در مقامات خرمي و درجات بیغمي آسود - در خانه جشنها آغاز شد - زیراچه خلائق مسکین بعد از دیدن محنتهاي فراوان و مشقتهاي بے پایان در خانهاي خود آمده - و با عزیزان و دوستان خود ملاقات کرده سبحان الله هر که ازان مهم سلامت در خانه آمد در خانهاي ایشان شادي - و هر که دران مشقتها و محنتها سر در کونجي‌رن نهاده و جان بحضرت جانده داده در خانهاي ایشان ماتم - در بعضي خانها سرود - ودر بعضے خانها گریه و زاري - چون حضرت فیروزشاه این اقواله از خلائق شنید آب از چشم گردانید - و بر دستور فرمود(٣) که بیچاره خلق بعضے از ایشان سرگردان سر دران کونجي‌رن نهادند - و اسباب و املاک بباد دادند - امروز در خانهاي ایشان گریه و زاري ست - اگر در تهته رفته نمیشد به میبود - این خلائق را این روز ره نمي‌نمود - بر خانجهان فرمان خسرو جهان شد - هر که با ما در مهم تهته بود و دران

(٢ ن) ابنار * (٣ ن) میفرمود *

کونجی‌رن آسود آنچه آن شخص استقامت داشت بر ابنای او مقرر و مستقیم دارند - ایشان را بچیزی نرنجانند - کرت دیگر کیفیت ایشان پیش[2] من گذرانیدن حاجت نیست - و هرآنکس[3] که با ما مخالفت کرد و در گجرات دهیازده ستد و ما را گذاشت و در شهر آمد نان و دیه ایشان نیز مقرر و مستقیم دارند - نخواهم هیچکسی را - از کسے و خسی کسی[4] برنجاند - این که گفتم شمهٔ از مهم تهته بود *

* ابیات *

در تهته چو شاه رخ نهاده * شاهانش دویده پا فتاده

آورده همه برابر خویش * گنجینه بدادیش زحد بیش

معهذا جام و بانهبنهٔ نیکنام با تمام خیلخانهٔ خویش از تاثیر رعب سلطنت بیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند - فرمان شد تا خیلخانهٔ ایشان را متصل سرای ملکه[5] مقام دهند - تا ایشان بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند - چون خیلخانهٔ ایشان دران محل جای یافتند دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند - و آن محل را سرای تهته نام داشتند - و حضرت فیروزشاه مبلغ دو لک تنکه برای جام و دو لک تنکه برای بانهبنه نقد از خزانهٔ موفوره در وجه انعام سالینه تعین کرده - و جز این هرروز جامها و اسباب[6] و نعمتهای فراوان چندان می‌یافتند که تهته را بکلی فراموش کردند[7] - و بوقت بارجا

(۲ ن) بمن * (۳ ن) هرآنکه * (۴ ن) بکسے نرنجانند * (۵ ن) ملک * (٦ ن) اسپان * (۷ ن) کرده *

چون سلطان فیروز در تخت نشستي جام و بانهبنه طرف بازوي راست در جامخانهٔ دوم فرود صدر صدور جهان بر حکم فرمان شاه مي نشستند انشاء الله و بعون الله بیان نشستن ایشان پیش خسرو جهان در وقت بار در مقدمهٔ بیان بارجاي نبشته آید - و از حال و احوال هر یک خانان و ملوک درگاه که دران محل بحکم فرمان شهنشاه بمرتبه مي نشستند مشرح[۲] شرح داده شود - معهذا چون ازین سخن چند سال گذشت و تماچي برادر بانهبنه در تهته برگشت حضرت شهنشاه جام را براي دفع شر او در تهته فرستاد - جام در تهته رسید و تماچي را سمت شهر روان گردانید[۳] - و بانهبنه هم در دهلي ماند و پیش سلطان فیروزشاه خدمت میکرد - چون سلطان تغلق شاه بپادشاهي نشست بانهبنه را چتر سپید[۴] داد - و در تهته روان کرد بانهبنه در اثناي راه جان بحق سپرد * * ابیات *

هستند سه کس ستیزه کاران * عورات و صغار و تاجداران

تا سر نبـرند زود انکار[۵] * آرام بود بهـرسه دشوار

مقدمهٔ هژدهم وضع طاس گهریاله بعد از آمدن مهم تهته

نقل است هر وضعي که سلطان فیروزشاه بالهام الله در عهد دولت خویش بفراست و کیاست در مملکت دارالملک دهلي

(۲ ن) مشروح * (۳ ن) کرد * (۴ ن) بلند * (۵ ن) آنکاره

وضع کرده اعجوبهٔ زمانه بود - یکي ازان(۲) نوادرات این بود که آن را
طاس گهڑیاله گویند - هیچ پادشاهي صاحب دستگاهي مالک(۳)
تختگاهي را میسر نیامد - زیراکه هروضعي که پادشاهي درجهان
پدید آورده البته بعد مرور ایام و کرور اعوام آن چیز از جهان(۴) رفته - مگر
از مهتر آدم صلوات الله و سلامه علیه تا نوبت(۵) دولت سلطان انبیا
شهنشاه اصفیا رهنمای اولیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از
جملهٔ سلاطیني که در(۶) زمین بتقدیر حضرت رب العالمین جولانگري نمودند
شش یادگار از شش(۷) پادشاه عالم پناه درین جهان فاني بحکمت
رباني باقي مانده - چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران
بیان فرمود * * بیت *

چو برگشت(۸) کرد از جهان روزگار * ز شش پادشه ماند شش یادگار
کلاه از کیومرث آفاق(۹) گیـــر * ز جمشید تیغ از فریدون سریر
ز کیخسرو آن جام گیتي(۱۰) نمـــاے * که احکام انجم دران یافت جای
فروزنده آئینـــهٔ گوهري * نمـــودار تاریخ اسکنـــدري
همـــان خاتم لعل بر دوختـــه * بمهـــر سلیماني افروختـــه
المقصود از سلطان فیروزشاه نیز وضع طاس گهڑیاله از حد خراسان تا

(۲ ن) از * (۳ ن) مالک * (۴ ن) از جهان رفته و حبط گشته - و در دیگر - از جهان رفته ونسیه گشته * (۵ ن) نبوت * (۶ ن) درین * (۷ ن) از شش تاجدار نامدار * (۸ ن) برگشته شد * (۹ ن) شد تخت گیر * (۱۰ ن) انجم *

بنگاله این یادگار باقي ماند - اما آن شش چیز که ازان شش تاجدار باقي ماند در هر شش چیز (۲) ایشان را یکن چیز مطلوب بود - و بیشتري ازان وضع مقصود دنیاوي مینمود - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله وضع طاس گهڑیاله کرد و در وضع کردن آن جد و جهد بسیار نمود اگرچه ظاهرًا مطلوب دنیاوي میخیزد چون در زیر معني نظر کنند مقصود آخرت نیز بر دست مي‌آید - چنانچه این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف که مورخ تواریخ سلاطین شریف است درین تواریخ بر سبیل اختصار هفت منافع دیني در قلم آورده منفعت اول آنست چون طاس گهڑیاله بنوازند آواز آن در گوش جهانیان برسانند عالم و عالمیان از رفتن روز و گذشتن شب معلوم کنند - اهل غفلت جبلت را از انصرام شدن عمر عزیز خود یاد آرند زمان زمان هزار افسوس کنند - در طلب آخرت میل کنند *

* بیت *

* هر ساعتي که بر در شه طاس میزنند *

* نقصان ز عمر میشود آن یاد میدهند *

منفعت دوم آنست چو هوا تاریک شود در سمت آسمان بتقدیر حضرت سبحان غبارے پدید آید مسکین مصلیان را وقت ظهر و عصر معلوم نشود - بدلائل عقلي و ادراک فهمي نماز ظهر بوقت عصر ادا کنند - و نماز عصر بوقت غروب ادا کنند - درین مسئله

(۲ ن) درین شش چیز *

میان علماے دین و مشائخ اهل یقین اختلافات بی‌نهایات است
هریکی باجتهاد خویش از آثار انوار کثرت درک بیش قولی مخالف
قولی میگویند - چون این چنین حرکات[۲] میان مصلیان با برکات
پدید آید و بدیشان معلولی رخ نماید بمجرد آنکه آواز طاس گهڑیاله
بگوش[۳] ایشان برسد جمله عالم را معلوم شود که این‌قدر روز گذشته است
و این‌قدر مانده - وقت ظهر درآمده و یا گذشته - هیچ شبه در اوقات
ظهر و عصر نماند - منفعت سیوم آنست چون صاحبان نماز تهجد
برای ادای نماز تهجد برخیزند و قیاس شب معلوم نشود در تردد
افتند - و نماز تهجد بر پیغامبر ما صلی‌الله علیه وسلم فرض بود - کما
قال الله تعالی فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا - و سنت است بر امت پیغامبر علیه الصلوة
و السلام - اگر[۴] مومنی تهجد اختیار کند (و وقت تهجد آنست که
چون شب از نیمه چیزی زیادت گذشته باشد) چون صاحب نماز تهجد
برای تهجد برخیزد و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتد - چون آواز
طاس گهڑیاله در گوش او برسد شبه از دل او برخیزد - منفعت
چهارم آنست که برای شناختن سایهٔ اصلی مر مصلیان را حاجت
کلی‌ست - و درین مسئله میان علما اختلاف جبلی‌ست - بلکه[۵] علما گویند
که دانشمند کامل حال کسی‌ست که او چهارده علم خوانده باشد
و علم نجوم داخل این چهارده علوم است - و شروع کردن در علم نجوم

(۲ن) اوقات * (۳ن) در گوش * (۴ن) نقلست اگر آه * (۵ن) ملک علما *

حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم منع فرمود - و علما نیز منع کرده - مگر همین قدر که احکام سایهٔ اصلی معلوم شود - و سایهٔ اصلی در هر ماه شمسی گشتن میآید - زیراچه وقتی روز بزرگ میشود و شب خرد - وقتی شب بزرگ میگردد و روز خرد - از یک و نیم قدم تا ده و نیم قدم مدت دوازده ماه شب و روز زیادت و نقصان میشود - و این تفاوت بجز عالم ربانی دیگرے نمیداند - چون وضع طاس گهڑیاله شد و دران طاس برای معرفت پاس قانون نهاده و آئین پدید آورده چون پاس مرتب شود در طاس آخرین باختیار حکمای باریک بین گجر[2] زنند - اعنی آن[3] مقدار پاس[4] که آن روز ست بعد اتمام پاس آن قدر طاس روزینه در هم نوازند - معلوم شود که درین ماه آفتاب در فلان برج است - و سایهٔ اصلی درین ماه در فلان برج است - چندین قدم است - درین ضابطه بنجوم شروع کردن حاجت نیست - منفعت پنجم آنست که چون روزه داران ماه مبارک رمضان عمت برکاته روزه بدارند وبوقت نماز شام بحکمت حضرت علام هوا تاریک شود و اهل صوم گمان برین برند مگر آفتاب غروب کرده و وقت نماز شام در آمده بدین گمان صائمان روزه افطار کنند - بعده هوا صاف شود - و غبار از آسمان برود - آفتاب نمودار کند آن طائفه روزهٔ ماه مبارک رمضان شکسته باشند - میان علمای شریعت و مشائخ طریقت در باب این طائفه اختلاف افتاد - هریکی

(۲ ن) کهر - کنهر ۰ (۳ ن) این ۰ (۴ ن) طاس ۰

درین مسئله بانواع اجتهاد آگاهي داد - آن مسکینان روزه افطار کنندگان درین گفتگو افتادند - چون حضرت فیروزشاه وضع طاس گهڑیاله کرد بمجرد آنکه بوقت غروب آواز طاس گهڑیاله بگوش روزه داران رسد في الحال روزه افطار کنند - و ازین جملهٔ اختلاف علما بیرون آیند زهي منافع عظیم - منفعت ششم آنست چون اصحاب سحرني[۲] براي خوردن طعام سحر برخیزند و بعد از خوردن طعام سحر ایشان را معلوم گردد که صبح دمیده است برین وجه در روزهٔ[۳] ایشان شبه افتد چون آواز طاس گهڑیاله بگوش ایشان رسد از قیاس بقیهٔ شب معلوم گردد - اگر شب باقي باشد طعام بخورند - و اگر صبح دمیده باشد بغیر خوردن طعام سحر روزه بدارند - منفعت هفتم آنست اگر کسي خواهد نماز عشا در ثلث شب بگذارد (و نماز خفتن بعد از ثلث شب گزاردن مستحب است) چون آن شخص برخیزد و گمان برد مگر از شب چیزي باقي نیست براي اداي نماز عشا در تردد افتد - چون آواز[۴] طاس گهڑیاله بشنود آن تردد از خاطر او برخیزد این هفت منافع بود که این مورخ درین تواریخ بازنمود - و اگر تمام منافع وضع طاس گهڑیاله بنویسد مطول گردد - الغرض ازان شش یادگار سلاطین پیشین یکن منفعت دنیاوي بود - از وضع طاس گهڑیاله هفت منفعت اخروي روي نمود - معهذا چون سلطان فیروزشاه

(۲ ن) سحره • (۳ ن) روزهٔ ایشان بشبه افتد • (۴ ن) آواز از طاس گهڑیاله •

از مهم تهته بازگشت در شهر دهلي آمد - در استمالت مملکت مشغول گشت - براي وضع طاس گهڙياله در نشست - چند روز حضرت شاه فيروز و منجمان درگاه او را همدرين گذشت - چون آواز طاس در گوش خلائق افتاد هر يک تني که ازان انجمن براي تماشاي طاس گهڙياله در شهر فيروزآباد آمده بودند هريکي ابواب حيرت کشاد - براي ديدن طاس گهڙياله رخ نهاد - جملهٔ عالم از وضيع تا شريف جوان و پير کبير و صغير براي نظاره آمدند - و آن طاس گهڙياله بالاي دربار (۲) کوشک شهر فيروزآباد داشتند - خلائق براي نظاره ميرفتند - تا کار (۳) منافع طاس گهڙياله و عظمت او بجائي رسيد و بمرتبهٔ کشيد که درميان سکههاي تاجداران و علامات (۴) جهانداران داخل آمد - و سکه چه باشد که بغير پادشاه با جاه عالم پناه بر غيري اطلاق نتوان کرد - طاس گهڙياله نيز دائم پيش دَربار دُربار سلاطين نيکوکار نوازند - اين بود شرح طاس گهڙياله - خواجه ميفرمايد *

* بيت *

بار مسيحا نکشد هر خري (۵) * محرم دولت نشود هر سري

قسم چهارم بازآمدن سلطان فيروزشاه از سواري مهمهاي بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملکت هژده مقدمه

(۲ ن) در باب * (۳ ن) کاربار * (۴ ن) علامات داران جهانداران *

(۵ ن) کسي *

مقدمهٔ اول بازآمدن[2] حضرت فیروزشاه از سواریٔ مهمها

نقل است سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله در شهر دهلي بود - در استمالت مملکت جهد بليغ مي‌نمود - مانا که رسولان از معبر رسيدند - ايشان را براي[3] پايبوس درگاه شهنشاه بردند - رسولان مذکور بر طريقهٔ مستغيثان[4] مشهور زبان کشادند - بدان سبب که قربت[5] حسن کانکو در معبر پادشاه بود - چون سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانهم ازين جهان بدان جهان پيوست و سلطان فيروزشاه در پادشاهي نشست فرمانهاي شهنشاه در معبر رفت - خلق معبر متفق گشت - جميع خلائق در دولت‌آباد رفت - قربت حسن کانکو را پيش کردند - و در معبر آوردند - و بر سر خويش بپادشاهي اختيار کردند - سر از اطاعت سلطان‌فيروز کشيدند - و قربت حسن کانکو (که در معبر بپادشاهي نشسته بود) جمله افعال قبيح بصريح پيش گرفته راويان محقق برين مورخ ضعيف شمس‌سراج‌عفيف گفته و گوهر اخبار بدين‌آثار سفته - چون آن قربت حسن کانکو در محل بارجا بار دادي در دست و پاي خود پيرايهٔ عورات پوشيدي - در گلوي و دست او همه پيرايهٔ عورات بودي - و او را با امارادن افعال قبيح

(۲ ن) بازماندن • (۳ ن) از براي • (۴ ن) مستغاثيان • (۵ ن) قريب حسن‌کانکو •

بصریح شدي - الله تبارک و تعالی جمیع مسلمان را از اقامت این فعل نگاهدارد - آمین آمین آمین - القصه[2] چون قربت حسن کانکو در شهر معبر این چنینها آغاز کرد خلق معبر ازو بغایت و بي نهایت تنگ آمدند - و ازو و از افعال او بستوه رسیدند - بکن[3] مفسد که در حوالي معبر میباشد با جمعیت انبوه و پیلان با شکوه در معبر درآمد - و قربت حسن کانکو را زنده گرفته - بعد از گرفتن کشته شهر معبر خود گرفته - بتمام[4] معبر که شهر مسلمانان بود خراب گردانیده بلکه عورات مسلمانان بر دست هندوان گرفتارشده[5] - در شهر معبر بکن[6] اقامت کرده * بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار

الغرض چون این آیندگان در خدمت سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز آمدند چنین داستان بازنمودند - سلطان فیروزشاه بر ایشان گفت که در اول حال و آغاز مقال از ذات شما صفات طغیان ظاهر گشت چون خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانهم از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده فرمان طغراي ما بجانب شما صادر شده - شما اطاعت فرمان ما نکرده در دولت آباد رفته قربت حسن کانو را آورده در معبر نشانده - چون ازو افعال قبیح

(۲ ن) في القصه * (۳ ن) یمکن مفسد * (۴ ن) بتمام معبر که مسلمانان بودند خراب گردانیده * (۵ ن) خراب شده و گرفتار گردیده * (۶ ن) کفر اقامت شده *

صربی در وجود آمده قهر حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بر شما نازل شده اهل کفر استیلا یافته هر همه را زیر و زبر گردانیده این زمان شما مضطر شده و بینوا گشته اینجانب آمده - پیش ازان این قدر اندیشه نکرده - درین وقت لشکر ما از غایت بسیاری مهمها و سواریهای متواتر ماندگی آورده است - چندگاه بکرم آله لشکر ما در شهر قرار گیرد ماندگی فرود آید - انشاء الله تعالی اگر حیات باقی ست و عنایت الله دمادم ساقی(۲) ست باردیگر آن طرف رخ آورده شود - سبحان الله تعالی زهی شاه فیروز پادشاهے صاحب کیاست و فراست بود - چون دید که لشکر بغایت درمانده شده و چند مهم متواتر کرده اگر سمت معبر سواری شود تا چه نوع افتد *

* بیت *

* شهر و سپـه را چون شوی نیک خواه *

* نیک تو خواهد همـه شهر و سپـاه *

معهذا سلطان فیروزشاه مستثنی رسولان معبر را بازگردانید - و گلدستهٔ معذرت بدست شان داد - و خود بدولت و سعادت دنبال استمالت مملکت در امورهای سلطنت مشغول گشت - بعد چندگاه حضرت فیروزشاه با دستور هواخواه در محل خلوت انوار آثار مملکت و اسرار سلطنت درمیان آورد - و این لفظ از زبان برآورد(۳) - و راز دل از بسیاری تفکر مشکل پیش او کشاد که ما را اتفاق سواری سوی دولت‌آباد

(۲ ن) باقی * (۳ ن) براورده بر راز آه * -

در دل میگذرد - از سبب ضعف خلق اندیشه کرده میشود - و پادشاهان براي گرفتن ممالک و در ضبط آوردن اقالیم بغایت حریص باشند - جوهر و گوهر کوشش بحد تراشند - آن زمانه زمانهٔ پیشین بود - درین دورها از تاثیر گردش طورهاي زمانه دیگر پدید آمد - کما قال النبي علیه الصلوة و السلام کل یوم ابتر[۲] یعني هر روز از روز دیگر در اشغال کوتاه است - درین محل دستور بازنمود که حاصل از مملکت دو چیز است - یک چیز آنست که پرورش رعیت و استمالت مملکت و غمخوارگي اسلامیان اهل سنت و بیغم گردانیدن ذمیان بد ملت و در آمان داشتن امانیان سلطنت و دوم چیز آنست قلع کفار و قمع اشرار و گرفتن ممالک بکوشش بیشمار - بحمد الله که در عهد دولت شهریار و دور مکفت جهاندار پرورش رعیت و استمالت مملکت و محافظت مسلمانان اهل برکت در طور عظمت شاه اینچنین شده که هیچکس بتجسس بسي درآئین تاجداران پیشین و قوانین شهریاران دور بین اینچنین نشان نداده و قلع کفار از اقبال جهاندار بتوفیق عنایت حضرت غفار بسیار بسیار شده - و لشکر دار الملک دهلي چنان تازه و قوت گرفته است که سوار شدن شهریار حاجت نیست - چون در مقامي کفره روي بفساد آرد بندهٔ از بندگان درگاه و معتمدي از معتمدان بارگاه نامزد[۳] شود بیخ آن طائفه بر کند - تا انتباه دیگران شود - اما براي گرفتن ملکها

(۲ ن) بتر البتر کوتاه (۳ ن) گردد *

و دست آوردن اقاليم در جوار مملكت دهلي بيشتري اقاليم اهل اسلام است - و تيغ زدن با اهل اسلام يک فائده حاصل آيد - و ده زيان روي نمايد - آن ده زيان اينست - يكي آنكه هر قدمي كه مردم جانب قلعهٔ مسلمانان ميزنند و براي رنجانيدن ايشان ميكوشند آن تمام عقاب بر حكم فرمان حضرت وهاب در نامهٔ اعمال اين كس مينويسند - دوم آنست اموال بيت المال براي آن جمع ميكنند تا قوت در اسلام زيادت گردد - نه آنكه بيت المال خرج كنند - و براي قلع مسلمانان روند - سوم آنست چندين هزار مسلمانان نيكوكار بي موجب در محنت و مشقت ميافتند - چهارم آنست عمر عزيز و حيات لطيف در باطل ميگذرد - و در دمي و قدمي گناه مينويسند - پنجم آنست اگر آن مقام در دست آيد و گوهر فتح روي نمايد چندين هزار عورات مستورات و مخدرات مسلمانان فضيحت ميگردند - ششم آنست اموال باطل و نامشروع در بيت المال جمع ميشود - هفتم آنكه سلاطين ديگر را مقاومت كردن با اهل اسلام دستور ميشود - هشتم آنكه چنين افعال ميان شهرياران خوش خصال پسنديده نبود - نهم آنكه براي مالايعني چندين هزار در هزار خصمان حاصل ميشوند - فرداي قيامت آمنا و صدقنا جواب هر يک دادني ست - دهم آنكه در محشر قيامت از روي حضرت سيد الانبيا پيغامبر با صفا محمد مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم شرمندگي آرد - كما قال رسول الله صلى الله عليه و آله

و سلم انما المؤمنون اخوة - درین محل دستور مذکور مکرر کرده
که بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه این ده وجه بر سبیل ایجاز و اختصار
بازنموده - اگر از گناه مضرت اهل اسلام گفته آید مدتي باید که
آخر شود - و آن یک فائده چیست آنست که میان جهان و
جهانیان و عالم و عالمیان آوازه براید که فلان پادشاه فلان اهل اسلام را
بقهر و غلبه دست آورده - و مشتي مسلمانان را که دران مملکت
بودند زیر و زبر گردانیده - در اقامت این فعل عندالله هیچ نفعے نیست
و مضرت بسیار و گناه بیشمار و خصمان بي کنار - و اهل کیاست
عقل و درایت فضل از جهت خود نمائي میان خلق عند الله
گناه بیشمار اختیار نکرده - چون خانجهان چنین داستان بر قانون
راستان بیرون (۲) داد و آثار اسرار پیش حضرت شهریار صریح کشاد
حضرت فیروزشاه را کلمات دستور موافق افتاد - بغایت پشیمان و
پریشان گشت - و چشمها پر آب کرد - و فرمود که درین کلمات همه (۳)
رموزات فوائد درجهاني و قواعد اساس سلطاني است - بعد ازین (۴)
جزم کرده شد که بعنایت علام بر اهل اسلام لشکرکشي نکنم - حاضران
درگاه و ناظران بارگاه که پیش آن درگاه (۵) بودند سر بر زمین آوردند
دعا کردند - درین محل سلطان فیروزشاه گفت آنکه (۶) مسلمان خواهد بود
چگونه او را غم ایمان خود در دل نخواهد گذشت - و دنیا چیزے

(۲ ن) سپردن داد * (۳ ن) هم * (۴ ن) ازان * (۵ ن) آن ماه *
(۶ ن) آنچه مسلمانان خواهند بود که او را غم آلا *

نیست - اگر با ایمان رفته شد زهے کار و خهي بازار و احسن کردار
دران روز سلطان فیروز خانجهان را بارانی علم کتف کسوت خاص
که پوشیده بود پوشانید - زهے پادشاه[2] نادرهٔ دوران و خهي[3] وزیر
اعجوبهٔ جهان - المقصود آنکه حضرت شهنشاه بر گزیدهٔ حضرت الله[4]
بدین سبب مدت چهل سال کامل در مملکت شامل ملک راند
و از زیان و مضرت اهل اسلام احتراز کرد - چنانچه خواجهٔ نظامي
نوشته * ابیات *

سکنـــدر بتدبیـــر دانا وزیر * بکـم روزگاري شد آفاق گیـر
شه ما که بد خواه را کرد خرد * براي وزیر از جهان گوي برد

مقدمهٔ دوم اهتمام سلطان فیروزشاه براي جمع کردن بندگان

نقل است چون شاه فیروز را بتقدیر الله براي جمع کردن بندگان
هواخواه اهتمام بسیار و کوشش بیشمار در دل افتاد تا کار این بار و
آثار این گفتار بجائے کشید و بمرتبهٔ رسید که بر جمله مقطعان اقطاعات
و کل عهده داران احسن صفات تاکید بر تاکید شده هر محلي که
نهب کنند باید که بندگان بچینند[5] - آنچه لائق درگاه و شایستهٔ
بارگاه پادشاه باشند بحضرت ما برسانند - آري عجب کاري و

(۲ ن پادشاهي * (۳ ن) زهي * (۴ ن) حضرت ودود * (۵ ن)
بجستند *

بو العجب اسرار - چون در کاري و نفاذ کرداري پادشاهان اهتمام فرمايند و کوشش نمايند معلوم است که چه شود - جمله مقطعان چون در حضرت خسرو جهان مي‌آمدند هر يکي بر اندازهٔ دستگاه خويش از آثار رغبت[2] شهريار بندگان چيده و خوبصورت و اصيل را جامهاي پاکيزه پوشانيده روباکها کشيده بر سر ايشان کلاه و موزهاي لعل در پاي و دستارچهٔ کشيده در کمر بسته خدمتي پيش تخت ميگذرانيدند - و رسمي بود سلطان فيروز را هر سال چون مقطعان از اقطاعات براي پايبوس حضرت شهنشاه شش جهات مي‌آمدند خدمتها از هر جنس بر اندازهٔ دستگاه خود مي‌آوردند[3] - چنانچه از جنس اسپان تازي دريائي و ترکيان بيش بهائي و پيلان نامتناهي و جامهاي بانواع اجناس قيمتي و اواني زر و نقره بے قياس و اسلحه[4] و شتران و استران و جز آن هر يکي بر اندازهٔ اقطاع خويش از هر جنسے بعضے صدگان و بعضے پنجاهگان و بعضے و بيستگان و بعضے يازده‌گان مي‌آوردند و ميگذرانيدند - و بندگان نيز مي‌آوردند و فرمان حضرت[5] شهريار و طغراي مکنت جهاندار برين جمله بود - آن مقدار خدمتي که مقطعان اقطاعات بيارند آن را قيمت کنانند بدل محصول اقطاع مجرا دهند - بلکه قاعدهٔ خدمتي بےقياس وضع سلطان فيروزشاه بود - در عهد سلاطين ماضيه اين رسم نبود - هر مقطعے

(۲ ن) رعب * (۳ ن) ميافزودند * (۴ ن) و شکره و اسلحه * (۵ ن) حضرت شهنشاه شهريار *

که از اقطاع آمدے آنچه میسر شدے پیش حضرت سلاطین ماضیه گذرانیدے - و آن خدمتي در محصول وضع نشدي - چون دور حضرت فیروزشاه رسید فرمان فرمود - که مقطعان را خرج و اخراجات بسیارست ایشان را خدمتي معاف دارند - و مزاحمت ندهند سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - هر مقطعي که از اقطاع بیاید و هر جنسي که دران اقطاع دست میدهد بسیار بسیار در حضرت بیارد - و بهاي آن از محصول مجرا ستاند - تاهردو طرف عزت حاصل آید - هم مقطع را حرمت باشد - وهم آن خدمتي درخور پادشاه میان خلائق پیش تخت بگذرد - تا چهل سال کمال این قاعده مستقیم ماند - الحاصل از تاثیر جهد آن شهریار هر مقطعي که بندگان بسیار خدمتي میگذرانید بران مقطع مراحم فراوان و عواطف بي پایان مبذول میفرمودند - وهر مقطعي که بندگان اندک گذرانیدے در باب او مرحمت بر موازنهٔ آن شدي - چون مقطعان اقطاعات را بالیقین محقق گشت(۲) (که قصد حضرت شاه براي جمع کردن بندگان هواخواه بسیارست) جمله مقطعان اقطاعات را از همه(۳) کارها و کل کردارها این کار اهم پیش آمد - این کار را بر همه کارها مقدم داشتند در(۴) چند سال از تاثیر جهد خسرو خوش خصال بندگان پسندیده افعال چندان جمع شدند که در تحریر قلم و تقریر زبان در نگنجد چون حضرت شاه را معاینه شد که بندگان بسیار جمع شدند بعضے را

(۲ ن) گشته * (۳ ن) هم از کارها * (۴ ن) سر - که *

در شهر ملتان و بعضے را در شهر مشهور دیبالپور و بعضے را در شهر
حصار فیروزه و بعضے را در سامانه و بعضے را در گجرات و همچنین در
هر اقطاعي براي سکونت فرستاد - و هم دران اقطاعات استقامت
ایشان هر یکي کرده - براي پروردن ایشان دست احسان برآورده
و بعضے بندگان را هم در اقطاعات مذکور میان حشم نان پرداخت
تعین کرده - و دیهها در وجه داده - و دیگر بندگان که در شهر بودند
هر یکي را مشاهرهٔ کامل تعین کرده - بعضے را صد تنکه و بعضے را پنجاه
تنکه و بعضے را چهل و بعضے را سي و بعضے بیست و پنج تنکه کمینه
را بیست تنکه - و از ده تنکه کسي را کمتر نبود - و در ماهي یا
شش‌گان ماهي یا چهارگان ماهي یا سه‌گان ماهي نقد بي‌قصور
و نقصان از خزانهٔ موفوره میيافتند - بعضے در کلام الله و حفظ و بعضے
در علوم دیني و بعضے در قسم تحریر مشغول شدند - و بعضے در
خانهٔ کعبه بر حکم فرمان رفتند - و بعضے را تسلیم طوائف کردند
ایشان حرفت صنعت آموختند - موازنهٔ دوازده (۲) هزار نفر بندگان
کاسب هر جنس شدند - و چهل هزار بنده هر روز در نوبت سواري
و خانه حاضر میبودند - جمله یک لک و هشتاد هزار بندهٔ آن
شهریار در شهر و اقطاعات جمع شدند - حضرت شاه فیروز براي ایشان
بسیار چیز میخواست - و براي آسودگي و سیري ایشان کوشش
مینمود - چنانچه بیخ استقامت و دستگاه ایشان درقعر زمین رسید

(۲ ن) دو هزار *

شهریار این کار بر خود طریقهٔ واجبات پنداشت - تا کار این بار بجائے رسید (۲) و کردار این اسرار بمرتبهٔ کشید (۳) که عرضهٔ بندگان علاحده مجموعه دار علیحده خزانهٔ وجه بندگان علیحده دیوان بندگان علاحده چاؤش غوري و نائب چاؤش غوري دیوان علیحده - اعني اصحاب دیوان بندگان از اصحاب دیوان عالي وزارت بکلي علیحده بود - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله جانبي (۴) سواري کردي بندگان تیرانداز علیحده جُنگ بسته پیش شده میرفتند و بندگان تیغدار هزار (۵) هزار علیحده و بندگان آورد علیحده و طائفهٔ بندگان ماهلے بر پشت نر گاو میش سوار علیحده و بعضے بندگان هزاره اسپان تازي و ترکي‌سوار با خیل و تبار هزار اندر هزار عقب پادشاه شده میرفتند - اینچنین بندگان بي‌عدد جمع شدند - تا کار بحدي رسید که درجمیع کارخانهاي خاص (چنانچه آبدار وشرابدار و جامدار و مطبخي و عطردار و طشت دار و چتردار و شمعدار و پرده دار و جاندار و سلاحدار و شکره دار و یوزبان و سیه گوش دار و پیلبان و ستوربندان و خاصدار و دارو دار و سنگتراس و سقا و جز آن و براي (۶) خدمت محل درون و محل برون و علمخانه و در نوبت پلس و ترغاک و چوکي در سفر و حضر و بندگان قرآن خوان در کتابخانه و علمخانه و گهڑیال خانه و محرران در

(۲ ن) کشید * (۳ ن) رسید * (۴ ن) جائے * (۵ ن) هزار در هزار *
(۶ ن) و براي خدمت محل درون و محل دوم و محل سیوم و علمخانه *

دواوین و بعضے بندگان در دیوان عرض و دیوان وزارت میان نفیا و بعضے بندگان مقطعان و پرگنه‌داران و شحنگان محلها و جز آن) تعین شدند چنانچه هیچ مقامي از بندگان سلطان فیروزشاه خالي نبود - و هیچ شهریاري تاجداري در مملکت دهلي این مقدار بندگان جمع نکرده مگر بفرمان خداي تبارک و تعالی سلطان فیروز توفیق یافته - و سلطان علاءالدین مرحوم موازنهٔ پنجاه هزار بنده جمع کرده بود - و مشیر (۲) و بشیرش ایشان بودند - بعد دور علائي بحکمت کبریائي هیچ پادشاهے با جاهے صاحب دستگاهے در مرکز دارالملک دهلی براي جمع کردن بندگان غلو (۳) نکرده - مگر سلطان فیروز کرده - سبحان الله چون در ازل (۴) حضرت ذوالجلال و کریم متعال قلم برین رانده (که در شهر دارالملک دهلي بحکمت ازلي چند سال بعد از نقل فیروزشاه تقاتل و تفاني میان زمرهٔ مسلماني پدید آید - و آن فطرتها بواسطهٔ بندگان مذکور بخلائق جهان رخ نماید) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی سلطان فیروزشاه را برین آورد - تا در مدت چهل سال کمال بندگان را جمع گردانید (۵) - چون (۶) احکام الله تبارک و تعالی بنفاذ رسیدنیست سلطان فیروزشاه بتقدیر حضرت اله این کار را یکي از فرائض (۷) پیش گرفت - و براي جمع کردن بندگان بدل و جان در نشست - تا این کار این بار بدین پایه رسید و بدین مقام انجامید

(۲ ن) مبشر * (۳ ن) تعلق * (۴ ن) ازل آزال * (۵ ن) کرده *
(٦ ن) چنین * (۷ ن) فرائضات *

چون بندگان مقطعان پیش میگذرانیدند بعضے بندگان بر حکم فرمان سلطان تسلیم بعضے امرا و ملوک میشدند - تا ایشان را ادب خدمت آموزند - امرا و ملوک آن بندگان را بر طریق فرزندان میپروردند و طعام و جامه و سر جامه شستن (۲) و هنر آموختن و مقام خوردن و خفتن و غمخوارگي ایشان بواجبي نگاه میداشتند - و هرسالي ایشان را پیش تخت میگذرانیدند - و ادب (۳) و خدمت و هنرهاي ایشان پیش تخت عرضه میداشتند - سلطان فیروزشاه در باب آن امرا و ملوک چندان مرحمت میفرمودند که در تحریر نیاید - حاصل ازین سطور آنست که اینچنین اهتمام بکوشش شهنشاه عظام را درین کار افتاد - آخر الامر کار بندگان مذکور بجائے کشید که بعد از سلطان فیروزشاه سرهاي جگرگوشگان او را بي‌دریغ بریدند - و پیش دربار آویختند - کما قال الله تبارک و تعالی و عسی ان تحبوا شیئا و هو شرلکم - انشاء الله تعالی در مقدمهٔ ذکر سلطان محمد فیروز (۴) ذکر ایشان نوشته آید * * بیت *

* حکمے که خدا کرد حقیقت شدنیست *

* از حکم خدا کیست که گردن تابد *

مقدمهٔ سیوم آمدن جامهٔ خلیفه خلد الله ملکه

نقل (۵) است چنانچه از حضرت خلیفه خلد الله ملکه جامه

(۲ ن) نشستن * (۳ ن) آداب خدمت * (۴ ن) ابن فیروز شاه * (۵ ن) نقل است جامه که برای محمد شاه بن تغلق شاه آمد آه *

برای سلطان محمد شاه بن تعلق شاه مي آمد همچنان براي سلطان فیروزشاه نیز حضرت خلیفه جامه فرستاد - و براي سلطان محمد بن تغلق شاه جامه بالتماس او آمده بود - چنانچه بیان آن این مورخ ضعیف شمش سراج عفیف در ذکر سلطان محمد بن تغلق شاه مشرح نبشته است - و براي سلطان فیروزشاه بکرم آله حضرت خلیفهٔ با جاه[۲] بغیر التماس فرستاد - بلکه حضرت خلیفه چند نشانهٔ مراتب خویش نیز برابر داده - و هربار که جامهٔ خلافت از حضرت خلیفه براي سلطان فیروزشاه آمدي سه دست جامه آمدي - یکي براي[۳] سلطان فیروز دوم براي شاهزاده فتح خان سیوم براي خانجهان - المقصود چون جامه از حضرت دارالخلافت میآمد سلطان فیروزشاه استقبال مینمود - از شهر بیرون میآمد - و خلعت خدمت حضرت خلیفه را بتعظیم و تکریم تمام بر هردو دست میگرفت - و برسر و چشم خود میداشت - بعده بادب تمام در ملاي عام بحضور خواص[۴] و عوام بشرف خلعت خلیفهٔ زمان ابن عمر بن رحمان و امام وارث ملک[۵] امامان ابوالفتح ابي بکر بن ابي الربیع سلیمان خلدالله ملکه و خلافته و علی العالمین فضله و رافته مشرف گشت - و منشور فرمان طغراي همایون اعلی اعلاه الله شرقا و غربا و جنوبا و شمالا دائما قائما رافعا عالیا (که براي جمیع امور امامت[۶]

(۲ ن) با جاه و نعم القماس فرستاد * (۳ ن) از براي * (۴ ن) خاص و عام * (۵ ن) امان * (۶ ن) امامت و خلافت و نیابت و سلطنت *

خلافت و نیابت سلطنت من کل الوجوه باذن مطلق از حضرت دار الخلافت صادر شده بود و بخطاب سید السلاطین مخاطب گردانیده بودند) آرندگان بدست سلطان فیروزشاه طاب الله ثراه دادند - سلطان آن منشور همایون را بسرعت تمام پیشتر شده بهر دو دست با ادب تمام و اعزاز و اکرام ستده بوسیده بر چشم راست و چشم چپ داشته تا دیرے بر تارک سر نهاده (۲) - و بشرف مطالعه آن مشرف شده - بعده بسوي دار الخلافت سر بر زمین (۳) آورده - و حجاب بارگاه بانگه برآورده بشرف سعادت ملاقات و مصافحه و کفار گوفتن آرندگان باهتمام تمام با هر یکی مشغول شده - و بر هر یکي پرسش فراوان کرده - بعده شاهزاده فتح خان را جامهٔ خلیفه پوشانیده - و خانجهان را جامهٔ خلیفه پوشانیده - بعده آرندگان جامه و فرمان منشور را براي هر یکي بر اندازهٔ هر یکي جامها بدست خود میپوشانیده - و جمیع خانان درگاه و امرا و ملوک بارگاه را جامه ها از جامه‌دار خانهٔ خاص میپوشانید - دران روز بحضرت شاه فیروز جشن عام بحضور خلائق تمام میشد - سلطان فیروزشاه جامهٔ خلیفه را بدین تعظیم پوشیدي و آن جامه را براي تبرک و برکت در جامه‌دار خانهٔ خاص میداشتند و آن نشانهاي مراتب دولت را در علمخانهٔ خاص گرد مي‌آوردند آرے عجب اسرارے - چون سلطان فیروزشاه بعنایت اله بدین حد نظر از خود بیني و خود ستائي برداشته نظر بر کرم حق

(۲ ن) داشته ‧ (۳ ن) رو آورده ‧

داشته بود (یعني من چه مرتبهٔ آن دارم که جامه از حضرت خلیفه التماس کنم و این خصال انبیا و افعال اولیا است) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در دل خلیفه الهام کرد تا بغیر واسطهٔ التماس سلطان فیروزشاه از درگاه حضرت خلافت جامه رسید - سبحان الله آن زمان که پیغامبر ما محمد مصطفی با صفا صلی الله علیه و آله و سلم عمر مبارک ایشان بحد چهل سالگي رسید بعد از چهل سال کمال مدت شش ماه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت الله تبارک و تعالی بکرم عمیم و احسان قدیم در خواب وحي مینمود - و هربار ملک رویا ابواب بشارت با اشارت میکشود - درین محل پیغامبر فرمود - اگرچه شش ماه بخواب میدیدم و این اشارت با بشارت در خواب مي شنیدم که تو پیغامبري با آن هم خود را درین مرتبه نمیدانستم - هم ازینجاست و درین مسئله اقاویل علما ست که خواب چهل و ششم جزو ست از اجزاء(۲) نبوت - زیراچه پیغامبر را بعد از چهل سال کمال شش ماه وحي در خواب بود - برین وجوه(۳) چهل و شش جزو باشد - معهذا بعده بعد از شش ماه وحي در بیداري آمد - که آن قصص در تفاسیر مسطور ست - و در همه کتابها مذکور - چون حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اینچنین نظر از خود بیني برگرفته

(۲ ن) از پیغامبري * (۳ ن) برین وجوه چهلي و ششمي چهل وشش جزو باشد *

بود حضرت الله تبارک و تعالی ابواب کرم کشود - و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را ختم انبیاي درگاه خود گردانید - چون سلطان فیروزشاه را حضرت آله بهمه چیز آراسته بود این خصال انبیا و انعال اولیا در ذات با برکات احسن صفات او عطا فرمود - از غایت بزرگي نظر از خود بیني برگرفت - و بدرگاه با جاه اعلی بارگاه دارالخلافت گستاخي التماس جامه نکرد - و خود را چیزے ندانست - الله تبارک و تعالی او را جامه از غیب رسانید - و ختم سلاطین گردانید * بیت *

* من کیم[۲] تا همه عالم بنهم پای طلب *
* زانکه در کویتو سرهاي سران پامالند *

مقدمهٔ چهارم نشستن سلطان فیروز در محل بارجا

نقل است که سلطان فیروزشاه را محلهاي نشستن در بارجا سه محل بود - یک محل را محل صحن گلین گفتندي - و آن[۳] محل را محل داکه نیز میگفتندي یعني محل انگور - و محل دوم را محل چهچه چوبین گویند - و محل سیوم را محل بارعام گویند - و آن محل را صحن میانگي هم[۴] گویند - آرے عجب اسرارے در روش جهانداري و آئین شهرياري ست - محل بارجا صحن گلین محل

(۲ ن) من کیم در همه عالم تا نهم پاي طلب * (۳ ن) که آن محل را محل دکهه آاه * (۴ ن) همه *

جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه و امرا و معارف با جاه و بعضي اهل قلم با کلاه - هریکي بموجب تبلیغ در محل صحن گلین براي سلام میرفتند[۲] - و محل چهچه چوبین محل اخص خواصان ست - و محل[۳] سیوم یعني محل صحن میانگي محل بار عموم خلائق ست - و بیان بارجاي محل صحن گلین این مورخ طالب دین در مقدمهٔ بازدیده و بیان بارجاي محل صحن میانگي در مقدمهٔ شرح جشنهاي اعیان و شب برات و روز نو روز و ایام میزباني و ملاقات رسولان و جز آن کتابت کرده شده - المقصود چون سلطان فیروزشاه طالب دین سکونت شهر دهلي گذاشته بود در شهر فیروزآباد میماند - چون خواستي که در محل بارجا بنشیند بعد از دو سه روز چون از طاعات و عبادات فارغ میشد و قرآن میخواند (سبحان الله زهے مشغولي که فیروزشاه داشت چند سوره از کلام الله هر روز خواندي - و در روز جمعه سورهٔ کهف و در شب جمعه سورهٔ طٰهٰ بے ناغه خواندي - و هر[۴] روز نماز پنجگانه با جمعیت و جماعت گزاردي - و چند سیپاره از کلام الله هر روز وظیفه داشت - چون سلطان فیروزشاه قرآن خواندي و با آیات قرآن قران شدي در عین خواندن هر جاکه اسم الله اعظم دیدي از غایت شوق و نهایت ذوق بدست بوسیدي - و بر چشمها مالیدي - این فعل بر خویش بر طریق واجبات لازم گرفته بود * * رباعي *

(۲ ن) میرفتندي * (۳ ن) و محل سیوم آنست یعني * (۴ ن) و پنج وقت نماز هرروز با جمعیت آه *

من نام ترا بر کف خود بنگارم * پس دیدهٔ بران نام نهم خون بارم
ازبسکه دو دیدهٔ در خیالت دارم * در هرچه نگه کنم تونئي پندارم)

الحاصل[(٢)] بحکم فرمان شهنشاه کامل بعد فراغ طاعات[(٣)] و عبادات تخت دولت آراسته میکردند - اول حضرت شاه فیروز خود آمدي - و بر تخت سلطنت و اورنگ مملکت نشستي - بعدهٔ سراپردهٔداران خاص و عهدهٔداران سراپردهٔ میرفتند - و خدمت میکردند - پیشتر میشدند و مي‌پرسیدند - که براي گذاشتن سلام چه فرمان میشود - فرمان میشد خلق را در محل سلام بگذارند - سراپردهٔ داران[(٤)] خاص اول حجاب[(٥)] را میگذاشتند - چون حجاب خدمت کردند بعدهٔ بندگان تیغدار[(٦)] چند نفر معدود با سپرهاي زرین و سیمین رها میشدند - بعدهٔ دیوان رسالت رها شدي - و اصحاب دیوان قضا برابر دیوان رسالت میرفتند بعد ازایشان دیوان عالي وزارت دام عالیاً رها شدي - و همیشه محل دیوان وزارت طرف راستاي تخت است - بعد از دیوان وزارت دیوان عرضه رها شدي - و کوتوالان برابر ایشان میرفتند - و محل دیوان عرض طرف بازوي چپ تخت است - جمله شاهزادگان و خواصان عقب تخت سلطان فیروزشاه ایستادهٔ شدندي - و البته بعضے امرا و ملوک وصاحبان اقطاعات و کارکنان معاملات ایشان نیزبرطرف چپا بودندي هریکي بر نسبت خود ایستادهٔ شدي - هیچکسے را از زمرهٔ معارفان[(٧)]

(٢ ن) في الحاصل * (٣ ن) طاعت و عبادت * (٤ ن) پردهٔ داران *
(٥ ن) حجاب اهل مثاب * (٦ ن) بیمقدار * (٧ ن) معارف *

دران ایام بغیر کلاه بزرگ(۲) رها نمیکردندي - مگر همان چند نفر تیغدار و اشخاص که از پیش تخت جامهٔ زردوزي و بند سپید و کمر زر و کلاه باریکي و خلعت دیگر یافته بودند - چون آن اشخاص در دولتسراي خاص شاه مي‌آمدند هر روز آن کسوت پوشیده حاضر میشدند سبحان الله چه طور بود دور(۳) سلطان فیروزشاه که جمیع خانان و ملوک و امرا و معارف و اهل قلم همه کسوت نرمینه داشتند - و بهوس تمام در بر میکردند - دران ایام قباي جامه پوشیدن میان بزرگان عیب بود هر یکي از جامه عار کردي - القصه بالاي در یا نشیب هیچ کسے با وصلت بسے بغیر موزه و موي بند رها نمي‌شدي - گاه‌گاه بودي که در وقت بارجا شهنشاه مستثني بتماشاي پرانیدن شکره مشغول شدي و گاه گاهے بگردانیدن اسپان - اما آن طائفه که متصل تخت شاهي و نزدیک اورنگ شهنشاهي مي‌نشستند (چنانچه خانجهان وزیر ممالک(۴) متصل تخت راستا مي‌نشست - و امیرمعظم امیراحمد اقبال بالا تر از خانجهان و یک زانو پستر از خانجهان(۵) مي‌نشست - و این مرتبه در قسم ملکي و آئین جهانداري نه بالاتر خانجهان گویند نه فرود تر - معهذا ملک نظام الملک امیر حسین امیر میران که نائب وزیر ممالک بود فرود خانجهان مي‌نشست) متصل تخت همین سه نفر پاي تخت مي‌نشستند - و طرف بازوي راستا عقب

(۲ ن) تبرک ٭ (۳ ن) بعبور سلطان فیروزشاه ٭ (۴ ن) مملکت ٭
(۵ ن) خانجهان و زیر مملکت ٭

خانجهان بفاصله مقداري يک جامهخانه دو تو کرده فراز ميکردند در صدر آن جامهخانه قاضي صدرجهان نشستي - و متصل او بانهبنه مربع نشستي - و متصل او منگلي(۲) خان آغلي نشستي - و متصل تخت شاهي طرف چپا خالي بودي - و يک جامه خانه دو تو طرف بازوي چپا بفاصلهٔ مقداري فرازکردندي - در صدر آن جامهخانه بازوي چپا ظفرخان بن ظفرخان نشستي - و متصل او احمدخان(۳) و انيرتهو صاحب دو چتر - و متصل او اعظمخان خراساني نشستي - و در عقب راي مدار(۴)ديو و راي سبير و راودت ادهرن بر زمين مي‌نشستند - دران ايام اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف بر(۵) اصحاب ديوان عالي وزارت بحکم فرمان حضرت جهاندار در محل سلام ميرفت - الغرض چون خانجهان آمدي برابر او تمام اصحاب ديوان وزارت بودي - هر همه(۶) با خانجهان هم در محل حجاب سلام ميکردند - جمله اصحاب طرف راستا در محل خود ايستاده ميشدند - پسران و برادران و برادر زادگان دستور مشهور که بودند بالاتر از اصحاب ديوان ايستاده ميشدند - بفاصلهٔ(۷) دو آدمي فرق بودي - معهذا دستوران مستثني پيش شدي - دوم کرت سر بر

(۲ ن) منگلي خان اغل * (۳ ن) احمد خان کاتهة ضابط * (۴ ن) بلار ديو * (۵ ن) براي * (٦ ن) هرهمه با خانجهان بهم در محل خود ايستاده ميشدند پسران و برادران آه * (۷ ن) بمفاصلهٔ دو آدمي *

زمین آوردي - حضرت[2] سلطان بدست مبارک اشارت کردي یعني بنشین - باز دستور کرت سیوم سر بر زمین نهادي - و در محل خود نشستي - و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر ممالک دران حالت برابر وزیر بودي - و در عهود سلاطین ماضیهٔ شهر[3] دارالملک دهلي قاعده بود که نائب وزیر پیش تخت محل نشستن نداشت - چون در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیابت وزارت ملک نظام الملک یافت و او در محل مشورت ملکي در درگاه سلطان فیروزشاه آراسته بود و خواهر سلطان فیروزشاه نیز در نکاح او بود چون ملک نظام الملک مرتبهٔ نیابت وزارت داشت و الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی او را بانواع آراستگي آراسته بود شهنشاه فرمود تا چنین نائب وزیر فرود وزیر بنشیند - الغرض باز آمده شود بر سر سخن - بمجرد آنکه خانجهان سلام کردي و در محل خود نشستي سلطان فیروزشاه جانب راستا مقابل خانجهان رخ آوردي - و با او بحکایت[4] مشغول شدي - تا آن زمان که خانجهان پیش سلطان فیروز بودي رخ و کلام سلطان جانب خانجهان بودي - بوجود وزیر حکایت با غیري نبودي - اگر سلطان خواستي کسي را دران محل طلبد[5] بسوي خانجهان اشارت کردي - خانجهان آنکس را طلب کردي - و اگر سلطان بر کسے مزاج گرم کردي هم رخ جانب خانجهان بودي - در

(۲ ن) حضرت سلطان چون سلاطین اهل گاه بدست مبارک * (۳ ن) در شهر * (۴ ن) بحکایات * (۵ ن) بطلبیدي *

امور قلیل و کثیر سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله رخ جانب دستور هواخواه کردي - آري بوالعجب اسراري - آنچه تاجداران کامگار و شهرياران نامدار در قسم ملکي کرده‌بودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله همان آئین بجا آوردي - چنانچه قابوس‌حکیم در قابوس‌نامه نبشت که سلاطین را واجب است چون وزیر پیش ایشان باشد رخ کلام بسوي غیري نکنند - اگر بوجود وزیر پادشاه بےنظیر رخ کلام سوي غیري کند دران روز ربع مملکت آن پادشاه روي بنقصاني و ویراني آرد - بدان سبب که وزیر را با تمام مملکت محاسبه میباید کرد - اگرچه پسر پادشاه است یا برادر - برین وجوه جمله اصحاب مملکت و ارباب سلطنت دشمن وزیر اند - اگر پادشاه بوجود وزیر هواخواه رخ کلام با غیرے کند اهل اختصاص و اصحاب اخص خواص را گمان افتد - مگر پادشاه بر دستور هواخواه مزاج گردانید که رخ بسوي غیرے نمود[۲] - چون در دلهاي ایشان اینچنین گمان افتد در دلهاي ایشان عظمت وزیر نقصان شود - وزیر نیز دل زده گردد[۳] - و گمان برین برد مگر از ذات من صفات نا شایسته در وجود آمد که شه رخ بغیري آورد - بدین سبب تقصیر در محاسبه افتد - چون در حساب کردن اعمال عمال اهمال افتد اموال بیت‌المال در خزائن نرسد - هرآینه بنیاد مملکت و اساس سلطنت روي بخرابي آرد - قوام پادشاهي و نظام شهنشاهي از مال است - در دستورالوزراء نوشته است - بیچاره وزیر

(۲ ن) شد • (۳ ن) شود •

پرندبیر بے نظیر مالي که هر عمالي از تاثیر قیلي و قالي در قعر زمین
فرود برده اند دستور مشهور (۲) از آثار انوار معاملت سطور انگشت در
چشمهاي ایشان مي‌اندازد و بیرون مي‌آرد - وزیران شهریاران دانند
که فرقهٔ وزرا و زمرهٔ دستوران مستثنی چه طائفه اند * * بیت *
براي جهان‌دیدگان کار کن * که صید آزموده ست گرگ کهن
القصه چون سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ الله تبارک و تعالی تاجدارے
صاحب تجربه (۳) بود میان بلغاي ملکي از همه فائق مي‌نمود - چون
دستور پیش بودي رخ و کلام کام نا کام بغیري نیاوردي - و اگر کسے را
پیش تخت براي پایبوس مي‌بردند سلطان فیروزشاه بالهام اله
البته بیشتري از معارف مملکت از معرفت (۴) ابا و اجداد او را
شناختے - و اینچنین ادراک از آثار انوار طبعیت حافظه (که حضرت
اله در ذات با برکات فیروزشاه عطا گردانیده) بود - و اگر نه از آدمي‌زاد
ضعیف نهاد (کما قال الله تبارک و تعالی خلق الانسان ضعیفا)
اینچنین ادراک اکبر چگونه میسر آید - که چندین هزار در هزار
آدمي را (که براي پایبوس مي‌آرند) از آبا و اجداد بشناسد - و
با ایشان بتکلم (۵) هم بزبان ایشان درآید - و خلق نماید - و آن اشخاص
را بخوشي و خرمي بازگرداند - و ایشان دعا کنند * * بیت *
چو شاه جهان از جهان برترست * جهان کان گوهر شد او گوهرست

(۲ ن) مشهور مستور * (۳ ن) بودي * (۴ ن) مفارقت - معارفت *
(۵ ن) متکلم *

في الجملة انشاء الله تبارك و تعالی رموزي چند از قسم ملکي در آخرين اين مقدمه شرح داده آيد - سلطان فيروزشاه تا يکپاس روز در محل بارجا مي‌نشست - بعده غير محل ميشد - خانان درگاه و ملوک بارگاه بازميگشتند - خانجهان بر آئين[۲] قديم وزيران در مسند وزارت مي‌نشست - محاسبهٔ اعمال عمال پيش ميگرفت - هر يک اصحاب در وظائف خود مشغول ميگشت - ايدون درين محل سوال وارد ميشود - اگر کسے از جملهٔ ملوک بمتابعت اهل سلوک سوال کند چون به نشستے که طرف راستاي تخت خانجهان و امير احمد اقبال و ملک نظام‌الملک نشستے - و طرف چپا متصل تخت هيچ کسے را با قربت بسے مجال نبودي که متصل تخت طرف چپا به نشيند - و چپاي سلاطين هرگز خالي نباشد - اين بر چه چيز حمل توان کرد جواب گفته[۳] آيد - اندران ايام که اين مورخ ريزه‌چين مورخان خوشخرام در محل سلام پيش تخت ميرفت چپا متصل تخت خالي ميديد اين مورخ از خدمت والد خود پرسيد - ايشان فرمودند - که طرف چپا هميشه محل سر لشکر ست - چون سلطان فيروزشاه در آغاز جلوس خويش عهدهٔ سر لشکري بغلام خود بشيرا داد و او را عمادالملک خطاب کرد او را محل نشستن طرف چپا متصل تخت نبود - و در جلوس سلطان فيروزشاه اگرچه خانجهان وزير بود طرف چپا متصل تخت نشستے - و طرف راستا متصل تخت خان اعظم تاتارخان

(۲ ن) قانون ۰ (۳ ن) گفته اند ۰

نشستے - چون بعد از چندگاه (۲) بتقدیر اله تاتارخان ازینجهان خرامید بعده خانجهان بحکم فرمان طرف راستا بمحل خود نشست - طرف چپا خالي ماند - بعده اندران ایام خان اعظم ظفرخان از بنگاله بحضرت شاه آمد - چنانچه از حالت مقالت آمدن او این مورخ در قسم دوم مشرح نبشته - المقصود چون ظفرخان بحضرت سلطان آمد بعد از چندگاه حضرت شهنشاه ظفرخان را مسند داده - دران وقت فرمان شد ظفرخان طرف چپا متصل تخت نشیند - چون ظفرخان بعد چندگاه بدان جهان پیوسته (۳) بجاي او پسر او دریاخان شغل یافته - و ظفرخان خطاب او شد - کیفیت نشستن این ظفرخان پیش تخت بردند - فرمان شد که در بازوي چپا در صدر متصل تخت چنانچه ظفرخان مرحوم نشستے (۴) او نیز بنشیند - سبحان الله زهے عظمت و مکنت تختگاه دارالملک دهلي - و همچنین (۵) اگر کسے اعتراض کند که هر محل بارجاي صحن گلهن مذکور سیدورکالے و مولانا جلال الدین رومي و شیخ الاسلام کجا مي نشستند - جواب سیدورکالے فرود صدرجهان در بازوي راستا نشستے - و مولانا جلال الدین رومي متصل سیدورکالے نشستے - و شیخ وقت از وقتیکه براي ملاقات سلطان آمدي بعد یکپاس روز آمدي - و دران وقت سلطان

(۲ ن) بتقدیر الله تعالی * (۳ ن) بجاي او پسر او دریاخان را خطاب ظفرخان شده فرمان رفت که بازوي چپا در صدر آه * (۴ن) مي نشست * (۵ ن) و چون همچنین *

فیروز از تخت خاسته بودے - و در محل چهچبه بالاي نهالچه نشستے
چون شیخ الاسلام آمدي سلطان برخاستے استقبال نمودي - و دست
سوي پایهاي شیخ الاسلام آوردي - و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در
کنار گرفتے - و دعا کردي - بعده هردو (۲) نفر یکجا متصل مي نشستند
ثالث را آنجا مدخل نبود - حکایات بےنهایات میان خویش
میکردند - و طعام و میوه و شربت و تنبول مي خوردند - بعده
شیخ الاسلام میخاست سلطان فیروزشاه چندگام شیخ الاسلام را رسانیدي
و باز همچنان شیخ اسلام کنار گرفتے - و دعا کردے - و بازگشتے
اگر وقتے شیخ الاسلام را با پادشاه غرضي بودي هرگز بحضور نگفتے
مگر آنکه بر کاغذ نبشتي و در دستارچۀ خود پیچیدي همانجا
گذاشتے - چون سلطان بعد رسانیدن شیخ الاسلام باز بالاي نهالچه
آمدي آن دستارچه با کاغذے یافتے - تمام کاغذ خواندي - و جواب
آن بر حسب مطلوب و مقصود خدمت شیخ الاسلام فرمان همان
زمان پیش خود مرتب کنانیدي - و بر دست ملکے دادے - و
فرمودے اي فلان این کاغذ زود بخدمت شیخ الاسلام برسان - چنانچه
شیخ الاسلام در خانه نرسیده باشند تو پیش از (۳) ایشان برس - آن
ملک همچنان کردي - و درانوقت در محل چهچه چنانچه قاضي
بغدادي و ملک مبارک کبیر و امثال ایشان پس پشت سلطان
ایستاده شدندي *

(۲ ن) هردو تن * (۳ ن) ازان برس *

مقدمهٔ پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک آن[2] روزگار

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیکنام بتمام خانان عظام و ملوک اهل اکرام و معارف اهل احتشام و زمرهٔ محرران خوش کلام و فرقهٔ ترکشبندان ثابت اقدام و جمله اشخاص خواص و عوام احرار[3] و غلام همه را خوشي و خرمي و بيغمي بود - و جميع خلائق را زمان زمان فرحت و بهجت روي مينمود - تاثير آن عصر و آثار قدم سعادت سلطان فیروزشاه مبارک و میمون بود - چون[4] سلطان فیروز صاحب فتح و فیروز و نصرت و بهروز سمتے سواري کردے ملوک آن زمان را چندان فرحت بودي گوئي در اقطاعي باسم فرماندهي ميروند - زيراچه بکرم الله از اقبال آن شاه هر همه را استقامتهاي بسيار بسيار و انعامات بيشمار اقطاعات و پرگنات و قصبات و قريات و باغات و جز آن در وجه هر يکي معين بود - و همگنان را دران فرحت برکت بسيار و حاصلات بيشمار بود - کم کسي از معارف در سراي بودي که او فراشخانه نداشت - همه را فراشينه بر اندازهٔ يسار بودي - و البته کنيزکان صاحب جمال باهنگهاي کمال براي رفع ملال و لطافت وصال و پسنديدگي خصال و دفع[5] خيال هر يکي برابر خويش مي‌بردند - و در هر منزلي بهر نزولي فراغت فراوان

(۲ ن) آن دور * (۳ ن) امراء * (۴ ن) چنانچه * (۵ ن) رفع *

و وسعت بے پایان و غلهاي ارزان - وهیچ خوف مظلم پادشاه و ذره ذره هراس حاضر و غائب نه - اگر در عهد دولت سلطان فیروزشاه چون آئین سلاطین اهل گاه اگر سبب مصلحتي حاضر و غائب شدي تا خلق از خانهاي خویش از تاثیر تشویش بیش بتعجیل ترین در رکاب سعادت پیوندند چند روز آوازهٔ حاضر و غائب میشد - و هرگز بانتها نرسید - البته در عهد فیروزشاه از برکت عقیدهٔ نیک آن پادشاه طائفهٔ ترکشبندان از سبب حاضر و غائب بے نان نشدند :- المقصود در لشکر سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت اله در هر وثاقي و اوتاقي خوشي و خرمي بے اندازه بود - و بحدي فراخي بود که در هر خیمه مطربان سرود میگفتند - و صاحبان دستگاه الوان نعمت خرج مي‌کردند - خلائق را از غایت خوشي و خرمي بازگشتن از لشکر خوش نیامدے - زیراچه در شهر در خانهاي همگنان آسودگي چنان بود که اصحاب لشکر را بهیچ وجه تعلق خانه در خطرهٔ ایشان نگذشتي - و در لشکر از آثار بسیاري دستگاه کثرت خوشي و خرمي تا کار لطافت و فراغت خلق بجائے کشید که چندین مسلمانان براي اندک مصلحت برابر رکاب رایات اعلی شده میگشتند - و از بسیاري فرحت و بهجت بازگشتن خوش نیامدے - و طوائف اهل بازار از بسیاري دستگاه اسباب و اموالِ ساکنان شهر دهلي با

(۱ ن) سعادت • (۳ ن) غلهاي ارزان و نعمتهاي بےپایان • (۴ ن) ظالم • (۵ ن) حضرت ودود • (۶ ن) تا بحدي •

انشراح ظاهر و مسرت باطن برابر رکاب بیرون میآمدند - بلکه رسمے ست قدیم و آئیني ست مستقیم میان طائفۂ اهل حرفت البته در لشکر پادشاه کسے روان شدے که او را رئیس شهر اجازت فرمودي - برای[2] روان شدن در لشکر بعضي طوائف اهل بازار بر رئیس شهر منت میکردند - و خدمتے میدادند - زهے طور نادر که دور حضرت سلطان فیروزشاه بود - چون شهنشاه شهریار برگزیدۂ حضرت غفار[3] از سواري شکار مراجعت کردے و عنان سمند عزت سوي شهر گردانیدے هر یک از زمرۂ خانان درگاه و ملوک بارگاه سمت خانهاي خویش با فرحت بیش بازگشته میآمدند - و از خانها هر یک توشۂ بسیار و میوۂ[4] بیشمار روان میکردند - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله با فتح و فیروزي و نصرت و بهروزي کرانۂ لب آب جون مقابل کوشک نزول فرمودي چند روز پیش ازان بفرمایش خانجهان تمام کوشک شهر معظم فیروزآباد سپید گري میکردند - و بانواع نقشها منقش میگردانیدند - خانجهان دستور مشهور استعداد فراوان و اسباب خدمتي بے پایان فرمایش کردے - در هر چهار جانب شهر فرمایش بیرق شدي - پس هر پنجاه بیرق یک دهل و دو شهنا و یرغون بودي - موازنۂ دوازده هزار بیرق از هر چهار جانب شهر جمع شدي - و آن تمام خلق پیس دربار[5] دُرُر بار

(۲ ن) براي برابر روان شدن لشکر * (۳ ن) حضرت الله * (۴ ن) میوهاي * (۵ ن) درگاه دربار *

شهریار نامدار کامگار عالم مدار نیک کردار خوش آثار با شمار حاضر میگردانیدند - چون شهنشاه مکنت در کرانۀ لب آب جون نزول میفرمودند و این کلام باهتمام تمام چون خسروان اهل اکرام و سلاطین عظام از زبان مبارک خویش مي کشادند (تا از زمرۀ خانان درگاه و ملوک بارگاه و امراي با جاه و معارفان[۲] با آگاه و امثال ایشان پیش رفتن ندهند - سبب آنکه تا یک جا در شهر درآمده شود) از غایت فرحت و نهایت بهجت آن شب خلائق را شب عید بودي - في الحاصل چون خسرو خاور رخ بباختر نهادي و خروس صبح حي علي الصلواة در دادي خانجهان با تمام شهرداران[۳] و با کل کارکنان و بیرقهاي بے پایان گذاراي لب آب جون رفتے - سلطان فیروزشاه را پایبوس کردي - بعده سلطان فیروزشاه با جاه بعنایت آله با خوشي و خرمي و انشراح و بیغمي بطالع سعد و میمون و بروز و اختر مبارک و همایون درون شهر فیروزآباد درآمدے - و خدمتي جمیع عهده داران شهر پیش تخت گذشتے - اول خدمتي خان اعظم همایون خانجهان پیش تخت میگذشتي - بعد ازان خدمتي ملک الشرق ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک گذشتے - بعد ازان خدمتیات جمهور خوانین و امرا و علما و فقها و سادات و مشائخ و معارف و مشاهیر و جمیع سکنه اهل چهارجانب شهر و اطراف و اکناف بلاد و ممالک (که دران وقت در شهر دارالملک دهلي

(۲ ن) و معارف آن بارگاه * (۳ ن) شهرداران و با کل کارکنان وقارات *

بخدمت خان اعظم همایون خانجهان بسببی از اسباب ممالک (۲) جلفر میبودند) جمهور خلائق بر اندازهٔ دستگاه خویش خدمتیات پیش تخت اعلی میگذرانیدند - و گردان (۳) ترکشبند وجهداران مستعرف (که در خدمت بودند هر یکي در سمتی با فراغ دل و جمع خاطر از مهم بازگشته در دیهلي خود بر خیلخانهٔ خود که در دیهلي مکونت داشتند) ایشان در مقامات خویش (۴) بانشراح تمام و فلاح ایام میرفتند با نزدیکان و دوران خویش کیفیت حال نیک و بد هرچه بود باز مي‌نمودند - سبحان الله تبارک و تعالی هر یک تنی در عهد دولت آن شهنشاه آسوده حال و فارغ البال و مفرح الاحوال بود - الغرض (۵) اینچنین فرحت و بهجت خلائق شهر و بلاد دارالملک دهلي داشت و اینهمه آثار انوار رحمت رحماني بود که بحکم آله و رحمت الله فراخي نعمت و ارزاني چیزها بود - و سبب قلوب نیک آن جهاندار بود - تا کار این کردار بجائی رسید و بمرتبهٔ آرامید که از بیسیاري آسودگي خلق بیچاره دختران مسکین را هم در خرد سالگي کدخدائي (۶) میکردند - زهی عهد با برکت و دور با عظمت و مکنت که طور سلطان فیروزشاه بود که از برکت قدم مبارک ذرهٔ بی‌برکتي وناخوشي دران عصر پدید نیامد - آري عجبهد اسواري - این کمالیت

(۲ ن) ممالیک * (۳ ن) و گرد آن مي گشتند وجهداران مستعرف که بزرگاه * (۴ ن) خود * (۵ ن) سبحان الله اینچنین فرحت * (۶ ن) کار خیر *

براي آن دادني تا آخرالامر بعد از رفتن فيروزشاه بجوار رحمت الله شهر دهلي زير و زبر گرديد - و آن كسان كه مانده اند(۲) مدام و علي الدوام آن عهد را ياد كنند و بگويند - عهد دولت شاه فيروز چنان يادگار ماند كه هرگز فراموش نشود * * رباعي *

* آن چه وقتم بود كان خوش عهد با ما يار بود *

* اين متـــاع درد را در كوي او بازار بود *

بارها بهم بخود و آن عهـــدها(۳) ياد آورم *

كاين(۴) همان مرغيستم يا رب كاندران گلذار بود *

مقدمهٔ ششم در بيان فراخيء سال و ارزاني نعمت

نقل است در عهد دولت سلطان فيروزشاه بكرم حضرت الله ارزاني نعمت(۵) و فراخي سال بكمال حال بود - و اين ارزاني نه در بقعهٔ شهر ميفمود - بلكه در تمام بلاد ممالك ارزاني پديد آمده بود - مدت چهل سال كمالي در دور آن خسرو خوشخصال هيچ كسے روي قحط نديد - اينچنين سال فراخ شد كه خلق دهلي عهد سلطان علاءالدين مرحوم فراموش كردند - زيراچه فراخيء سال كه در عهد دولت علائي بود در عهد هيچ پادشاهي دين پناهي نبود - و سلطان علاءالدين براي

(۲ ن) بودند * (۳ ن) عيشها * (۴ ن) كاين همان مرغيست گويا *

(۵ ن) نعمت بي نقمت *

آرزاني نعمت چندان کوشش کرد که آن قصها در تواریخ مشهور مذکور
است - مایه(۲) بسوداگران داد - اموال فراوان و زرهاي بے پایان پیش
ایشان نهاد - ابواب مراحم پادشاهي بر ایشان کشاد - ایشان را مواجب
معین(۳) کرد - دست احسان برآورد - آنگاه در عهد علائي بحکمت
کبریائي آرزاني نعمت پدید آمد - و در عهد دولت فیروزشاه بعنایت
الله از آثار انوار عقیدت آن پادشاه بغیر کوشش آن شهنشاه آرزاني غله
بدوام بوده - و این عطاي(۴) رباني و تاثیر کرم(۵) سبحاني ست - تا کار
آرزاني غله بجائے رسید که درون شهر دهلي هشت جیتل مني
گندم وچهار جیتل مني نخود و جو - مسکین لشکري یک جیتل
میدهد - و ده سیر دلیده اسپ را میچراند - همچنین از تاثیر عقیدهٔ
پاک آن شهریار طالب دین از هر حبوبے بهر یک(۶) جنسے آرزان - و از
جنس قماش اسباب چنانچه جامه چه از جنس سپیدینه و چه از
جنس نرمینه جمله چیزها آرزان - دران ایام شهنشاه عظام فرموده
تا نرخ شیرینها از گذشتها چیزي فرودآرند - چون جمله آرزان شود
نرخ شیریني کم کردن شاید - المقصود در مدت چهل سال کمال
در دور آن خسرو خوشخصال از آثار کرم ذوالجلال آرزاني(۷) بکمال

(۲ ن) مال * (۳ ن) تعین * (۴ ن) عطاي آله * (۵ ن) کرم الله *
(۶ ن) بهریک جنسے آرزان و از جنس قماش چنانچه روغن ستور دو و نیم
جیتل سیري و شکرتري سه و نیم جیتل سیري و از جنس قماش اسباب
چنانچه جامه * (۷ ن) اینچنین آرزاني *

حال نمود - و اگر مبادا وقتی[2] گران شدے و یا چند روزي امساک باران پدید آمدے یک تنکه مني رسیدے - آنهم چند روز معدود از برکت قدم شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خلائق مملکت دهلي بعنایت ازلي مدت چهل سال روي قحط ندیده[3] - آري عجب اسراري - در عهد دولت فیروزشاهي بعنایت الهي چنان ارزاني نعمت بود - و همچنان آباداني بسیار روي نموده - که درمیان دوآب از کوه سکروده و کهرله تا کول یک دیه براي نام خراب نبود - و یک[4] بدست زمین نا کرده نماند - دران ایام پنجاه و دو پرگنه درمیان دوآب آبادان شد - و همچنین در غیر دوآب - و همبرین منوال در هر اقطاعي و شقي (چنانچه شق سامانه) میان یک کروه چهار دیه آبادان گشته در دیهي خلائق بے علائق بیغم نشسته - در عهد دولت آن شهنشاه اینچنین مملکت آسایش کامل گرفته - سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله در استمالت باغات نیز هوس بکمال داشت - صحن چمن هریک باغ را بکوشش تمام آراست - از غایت استمالت یکهزار دویست موضع باغ در جوار شهر دهلي نهاده شد - آنچه که ملک و وقف مردمان بود سلطان فیروزشاه بغیر[5] تصحیح حجت بدان اشخاص مستقیم داشته - از غایت بسیاري استمالت بےنهایت که درباغات کرده در بنا کردهٔ سلطان علاءالدین سي پنج باغ نهال شد - در بند سالوره

(۲ ن) وقت وقتی * (۳ ن) ندیده بود * (۴ ن) و یک دست * (۵ ن) بعد تصحیح حجت *

هشتاد پنجي باغ بنا کردند - در چیتور چهل و چهار پنجي - در هر باغي
انگور از هر جنس سپید و سیاه خرمائي و چیتوري و ارغواني و سیري
و آلو و خایهٔ غلامان هفت جنس انگور شده بود - و یک جیتل سیري
فروخته شدے - و همچنین در هر یک باغ میوه باجناس مختلف
محصول باغات در عهد دولت آن خسرو جهات یک لک و هشتاد
هزار تنکه حصهٔ دیوان[2] خارج حصهٔ املاک باغبانان - و محصول میان
دوآب دران ایام هشتاد لک تنکه بود - همچنین از بسیاري استمالت
آن طالب دین شش کرور و هشتاد و پنج لک تنکه محصول بلاد
ممالک دار الملک دهلي بود - اگرچه شاه فیروز در عهد دولت خویش
بفراست و کیاست بیش باندک مملکت دار الملک اختصار کرده
با آن هم محصول بلاد ممالک که آن مقدار بود آن تمام حاصلات را
به نسبت هر یکي قسمت کرده - خانان را براندازهٔ خاني - و زمرهٔ
امرا و ملوک را بر اندازهٔ کامراني - و معارف را بر اندازهٔ راحت
جاني - و حشم را دیهها در وجه بر اندازهٔ تن آساني - و غیر وجهي
را ادای مال از خزائن سلطاني - و باقي مایحتاج را اطلاق بحکم
فرمان حضرت سلیماني - چون اطلاق وجه داران در اقطاعات رفتي
از هر یک اقطاع وجه یار نصف کامل بر دست آمدے - دران ایام
چندین کسان اطلاقات یاران براضي جانبین خرید میکردند - و ثلث
مرتب در شهر میدادند - ایشان را در اقطاعات نصف مسلم رسیدي

(۲ ن) دیواني *

و آن خریداران اطلاقات وجه اطلاقات از اقطاعات در سواد(۲) میانداختند
ازان نیز ایشان را نفعے کامل میشد - چندین کسان در عهد دولت
آن خسرو جهان از سبب خرید وجه یاران غني شدند - و ایشان را
روزگار ساخت - المقصود سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جملهٔ
محصول بلاد ممالک بر جمیع خلائق قسمت کرده - بلکه پرگنات
و اقطاعات قسمت شده(۳) - چنانچه خانجهان وزیر ممالک خارج وجه
سپاه و یاران و فرزندان مبلغ سیزده لک تنکه داشت - و بدل آن
چندین اقطاعات و پرگنات یافت - همچنین آن طالب دین هریکي
را بر اندازهٔ(۴) ارزش بعضے را هشت لک تنکه و بعضے را شش لک تنکه
و بعضے را چهار لک معین(۵) فرموده - چون سلطان فیروزشاه بالهام
حضرت آله اینچنین کرد جملهٔ خانان و ملوک که دران عصر بودند
غني گشتند - هر یک تن که دران انجمن بود مالهاي فراوان و
زرهاي بے پایان و جواهر کثیر و الماس پارهاي بے نظیر جمع کردند
آري عجب کاري - آنروز که ملک شاهین شحنه (که نائب امیر
مجلس خاص آن درگاه بود) نقل کرد متروکهٔ او را تفحص کردند
مبلغ پنجاه لک تنکه نقد از خانهٔ او بیرون آمد خارج اسبابهاي دیگر
و نفائسات برتر و جواهر افزون تر - و از بسیاريِ متروکهٔ مال ملک
عمادالملک بشیر سلطاني معلوم و مبرهن همگنان(۶) است - انشاء الله

(۲ ن) سودا موداي * (۳ ن) شدند * (۴ ن) براندازهٔ آن ارزش *
(۵ ن) تعین * (۶ ن) همه اصحاب *

تعالی شرح حال عماد الملک در قسم پنجم این تواریخ مشرح شرح داده آید - معهذا هرآئینه چون سلطان فیروزشاه در دور عظمت و طور مکنت خویش اینچنین کرد و دست احسان برآورد جمله عالم دوستدار گشت - هریک وضیع و شریف کمر هواخواهي درمیان[۲] بست[۳] * ابیات *

فریدون فرخ فرشتــــه نبود * ز عود و ز عنبر سرشتـــه نبود
ز داد و دهش یافت آن نیکوئي * تو داد و دهش کن فریدون توئي

مقدمهٔ هفتم شرح احوال حشم

نقل است در عهد دولت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز هشتاد هزار سوار بود خارج بندگان[۴] - و این جمله سوار جرار و پهلوانان نامدار تا سال تمام به عرض میگذشتند - و البته بیشتر احوال اسپ کم بها هم در دیوان گذشتي - و اصلاح نیز میدادند و اکثر وقت اینچنین اخبار در گوش آن جهاندار رسیدي شنیده نا شنیده کردي - چون سال سپري شدي و بیشتر یاران را اسپ نا گذشته ماندي از حال آن کارکنان دیوان عرض کیفیت پیش تخت بردندي - که سال منصرم شد - و چندین اسپ نا گذشته ماند درین محل آن شهنشاه اکمل فرمود که روز جمعه الغگ نمي‌نشینند عرض جمعات سال تمام الغگه بنشینند - چون آن نیز منصرم شدي

(۲ ن) دوستداران * (۳ ن) دربسته * (۴ ن) هشتاد هزار سوار بود * بعضي نود هزار سزار بود خارج بندگان *

و البته اسپان بعضی یاران نا گذشته ماندند چون این کیفیت نیز بازنمودند که عوض جمعات الغکت نشستلند با آن هم چندین اسپ نا گذشته ماند برای گذشتن باقی اسپان چه فرمان میشود فرمان میشد که دو ماه مهلت دهند - چون آنهم منصرم شدی و از حالت آن مقالت پیش تخت بازمینمودند - که مدت دو ماه دیگر مهلت شده بود آن نیز منصرم شد - و چندین اشخاص اسپان نگذرانیدند - دران ایام ملک رضی اهل اکرام (که یکی از اولیای عظام بود) نیابت عارضی ممالک داشت - و کار حشم درگاه را بواجبی میآراست - دران (۲) وقت پیش تخت جهاندار بازمینمود - که آن اشخاص که اسپان در دیوان نگذرانیدند (۳) بیشتری یاران خیلها برای آوردن وجه اطلاقات در اقطاعات فرستاده شده اند - صاحبان خیلها چون ازان مصلحت فارغ شوند بعده در شهر درآیند - و هم در اثنای آن سال سپری شود (۴) - حالت دشواری این بیچارگان در مقامات دشواریست - این طائفه ضایع میماند (۵) - ازین اشخاص که عرضه نگذشته بیشتری همین طائفهٔ مصالحی اند - درین محل شهنشاه اکمل بشنیدن این اخبار و تاثیر این اسرار خوشدل شدی و فرمودی - چون یکی در مصالح فرستادهٔ سرگروه خود رود و در غیبت او سال منصرم شود و او عرض نگذارد و اسپ او نا گذشته بماند اگر او را رد کنند حالت او دشوار شود - در خانهٔ او

(۲ ن) دران محل ٭ (۳ ن) نگذرانید ٭ (۴ ن) میشد . میشود ٭ (۵ ن) میمانند ٭

ماتم افتد - بعده شاه فیروز فرمان فرمود که از صاحبان خیلها موکل[۲] بستانند - هریاري که در مصلحتي رفته است آن یار هم در دیوان اقطاع عرض[۳] بگذارد و اسپ بدهد یا همدران محل بگذارد - تا این تعلق ازپیش یاران مسکین برود - سبحان الله سلطان فیروزشاه اینچنین[۴] شفقت و مهرباني در حق عامهٔ خلائق داشت هیچ پدري و برادري اینچنین نتواند کرد - البته چون مزاج این[۵] شهنشاه برین بود مدت چهل سال هیچ کسے در دیوان عرضه نا گذشته نماند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرماید * • ابیات *

شاه که ترتیب ولایت کند * حکم رعیت برعایت کند

تا همه سر بر خط فرمان نهند * دوستیش در دل و در جان نهند

آري عجب اسراري که در عهد دولت آن شهنشاه و طور مکنت آن پادشاه سال منصرم شده بود - همین یکروز از سال مانده بود که دفاتر دیوان عرض ببندند - یکنفر بنده از بندگان درگاه و مختصے از مختصان بارگاه را اسپ در دیوان عرض نا گذشته مانده بود - اتفاقا دران روز آن بنده در محل درون نوبتي بود - آن بنده بدل خراب و جگر کباب با هزار اضطراب نشسته اندوه میکرد - و آه نا امیدي از سینه میکشاد - و از حال خود با یار دوم میگفت - چنانچه آثار آن گفتار و انوار آن کردار بگوش جهاندار رسید - شهریار هر دو را پیش

(۲ ن) موکد * (۳ ن) عرض نگذرد و جدید همدران محل نگذرانند این تعلق آه * (۴ ن) همچنین * (۵ ن) آن شهنشاه بدین *

خود طلبید - و از مقالت ایشان استفسار گردانید - ایشان حال مقال
خویش مخفي داشته - چون شهنشاه براي تحقیق آن کوشش
گماشته و از تاثیر شفقت مکرر کرده پرسیده که میان شما چه کلام بود
آن بنده که اسپ او نا گذشته بود اسرار دل خود بازنمود - که فردا
دفترهاي دیوان عرضه خواهند بست - و من بنده اسپ نگذرانیده‌ام
میان ما بندگان این کلمات بود - درین محل شهنشاه اکمل فرمود
اي فلان برو با نویسندگان دیوان در ساز - آن بنده گفت که اندوه
من همین ست که قدرت اخراجات ندارم - بدان سبب در مقامات
اضطراب (٢) مانده ام - فرمان شد براي اخراجات چه باید تا خاطر تو
بیاساید - آن بنده بازنمود اگر یک تنکه زر باشد اسپ اصلاح شود
حضرت فیروزشاه از ملک (٣) تنکه‌دار یک تنکه آن بنده را دهانید
و او را ازین اندوه رهانید - چون آن بنده آن تنکهٔ زر یافت
بسوي دیوان عرض شتافت - و آن تنکهٔ زر پیش نویسندگان نهاد
و اسپ اصلاح داد - چون بازآمد شهریار فرمود که اي فلان غرض تو
حاصل شد - آن بنده سر بر زمین نهاده بازنمود که از مرحمت (٤)
خداوند عالم کار من بنده باتمام رسید - دزین محل شهنشاه بر
زبان گردانید گفت الحمد لله - حاصل از نکات مذکور درین سطور
آنست که اینچنین در قسم ملکي که تواند کرد - کقوله علیه الصلوة

(٢ ن) اضطرار * (٣ ن) از ملک نیکخواه خریطه دار یک تنکه زر آن بنده را دهانید * (٤ ن) مرحمت عام خداوند کار من باتمام رسید *

و السلام التعظيم لامر الله و الشفقة على خلق الله *

* بيت *

بر سر هر كس چو ترا دست هست * دست مكش از سر هر زير دست

مقدمهٔ هشتم بردن پسر(٢) عماد الملك كيفيت ياران پيش سلطان فيروزشاه و جواب با صواب يافتن

نقل است وقتي(٣) ملك اسحاق عماد الملك پيش شاه فيروز رفت و كيفيتي گفت - كه اگر فرمان شود چون بعضي اشخاص از طائفهٔ ياران حشم پير و معمر شده اند و در سواري آمدن نميتوانند بجاے ايشان جوانان با قوت را استقامت دهند - و درين ايام ملك عماد الملك پير شده بود - ملك اسحاق پسر او بجاي پدر كار ديوان عرض ميكرد - چون ملك اسحاق اينچنين كلمات پيش شهنشاه با بركات بازنمود سلطان فيروز فرمود - اي اسحاق نيكو كيفتي ست كه پيش ما آوردهٔ هرآئينه چون يكے پير شود او را دور كنند - و بجاے او ابناے او را و يا غيرے را استقامت دهند - بهر دو حال آن پيران كهن سال را خواري بكمال روي نمايد - همين پدر تو بشيرا پير شده است - باري اول همين پدر خود را از شغل و استقامت دور(٤) كن

(٢ ن) كيفيت ياران پير ملك اسحاق عماد الملك پيش آمد * (٣ ن) وقتيكه * (٤ ن) معزول كن *

انگاه من پیران مملکت خود را دور کنم - ازین فرمان ملک اسحاق ابکم ماند - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله فرمان فرمود - اگر پیران بیچاره را که مدام بیچاره مانده اند دور کنم و بجاي ایشان ابناے ایشان و یا غیرےرا نصب کنم (۲) آن پیران مسکین ضائع مانند - در وقت پیران سالي بکمال حال خواري پیش آید - بهمه حال بآن پیران سال تغیرے نکنند - و آنکه بابناے ایشان کنند این زمان آن زمانه است که فرزندان عاق میخیزند - یکی آنکه از سبب پیري دلهاي پیران بغایت ویران است - چون استقامت ایشان بکشند و ابناے یشان را کنند و آن پسران عاقي ورزند بیچاره پیران را خوار گردانند دلهاي پیران شکسته گردد - اما برو فرمان برسان تا بجاے پیران معمر هرکرا پسر باشد درسواریها بجاے پدر بیاید برطریق و کهل - و هرکرا پسر نباشد داماد بیاید - و هرکرا داماد نباشد غلام را بفرستد - تا همه پیران بیچاره در خانه بمانند و آسوده شوند - و همه جوانان با قوت برابر رکاب بیایند (۳) * ابیات *

رسمیست که مالکان تحریر * آزاد کنند بندهٔ پیر

اي بار خداي گیتي آراے * بر بندهٔ پیر خود ببخشاے

فرمان شد اي اسحاق اینچنین کیفیتها نیارید - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از سبب پیري رزق از بندگان خود بازنمیگیرد من که مخلوقم از سبب پیري چگونه ایشان را از استقامت

(۲ ن) کننند * (۳ ن) باشند *

محروم گردانم - چنانچه شیخ سعدي عیله الرحمة و الغفران فرماید *

* قطعه *

* چه جرم دید خداوند سابق الانعام *
* که بنده در نظر خویش خوار میدارد *
* خداي راست مسلم بزرگواري (٢) و لطف *
* که جرم بیند و نان بر قرار میدارد *

القصه (٣) هر قولي و فعلي که از ذات ملک (٤) صفات سلطان فیروزشاه شهنشاه شش جهات در امور ملکي و قضایاي مالي صادر شده اینچنین بود - هریکي آثار و اسرار گفتار و کردار شاه جهاندار لائق کتابت تواریخ آمده - آري عجب اسراري - هرچند که این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف میخواهد تا ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از بسیاري افعال احسن و خصال مستحسن بآخر نمیرسد * * بیت *

گر در تن من زبان شود هرموئي * یک وصف تو از هزار نتوان کرد

معهذا چون ملک اسحاق این چنین کلمات از زبان خسرو ابوالبرکات شنید و اینچنین فرمان در دواوین رسانید جمیع خلائق دست بدعا برداشتند * * ابیات *

* الهي (٥) تا جهان را آب و رنگیست *
* فلک را دور و گیتي را درنگیست *

(٢ ن) بزرگي و الطاف * (٣ ن) سبحان الله هر قولي * (٤ ن) ملکي صفات * (٥ ن) خدایا *

* جهان را خاص این صاحب قران کن *
* فلک را یار این گیتي ستان کن *

مقدمهٔ نهم شرح آوردن منارهاي سنگین

نقل است چون سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله (۲) از سواري سمت تهته در شهر دهلي آمد بیشتر اوقات چون شهریاران شش جهات در حریم شهردهلي سواري کردي - دستبردے (۳) بحربیان نمودي - در حریم دهلي بحکمت ازلي دو منارهٔ سنگین بود - یکي مناره درحد موضع توبره شق سالوره و خضرآباد دامن کوه - و مناره دوم درحوالئ قصبه میرتهه - و این منارها از وقت پنڈوان (۴) درین مقامات داشته بودند هیچ پادشاهے صاحب دستگاهے عالم پناهے که در تختگاه پادشاهي در دارالملک دهلي نشست هیچ یکي را این چیز میسر نیامد - مگر (۵) سلطان فیروزشاه را این دست داد - درین (۶) باب ابواب کوشش کشاد بمشقت بسیار و کوشش بیشمار بقصد فراوان و کوشش بي پایان این منارها را آورد - یکي را درون کوشک فیروزآباد متصل مسجد جمعه داشت - و آنرا منارهٔ زرین نام نهاد - و دوم را در کوشک شکار بکوشش بیشمار و حکمتهاے بسیار داشته - المقصود راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر معاني

(۲ ن) حضرت الله تعالی * (۳ ن) دستبردي بجزئیات * (۴ ن) هندوان باز درین آیهٔ * (۵ ن) ملک سلطان * (٦ ن) درین نوبت دست کوشش کشاد *

سفته - که این مفارهاي سنگین چوبدستي ازان بهیم ملعون بود
که در قد و قامت بغایت بلند میفمود - و زور بسیار داشت - بدان
سبب بسوي پهلوانان افسر براي قتال کوشش بکمال میگماشت
در تواریخ اهل کفر آمده است - که بهیم ملعون از آثار اسرار قدرت (۲)
پروردگار روزي هزار من طعام خوردے - و در ایام او هیچ کسے با قوت
بسي با او بحس نمیآمد - بلکه در زور و دلاوري بحدي بود - که اگر
پیل را در نیزه دوختي و بیرون انداختے آن پیل از مشرق در مغرب
افتادي - دران ایام طرف هند تمام اهل کفر ساکن بودند - میان
خویش از آثار قوت بیش ابواب قتال میکشودند - و این بهیم ملعون
را پنج برادر بودند - و بهیم ملعون از همه برادر خورد تر بود - و
بیشتر اوقات مویشي برادران بد حرکات چرانیدي - و این دو منارهٔ
سنگین بر روي این زمین بجاي چوبدستي بدست خود گرفتے
و مویشي را بدین چوب سنگین بازگردانیدے - و دران ایام بحکمت
حضرت علام قد و قامت مویشي هم بر اندازهٔ خلق (۳) آن ایام بود
المقصود بیشتر اوقات سکونت (۴) ایشان در زمین دهلي بود - چون (۵)
بهیم ملعون ازینجهان رفت و بعالم دیگر پیوست این دو منارہ
درین دو مقام یادگار خود گذاشت - کفار آن زمانه چون معتقدان

(۲ن) قدرت بیچون و بیچگون هزار من طعام هر روز خوردے • (۳ ن)
خلقت • (۴ ن) مقامات سکونت • (۵ ن) هم ازینجا ست چون بهیم
ملعون بدوزخ پیوست مهرهٔ عذاب صفت این دو منارہ •

يگانه جمع شدند - و ميان خود متفق گشتند[2] - براي يمن اين هر دو منارة را در هر دو مقام باهتمام تمام داشتند - گويند[3] قد آدميان زمانهٔ پيشين از تاثير حكمت حضرت رب العالمين دراز بود چنانچه از حالت مقالات قدهاي ايشان اهل تفاسير در كل تفاسير بے نظير هريک مفسرے مشرح بازنمود - المخصوص[4] اين عنايت بيغايت و كرم بے نهايت در حق پيغامبر ما محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم شده كه قد امت پيغامبر صلى الله عليه و سلم خرد افتاده[5] - حضرت رب العالمين[6] بر خاتم مرسلين هفت منت نهاد و هفت بشارت داد - ازانجمله يكي آنست اي[7] محمد صلى الله عليه و سلم ميداني كه امت ترا براي چه آخر همه امتان آوردم تا ايشان ميان گور ديري نمانند - ديگر[8] امت ترا قوت بسيار ندادم براي آن تا ايشان بقوت خود غرة نشوند - و بيفرماني حضرت من نكنند - ديگر[9] امت ترا قد كوتاه دادم براي آن تا ايشان بطعام و جامه بسيار محتاج نگردند - و براي حاصل كردن آن از حضرت من دور نه افتند - الهي بكرم عميم و لطف قديم خود ما را مسلمان آفريدي - مسلمان دار و مسلمان بر - و ميان زمرهٔ مسلمانان حشر ما كن

(٢ن) گشته براي تلف اين هردو الخ • (٣ن) سبحان الله قد آدميان • (٤ن) مخصوص اين • (٥ ن) افتاده است • (٦ ن) حضرت الله تبارک و تعالى بر پيغامبر صلى الله عليه و سلم هفت منت نهاد • (٧ن) يا • (٨ن) يا محمد امت ترا براي • (٩ن) يا محمد امت ترا قد كوتاه •

از برکت این آیت - توفني مسلما و الحقني بالصالحين *

* قطعه *

پنجه کشاد ست عقاب اجل * چند چو طاؤس خرامان روي

عالم(۲) دنیا شده گیر اي حسام * جهد دران کن که مسلمان روي(۳)

الحاصل بهیم ملعون این دو منارهٔ سنگین بدستکاري خویش از تاثیر قوت بیش راست کرده بود - چون سلطان فیروزشاه در مقامات هر دو مناره رسید این هر دو را یکي از عجائبات دید - بالهام(۴) الله تبارک و تعالی در دل مبارک گذرانید - که این منارهها را ازین مقام براي نام باهتمام تمام در شهر دهلي باید رسانید - شهریار جهاندار بمشقت بسیار و قصد بیشمار این منارها را آورد - و در شهر فیروزآباد و کوشک شکار داشت - و کوشش بیش گماشت - افسانهٔ فرود(۵) آوردن آن منارهٔ زرین از مقامي که دران بود - چون سلطان فیروزشاه سمت سالوره و خضرآباد سواري کرد و دست قوت شکار(۶) بشکاري برآورد (و حضرآباد از شهر دهلي نود کروه است) جانب کوه پایه در موضع نویره منارهٔ سنگین دید - در خاطر مبارک گذرانید - اگر این منارهٔ عجیب را در شهر دهلي برند حالیا چنین یادگار بر روي روزگار درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان باقي ماند - بعد از فکر بسیار و اندیشهٔ

(۲ ن) عالم و عابد شده گیر اي حسام * (۳ ن) شوي * (۴ ن) بالهام حق تبارک در دل * (۵ ن) فرود آوردن منارهٔ زرین در مقامي که بود چون سلطان فیروزشاه * (۶ ن) بسوي شکار شکاري *

بیشمار برای فرود آوردن آن منارۂ نامدار فرمایش کردہ - آن مقدار قصبات و قریات کہ در حوالی منارہ بودند از میان دوآب و غیر دوآب هرهمه را جمع آوردہ - و خلائق لشکر از طائفۂ احرار و بندگان حلال خوار از قسم سوار و پیادگان جرار گرد آمدند - اسبابهای گونا گون و ادواتها از گفتار بیرون گرد کردہ - و برای بستن نوالها محلوج درخت سینبل آورد - و ازان محلوج نوالها بسته در تکیه گاہ[۲] منارہ برای آن داشته که چون منارہ بوقت کافتن بنیاد خم خورد و در زمین افتد چون منارۂ سنگین است نباید که از غایت زور بشکند - المقصود چون بیخ منارہ کافتند منارۂ مذکور خم خوردہ بران نوالهای متکا افتاد - بعدہ آهسته آهسته یکان یکان نواله از زیر منارہ بیرون آوردند - چنانچه بعد چند روز از کرم الله و اقبال شاہ منارۂ مذکور هموار در زمین غلطید چون در بیخ منارہ تفحص کردند یک سنگ بزرگ چهار گوشه فرود منارہ بجای کهنبی بود آنرا نیز بیرون آوردند - و منارۂ مذکور بالای آن کهنبی بود - المقصود منارہ را با پرکالهای نی نیزہ و با پوست خام از سر تا پایان پیچیدند - تا آفت بدو نرسد - بعدہ گردون مرتب کردند با چهل و دو پایه[۳] - و در هر پایه طنابها بستند - و چندین هزار آدمی

(۲ ن) در تکیه گاہ منارۂ داشته بیخ منارۂ از بنیاد کافته و نوالهای محلوج در تکیه گاہ منارہ برای آن داشت که چون الخ * (۳ ن) با چهل و دوپایه که در عرف آنرا الرهسه گویند گویند منارۂ مذکور بمشقت بسیار و محنت بے شمار بالای آن گردون داشتند *

بیکبارگي زور میکردند - آخر بمشقت بسیار و محنت بیشمار بالاي آن گردون داشتند - و در هریک پایهٔ گردون یکان طناب ریشمان موازنهٔ دهکان مني بستند - و در هریک طناب دویستکان نفر گرفتند - و بدل و جان زور کردند - اینچنین در هر چهل و دو پایه طنابها بستند و چندین هزار آدمي بیکبارگي زور میکردند - بعده آن گردون با آن مناره روان شد - چون لب آب جون از دیهٔ توپره نزدیک است سلطان فیروزشاه خود برابر شده آن مناره را در کرانهٔ لب آب جون آورده - و تمام بحر در لب آب جون جمع گردانیده - و در جون کشتیهاي بزرگ و وسیع میباشد - چنانچه در بعضي کشتي پنجهزار من غله میگنجد و در بعضي کشتي هفت هزار من - و آنکه خرد است دران دو هزار من غله میگنجند - اینچنین کشتیها جمع آورده - بعده مناره را بحکمت در کشتیها انداخته درمیان لب آب جون کرده در شهر فیروزآباد آورده بحکمت بسیار و طلسمات بیشمار درون کوشک فیروزآباد برد - و عمارت براي ایستاده کردن مناره آغاز شد (۲) - دران ایام این مورخ خوشه چین خوان مورخان نیک نام بحد دوازده سالگي رسیده بود - المقصود چون مناره درون دربار فیروزآباد در رسانیده و متصل مسجد جامع عمارت آغاز کرده آن عمارت بصنعت کاریگران اهل مهارت و بصارت از سنگ کهرسنگ (۳) با چونه ریخته برآورده - و

(۲ ن) آغاز شده افسانهٔ ایستاده کردن منارهٔ زرین میان کوشک فیروزآباد آغاز شد دران ایام این مورخ ● (۳ ن) کهوسل ●

بهر پوشش که بر میآورند سلطان فیروزشاه بالهام آله حکمتے کرده بود که دران حکمت آن منارهٔ را بالا میبردند - بعده عمارت پوشش دیگر آغاز میکردند - چون منارهٔ مذکور در هر پوشش مشهور بالا رفت بعده براي ایستاده کردن منارهٔ حکمتے دیگر کردند - چون خواستند که منارهٔ ایستاده کنند طنابهاي ریسماني موازنهٔ دهکان منني آوردند - و فرود هرشش پوشش چرخهاي چوبینه داشتند - یک سرِ طناب در سر آن منارهٔ بستند - و دوم سر طناب با چرخ قید کردند - در هر چرخي چندین هزار بندهٔ سختي میکشیدند - و یکبارگي زور میکردند و چرخها را در گردش مي‌آوردند - چون قوت بسیار شدي و خلائق زور نمودي البته نیم گز منارهٔ بالا آمدي - چون منارهٔ نیم گز بالا برآمدي در پهلوهاي منارهٔ بجاي تکیه‌گاهاي او چوبهاي بزرگ و نوالهاي محلوج درخت سینبل میداشتند - تا باز منارهٔ بر عمارت نه افتد - همبرین طریق میان چند روز که هر روز زور و قوت میشد بعد چندگاهٔ[2] از آثار و اسرار کرم غفار و ستار برحسب مطلوب و مقصود شاهٔ فیروز مسعود منارهٔ هموار و راست ایستاده شد - و در گرداگرد منارهٔ از پایان منارهٔ تا سر آن چوبهاي بزرگ بیشمار و بیقیاس داشتند برقانون تکیه‌گاهٔ طریقهٔ کالبد قبهٔ چوبین - و آن چوبها باآهن پیچي کرده تا منارهٔ بهیچ[3] جانبے خم نخورد - اینچنین منارهٔ زرین هموار ایستاده کرده بودند چنانچه تیر باشد هموار

(٢ ن) سرچند گاهٔ * (٣ ن) جائے *

و راست - ذرهٔ میل خم نه - و آن سنگ چهار گوشي بوقت ایستاده کردن منارهٔ داشته - في الجمله چون منارهٔ ایستاده شد بالاي منارهٔ هم در(۲) دور سر آن منارهٔ چند دور از سنگ سیاه و سپید وصل کرده - و بالاي آن سنگ سیاه و سپید قبهٔ مسین با ملمع زر داشته که آنرا بهندوي گلس گویند - و ارتفاع منارهٔ سي و دو گز است - هشت گز درون عمارت است - و بیست و چهار گز بالاي عمارت است - معلوم نشد که در زمین موضع نویره(۳) ایستاده کرده بود - و کدام کس داشته بود - چند سطور مشهور بخط هندوي در پایان منارهٔ نقره کرده بودند - سلطان فیروزشاه بسیار زنار داران و سیورگان طلبید - هیچ کسے خواندن نتوانست - بعضے گفتند که بعضے مردم کافر آن هندوي خواندند - دران نبشته بودند - که این منارهٔ را ازین مقام هیچکسے با قوت بسے نتواند جنبانید - نه از سلاطین اهل اسلام و نه از رایان خود کام - مگر در زمان آخرین پادشاهي صاحب دستگاهي پیدا آید که او را سلطان فیروز نام باشد او قصد نماید - و این منارهٔ ازین محل بیرون آرد(۴) - چون اینهمه توفیق بعنایت الله تبارک و تعالی است هر چیز که سلطان فیروز اندیشید الله تبارک و تعالی بدامن مراد او رسانید - چنانچه نیکبختے نبشت *

* رباعي *

از لطف تو هیچ بندهٔ نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

(۲ ن) از * (۳ ن) توبرهٔ * (۴ ن) آورد *

لطفت[2] بکدام ذره پیوسته دمي * کان ذره به از هزار خورشید[3] نشد

افسانهٔ منارهٔ دوم که درون کوشک شکار داشته اند - منارهٔ مذکور درمیان دوآب حوالي قصبهٔ میرتهه بود - مناره کوشک شکار از منارهٔ زرین چیزي خرد است - منارهٔ مذکور نیز آن شهریار مشهور هم بدین حکمتهاي گوناگون و مشقتهاي روز افزون آورده درون کوشک شکار بالاي کوه داشته - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت ودود منارهٔ دوم را بالاي کوشک شکار ایستاده گردانیده - و دران روز از مراحم شاه فیروز جشن عام براي خواص و عوام[4] بود - جمله عالم در مقامات بیغمي جولانگري مینمود - خمهاي شربت بے عدّ و بےحدّ در کوشک شکار پرکرده - هریک اشخاص از زمرهٔ آینده و فرقهٔ رونده آزان خمها شربت میخوردند - هرکه براي تماشا دیدن آمدي شربت خوردي - بعده بازگشتي - هیچکسے را از کسے و خصے منعے[5] نبود چون مناره ایستاده شد و کوشک مرتب گشت شهرے بزرگ دران مقام آبادان شد - جمله خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه هریکي براي خویش خانهاي با تکلف برآوردند - آري عجب کارے چه بود[6] که سلطان فیروزشاه دنبال این منارهاي سنگین چندین محنت و مشقت دیده[7] بقصد فراوان و کوشش بےپایان درین مقامها نهاد

(۲ ن) عونت بکدام ذره پیوست گهي * (۳ ن) ناهید * (۴ ن) خاص وعام * (۵ ن) ممانعتي * (۶ ن) که بر چه بود که سلطان الخ * (۷ ن) کشید

تا[2] بعد از من درین جهان یادگار ماند - و کسے بروح من فاتحه خواند *

* بیت *

آنچه درو هست چو بیند کسے * یاد کند از من مسکین بسے

معهذا هریک تاجدار مستثنی البته در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش چیزی[3] یادگار چون جهانداران بلند تبار در جهان گذاشته اند - چنانچه سلطان شمس الدین التمش منارۀ بزرگ درون مسجد جمعۀ دهلی[4] برآورده - که از حالت و مقالت آن معلوم و روشن است - هریک جهاندار براندازۀ خود بسیار چیزی یادگار گذاشته این دو منارۀ عجیب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آورد یکے از عجائبات دوران ست - بلکه اندران ایام که امیر تیمور صاحب قران اهل عظام از خراسان در مملکت هندوستان بسلطنت درآمد خلائق دهلی را بحکم تقدیر ازلی بحضرت دوست رسانید چند روز در شهر دهلی مانده یادگار هریک تاجدار باهتمام تمام و بقصد چند گام دیده چون عنان سمند عظمت جانب این دو مناره گردانیده همان زمان بر زبان مبارک گذرانیده[5] که درین جهان بحکمت حضرت[6] رحمان زمرۀ سلاطین و خسروان باریک بین یادگارے ازهرکردارے گذاشته اند - و البته آن یادگار بعد مرور ایام رفته ناپدید شده نام آن بر زبان کسی نرفته - چنانچه امیر خسرو میفرماید *

(۲ ن) که * (۳ ن) چیزی چیزی * (۴ ن) دهلی قدیم * (۵ ن) آورده * (٦ ن) حضرت سبحان *

* بيت *

بسا تاجور کامد و باز خفت * که نامش ندانند چون کس نگفت

معهذا امير تيمور درين محل گفته - که اين دو منارهٔ سنگين که سلطان فيروزشاه طالب دين را ميسر آمد هر دو[2] تا قيامت باقيست امير مذکور بمشهور گفته و گوهر عجيب سفته - که من چندين ملکها گشته ام و ممالکها گرفته ام در هيچ مقام بحکمت حضرت علام اينچنين يادگار با تکلفات بسيار نديده‌ام - آري اين جمله چيزها از احوال اين منارها از ابتداي حال تا انتهاي مقال حضرت خسرو خوش خصال در پايان منارهاي مذکور حفر[3] کنانيده - چون يک دور دو دور بگذرد بعضي آدميان درين جهان بيايند و اين منارها به بينند بگويند که اين فعل اندازهٔ آدمي نيست * مصرع *

* ما را بَدَلِ نيک همه نيک درآيد *

مقدمهٔ دهم در بيان شکارهاي فيروزشاهي

نقلست سلطان فيروزشاه که هميشه با فتح و بهروز بود در قسم ملکي ابواب اسرار[4] ميکشود - چون از سبب ملکي از سواريِ مهمها عنان سمند دولت باز پيچيد بعده در دل گذرانيد - که در سواريِ سلاطين و امامان دين آرام خلائق روي زمين است - و سلاطين بغير مصلحت ملکي که آن رکن اصلي‌ست سواري کردن مصلحت

(۲ ن) که هردو * (۳ ن) نقره کنانيده * (۴ ن) اسرار چون بناء ميکشود *

ندیده - و سمت مفسدان گریزپای سواري کردن منع فرموده از شناعت[۲] جاه - ضرورةً آئین باختن شکار و در ضمن آن تاختن سوي حربیان خونخوار وضع کرده - و سلطان فیروزشاه هوس باختن شکار از ایام صغار بسیار داشت[۳] - هرآئینه فعل شکار در دور آن جهاندار یکي از ارکان ملکي قرار یافته[۴] و بسیار باخته - المقصود بارها دربن کردارها سلطان محمد بن سلطان تغلق شاه گفتي - ملک نائب امیر حاجب مردي دانا و در کفایت مستثنی است - اما انسوس که هوس باختن شکار بسیار دارد - بسوي شکار بیکار کوشش بیش گمارد[۵] - و دنبال کنجشک ملک بباد دهد - القصه[۶] سلطان محمد چندین پند دادي اما نمیدانست[۷] که الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی فیروزشاه را ختم تاجداران دارالملک دهلي خواهد گردانید - و چندین کسان را از زمرهٔ مسلمانان نفع از شکار او خواهد شد - زیراچه چون سلطان فیروزشاه در مقام شکارگاه شکار کردي و قصد براي پره[۸] کردن بسیار نمودي چون پره کردي بغایت خوش گشتي - دران محل هرچه کسے التماس خود بازنمودي البته[۹] بعز اجابت مقرون شدي المقصود چون شهریار برگزیدهٔ حضرت غفار را در کار شکار اهتمام افتاد

(۲ ن) شناخت * (۳ ن) بازداشته * (۴ ن) قرار یافت و بسیار باخت مصرع - یکی خوب دستي دگر راستي خود را - المقصود الخ * (۵ ن) مي‌گمارند * (۶ ن) سبحان‌الله سلطان * (۷ ن) نمیگذاشت * (۸ ن) پرده * (۹ ن) الغرض *

در عهد دولت خود شکارها بانواع باخت - و درین کار کوشش بیش گماشت - در هر قسمي شکار بیشمار کرده - در[2] هر یک قسم جانوران درنده پیدا آورده - از یک جنس یوز و پلنگ چندان جمع کرد که در عده نیاید - و از جنس سیاه‌گوش چندانکه در تحریر نگنجد - و از جنس سگ چندانکه از قیاس گذشته - بلکه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله در عهد خود چندان شیر شکاري حاصل کرده بود و از قسم باز و بحري و ترمتي و شاهین و سیمتن و مانند آن چندان موجود شد که در وهم و فهم انسان نتواند آورد - و این تمام جانوران درنده و گیرنده تسلیم بندگان بودند - دنبال هریک جانور دوگان و سگان نفر بنده براي غمخوارگي بودند - و این تمام نگاهبانان جانوران درنده اسپ سوار میرفتند - چون سلطان فیروزشاه در سواري شکار بیرون‌آمدے مراتب شکار چهل و پنج نشانه برابر[3] رکاب رفتي - و از قسم فراشخانه یک دهلیز و یک بارگاه و یک خوابگاه و یک گنبد سفید بزرگ که آن نیز وضع خاص آن شهریار نیکوکار بود برابر رکاب روان میگردید[4] - چون سلطان فیروزشاه در راه رفتے پیشتر از مراتب شده فوج کشیده جمیع خانان و ملوک برابر[5] آن فوج و شاهزادگان تمام برابر فوج آن جهاندار نیکنام[6] میرفتند - و دو نیزهٔ پر طاؤس که آن مخصوص وضع سلطان تغلق بود در میمنه و میسرهٔ

(۲ ن) از هر * (۳ ن) در رکاب * (۴ ن) میکردند * (۵ ن) براي *
(٦ ن) نامدار *

فوج خاصهٔ شهنشاه رفتے - و فرود آن دو نیزه جانب میمنه همه چار پایگان درنده میرفتند - و در میسره همه پرندگان گیرنده - و سلطان فیروزشاه اسپان(۲) بسیار و بیشمار داشت - آن تمام اسپان(۳) در پنج پایگاه مي بستند که آنرا پنج محل میگویند - انشاء الله تعالی و بعونه بیان هریک(۴) پایگاه در ذکر کارخانهاي آن شهنشاه شرح داده آید معهذا از جملهٔ(۵) این پنج پایگاه یک پایگاه شکره خانه بود - و یکهزار و دویست اسپ فرود شکره میرفت - دران ایام ملک دیلان امیر شکار بود - و ملک خضر بهرام نائب امیر شکار بود - بازیدهلی(۶) و فوجداران آن شکره خانه علیحده بودند - هریک از اصحاب شکره خانه امراي کبار بود - در پروش شکره هریکي جد مینمود چون سلطان فیروزشاه را درین قسم هوس بسیار بود درین باب جد کشاد - تا باقي عمر همدرین مشغولي گذشت - درین کار بکوشش بیشمار درست کردن پرها در لشکر در هنگام شکار باختن بیشتر بود - آري عجب اسراري - چون سلطان فیروزشاه در شکارگاه پره کردي اینچنین پره شدي که از زمرهٔ سلاطین پیشین کمتر کسے کرده است - اگر پادشاهے صاحب دستگاهي گاه از گاهے از جملهٔ سلاطین پیشین را هوس پره شدي در زمان واحد پره میکردند - بعده همان زمان پره مي شکستند - و سلطان فیروزشاه هفتگان روز و هشتگان

(۲ ن) اسباب * (۳ ن) اسباب * (۴ ن) هریك پایگاه فیروزشاه شرح داده آید * (۵ ن) ازانجمله پنج پایگاه * (۶ ن) باریداران *

روز دور پرہ مستقیم میداشت - و هر روز درون دور پرہ شکار میباخت *

* بیت *

بر صید چو کرد شه سواري * بر نام نماند یک شکاري (۲)

الحاصل چون آن شهریار کامل درین کار شکار پرهاي انواع جنس کرده این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف بیان هر یک پرہ علیحده نبشت - تا پندے باشد مر خردمندان را - افسانۂ پرۂ گورخر و گورخر در زمین جنگل میباشد - و اینچنین مقام بحکمت حضرت علام میان دیبالپور و سرستي است - دران زمین بیشتري بي‌آبي‌ست میان چند کروه هر جانب خرابه - و اگر صد گز زمین بکاوند بعده روي آب به بیفند - و اگر مسافري و یا راه گذري در هواي تا بستان راه غلط کند از غایت بے آبي و نهایت اضطراري جان بجانده دهد زیراچه آب بغیر منزل جائے دیگر نیست - و خصال گورخر ست که در مقام بےآبي باشد - در محلي آرام گیرد که در حریم آن بقعه و نواح آن رقعه هشتاد کروہ آب نبود - و خرابه باشد - و قانونے است که چون (۳) گورخران تشنه میشوند هشتاد کروہ زمین قطع کنند - و در محل آب روند - و آب بخورند - و باز در مقام آرام بیایند - و شکار گورخر کرده نشود مگر در هواي تا بستان - زیراچه در تابستان گورخران یکجا مقام میگیرند - و در هواي زمستان و برشکال البته متفرق میشوند

(۲ ن) هرچند چو دور شه سواري * (۳ ن) که گور وان ار جائي که مي‌نشینند هشتاد کرده *

المقصود چون شهنشاه طالب رضاي حضرت ودود خواست تا شکار
گورخر کند بنگاه را میان خطهٔ سرستي و ابوهر داشت - و خود بدولت
و سعادت براي شکار گورخر کوشش گماشت - سلطان فیروزشاه از بنگاه
سوار شد - درین محل آن شهریار اکمل فرمان فرمود تا سوار اسپ
جید بیاید - و سوار اسپ ضعیف هم در بنگاه بماند - دیگر جهاندار
فرمان فرمود - تا خلائق لشکر که برابر شهریار افسر خواهند بود باید که
باهتمام تمام آبهاي سه روزه ذخیره برگیرند هم براے خویش و هم
براے مراکب خود - چنانچه اکثر خانان و ملوک آب بر شتران (۲) برگرفتند
و بعضے در گردن کهاران و پشت ستوران آب ذخیره برداشتند
سلطان فیروزشاه بوقت نماز عصر از بنگاه سمت شکارگاه کوچ کرده
و بدانجانب رخ آورده بسرعت تمام و بشتاب گام روان شده تمام
شب رانده - چون روز شده تا وقت نماز ظهر در مقام آرام گورخر
رسیده دران مقام پره کشیده میان پانزده کروه دور پره شده - بعده
آهسته آهسته از غایت جنبیدن دور پره میان چهار کروه داشت
گورخر بسیار و بے شمار درون پره درآمد - دران شب همانجا فرود آمد
چون روز شده در روز دوم شهنشاه شکار گورخر باخته سمند عزت
بسوي ایشان تاخته - از بامداد تا شبانگاه شاه شکار گورخر کرده بوقت
نماز شام پره گورخر شکسته شهنشاه جانب بنگاه بازگشته - هم بدان
طریق با اصحاب فریق خود تمام (۳) شب رانده - و دو پاس روز نیز

(۲ ن) در* (۳ ن) تمامت *

رانده و دو پاس روز (۲) سیوم روز رانده در بنگاه رسیده - حاصل ازین آنست که آن شهریار بعنایت کردگار (۳) هفتاد کروه رفته شکار گورخر باخته باز در بنگاه پیوست * ابیات *

تیرے که ز شست خویش بکشاد * زو شیـــر بمرد و گرگ افتاد
هرسو که بصیـــد رخش رانده * بر نام شـــکار یک نمـــانده

افسانهٔ پرهٔ شکار شکاري از آهو و گور و نیل‌گاو و جز آن - آرے اینچنین شکارے بیشتري در حوالي بداؤن و آنواله (۴) میباشد - زیراچه این اجناس بےقیاس جانور در محلي باشد که دران محل هم (۵) خرابه بود و هم دران محل آب و کاه باشد - اینچنین خرابه در مملکت دهلي بحکمت ازلي دران ایام در هیچ مقام نبود - بدان سبب که سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله پادشاهي با جاهي صاحب دستگاهي بود بمعماري مملکت و رعیت پروري سلطنت بسیار کوشش داشت و کوشش برین گماشت تا اینچنین خرابه درحوالي بداؤن مدام خراب باشد مخصوص براي شکار شکاري - و اگرنه دران مقام نیز (۶) آباداني شدے از غایت توجه (۷) آن جهاندار پرکار - الحاصل هر سال آن خسرو خوش‌خصال از شهر (۸) فیروزآباد بسوي شکار سواري کردي - و مخصوص کرده دران خرابه رفتي - شکار بیشمار باختے - البته این مورخ ضعیف

(۲ ن) و دو پاس روز در بنگاه رسید * (۳ ن) پروردگار * (۴ ن) انواله * (۵ ن) همه * (۶ ن) بس * (۷ ن) استمالت * (۸ ن) سمت *

شمس سراج عفیف برابر(۲) بودي - چون سلطان فیروزشاه بکوچ متواتر
بآرزوي تمام بشتاب گام دران صحرا میرسید و میخواست که پرهٔ
شکار کند پیش ازان یک روز بر حکم فرمان شاه فیروز فرمایش
میکردند - و خلائق لشکر را دران شب بطویله فرود مي آوردند
دران شب دهل پاس نمیزدند - و درین(۳) مقام نمي‌نواختند - سلطان
فیروز شاه دران روز از فرودگاه کوچ میکرد - و تمام لشکر از سوار و پیاده
و بندگان جوار برابر میبودند - و بنگاه نیز برابر شاه میشد - و دران روز
خود بدولت و سعادت بالاي بلندي استاده میشد - و فرود آن
بلندي سواران لشکر در پره رها مي‌شدند - و دو نشانهٔ شکار بحکم
فرمان جهاندار مي آوردند - یک نشانه را در طرف راستا مي‌فرستادند
و نشانهٔ دوم را طرف چپا - یک جانب ملک نائب باربک
ایستاده سواران را در پره رها میکرد(۴) - و در پره مي‌گذاشت - و جانب
دوم ملک عماد الملک دنبال آن نشانهاي شکار - هر یک سوار
بدم ریز مي‌رفت - هر یک خیل علیحده علیحده میگذشت - چون
یاران خیل در پره مي‌رفتند اول نیزه آن خیل رها میکردند - بعده
دنبال آن نیزه تمام سواران خیل‌دار مي‌رفتند - بعضی اشخاص از
تاثیر حسد بیقیاس که در جسد آدمي تعبیه است درین محل
پیش آن شهریار اکمل مي‌گفتند - که مر شمار عرض لشکر همین‌ست

(۲ ن) بدائره * (۳ ن) روز شده بهیر مقام نمي نواختند * (۴ ن)
میگذاشت *

زیراچه سوار هریک خیلدار بدم ریز میرود - آن شهریار را گفتار ایشان بر مزاج نیفتادي - ازان(٢) گفتار اعراض کردي - الغرض چون هر دو نشانه موازنهٔ دهگان کروه رفتند سوار دم ریز برابر(٣) نشانهاي مذکور میرفتند(٤) - چون سوار بتمام رها شدے(٥) بعده طائفهٔ بندگان خاص در پره رها مي‌شدندي - و میان بندگان نیز درهریک صده یکان بیرق بودي - ایشان(٦) نیز بتمام مي‌رفتند - بعده اسپان پایگاه شکره خانه مي‌گذاشتند(٧) - و خلق کارخانها نیز در پره رها شدندے - بعده پیلان در پره رها میشدندے - و اگر دور پره بزرگ بودي پیش از پیلان سواران بنگاه رها مي‌شدند - بعده پیلان - القصه چون این هردو نشانه درمقام میعاد یکجا میشدند دران محل آتش میافروختند تا دود برآید - و معلوم شود که پره پیوست - و آن مقدار سوار که بدم ریز مي‌گذشت مقابل یکدیگر عنانهاي خود مي‌گردانیدند تازي سواران درون پره مي‌آمدند - فرمان از زبان خسرو جهان مي‌رسانیدند - تا سواران مذکور(٨) آهسته آهسته در دائرهٔ حلقهٔ پره درآیند - و فرمان دیگر مي‌رسانیدند - تا نباید که هیچ طرفے شکارے بیرون آید - معهذا چون سواران در مي‌آمدند فرمان از زبان

(٢ن) ازین * (٣ ن) براي * (٤ن) میفرستادند * (٥ ن) رهانیدي * (٦ ن) ایشان لیز در پره صده رها شدندي چون بندگان نیز بتمام میرفتند پایگاه و شکره خانه * (٧ ن) بعده سوان در پره رها میشدند * (٨ ن) آهسته آهسته پیلمال کنان در دائره *

خسرو جهان میرسانیدند - تا[2] سواران مذکور آهسته آهسته پیلمال کنان در دائرهٔ حلقهٔ پره درآیند - و فرمان دیگر میرسانیدند تا نباید که هیچ طرفے شکارے بیرون آید - هرچند که دور پره گرد میشد سوار پره ازیک تو دو تو میشدند - و از دو تو سه تو میکشتند اینچنین شدی که سواران حلقهٔ پره مقابل یکدیگر دیده شدندے ازان روز دور پره میان سه چهار کروه میداشتند - چون روز با خرمی رسید دران وقت فرمان میشد - هرآنکس که در محلی در حلقهٔ پره ایستاده است آن شخص همدران محل فرود آید - و در ایام پرها محل و غیرمحل نبودے - هرکه درمحلے ایستاده است همانجا فرود میآمد - و همچنین سراپچهٔ خیلداران باتصال یکدیگر برمیآوردند تا اینچنین شدی که در جمله دور پره یک دور سراپچه بودی - زیراچه سراپچهٔ این خیلدار با سراپچهٔ آن خیلدار اتصال یافتی - و سراپچهٔ آن خیلدار با سراپچهٔ خیلدار دیگر - بدین طریق دور پره که میان چهار پنج کروه بودی گرد پره یک دور سراپچه می نمودی و پیش دور سراپچها کنگهره می بستند - درگردا گرد پره یک دور کنگهره بودی - و عقب سراپچها بنگاه خیلداران فرود میآمدند - و اهل بازار نیز متصل خیلهای خویش فرود میآمدند - چون برین طریق دور پره استحکام یافتی درون[3] پره تفحص میکردند - اگر شیری

(۲ ن) تا آهسته آهسته در دور پره گرد میآمدند هرچند که دور پره الخ * (۳ ن) دران *

و یا ببري و یا گرگي بودي فیروزشاه اول آن را زدے - بعدہ دنبال شکار شکاري شدے - و در ایام پرہ دهلیز برنیامدے - بارگاہ و خوابگاہ (۲) و گنبذ سفید برآمدے - و بر هریک خیلداران فرمان شهریار بود - که با یاران خویش در النکهاي خود هشیار باشند - آمدن ایشان در سراي حاجت نیست - تمام خیلداران با یاران در النکهاي خود ترکشها پیش کردہ هوشیار وبیدار میبودند - یک دور پرہ از ترکشها بود چون دور پرہ با اینچنین محکمي (۳) استحکام یافت وشکاران از هر یک جنس دورن پرہ محبوس گشت چنانچه از هزارها گذشت معهذا سلطان فیروزشاہ هر روز ازپرہ سواري کردي - و موازنۀ پانصد وششصد سوار از زمرۀ شاهزادگان و خانان و ملوک برابر سوار (۴) میشدند - سلطان فیروزشاہ درون پرہ درآمدي و شکار باختي - دنبال شکار خود تیر انداختي - و پیش النک هر خیلداري که شکار زدي همه بدان خیلدار انعام شدي (۵) - بدین طریق موازنۀ هفت هشت روز شاہفیروز شکار باختي - سمند عزت دنبال شکار تاختي - چون خواستي که پرہ بشکنند و شکار باقي ماندہ را بگیرند بر حکم فرمان شهنشاہ روي زمین یک تیر آنشین درمیان پرہ میگذاشتند - و دهلها با شهناها مینواختند - جمیع خلائق در مي‌آمدند - شکارے که درون پرہ ماندہ بود غارت میکردند - هریک از طائفۀ کهار و کواني که در

(۲ ن) خوابگاہ لعل * (۳ ن) بدین محکمي * (۴ ن) سواري کردندي * (۵ ن) دادي *

لشکر سلطانی بود برای گرفتن شکاران قصد مینمود - هر یک تنی
هر یک صیدی را بکوشش (۲) گرفته می‌آورد - در ایام پره چندان
گوشت شکاران شدے که از غایت بسیاری گندگی برآمدی - و
بعضی اشخاص ازطائفه زیره با گوشت شکار قدید کرده تا شهر دهلی
می‌آوردند - و اگر سلطان فیروزشاه شکار گاومیشان جنگلی کردی
و ایشان بسیار بودندی بر حکم فرمان برای ایشان نیز پره شدی
اما هم زمان واحد پرهٔ گاومیشان شدی - چون شهریار شکار باختی
همان زمان پره می‌شکستندی - زیراچه (۳) گاومیشان از تاثیر قوت
بی‌پایان درون پره دیر نمانند - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ
حضرت آله هرسالی در هرسواری اینچنین سه چهار پره کردے
انگاه فیروزشاه با بنگاه سمت شهردهلی بازگشتی - آری عجب کاری
این همه نمودارها و کنابتها در تواریخ برای عبرت ست مر
خردمندان را * * رباعی *
آرند یکی و دیگری بربایند * بر هیچکس این راز همی‌نکشایند
مارا زقضا جزاین همین ننمایند * پیمانه توئی باز بنو پیمایند
افسانهٔ شکار شیر و ماهی - حضرت فیروزشاه صاحب دستگاه گاه و بیگاه
ازهریک جنس شکار میباخت - و بکوشش تمام و قصد مدام علی
الدوام مرکب عزت بسوی شکار می‌تاخت - (۴) همه وقت خود را

(۲ ن) گوش گرفته * (۳ ن) ما هوا المقصود * (۴ ن) همه وقت
بپرانیدن *

به پرانیدن شکره و گرفتن صید مشغول[۲] داشت - چون آن شهریار در محلي نشستي پیش او شکره را باولي میداند - و اگر سوار در راه رفتي هم شکره بسوي صید پرانیدي - و اگر از جنس چهارپایان پیش او چیزي خاستي یوز و یا سیه‌گوش بجانب آن رها کردندي بلکه دوازده هزار نفر بندگان باهلي در رکاب رایات اعلی میرفتند و طائفهٔ باهلي کسانے بودند که دامهاي آهوان بالاي پشت ستوران بار کرده برابر میرفتند - چون آهوان در محلي مقام گیر میشدند آن دامیران دران مقام دام فراز میکردند - آهو دران دام افتادي - و بعضے بندگان باهلي بر نرگاومیشان سوار مانند گردان جرار و کند آوران نامدار و پیکان زوپین از آهن و پولاد بر دست ایشان - چون در جنگلي و یا کیلي شیر حصاري شدے بندگان طائفهٔ باهلي از جزوي وکلي نرگاومیشان را یکجا ميکردند - و خود بر پشت ایشان ایستاده میشدند - نرگاومیشان بدیدن شیر شاخهاي یکدیگر متصل یکدیگر میکردند - و همه همچنان نزغه کرده بر شیر در مي‌آمدند - و آن بندگان باهلي از بالا به ژوپین میدوختند - البته شیر کشته شدے و گاه گاه بودي که سلطان فیروزشاه فرمودي تا دامهاي بزرگ بالاي شیر اندازند - و هر چهار جانب آن دام پیلان قید کرده پیلمال کنان بالاي دام شده مي‌آمدند - آن شیر را زیر دام میگرفتند - و گاه گاه بودي که حضرت فیروزشاه فرمودي تا پیلان را بر شیر ژیان درآرند

(۲ ن) مشغولي *

چون پیلان بر شیر زور میآوردند شیر بر پیل حمله آوردي - دران حالت شهنشاه با جلادت بر شیر خود تیر زدي - تا بجائی رسید و مرتبهٔ این کردار بمحلي رسید که چند شیر از جنس قلاویز پیش دربار حضرت جهاندار مي‌بستند نیمهٔ در راستاي دربار و نیمهٔ در چپا *

* رباعي *

از گرگ و گوزن و گور نخچیر * جز شیر نزد بدیگري تیر
در کشتن شیر کم شود سیر * نگذاشته در جهانش یک شیر

و همچنین اگر در تلي و دهندي ماهي بودي شهنشاه فرمودي که آن دامهاي گران که بالاي ماده پیلان بار کرده میبردند آن دامها دران تلي و دهند اندازند - بر حکم فرمان شاه آن دامها را میآنداختند - و بتمام ماهي میگرفتند - آري سلطان فیروزشاه مقبول درگاه حضرت آله این چنین شکارها باختي که از سلاطین پیشین کم کسي باخت مگر فیروزشاه درین کار کوشش بیش گماشت - و همچنین شهنشاه دین دو دیک دولهٔ آهنین بزرگ راست کنانیده بود - اینچنین بزرگ که در هریک دهگان[۲] گرگ پخته شدي - شکاري دیگر معلوم است که چند پخته شود - و دو دیکدان آهنین با دهگان پایه براي این دو دیکدوله مرتب کنانیده - آن هر دو دیکدوله با هر دو دیکدان صد و بیست نفر کهار در سواریهاي جهاندار برابر رکاب میبردند - چون

(۲ ن) دهگان گرگ پخته شدي دریک دیک دوله ده گرگی پخته گردد شکاري دیگر الخ *

بمنزلي[۲] نزولي شدې و گوشت از شکار شکاري بسيار جمع شدې دران ديکدوله مي پختند - و بخلق[۳] الله ميدادند - و چندان[۴] پخته ميشد که بيشتر خلق خوردي - همچنين آن شهريار روي زمين در عهد دولت خويش بفراست و کياست بيش هروضعے که کرد هريک چيز اعجوبهٔ روزگار بود - آري بوالعجب اسراري که ايشان همه رفتند - و آنچه درين جهان کردند با خود بردند - از ايشان نامي بيش نماند - اين همه نمودارها و شرح کردارها عبرت خردمندانست * * ابيات *

اين رسم جهان بيوفائيست * مغرور شدن بدو خطائيست

هرکس که بزاد او بميـــرد * جاويد جهان کسے نگيـــرد

مقدمهٔ يازدهم در عمارتهاي گوناگون که سلطان فيروز شاه کرده

نقل است شاه فيروز با نصرت و بهروز را براي آوردن عمارتهاي جد بسيار و جهد بيشمار بود - درين کار بکوشش هزار[۵] قصد نمود هريک پادشاهي دين پناهي صاحب دستگاهي که بر تخت مملکت و اورنگ سلطنت دارالملک دهلي نشست و ملکهاي ديگر بقهر و غلبه گرفت براي عمارت اين قدر کوشش نکرد - هوس فراوان و کوشش بے پايان درين کار سلطان فيروز داشت - بانواع نمونه در[۶]کار عمارت از

(۲ ن) در منزلي * (۳ ن) بخلق خدا * (۴ ن) چندان طاهري *
(۵ ن) هزار بار * (۶ ن) درگاه عمارت *

تاثیر کثرت رغبت آراست - از قسم شهرها و حصارها و کوشکها[2] و بندها و مساجدها و مقابرها بسیار و بیشمار بنا فرمود - چنانچه شهر حصار فیروزه و فتح آباد که از حالت و مقالت آن این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در مقدمات سابق مشرح شرح داد - و همچنین شهر فیروزآباد و فیروزآباد هارني کهیره و تغلق[3] پور کاسنه و تغلق پور ملوک مکوت و شهر جونپور و جز آن - در هر محلے و مقامے براي قرار و آرام حصارها محکم و مستحکم برآورده - و باستحکام بسیار مستحکم گردانیده - و از قسم کوشکهاي با تکلف چنانچه کوشک فیروزآباد و کوشک نزول و کوشک مهندواري و کوشک شهر حصار فیروزه و کوشک فتح آباد و کوشک جونپور و کوشک شکار و کوشک بند فتح خان و کوشک سالوره و مقامات دیگر - و از قسم بندها چنانچه بند فتح خان و بند مالجه (که دران مقام پادشاه نیک نام آب زمزم انداخته بود) و بند مهپالپور و بند شکرخان و بند سالوره و بند سهپنه و بند وزیرآباد و مانند آن اینچنین بندهاي محکم در هر محلے[4] مستحکم کنانیده - و خانقاها و رباطها براي صادر و وارد بنا کرده - و چنین روایت کرده اند راویان شریف بروایات لطیف که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله در شهر دهلي و فیروزآباد صد و بیست خانقاه براي آسایش بندگان اله برآورده بدین نیت که چون

(۲ ن) و کوشک و بندها ٭ (۳ ن) و تغلق پور سپدم و تغلق پور کلسه و تغلق پور و هولکوت و شهر جونپور ٭ (۴ ن) در هر محلے بندانیده ٭

مسافرانی از اطراف و اکناف جهان درین ملک بیایند در هرخانقاه کسانی سه روز مهمان شوند - در صد و بیست خانقاه سه صد و شصت روز سال تمام مهمان باشند - زهی نیت نیک فیروزشاه - و در هر خانقاه سلطان فیروزشاه متولیان سنّي و عهده داران سنّي تعین کرده - و خرج خانقاها نقد از خزانه دهانیده - الغرض در هر محلي و مقامي که عمارت کرده همه از ریخته برآورده - و از جنس چوبینه براي نام هم نے مگر همین تختهاي در - و دران ایام ملک غازي شحنه میر عمارت بود - درکار عمارت جد بلیغ میفمود - چوب زر از جهاندار لقصر داشت - و عبدالحق عرف جاهر سوندهار گرز زرین داشت شهنشاه در هر یک طائفهٔ کاریگران عمارت شحنگان چالاک تعین فرموده - چنانچه طائفهٔ سنگتراش و چوب تراش و آهنگر و درودگر و آره کش و چونه پز و راج و امثال آن در هر قومي یکان شحنه نصب شده - این چنین عمارت خانه که در عهد دولت آن شهنشاه عظمت گرفت در عهد هیچ پادشاهے صاحب دستگاهي نبود - زیراچه در عمارتخانه لکهوک خرج مي آمد - بلکه اموال بي پایان غارت میشد چنانچه شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران فرموده * ابیات *

هرکه آمد عمارتے نو ساخت * رفت منزل بدیگري پرداخت
و آن دیگر پخت همچنین هوسے (۲) * وین عمارت بسر نبرد کسے

افسانهٔ روشن گردانیدن سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین طالبان دین و

(۲ ن) همچنان *

منور کردن حظائر مشائخ اهل یقین براي رضاي حضرت رب العالمین
معهذا سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین ماضیه انارالله برهانهم را از سر
مرمت کنانیده و تازه گردانیده - زیراچه زمرهٔ تاجداران و فرقهٔ شهریاران
را از غایت عظمت و نهایت مکنت از حال سلاطین ماضیه کجا
یاد مي‌آید - تا تفحص و تجسس مقابر ایشان شود - بدین سبب
بیشتر مقابر سلاطین پیشین خراب و پست شده (۲) بود - اصحاب و ارباب
آن مقامات انواع اضطرار رخ میفمودند - و البته رسمے ست در قسم
ملکي و آئیني ست در روش جهانداري هریک شاه که در عهد
خود بر تختگاه نشست چیزے املاک از قسم قریات براے اصحاب
و ارباب با برکات باسم ملک احیائي احیا کنند - و حاصلات آن قریات
داخل مقابر خویش گردانند براے اصحاب و ارباب - تا بعد از
کوچ رحلت ایشان در مقابر و مدارس اینها خیر (۳) جارے باشد - و
آن جمله دیهها خراب گشته و برباد شده اصحاب و ارباب آن مقامات
محروم مانده - هریکي از تاثیر عسرت بسے آیت نا امیدي خوانده
بدین سبب جملهٔ حظائر تاریک گشته - سلطان فیروزشاه بعنایت
حضرت اله و بالهام الله در عهد دولت خویش بفراست و کیاست
بیش درین کار اهتمام بسیار کرده و کوشش بیشمار برده مقابر جمیع
سلاطین مرمت کنانیده از سر تازه‌تر گردانیده - و آن مقدار قریات که
پیش ازین داخل هر یک مقبره بود و بسي خرابي روي مینمود

(۲ ن) گشته بود • (۳ ن) چیزے •

هر یک رعیت مستهلک شده بود آن تمام دیهها را آبادان کنانیده اصحاب و ارباب آن مقابر که متفرق شده بودند بلکه هر یکي سر در جهان گرفته میرفتند سلطان فیروزشاه بالهام الّه هر همه را جمع کنانیده مقابر سلاطین و امامان دین تازه و معمور گردانیده - و همچنین آن شهریار روم و چین فیروزشاه طالب حضرت رب العالمین حظائر مشائخ طریقت و علماي شریعت قدس الله اسرارهم را نیز از سر مرمت کنانیده - بلکه در حظائر سلاطین و مشائخ دین تختهاي(۲) چوب صندلین در گنبذ ایشان داشته هریک مقبره را از سر آراسته - آري بوالعجب اسراري - در عهد دولت فیروزشاه و دور مکنت آن شهنشاه هم نفع زندگان عام و هم نفع بمردگان مقابر عظام رسیده * بیت *

نیکي کن چون ترا دسترس است * کین عالم یادگار بسیار کس است

اما این بنگر که هیچ وقتي و یا هیچ ساعتي کار عمارت از آثار اسرار مهارت بیکار نکنانیده - چون در محلي عمارت آغاز شدي اول دیوان وزارت برآورد مایحتاج تیار ساختي - و مال بتمام از خزانهٔ شهریار عظام تسلیم کارکنان و عهده داران عمارت میشد - بعده عمارت آغاز میکردند بدین نوع مدت چهل سال در عهد دولت فیروزشاه عمارتهاي گوناگون از هر جنس مرتب میشد(۳) * بیت *

چو دولت هر کرا داده بخود راه * نبشته(۴) بر سرش نصر من الله

(۲ ن) تختهاي درهاي گنبذ ایشان از چوب صندل داشته * (۳ ن) شدة * (۴ ن) نبشته آیت نصر من الله *

مقدمهٔ دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفهٔ بیکاران را

نقل است هر بار که آن شهریار جهاندار از سواري شکار در شهر دهلي آمدي بر ملک نیک آمدي - کوتوال ممالک که او کوتوالي با مهابت و جلادت بود درمیان خلائق شهر عدل و انصاف مینمود مدام بلکه علي‌الدوام در قسم وظائف کوتوالي ابواب هوشیاري و بیداري میکشود - فرمان (۲) فیروزشاه بر کوتوال مذکور شد هر کجا که بیکاري پرکاري بر هنجاري در شهر ست اینچنین طائفه را پیش تختگاه آرد - کوتوال مذکور مشهور هر یک محله‌دار شهر را پیش خود طلبیدے - و از احوال هر یک استفسار کردے - آن مقدار بیکاران از جنس معارف که در شهر میبودند از غایت عسرت و نهایت حیرت روي خود بکس نمي‌نمودند - اینچنین معارفان و بزرگ زادگان را محله داران پیش کوتوال مي‌آوردند - ملک نیکنام کوتوال آسامي ایشان با کیفیت (۳) و ماهیت مینویسانید - و ایشان را در محل صالح پیش تخت بردي - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله البته هریکے را بمعرفت بزرگان آن شخص شناختے - و بکارے و مصلحتے مشغول گردانیدي - سبحان الله زهے صافي ذهن سلطان فیروزشاه داشت هرکرا که پیش او میبردند اگرچه وقتي ندیده بود و ندانسته از

(۲ ن) فرمان فیروزشاه شدي هر کجا ٭ (۳ ن) کنیت و مهابت ٭

نشانی بزرگی او را شناختی - المقصود چون بیکاران را پیش سلطان میبردند هریکی را بکاری و کرداری مشغول گردانیدے - و اگر یکے از اهل قلم بودی او را داخل کارخانه میکرد - و اگر کارکن معنی بودی تسلیم خانجهان شدی - و اگر یکے التماس کردی که بنده تسلیم فلان امرا شود سلطان فیروزشاه بحضور خود بدان امرا سپارش کردی - و اگر شخصے بازنمودی که بنده را تسلیم فلان امرا کنند که او صاحب اقطاع است فرمان بجانب آن اقطاع دار صادر شدی آن شخص دران اقطاع رفتے - البته کمترکسی بودی که بیکار ماندی - و هرکجا که ازین زمرهٔ بیکاران تسلیم کسی میکردند دران محلها استقامت ایشان نیکو میشدی - سبحان الله چندین کسان را بدین سبب روزگار ساخت - و بجائے رسیدند - بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودی که مردمان کارکن معنی چون بیکار میشوند بادهای اندوه[۲] بسیار میخورند - از غایت خمار فقر سر برآوردن نمیتوانند - هرروز چون نوروز پیش دربار می‌نشینند - میان خویش از نهایت تنگچهٔ بیش در تجسس و تفحص میباشند - که امروز کدام کس از شغل معزول شد - و بر کدام کس سلطان فیروزشاه تفتی کرد امروز کرا بند کردند - و کدام شخص را جدا گردانیدند - بیکاران بیچاره از بیچارگی[۳] بدین انتظار بوقت فرض بامدادان از خانه بیرون می‌آیند تا اگر کسے از سبب جنایت بسی معزول گردد و دیگری دران شغل

(۲ ن) بارها * (۳ ن) ازین چارهٔ بدین انتظار *

نصب شود ما که بیکاریم بر کسے درآمد کنیم - چون این مسکینان فقیران بے نوایان از سبب بیچارگي و بیکاري چندین تعلق و قلق دارند بدین تمنا آه(٢) نا امیدي از دل برمیدارند - درین محل سلطان فیروزشاه فرمودي این تعلق مالایعني از پیش دل بیکاران دور گردانیدم - هر کجا که بیکاري پرکاري بود در محل تسلیم میشدي آري احسن کرداري زهے نیتهاي خالص که فیروزشاه داشت - هر نیتي که کرد همه نیک بود - هر قولي و فعلي که اندیشید تمام براي طلب آخرت بود - کما قال النبي صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات - چنانچه مناسب این حال حضرت خواجهٔ نظامي مورخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید *

* ابیات *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائي بچنگ آور از چنگ او

درختے ست شش پهلو و چار بیخ * تني چند را کرده در چار میخ

یکایک ورقهاي ما زین درخت * بزیر اوفتد چون وزد باد سخت

مقیمي نهبیني درین جاي کس * تماشا کنان هر یکے یک نفس

درو هردم از نو بري میرسد * یکي میرود دیگري میرسد

جهان کام و نا کام خواهي سپرد * بخود مایگي پي چه باید فشرد

درین چارسو هیچ هنگام نیست * که کیسه بر مرد خودکام نیست

بدام جهان هستي از وام او * بده وام او رستـــي از دام او

(٢ ن) آه ازنا امیدي *

مقدمهٔ سيزدهم شرح اسباب كارخانهاي فيروزشاهي

نقل است سلطان فيروزشاه صاحب نصرت و بهروز(۲) مانند تاجداران مشعلهٔ گيتي افروز سي و شش كارخانه داشت - براي جمع كردن اسباب كارخانها كوشش بيش گماشت - هريک كارخانه بانواع متاع و اجناس نفيس آراست - در هريک كارخانه چندان اسباب جمع شده كه نتوان شمرد - جميع اسباب از جنس زرينه و سيمينه(۳) يا مرصع و يا مكلل بود - هرسال در هريک كارخانه خرچ بسيار آمدي - چنانچه از جملهٔ سي و شش كارخانه بعضے كارخانه راتبي بود و بعضے غير راتبي - آنكه راتبي بودند (چنانچه پيلخانه(۴) و پايگاه و مطبخ و شرابخانه و شمع خانه و شترخانه(۵) و سگخانه و ابدارخانه و مانند آن) اين چند كارخانهاي راتبي در هرروز در عهد دولت شاه فيروز درين كارخانهاي راتبي خرج بسيار آمدي خرج كارخانهاي راتبي در هر ماهے يک لک و شست هزار تنكه راتب اين كارخانها بود خارج رخت آن كارخانهاي مذكور و خارج مشاهرهٔ حاشيه و اصحاب ديگر - مبلغ يک لک و شست هزار تنكهٔ

(۲ ن) فيروز * (۳ ن) پشمينه * (۴ ن) خيلخانه * (۵ ن) و نفر يعني شتران و شكر و ابدار خانه و طشتدار خانه و مانند آن اين كارخانها راتبي بود هرروز در عهد دولت 8ا *

سیمین خرج راتب بود - و خرج کارخانهاي غیر راتبي چنانچه جامدارخانه و علمخانه و فراشخانه و رکابخانه و مانند آن درین کارخانها هرسال فرمایش اسبابها شدی - در هرسالے اسبابهاي نو راست کردندي - در جامدارخانه هرسال در ایام زمستان شش لک تنکه را فرمایش زمستاني شدی خارج فرمایش بهاري و تابستاني - در علمخانه[۲] هرسال هشتاد هزار تنکه را فرمایش براي اسباب مراتب شدي خارج سرمائي[۳] حاشیه و وجه اصحاب علمخانه و در فراشخانه موازنهٔ دو لک تنکه را فرمایش فراشینه شدي - در عهد دولت آن شاه و مکنت آن شهنشاه اینچنین فرمایشها میکردند و هریک کارخانه عهدهٔ خانان کبار و ملوک نامدار بود - چنانچه جامدارخانه عهدهٔ ملک علي و ملک اسمعیل بود - که ایشان عهده داري مرجانداري میمنه نیز داشتند - و پیلخانها در عهدهٔ ملک شاهین[۴] سلطاني و شکره خانه عهدهٔ ملک خضر بهرام و علمخانه و پایگاه خاص و رکابخانه عهدهٔ ملک محمد حاجي و زرادخانه و سلاحخانه عهدهٔ ملک مبارک کبیر سلاحدارخاص و وکیل در بود - طشتدارخانه عهدهٔ ملک بلال‌خان و جواهرخانه عهدهٔ سلطان الشرق اعني خواجهٔ جهان سرور سلطاني بود - اینچنین خانان معظم و ملوک اعظم عهده داران کارخانها بودند - و از زمرهٔ اهل تصرف هر یک کارخانها را متصرفان شاه جهان از پیش خویش تعین کرده بود - چنانچه ملک

(۲ن) حمخانه * (۳ن) سه ماهي * (۴ن) ساهن سلطاني و سک‌خانه *

کمال الدین تورتیخان(۲) تصرف جاندارخانه داشت که صاحب بند سپید بود - همچنین در هریک کارخانه همه امرا و معارف تصرف داشتند دران ایام تصرف علمخانه و رکابخانه و پیلخانهٔ میسره از پیش تخت عهدهٔ پدر و اودر این مورخ بود - و از جهت ایشان درین کارخانها این مورخ کار کردي - معهذا بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودي که در مملکت دنیاوي همین دو گوهر لطیف با دو جوهر شریف است یک گوهر قسم اقطاعات و پرگنات و معاملات - و گوهر دوم قسم کارخانها - چنانچه لکهوکه محصول اقطاعات ست همچنان لکهوکه در کارخانها جمع میشود - برین وجوه تصرف یک کارخانهٔ من کمتر از تصرف شهر ملتان نیست - در سي و شش کارخانه متصرف از پیش خویش تعین کرده بود - و خواجه ابوالحسن تصرف مجموع کارخانها داشت - آنچه فرمایش میشد اول بر خواجه ابوالحسن فرمان رسیدي - او بر هریک متصرفان کارخانها فرمایش کردي و در زمان واحد باتمام رسانیدي - و دران ایام دیوان مجموع کارخانها علیحده بودي - محاسبات کارخانها دران دیوان شدي - اگرچه در دیوان وزارت نیز متصرفان کارخانها حساب کرده میدادند - چنانچه اصحاب دیوان محاسبهٔ اقطاعات میکردند همچنان حساب کرد کارخانها نیز شدے - و در هر کارخانه حاشیه(۳) بیعدد بود - چنانچه فراشخانه و پیلخانه و علمخانه و پایگاه درین کارخانها حاشیه بسیار بود - و

(۲ ن) توریت خان * (۳ ن) محاسبه *

سرماهي متواتر مي يافتند - اما پايگاه سلطان فيروزشاه در پنج محل مي بستند - پايگاه بزرگ در سهروان و سلطان پور و پايگاه دوم در قبله سيم درون دربار شهريار مي‌بستند - و آن را پايگاه محل خاص[2] ميگفتند - محل چهارم پايگاه شكرخانهٔ خاص - و محل پنجم پايگاه[3] بارگيرداران بندگان خاص - وخارج اين پنج پايگاه چندين هزار اسپ در حوالي دهلي ميچريد كه آنرا سه پنج ميگفتند - و كار خانهاي نفر اعني شتر عليحده بود - عهدهٔ داري اين كارخانه ملك دلشاد داشت كه دران ايام او را دلشاد شحنه نفر ميگفتند - دلشاد مذكور را سلطان ابوبكر شاه در دور پادشاهي خود خطاب صفدرخان كرده بود - و چتر لعل داده بود - و در كارخانهٔ نفر شتران بسيار - بيشتر[4] آن شتران در ديهاي ميچريدند حوالي شق و بلاهن - و آن قريات همه در وجه ساربانان گرفته بودند - چيزي شتر در شهر ميبود - چون هنگام سواري شهرياري شدي جمله شتر در شهر مي‌آوردند - هر سال شتران زيادت ميشدند - زيراچه چنانچه جميع مقطعان اقطاعات هر سال خدمتيات از هر جنس و صنف ميگذرانيدند شتران نيز ميآوردند - سبحان الله زهے ايام با بركت و نعمت كه دور ملك فيروزشاه بود - البته محاسبهٔ هيچ كارخانه درمدت چهل سال براسلوب محاسبان نشد - چون محاسبان مملكت معايفه كرده بودند كه سلطان

(۲ ن) سيوم * (۳ ن) پايگاه بار كه دران بندگان خاص * (۴ ن) بيشتران شتر *

فیروزشاه بالهام حضرت آله بر جمیع خلائق در[2] لطف و احسان کشاده گلدستهٔ بسیار[3] بدست ایشان داده از گناه کبیرهٔ خلائق مملکت بوفور سلطنت بازآمده - چون کارکنان درگاه و محاسبان اعمال عمال شهنشاه اینچنین معاینه کرده هرآینه ایشان نیز با خلق سهولت گرفتند - که

الناس علی دین ملوکهم * * بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

* هرچه که سلطان بکند آن کنند *

معهذا در عهد دولت آن شهنشاه اگر محاسبهٔ اقطاعی شدی بمجرد آنکه مقطع اقطاع از اقطاع خویش در حضرت آمدی و پایبوس شاه کردی آن مقطع را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - موازنهٔ حساب کرد او میدیدند - و پیش تخت فیروزشاه میبردند و میگذرانیدند - باقی بیرون میآوردند - بعد از سوال و جواب فی الحال مقطع را روان میکردند - و چون سال انصرام شدی محرران کارخانها را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - از ایشان مجملات می‌ستدند - و باقی از قسم نقد و جنس بیرون میآوردند - بهمه[4] حال درین مدت چهل سال محاسبات بر اسلوب محاسبان نشده - و این نیست که سلطان فیروز ازینها بے علم بود - بلکه نیکو میدانست - دیده[5] چشم می بست بهمه حال از جهت محاسبهٔ اعمال عمال دیده نا دیده میکرد

(۲ ن) از لطف در احسان * (۳ ن) انبار * (۴ ن) از ایشان همه حال *

(۵ ن) دیده پسندیده *

آري زهے خوشي و خرمي كه عمال[۲] آن دور داشتند - اميد ميدارم
چون سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آله با اهل عمال درگاه اينچنين
معامله ورزيده طرف[۳] گناه صغائر و كبائر ايشان نديده حضرت الله
تبارک و تعالی كريم و رحيم ست بقدرت اعلی در وقت سوال و
جواب عمل مملكت و كردارهاي امور سلطنت او را بكرم بخشيده
باشد - زيراچه چنانچه زمرهٔ تاجداران و فرقهٔ شهرياران در دار دنيا
سرقوم خلائق آمدند همچنان بحكمت حضرت سبحان با پادشاه
حساب كرد آخرت بسيار و بيشمار ست - چون حضرت مهتر يوسف
عليه السلام ازين جهان بدان جهان پيوست و از سراي فاني در
گلذار جاوداني[۴] رفت (و البته مدفن اكثر انبيا صلوات الله عليهم
اجمعين درون بيت المقدس است) چون جنازه مهتر يوسف عليه
السلام در بيت المقدس بردند خواستند درون ببرند و دفن كنند
از درون بيت المقدس آواز برآمد - كه يوسف عليه السلام را بيرون
بيت المقدس در خاک سپارند[۵] - كه او پادشاه مصر بود - اگرچه
با خلائق انواع عدل نمود - با[۶] او محاسبه بسيار ست - همچنان كردند
كه مهتر يوسف عليه السلام را بيرون بيت المقدس داشتند - بيشتر
انبياي اهل صفا درون بيت المقدس آسوده اند - مگر حضرت مهتر
يوسف عليه السلام را پيش در بيت المقدس داشته - معلوم است

(۲ ن) عمدار * (۳ ن) طرف گناه صغار و كبار بر ايشان نديد * (۴ ن)
باقي * (۵ ن) سازند * (۶ ن) اما *

که مهتر یوسف علیه السلام چگونه پادشاهے بود - هفت سال که قحط کمال در شهر مصر روي نمود و خلائق آن مکان بتقدیر حضرت سبحان ابواب اضطرار کشود و هیچ تنے بر بستر براحت نیاسود درین مدت مهتر یوسف علیه السلام طعام سیر نخوردے (۲) - وقتے بسوي (۳) لقمه دست تمنا نبردے - گفتند اي یوسف علیه السلام خرمنهاي غله بر دست داري - سبب (۴) چه در مقام اضطراري - طعام سیر چرا نمیخوري - مهتر یوسف علیه السلام جواب چون اهل مثاب دادي و ابواب اسرار باز کشادي و فرمودي - اگر سیر خورم گرسنگان را فراموش گردانم - دلهاي ایشان برنجانم - معهذا اگرچه مهتر یوسف پیغامبر علیه السلام صاحب صفا در وفا کامل بود این چنینها در دل خود میگذرانید با این همه حال در حدیث پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است - که مهتر یوسف علیه السلام بعد از رفتن جمیع انبیا در جنت شش ماه در بهشت رود - بسبب آنکه در مقام حساب ایستاده باشد - چون از کرم حضرت آله سلطان فیروزشاه در دار دنیا حساب آخرت اینچنین دید همچون برگ بید لرزید - با (۵) بندگان خداي تبارک و تعالی آساني گزید (۶) * بیت *

* از گناه خویش سوزاني همي ترسي (۷) ولیک *

* با کریمي کار داري غم مخور مردانه باش *

(۲ ن) نخوردند * (۳ ن) وقت لقمه دست تمنا نبردند * (۴ ن) بچه سبب

(۵ ن) تا با بندگان * (۶ ن) گرداند * (۷ ن) همي پرسي *

مقدمهٔ چهاردهم شرح بیان احوال سکهٔ

مهر ششگاني

نقل است سلطان[۲] فیروزشاه در طور عظمت و دور مملکت خویش
چون سلاطین اهل کیش سکه هاي مهر بچندین[۳] نوع پدید آورد
چنانچه تنکهٔ زر و تنکهٔ نقره و سکهٔ چهل و هشتگاني و مهر بیست
و پنجگاني و بیست و چهارگاني و دوازده‌گاني و ده گاني و
هشتگاني و ششگاني و مهر یک جیتل - چون فیروزشاه بچندین
اجناس بیقاس مهر وضع گردانیده بعده در دل مبارک بالهام حضرت
حق تعالی و تبارک گذرانیده - که اگر بیچاره فقیران از اهل بازار چیزے
خرید کنند و از جملهٔ مال او نیم جیتل و یا دانگي باقي ماند آن
دوکاندار دانگ خرده ندارد - و اگر این راه گذرے آن باقي بر او
بگذارد ضائع رود - اگر ازان دوکاندار طلب کند چون این مهر نیست
از کجا دهد - تا از باقي او رهد - برین وجوه میان بائع و مشتري
مقالت این[۴] حالت بتطویل کشد - سلطان فیروزشاه فرمان فرمود که
مهر نیم جیتل که آن را اده گویند و مهر دانگ جیتل که آنرا بیکه
خوانند[۵] وضع کنند - تا غرض فقرا و مساکین حاصل شود - المقصود در
جلوس سلطان فیروزشاه دار الضرب مهر شش‌گاني عهدهٔ کجرشاه بود

(۲ ن) چون سلطان * (۳ ن) بچندین انواع بے قیاس مهر وضع گردانید *
(۴ ن) آن * (۵ ن) گویند *

عهده دار مذکور درین عمل مشهور کوشش بیش مینمود - چند[2] لکهه تنکه را مهر شش‌گاني در عهد دولت سلطاني بعهده داري کجرشاه مهر زده بودند - مانا که دو نفر گویندگان چالاک پیش تخت شاهي و اورنگ کژ کلاهي برآئین قانون پادشاهي گویندگي کردند - و برین جمله بازنمودند - که در مهر شش‌گاني عمال حضرت جهانباني یک حبهٔ نقره نقصان انداخته اند - اگر امتحان کنند راستي حال و صدق این مقال في‌الحال پیش تخت معلوم شود - و بران کارکنان و عهده داران رود آنچه رود - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آن کیفیت را تسلیم دستور مشهور بمستور کرده - دران ایام خانجهان مقبول نیکنام در حیات بود - نقل خانجهان مقبول در سنه ۷۷۲ اثنین و سبعین و سبعمایة رو نمود[3] - الحاصل درین محل وزیر کامل الفاظ اکمل بازنمود - و ابواب اسرار ملکي کشود - که مهر سلاطین درمیان ممالک روي زمین بدخترک بکر ماند - اگر مبادا دخترک بکر براست و یا بدروغ در محلے متهم گردد و بدنام شود بعده آن دخترک را با وجود جمال و کمال بسي کسي نخواهد - همچنین اگر مهر سلاطین طالبان دین معاذ الله براست یا بدروغ کسي از آثار[4] گفتار طمع بسي سبب نقصان مهر کیفیت دهد گوئي في الحال مهر پادشاهي بدنام میشود - در اقالیم جهان و ممالک دوران آوازهٔ قبیح بصریح میرود - بدین صورت مهر بد نام میشود - هیچ کسے بر دست

(۲ ن) چندانکه * (۳ ن) بود * (۴ ن) از آزار آثار گفتار *

نمیگیرد - بشنیدن این کلام شهریار عظام فرمود - که براي تحقیق این گفتار و تصدیق این کردار کدام راه پیش شاه گیرند - دستور مشهور رموز مستور از غور کنوز بیرون داده ابواب اسرار ملکي کشاده - که در اهمال انداختن این کار محض غلط و امتحان کردن عین خطا - درین محل شهنشاه اکمل فرمود که رموز این راز بازمیباید کرد - تا رشتهٔ شبه ما از پیش عقل برخیزد - دستور مذکور الفاظ مستور بشهریار مشهور گفت - و جوهر گوهر معاني ملکي سفت - که گویندگان را بقید بند(۲) میباید کرد - و براي(۳) احتیاط این کار و تحقیق این کردار در محل خلوت میباید بست - بعده در امتحان این کار درباید نشست - في الحاصل آن گویندگان را که دو نفر بودند هر دو را بند کردند - و در بندیخانهٔ دیوان وزارت داشتند - میعاد احتیاط بر روز دوم انداختند - چون خانجهان بازگشت حضرت شاه در خلوت رفت - دستور مذکور بمستور طلب گجرشاه کرد - چون او حاضر آمد خانجهان آغاز کرد - الفاظ اسرار از زبان برآورد - که عاقبت کار از زمرهٔ عمال کم کردار طمع اموال در دل بسیار باشد بدین سبب مهرهٔ بےعاقبتي تراشد - و قانون است در جهان که

(۲ ن) بقید مقید مي باید * (۳ ن) و براي احتیاط این کار درباید نشست في الحال آن گویندگان را بتحقیق این کردار در محل خلوت چون اصحاب خلوت میباید بست بعده در امتحان این کار باید پیوست چنانچه آن گویندگان را که دو نفر بودند الخ *

همیشه فرقهٔ کارکنان در افراط[۲] بے نهایت کوشند - و این نیست که
این کار از ذات تو آمده باشد - برو از کارکنان خود تحقیق بکن - اگر
همچنین باشد که آن گوینده می‌تراشد من تدبیري سازم که درین
میدان شطرنج بازي با فرزي بند بازم[۳] - تا راستي مهر شش‌کاني
بکرم رباني درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان ظاهر گردد
معهذا چون کجرشاه اهل خطا از پیش دستور مستثني بازگشت
بر کارکنان خود رفت - براي راستي این‌کردار در نشست - بعد از
گفت و شنود نهفت از زمرهٔ کارکنان تحقیق گشت - که یک حبهٔ
نقره در مهر شش‌کاني نقصان است - کجرشاه پیش دستور شهنشاه
راستي حال و صدق مقال بازگفت - درین‌محل دستور مسطور مهرهٔ
سرّ سفت - و گفت که درمحل خلونگاه براي احتیاط این‌افواه طائفهٔ
زرگران را خواهند آورد - برو با ایشان یار شو - کجرشاه چون این[۴] افواه
از زبان دستور درگاه شنید که وزیر پرتدبیر مستظهر گردانید سمت
زرگران دوید - چون ایشان را دید آنچه از زبان دستور شنید بگوش
ایشان رسانید - که شما را درین‌کار چیزے در دل مي‌باید گذرانید
تا راستي حال از آثار درستي مقال ظاهر گردد - ایشان بر کجرشاه
گفتند - و گوهر صدق بصدق سفتند - که دران‌محل بحضرت شهنشاه
اکمل ما را برهنه کرده این فوطه و یک تو جامه خواهند بندانید

(۲ ن) توفیرات بے نهایات ٭ (۳ ن) ما ازین بند ٭ (۴ ن)
این چنین ٭

وبراي امتحان خواهند برد - اگر[۲] بنوعي چند حبهٔ نقره دران محل
برما برسد ما درون بوته توانيم انداخت - کجرشاه با انکشت فروشان
نيز بازگشت - آثار اسرار پيش ايشان گفت - ايشان درين کار سعي
نموده يک انکشت از ميان خالي کنانيده و چند حبهٔ نقره درميان
آن انداخت - و دهن انکشت با موم مهر کرده - چون روز دوم شده
حضرت شاه بادستور درگاه در محل خلوت نشسته - دران محل حضرت
شهريار اکمل بالاي پلنگ نشسته - و خانجهان دستور برجامه خانه
آرام گرفته کجرشاه را با گويندگان آورده - و زرگران را برهنه گردانيده
فوطه در ته ايشان بندانيده - و انکشت فروش انکشتان آورده پيش
زرگران انبار کرده - زرگران مذکور چند ششگاني برحکم فرمان برآورده
مشهور معهود در بوته انداختند - بالاي آتش در نشاندند - آتش
ميدميدند - و حضرت فيروزشاه با وزير هواخواه در محل خلوت[۳]
در حکايت مشغول گشت - ميان شاه و وزير اکثر اسرار ملکي ميرفت
طائفهٔ زرگران درعين دميدن آتش آن چند حبهٔ نقره که درون انکشت
بود با نير گرفتند - و سبک ميان بوته انداختند - چون بوته از آتش
فرود آوردند و سرد کردند پيش تخت وزن کردند - چنانچه برآورد
قديم بود مهر ششگاني هم بدان براستي آسود - صدق مقال جمال
نمود - گويندگان دروغگويان شدند - سلطان فيروزشاه کجرشاه را جامه
داد - و ابواب مرحمت[۴] و عاطفت کشاد - درين محل وزير اکمل

(۲ ن) اکنون * (۳ ن) خلوتگاه * (۴ ن) مرحمت بعاطفت *

باز نمود - چون مهر حضرت شهریار و سکهٔ مکنت خسرو گیتي مدار از آثار گفتار این گویندگان کامگار در امتحان راست بیرون آمد[۲] حضرت شاه فرمان دهد - تا کجرشاه را بر پشت پیل سوار کنند تا جهانیان بدانند که مهر شش‌کاني حضرت جهاني سره است - و درو هیچ نقصاني نیست - و کدورتي نه - همچنان کردند که کجرشاه را بر حکم فرمان شاه بر پیل سوار کرده درمیان شهر گردانیدند - و آن گویندگان دروغي شده - حضرت شاه ایشان را در محلي بر سبیل جلا روان کرده - اما بعد از چندگاه دستور هواخواه کجرشاه را از کار معزول کنانیده - اما به بهانهٔ دگر - آري اگر همچنین[۳] وزاري عاقل نباشند کار ملکي[۴] و کردار جهانداري بدشواري کشد - هر یک خواص و عوام[۵] کلمات احسن صفات از زبان کشاد * بیت *

وزیري چنین شهریاري چنان * جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمهٔ پانزدهم در بیان بناي دیوان خیرات و شفا خانهٔ با برکات

نقل است حضرت شاه ابوالبرکات بمتابعت سلاطین شش‌جهات دیوان خیرات براي تزویج بنات بنا کرده - اعني آن مسلمانان غمگین و مومنان مسکین که فقیرانند و دختران دارند و آن دختران بحد بلوغ

(۲ ن) امده است * (۳ ن) این چنین * (۴ ن) ملکا *
(۵ ن) عظام *

رسیده اند و پدران ایشان اسباب کار خیر ندارند بدین سبب دائم دلهاي ایشان پریشان - بلکه در اوقات متبرکات دلهاي ایشان خراب (۲) و مدام در مقام اضطراب و در دریاي التهاب غرقاب - این بیچارگان را نه در شب خواب نه در روز قرار - زهے عجز و خهي اضطرار - درین محل حضرت جهاندار چون جهانداران والا تبار و شهریاران کامگار فرمان فرمود هر آنکس که دخترے دارد بالغه باید که آن شخص در دیوان خیرات اظهار رساند - و شرح احوال خویش (۳) و بیان درد دل پر ریش پیش عهده داران دیوان خیرات بازنماید - و از جمله عهده داران خیرات یکي سید امیر میران بود - که دران ایام بفعل امانت و دیانت مي نمود - همچنین اصحاب دیگر - المقصود شهنشاه مقبول حضرت ودود فرمود که تا عهده داران دیوان خیرات از حالت مقالت اصحاب ابوالبنات تحقیق کنند - بدلائل عقلي و براهین نقلي حاوي شوند - بر اندازهٔ حال هر کسے (۴) وجه تعین کنند - جنس اول پنجاه تنکه جنس دوم سی تنکه جنس سیوم بیست و پنج تنکهٔ نقره بسبب (۵) کار خیر دختران بدهند - الغرض چون اینچنین چیز اقامت گشت هر یک عهده داران خیرات براي اقامت این کار درنشست - مسلمانان فقیر و عورات بیوهٔ حقیر از اشخاص صغیر و کبیر از هر چهار سوي مملکت در شهر بازآمدند - و اسامي دختران

(۲ ن) بیخواب * (۳ ن) احوال خویش * (۴ ن) هریک *

(۵ ن) بسبب کار خیر دهند بجهت دختران *

در دیوان نویسانیدند - و مالهاي کثیر براي خرید اسبابهاي بي نظیر[2] برداشتند - از مراحم شاه و عواطف شهنشاه چندین هزار دختر خوش اختر را کار خیر شده - بدین سبب چندین کسان را روزگار ساخته - کما قال النبي علیه الصلوة و السلام ابوالبنات مرزوق یعني پدر دختران البته درین جهان مرزوق باشند - آري عجب کاري و بوالعجب اسرارے - عجب قومي اند دختران چنانچه حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از حالت مقالت دختران در فرقان[3] بر سرور محبان فرمود - کما قال الله تعالی المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر - یعني اي محمد صلی الله علیه و سلم مال و پسران این هر دو چیز درین جهان زینت دنیا اند و باقي چیست - عمل صالح که بهتر ست - و اتفاق مفسرین برین ست که آن عمل صالح چیست - احسان در حق دختران - و این نیز در حدیث ست - که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - احسان کنید در حق دختران اگرچه پرکالهٔ خرما باشد - و این نیز در حدیث ست هر که در کار خیر دختر کسے از آثار یگانگي بسي بیک نفسي پیش سمدهیان در روز کار خیر کوزهٔ آب در[4] دست کرده ایستاده شود الله تبارک و تعالی او را ثواب جزیل روزي کند - زیراچه طائفهٔ دختران بغایت ضعیف و دائم شکسته خاطر اند - و محکوم غیرے - و اگر دختر آسوده مادر و پدر او

(٢ ن) لا نظیر * (٣ ن) تنزیل فرقان * (٤ ن) بر *

بخواب بيغمي غنودة - و اگر مبادا دختر در خانهٔ شوهر در عذاب لاجرم مادر و پدر او مدام در غرقاب التهاب - سبحان الله با اين همه احوال در اقوال پيغامبر صلى الله عليه وسلم است - كه اگر مرا دامادي از علي به بودي چه خوب بودي - ياران پرسيدند يا نبي الله از علي بهتر كيست - پيغامبر صلى الله عليه و سلم فرمود - بهتر از علي گورست - چنانچه خواجهٔ نظامي عليه الرحمة و الغفران فرمايد * * بيت *

* چه خوش گفت جمشيد باراي زن *
* كه يا خانه يا گور به جاي زن *

همچنين عزيزي فرمايد * * ابيات *

دختـــر دوختر[2] چو نام دارد * شرمنـــدة پدر مدام دارد
گر نيک زن ست بردة اسباب * ور بد باشد بكـــرد بے آب
نا زادة نكو بخـــانه دختـــر * چون زاد بلا بمـــرد بهتـــر
ور زندة بماند در جهـــان او * در خانهٔ خصم خويش نيكو
در خانهٔ هر كه دختري زاد * جز گور دگـــر مباد داماد
با آنكه ببود نيک اختـــر * نا زادة نيكوترست دختـــر
زن ناقص عقـــل آفريـــدند * بر نام زنان ورق دريـــدند

القصة بطولها و عز[3] قبولها چنانچه سلطان فيروزشاه بالهام حضرت الله تبارک و تعالى و عونه ديوان خيرات براي تسكين ابو البنات

(۲ ن) دختر در خطرة * (۳ ن) عن *

بناکرد همچنان دار الشفا براي هر یک بیگانه و آشنا شهري و غریب نزدیک و دور جوان و پیر اهل دولت و فقیر بنا گردانید - افسانه بناي شفاخانه که آن را صحت‌خانه نیز گویند - کما قال الله تبارک و تعالی لیس علی الاعمی حرج ولا علی المریض حرج *

* بیت *

زدرویش ختن تا منعم روم * کس از دریاي فضلش نیست محروم

حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در بنیاد نهاد جسد آدمي زاده هژده(۲) هزار علت نهاد - و اسرار عنا و آثار بلا در تن آدمي پدید آورد - ازین جمله شش هزار علت آنست که اطباي حاذق و حکماي صادق نه نام آن علتها بدانند و نه نام دارو - و شش هزار علت آنست که اطبا نام آن علتها بدانند - اما براي دفع علت دارو ندانند - برین وجوه حضرت قادر کریم و خصمي لیل و نهار مستقیم خصمي علل را بخصمي مخلوقات اهل زمین بمخاصمت گماشته - و تخم این بلا و عنا در زمین گلستان ابدان(۳) آدمیین بید قدرت و کمال حکمت کاشته - چون افواج و امواج علل(۴) حصار تن و کنگرهٔ بدن را محصّر گرداند مریض مسکین با دل اندوهگین و سینهٔ غمگین چون مجذوبان(۵) غمگین دروازهٔ راه اکل و مشرب شرب را بسته دارد شاید(۶) طبیب عقل درآویز کردن پرهیز فرماید - مریض مسکین با وجود

(۲ ن) دو ازده هزار علت نهاد * (۳ ن) بدن آدمي * (۴ ن) علت *

(۵ ن) محزونان * (۶ ن) نشاید *

يقين ميان دو بلا درآيد - يكي علت بيماري - دوم كثرت فقر و اضطراري
آثار اين دو زخم بر دل مريض بيچاره همواره تاري[2] - لا جرم مريض
مسكين در ايام مرض كه فلوسي وجه معاش و پشيزي براي انتعاش
بدست او نمانده از غايت بے قوتي و ضعف جبلتي جانب كوي
نا اميدي رانده - و آيت نامرادي خوانده - موكلات قضاي زمانه براي
قوت عيال خانه برسبيل عادت زمانه زمان زمان زبان ملامت كشاده
مريض بيچاره از آثار بيچارگي بسيار دل بر مردن نهاده - از غايت
اضطراب و ديده در انسكاب مريض در قلب درياي علت افتاده - آثار
ارادت رباني و اسرار حكمت حضرت سبحاني اكثر ابواب بلاي پر عنا
بر چشمهاي ظاهري و باطني مريض كشاده - مريض مسكين با دل غمگين
ميان بلا هاي گونا گون و علتهاي روز افزون كه در صحت در تكاپو بود در
ايام مرض از تك فرو مانده دردل گذرانيده - كه ازين جلبت[3] اليم
و هلاكت عظيم جان درونم كے برود كارم مگر يكسو شود - المقصود چون بار
اين دو اندوه مانند كوه با شكوه يكے علت زحمت دوم كثرت اضطرار قوت
صحت بر تن بيمار بناچار زور آورده حضرت سرور عالميان و شفيع
مجرمان براي معالجت بيماران و تداوي مريضان فرموده[4] - كما قال
النبي صلى الله عليه و آله و سلم العلم علمان علم الابدان و علم الاديان
صدق يا رسول الله صلى الله و سلم * * بيت *

(۲ ن) كاري * (۳ ن) رحلت در ديگر هلة * (۴ ن) تاكيد بر تاكيد
فرمودة قال النبي صلي الله عليه و سلم *

* هر درد را که بینـــي درمان و چارهٔ هست[2] *

* درمان درد سعـــدي با دوست سازواري *

لاجرم همیشه تاجداران تفقد حال بیماران باهتمام تمام و کوشش دوام مدام کرده - هر یکي در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش بر دل پرریش[3] نوش ایثار مبذول داشته تفقد مهجوري و مجبوري[4] بکمال کوشش در ذمهٔ شفقت خود پنداشته این[5] افعال سنیه و خصال مرضیه را بسر برده - هر یک شهریار در ادوار و اطوار عهد خود صحت خانه از تاثیر شفقت بطانه برآورده - ابواب کرم و اسباب نعم برآشنا و بیگانه کشاده - شربت خوشگوار بر کف معلولان نهاده - معجونهاي مختار از دارو‌خانهٔ اختیار بمغمومان داده - در کلمات بقراط و علامات سقرات است که مدام سلاطین خوش نام تربیت بیماران و تفقد مریضان کرده - شاه جمشید با عظمت خورشید سوال این مقال بدین منوال از وزراي خوش‌خصال خود کرده - که سلاطین را در آئین جهانداري و قانون شهریاري از گفتار و کردار کدام آثار بهترست - باجماع[6] گفتند - و جوهر گوهر این شبه شبیه متفق سفتند - که دور گردانیدن خار بناچار از صدر بیمار که همیشه بیچارهٔ بیمار در علت مرض گرفتارست - در اقامت این فعل ثواب بسیار است - از شجرهٔ مراد ثمرهٔ بیشمارست - در اقامت عمل این امل

(۲ ن) گشت * (۳ ن) بر درویش کوشش بسیار * (۴ ن) مخموري *
(۵ ن) این افعال مفید و خصال مرحیر * (۶ ن) تا جماعه *

کوشش تاجداران بسیارست - چنانچه مناسب این قول امیر[2] خسرو فرموده * بیت *

در عمل خیر توقف مکن * چون بکنی هیچ تاسف مکن

الغرض سلطان فیروزشاه با عون عنایت حضرت الله تفقد بیماران و تربیت زمرهٔ گرفتاران از سر شفقت بطانه مبذول داشته کارخانهٔ شفاخانه و آستانهٔ صحت خانه از آثار تربیت خسروانه برای آشنا و بیگانه بنا فرموده بر معلولان ضعیف و مغمومان نحیف در دولت سعادت کشوده طبیبان حاذق و حکیمان صادق بعهده داری آن داشته[3] تخم امید در کشت زار بیمار بی تیمار کاشته - ادویه[4] و وجه اطبا تعین فرموده - و برین جمله بازنموده - چون مریض مسکین از تاثیر مهجوری وناامت و مخموری سقامت بر ایشان پریشان دل آید و از احوال مقال خویش و اقوال درد دل پرریش بدیشان بازنماید باید که طبیبان دانا و حکیمان توانا نبض مریض بگیرند - و دلیل او را بدلائل عقلی و رموز فهمی به بینند - بر حسب مزاج بیمار علاج از سر تیمار کنند بران علل مختلف تداوی متفق سازند - معجونها علی التساوی[5] ایثار نمایند - تا مزاج بیمار به تیمار معتدل ایشان در اعتدال آید وقت صحت تن و سلامتی بدن درآید * بیت *

نیست سرآغازتر از آدمی * نیک سرانجام تر از مردمی

(٢ ن) امیر خسرو ترک الله طالب دین علیه الرحمة و الغفران فرموده *

(٣ ن) قرار داشته * (٤ ن) مال ادویه * (٥ ن) علل المساوی پرنازند *

معهذا چون سلطان فیروزشاه بچندین قید بمؤکلان تاکید بتاکید کرده آستانهٔ شفاخانه و صحت‌خانه براي عامهٔ مریضان بنا فرمود اطباي حاذق و حکماي صائق و خدماي مصدق و جراحان و کحالان درین مقام تعین گردانیده(۲) - و ادویه و اطعمه و اشربه براي مریضان از خزانه مقرر کرده - باب(۳) کرم عام به‌شفقت تمام بر خلائق خاص و عام کشاده - چاؤش درگاه ندا(۴) هل من سائل درداده - لاجرم بیماران گرفتار و معلولان بے تیمار برخاستند - و لنگان و افتان و خیزان هر گامے به جا افتادند - و بهر قدمي صد جا نشستند - چون یکي بدستش یا دست‌کش غیرے به پیش آستانهٔ شفاخانه شتافتند بمجرد منظوري نظر و دیدن اصحاب شفاخانه را بےصبر بیماران و بیچاره چون اهل‌اضطرار دست سوال بانگشت مقال برداشتند - خادمان مملکت که نصب گردانیدهٔ شهنشاه بودند بتاب شتاب بسوي(۵) اهل تپ و تاب شتافتند تخم بشارت صحت در صحن چمن گلزار امید حیات ایشان کاشته باعزاز عام و مرحباي تمام با بشارت سلامتي و سلام علی‌الدوام چون اصحاب یگانه جانب آستانهٔ شفاخانه اشارت به بشارت داده - کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین * * بیت *

* چون تو شدي سایهٔ یزدان پاک *

* سایه نشان باش برین مشت خاک *

(۲ ن) نصب گردانیده * (۳ ن) دربار کرم * (۴ ن) ندا به سائل درداده * (۵ ن) بسوي اهل شتاب بتاب شتافتند *

معهذا اطباي حاذق و حكماي صادق كه زير قبهٔ آستانهٔ كارخانهٔ
شفاخانه تكيه زده بانتظار بيماري منتظر نشسته بمجرد آنكه بيماري
مخمورے و مريضے مهجوري بر ايشان رفته و از حالت مقالت زحمت
خود شرح داده طبيبان مذكور و حكيمان مشهور بمعالجت معلولان و
تربيت مخموران مشغول شدند - جنس حواس خمسهٔ خود را بر بيمار
بے تيمار مبذول كردند - چهار طبع مريض را بتاثير سه هوا بدو ادلهٔ
عقلي و نقلي در روز(۲) واحد دريافتند - و بر حسب مزاج بسوي
علاج شتافتند - از غايت اشفاق و مهرباني بلكه از مهرجاني داروي
تلخ از دارو خانهٔ شفاخانه چون گلاب در كام بيمار بكام و ناكام چكانيدند
و معجونهاي تداوي حيات تركيب يافته بآب حيات در حلق بيمار
بے تيمار چون جلاب چشانيدند - بمجرد معالجت مريض بيچاره از
علت مرض خلاص يافته چون شير ژيان سوی آهوی(۳) جهان دوان دوان
روان شده - آرے آن مريض افتاده ايستادی - و ايستاده را بنيادی
بسوی تدبيرها از شادي بخت كشادي - عمل امل را پيش نهادي
در نعمت بدست دولت كشادي - گوش را بگوش گوشه گوشي چشم
را بچشمک زدني بكوشے زبان را زمان زمان تمنا بهر نوشي و نفس را
آرزوي بهر نوشي بخت را در عالم اقبال جوشي بخروشي - چون
مريض از درد اليم و محنت عظيم رهائي يافت دستش بسوي
كبريائي شتافت - و پاي مريض در ميدان روائي بچوگان صحت

(۲ ن) ميان زمان واحد * (۳ ن) آهوي جان دوان و روان شده *

گوي غفلت باخت - زبان با ترجمه بيان لسان در عالم شكر ني شكر شنافت - تا غايت بيمار بے تيمار را قصد صلوات بتاثير كثرت بليات و نكبات با نيم بود - بمجرد صحت تن شفاي بدن براي لطافت نظافت بشارت اشارت بسوي وضو كرد - مريض مذكور بعد از اتمام طهارات بدوگانهٔ تحيات (۲) مشغول گشت - بعد از فراغ نماز و اتمام نياز (۳) بدعاي مزيد دولت دارين حضرت فيروزشاه طالب كونين مشغول گشت - مناسب اين حال و موافق اين مقال حضرت پيغمبر ما محمد رسول الله صلي الله عليه و سلم از غايت صفا ازان حال بدين منوال فرمود - كما قال النبي صلي الله عليه و سلم ادخال السرور في قلوب المومنين صدقة *

* بيت *

دور بتو خاتم دوران نبشت * باد بخاك تو سليمان نبشت

آري عجب اسراري - در ديوان خيرات و شفاخانهٔ بابركات شهنشاه شش جهات از آثار شفقت بطانه براي آشنا و بيگانه ديهها معمور و مزروع داخل كرده - تا حاصلات آن قريات در ديوان خيرات و شفاخانه خرج شود - چنانچه حضرت جهاندار اين چنين خيرات اقامت كرده همچنان براي اهل علم و حفاظ و علما ادرارها تعين كرده (۴) و ايشان را وجهها داده - راويان شريف بروايت لطيف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف گفته - كه مبلغ سي و شش لك تنكه (۵)

(۲ ن) حيات * (۳ ن) راز * (۴ ن) فرمودة (۵ ن) تنكه ايمه بداد ممالك بوجه ادرار تعين داشتند *

از بلاد ممالک بوجه ادرار تعیین داشتند - بلکه چهار هزار و دویست نفر که مدام دل ریش[2] بودند از دیوان استحقاق مشاهره میبردند - و عهده‌دار مستحقان در عهد دولت آن شاه جهان علیحده بود - از صدقهٔ سلطان فیروزشاه بکرم الله[3] هر همه را بخوشي و خرمي گذشت هرچند که این ضعیف میخواهد که ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از غایت بے نهایت الطاف و اشفاق که آن شهریار را با خلق افتاد بآخر نمیرسد - چنانچه مناسب این حال امیر[4] خسرو علیه الرحمة میفرماید * * بیت *

* یافتي از کشت ازل خوشهٔ *
* راست کن از بهر خدا[5] توشهٔ *
* گرچه جهانداري و شاهیت هست *
* سوي خدا بین و مشو خود پرست *
* در حق او گشت بخود داشتي *
* دیر خصومت شو و زود آشتي *

مقدمهٔ شازدهم شرح جشنها

نقل است حضرت شهنشاه سلطان فیروزشاه بر قوانین آئین سلاطین اهل کلاه در مواسمات روز اعیاد و شب برات و روز نوروز جشنهاي عام کردي - درین کارکوشش چون خسروان اهل تبار نمودے

(۲ ن) با دل ریش * (۳ ن) بکرم الله تبارک و تعالی (۴ ن) امیر خسرو ترک الله * (۵ ن) ابد *

چون روز عید نزدیک رسیدي پیش ازان ساختگي جشن شدي - و
در شب عید حضرت فیروزشاه بسیار شب بیدار بودي - بلکه بارها
درین کردارها حضرت شاه رخ بسوي ملک نائب باربک آوردي
و فرمودي - ابراهیم تو چیزي نه - اگر تو درین کار شروع کني من
چندین غم نخورم - و اگرنه در عهد خدایگان مغفور مرحوم سلطان
محمد شاه بن تغلق شاه انار الله برهانهم چون شب عید شدي
سلطان محمد بر من همین قدر گفتي که نائب امیر حاجب فردا
عید ست - بمجرد آنکه از زبان سلطان محمد این مقدار لفظ بیرون
آمدي من همان زمان تمام استعداد جشن روز عید موجود میکنانیدم
تو آنچنان نه که اسبابهاي جشن مرتب تواني کنانید (٢) - من بدین
سبب تمام شب براي استعداد روز عید نشسته میباشم - المقصود
شهنشاه مسعود برگزیدهٔ حضرت ودود معبود خود اهتمام میکرد

افسانهٔ جشن روز عید - چون روز عید میشد در هر هفت (٣) صحن کوشک
شهر معظم فیروزآباد برگ درختان نغزک که آنرا در عرف پتي گویند
در تمامت صحنها فراز میکردند - و در محلهاي (٤) شیب که آنرا صحن
میانکي گویند بر حکم فرمان شاه بارگاه جهان پناه نصب میگردانیدند (٥)
که آن محل را محل بارجاي بارعام نیز گویند - و دران محل پادشاه
اکمل یک کوشک براي عام فرمایش کرده بود - چون حضرت جهاندار
خواستي که بارعام بر خلائق خواص و عوام دهد دران محل نشستي - و

(٢ن) کرد * (٣ن) هشت * (٤ن) محل پا شیب * (٥ن) میکردند *

در هردو بغلک آن کوشک دو پا شیمب از چوب مي بستند - و نهالها از هر جنس ميداشتند - بعضي نهال از ابریشم و بعضي از نرمینه و بعضي از جنس کمان زر و نقره و بعضے نهالها از جامهٔ[۲] سپید و بعضے از موم و بعضے از گل و بعضے از اصل نهال بے عدد و بے شمار دران محل میداشتند - و تمام دیوارهاي صحن میانکي جامهٔ نرمینه میگرفتند - و جامخانهاي لشکري[۳] در تمام صحن بارجا فراز میکردند و از جنس میوهٔ تر و خشک دران میزدند - چون چاشت میشد حضرت فیروزشاه مي آمد - در محل کوشک مي نشست - ملک نائب باربک بیرون مي آمد - اول بندگان تیغدار رها میشدند - بعده بیست و یک چتر در میمنه و میسره میگذاشتند - ده چتر راستاي سلطان و ده چتر درچپا - و یک چتر بر سر سلطان میداشتند - و تمام چتر بانواع رنگها بودي - بعضے چتر لعل و بعضے سبز و بعضے برنگ گل لعل و بعضے دو رنگ و بعضے کنچ و بعضے نسیچ و بعضے سیاه و بعضے سپید و بعضے مشمع برنگ لعل که آنرا میکهد[۴] نیز میگویند[۵] و در برشکال[۶] پادشاه برسر میداشت[۷] - چون چترهای مذکور در محلهاي خود ایستادند بعده[۸] نشانهاي مراتب درون میبردند - و

(۲ن) از جامهٔ رنگین ازجامهٔ سپید * (۳ن) لنگري * (۴ن) مهلهک * (۵ن) میگفتند * (۶ ن) هواي بشکال * (۷ ن) میگذاشت * (۸ ن) بعده نشانهاي مکساني و کلني و مکلل پیش تخت میبردند و نشانهٔ پیادة دران روز دران محل بردن فرمان نبود و نشانهٔ مکساني موازنهٔ صد و شصت و پانصد و هفتاد بودے *

در جشنهاي ايام اعياد تمام نشانهاي مكساني مكلف و مكلل
پيش تخت مي‌بردند - و نشانهٔ رساله دران روز دران محل بردن
فرمان نبود - و نشانهاي مكساني موازنهٔ صد و شست يا صد و هفتاد
بودي - و بغايت زيبا نمودي - المقصود اصحاب علمخانه برابر
مراتب در محل درون ميرفتند - بعده اسپان پايگاه خاص با
زينهاي مغرق محل درون ميبردند - بعده بعضي پيلان اراسته بكمال(٢)
لباس با تختگاه زرين و زينهاي نقرگين و جلهاي دو رنگين در محل
درون ميرفتند - و پيش تخت فلك رفعت دام رفعتها سر بر زمين
مي‌آوردند - و سلام ميكردند - و بزبان خود دعا ميكردند - و در ميمنه
و ميسره در محلهاي خود ايستاده ميشدند - بعده اصحاب شكره‌خانه
با اكثر شكره‌داران درون ميرفتند - بعده طائفهٔ مطربان و اهل طرب را
ميبردند - تمام مطربان جامه هاي معصفر در بر و دستارهاي لعل بر
سر - و طائفهٔ اهل طرب با پيرايهاي مرصع و مكلل و لباسهاي(٣)
بيش بها هريك نفر چهل‌كان هزار تنكه را پيرايه پوشيده - هر يكي
نادوشيده - چنانچه مناسب اين(٤) حال عزيزے بازديده * * بيت *

همه نار پستان ببالا چو تير * ز پستان هريك شكرخورده شير

مناسب اين حال و لائق اين مقال عزيزي ديگر نيز فرمايد *

* ابيات *

(٢ن) كمال فهم و لباس * (٣ن) و با كسوتهاي بيش بها هر يك چهاركان
هزار تنكه * (٤ ن) اين خصال عزيزي حال بازيده *

در سرو قدش دو نار پیدا * در سرو که دید بار پیدا

سر تیز دو نار بود چون تیر * نوشیده ز هر دو نیشکر شیر

القصه چون این چنین محل مرتب گشت طائفهٔ قوال ساز برگرفتند اهل طرب برقص مشغول شدند - بعده تمام خلق از زمرهٔ خانان کبار و ملوک نامدار و معارف پرکار و علماي کامکار و مشائخ روزگار(۲) در محل سلام رها میشدند - بعده تمام خلق میرفت - و اصحاب دیوان رفیع رسالت دام رفیعا با طائفهٔ خویش و اصحاب دیوان قضاي ممالک دام تعظیمهم و اصحاب دیوان مذکور و اصحاب دیوان عالي وزارت دام عالیا برابر دستور با مهارت و اصحاب دیوان عرض ممالک دام جماهم هر یکي در مقام خویش نشسته و ایستاده - معهذا چون روز بقیاس یک پاس کم و بیش برآمدي حضرت فیروزشاه در نماز عید سوار شدي - و این جملهٔ خانان و ملوک و تمام اهل سلوک از مجلس جشن بیرون آمدندي - و سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله بمتابعت تاجداران صاحب کلاه گاه گاهي در پیل سوار شدي - و گاه گاهي بر اسپ - و با دو چتر بیرون آمدي - یک چتر بر سر سلطان - دوم چتر بر سر تغلق شاه میبود - و تغلق شاه با چتر مقداري پیش شده میرفتي - و باقي چیزها(۳) همه در محل جشن میداشتند - سلطان(۴) فیروزشاه برگزیدهٔ درگاه حضرت اله نماز عید در سواد کوشک نزول

(۲ ن) مشائخ روزگار و ابناي سبیل بے شمار - در دیگرے - و ابناء مقبل بے شمار * (۳ ن) چترها * (۴ ن) سلطان فیروز بالهام حضرت اله *

میگذارد - و چون از نماز فارغ می‌شد در کوشک[2] همایون بازگشته در بارجا می‌نشست - دران وقت خدمتیات میگذشت - اگر در هوای زمستان عید شدی سلطان فیروزشاه مخصوص زمستانی همه در روز عید پوشیدے - و اگرنه در روز عید بعضی خانان و ملوک جامه میبافتند - معهذا چون[3] بانگ پاس آمدی غیر محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی - تمام طائفهٔ قوال و اهل طرب دران روز انعام میبافتند * ابیات *

در داد[4] صدا بعیش و شادی * زد طبل برسم کیقبادی

شاهانه بکرد میزبانی * شد شهر همه بشادمانی

افسانهٔ باختن بازیهای شب برات - چون ماه شعبان در میآمد از پیش تخت ملک رفعت فرمایش بازیهای شب برات میشد - در پانزدهم شب ماه شعبان خسروجهان درون کوشک فیروزآباد هوائیهای گلریز عنبر بیز میباخت - درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش میگماشت - چون شب برات نزدیک رسیدے شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بازیهای بسیار موجود میگردانیدند - و در کوشک نزول فیروزآباد برای رها کردن بازی شب برات چهار النگ تعین میشد یک النگ خاص - دوم از آن ملک نائب باربک - النگ سیوم از

(٢ ن) سمت کوشک همایون باز میگشت باز در بارجا می‌نشست * (٣ن) چون شاه آمدی غیر محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی تمام طائفهٔ قوال و اهل‌طرب از نذر انعام می‌یافتند * (٤ن) در داد صلا بعیش کاری *

آن ملک علي - چهارم از آن ملک یعقوب پسر ملک محمد حاجي
درین هر چهار النک سي(۲) گان خروار طبل و دمامه تعین مي‌شد
و در کوشک نزول درین هر سه شب چندان مشعل و چراغ میداشتند
که تمام میدان گرد بر گرد کوشک نزول طریقهٔ روز روشن نمودي - و
هر چهار النک کشتیها میبستند - دران کشتیها مشعلها برمیداشتند
و درین هر سه شب در هر چهار النک طبل مینواختند - بازیهاے
گوناگون میگذاشتند(۳) - و فرود کوشک نزول درین هر چهار النک دهل
و بهیر و شهنا مینواختند - خلائق از اطراف و اکناف دارالملک
دهلي و خلق شهر دهلي مخصوص کرده درین شبها در فیروزآباد از
عوام و خواص مسلم و هنود(۴) صغیر و کبیر حاضر(۵) شده تماشا میدیدند
القصه تا سه شب اینچنین بازیهاي بوالعجب میگذاشتند - و حضرت
شاه فیروز صاحب فتح و بهروز(۶) درین شبها خود کمتر آمدي مگر بنادر
گاه گاه - و از زمرهٔ شاهزادگان و فرقهٔ خانان و ملوک هر همه در کوشک
نزول حاضر میشدند - اصحاب(۷) پیلخانه پیل گلین راست میکردند
و اصحاب نفر شتر گلین - این تمام چیزها در شب برات پیش حضرت
خسرو شش‌جهات مي‌آوردند - و شهنشاه بتوفیق آله هر یکي را

(۲ ن) سي گاو * (۳ ن) میداشتند * (۴ ن) جهود * (۵ ن) حاضر
میشدند و تماشا * (۶ ن) فیروز با نصرت و بهروز * (۷ ن) اصحاب
پیلخانه پیل گلین راست میکردند و اصحاب پایگاه حضرت شهنشاه مادیان
و اصحاب نفر الخ *

انعام دهانیدے و بازگردانیدے - مقصود ازین چیست - در عهد دولت آن شهنشاه بکرم الله بهر بهانه خلائق را فرحت و بهجت بود - زهے دور با سعادت و مکنت بود * بیت

* نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان آید *

* اگر صد نامه بنویسم حکایت بیش ازان آید *

مقدمهٔ هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطربان بعداز نماز جمعه بحضرت سلطان فیروز

نقل است چون روز جمعه میشد بعد از نماز جمعه حضرت شاه میفرمود (۲) - که طائفهٔ مطربان هر چهار شهر و طائفهٔ پهلوانان این هر چهار مقام و طائفهٔ ادوتیان را هر روز جمعه بعد اداي نماز درون در سراے حاضر آرند - چون حضرت شاه فیروز از نماز جمعه بازگشتے در محل چهجهٔ چوبین بار دادے - این هر سه طائفه موازنهٔ دو سه هزار آدمي را جمع میکردند - ایشان را بحضرت سلطان فیروزشاه میبردند - حضرت سلطان (۳) یکزمان با طائفهٔ مطربان و شنیدن سرود ایشان مشغول میگشت - چون بعد از زمانے از ایشان فارغ میشد بعده طائفهٔ پهلوانان و گروه (۴) یلان چون یلان کشتي میگرفتند - چون بعد از زمانے از ایشان نیز فارغ میشد (۵) بشنیدن قصها و افسانهاے ادوتیان

(۲ ن) فرموده بود * (۳ن) سلیماني * (۴ ن) گروه ملازمان * (۵ ن) میگشت *

مشغول میشد - تا زمان نماز دیگر با این طائفه مشغول بودے(۲) - و با ایشان از جهت اطمینان خاطر ایشان با هر یک طائفه رعایت(۳) نهایت نمودي - دران(۴) محل شهنشاه اکمل اینچنین با ایشان غلو(۵) میکرد که البته دران محل هیچ کیفیتی نگذاشتي - و هیچکسے از تاثیر قربت بسي چیزي گفتن نتوانستي - القصه چون غیر محل شدي این جملۀ طوائف انعام یافتي - ایشان هر همه آن قدر انعام از درگاه خسرو نیکنام مییافتند که هریکی را چندگان تنکه میرسید - تا کار و بار مطربان دهلي بجائے رسید که فرزندان خرد سال برابر خود کرده از شهر دهلي در شهر فیروزآباد میآمدند(۶) - بلکه هر کرا پسري چهار ساله یا پنج ساله بودے برابر خود کرده در فیروزآباد مي‌آوردند - زیراچه انعام که از پیش شهنشاه عظام مییافتند در هر نفري یک اندر قسمت میشد - وقتي کارکنان درگاه و عمال بارگاه خواستند تا میان این طائفه فرق پیدا کنند(۷) - آثار این اسرار در سمع جهاندار رسید بسوي کارکنان بنظر تیز دید - و این لفظ از زبان مبارک کشید - بیچارگان فقیران در مرض نقر حیران مدت هفت روز منتظر و امیدوار میباشند تا کي روز جمعه بیابد تا چیزي بیابیم - بدین آمیدواري فرزندان خرد سال خود را پنج کروه از دهلي در فیروزآباد مي‌آرند - اگر میان ایشان فرق پیدا آرند(۸) حالت ایشان چگونه باشد - درین محل

(۲ ن) میگشت * (۳ ن) شروع بودے * (۴ ن) رغبت * (۵ ن) دوان زمان * (۶ ن) میاوردند * (۷ ن) آرند * (۸ ن) میدارند *

حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود که انعام در نفري يک اندر دهند فرق کردن حاجت نيست - سبحان الله حضرت فيروزشاه را هر کوشش که بود براے منافع خلائق روي[٢] مينمود - چنانچه امير خسرو عليه الرحمة و الغفران فرمايد * * بيت *

نيت خيريست که امروز هست * وعدهٔ فرداش مکن کان خطاست

مقدمهٔ هژدهم در بيان نمونه هاي جديد

نقل است حضرت شاه فيروز صاحب نصرت و بهروز در عهد دولت خويش بفراست و کياست بيش نمونهاي مختلف وضع کرد يکي ازانها طاس گهڑيالة که بيان آن در قسم سيوم مشرح آمده است و دو ديک دوله آهنين که شمهٔ[٣] آن در مقدمهٔ شکار نبشته شده - و يک گنبذ سپيد بزرگ با يک فريضه که آن مخصوص وضع فيروزشاهي بود - چون فراشان درگاه و کارکنان حضرت شهنشاه شش جهات فراشخانهٔ پادشاهي نصب ميکردند دهليز و بارگاه و خوابگاه برميآوردند و دران وقت گنبذ سپيد متصل بارگاه حضرت شاه برميآوردند - و بيشتر اوقات حضرت فيروزشاه در محل گنبذ سپيد ميبود - دران مقام باهتمام تمام انواع رعنائي مينمود - همچنين حضرت فيروزشاه طالب دين دو عدد نشانهٔ اژدر پيل از يک من و دو لک آن نشانه از آهن[٤] سي سيري وضع کرد - و دو اژدر پيل يکے براي ميمنه و يکے براي ميسره مرتب کردند - چون حضرت شاه فيروز در سواري شکار بيرون آمدي

(٢ ن) جد مينمود * (٣ن) که آن مشرح در مقدمه * (٤ن) آهنين *

هر دو نشانهٔ اژدر بالاي پيل در ميمنه و ميسره ميرفتند - و دوگان نفر نشاندار درون صندوق پيل مي نشستند - و آن نشانها ميگرفتند با طنابها با صندوق پشت پيل مي بستند - چون حضرت شاه فيروز از دور نموداري كرد از مسافت دو سه كروه آن دو نشانها نموده (۲) ميشد - ايضا چنانچه حضرت فيروزشاه اين دو نشانه وضع كرد همچنين دو دهل بزرگ نيز وضع گردانيد - و آن دو دهل از دهلهاي قانوني يكے دست در طول و عرض بيش بود - و اين هردو دهل بالاي صندوق پيلان مي بستند - و ميان آن صندوق دو نفر دهولي را مي نشاندند - دنبال آن نشانهاي دهلها هم ميرفت - آري بو العجب اسراري - اين هردو نمونهٔ جديد وضع حضرت فيروزشاهي بود - يكي آنكه دو نشانه اژدر پيل و دو دهل بزرگ و اسطرلاب نام نشانه متصل منارهٔ زرين آويخته بودند - و اسطرلاب نصفي دائم پيش پادشاه بودي اين بود شرح قسم چهارم كه در كتابت آمده - ايدون آغاز كرده آيد و هميدون شرح داده آيد از مقامات (۳) قسم پنجم تا آخر عهد سلطان فيروزشاه كه بعد او جحاز مملكت بجنبش (۴) آمده - و بتقدير الله تبارك و تعالى در دهلي چها رفته * ابيات *

هر نفس از عمر غنيمت شمر * ياد كن از تاجــوران ديگر
كاول شان چرخ ببالا كشيد * آخر شان خاك بخارا كشيد
قصهٔ ضحاك وجم ايدون بخوان * نامهٔ جمشيد و فريدون بخوان

(۲ ن) نمودار ميشد * (۳ ن) مقدمات * (۴ ن) بخش - بخشش *

قسم پنجم شرح محلوقئ سلطان فيروزشاه و بيان نقل شاهزادهٔ فتح خان و بيان عظمت بعضے خانان و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در بيان محلوقئ سلطان فيروزشاه طاب ثراه

نقل است سلطان فيروزشاه بعنايت حضرت اله ارادت بر خدمت شيخ الاسلام شيخ علاءالدين نبيسهٔ خدمت شيخ الاسلام شيخ فريد الدين اجودهني قدس الله سرهم العزيز داشت - آن قدر ايام كه حضرت شهنشاه عظام در ملک بود بمتابعت اوليا اتباع نمود - در آخر عمر محلوق نيز شد - همه وقت اعتقاد با مشائخ داشت - براي صحبت ايشان سعي بيش ميگماشت - مدت چهل سال كمال باتباع شريعت تخت دولت آراست - هر بار كه خواستے جائے سواري كند تمام مشائخ شهر دهلي را زيارت ميكرد - چنانچه بيان آن اين مورخ ضعيف شمس‌سراج‌عفيف در مقدمات(۲) بالا مشرح نبشته است *

* بيت *

(۲ ن) مقامات *

مرا ازنده پندار چون خویشتن * من آیم بجان گر تو آئي به تن

المقصود سلطان فیروزشاه در (سنه ۷۷۶ ست و سبعین و سبعمایة) سمت بهرایچ سواري کرده - چون در بهرایچ رسیده زیارت بندگي سپه سالار مسعود غازي رحمة الله علیه بجا آورده - و دران مقام چند مقام کرده - اتفاقا شبي از شبها خدمت سپه سالار مسعود خود را بسلطان فیروزشاه در خواب نمود - و بدیدن سلطان فیروز دست بر محاسن خود فرود آورد - یعني این اشارت بدین آورده که ایام پیري غلبه آورده استعداد آخرت میباید کرد - خود را یاد میباید آورد چون شهسوار خاور[۲] از مشرق رو برآورد سلطان فیروزشاه محلوق شد دران روز از غایت محبت شاه فیروز بیشتر خانان مملکت و ملوک سلطنت محلوق گشتند - آري عجب اسراري ست در قضیۀ محبت و مودت - دران ایام که حضرت پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آخر محلوق شدند (دران هنگام که فرمان حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله آمده کما قال[۳] الله تبارک و تعالی محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون دران روز پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم محلوق گشت) جمیع اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین موي سر فرود آوردند از غایت محبت و نهایت مودت پیغامبر علیه الصلوۀ و السلام - سلطان فیروزشاه نیز چون مشائخ اهل تمیز در آخر عمر عزیز محلوق شده بیشترے خانان و اکثر ملوک موي سر

(۲ ن) شهسوار حور از مشرق خاور بر آورد * (۳ ن) قوله تعالی *

دور کردند - سبحان الله چون سلطان فیروزشاه در دار دنیا محبت اولیا بکمال رسانید الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی آثار اسرار انوار ولایت اولیا در جبین او آشکارا گردانید - همیشه روي سلطان فیروزشاه از انوار اولیا تابان بود - چون محلوق شد یک شیخي صاحب سجاده مینمود این همه چه بود از برکت محبت علما و مشائخ صلحا - کقوله علیه السلام لا یشقی جلیسهم * * رباعي *

بیواسطهٔ واسط اگر راه روي * ار راه یافتي بسوي چاه روي
ور پیرویش کني زیمن قدمي * در یکدو زمان عالم شه راه روي

فی الحال حضرت شهنشاه کامل بعد از محلوق شدن و موي سر فرود آوردن آنچه در مملکت و روشهاے سلطنت نا مشروعات بود و خلق را مستنکر مینمود بتمام دور کنانید - تا آنجا که ذهن او رسید آنچه در محصولهاے بلاد ممالک نا مشروع دید جمله دور کنانید - و بر زمرهٔ عمال اعمال و فرقهٔ کارکنان اهل[2] اغفال تاکید بر تاکید گردید - تا وجوهات ناجائز نستانند *

مقدمهٔ دوم دور کردن نا مشروعات[3]

نقل[4] است که سلطان فیروزشاه بعنایت آله و حمایت الله آنچه در بلاد ممالک نا مشروعات بود و بر خلاف شرع روي مي‌نمود بتمام از محصول بلاد مملکت دور کنانید - و آن مقدار روشها که در قسم

(۲ ن) اهل اعتقاد * (۳ ن) نا مشروعات حضرت شهریار شش جهات *

(۴ ن) نقل است آنچه نا مشروعات بر خلائق روی مي نمود بتمام *

ملکي وضع بود و آن روشها مخالف شرع مي(۲) نمود همه را منع گردانید - یکي ازان نقاشي مصور در محل خلوتگاه سلاطین - و آن آئین تاجداران برین است - که البته در مقام آرامگاه ایشان نگار خانهاي مصور راست کنند - تا سلاطین بوقت خلوت نظر بدان تصویر کنند - سلطان فیروزشاه از غایت خوف حضرت آله فرمان فرمود تا تصویر درین کارخانها نکنند - زیراکه مخالف شرع است - بجاي صورنگري نقش بانواع بوستان بر وفق(۳) دوستان نگارند براي تماشا و نا مشروع دیگر آن بود که در عهد سلاطین ماضیهٔ از روئین و مسین و زرین و نقرگین صورنگري بودي - و آن برخلاف شرع نمودي سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله آن جمله دور کنانید - و همچنین بیشتري سلاطین ماضیه اواني زرین و سیمگین استعمال(۴) مینمودند و طعام و آب هم بدان اوندها میخوردند - سلطان فیروزشاه از بسیاري خوف حضرت(۵) آله استعمال در آوندهاي سنگین و گلین کردے - و همچنین در علمها و نشانهاي(۶) مراتب همیشه صورت تصویر میکردند سلطان فیروزشاه آن جمله چیزها دور کنانیده - آرے چون همیشه زمرهٔ علما و فرقهٔ صلحا پهلوي آن حضرت علیا میبودند آنچه ایشان از محصول بلاد ممالک نا مشروع مینمودند سلطان فیروزشاه آن چنان

(۲ ن) روي مي‌نمود * (۳ ن) مقدار - مقتداي * (۴ ن) استعداد * (۵ ن) حضرت الله تبارک و تعالی استعداد در آه * (۶ ن) نشانهاي مراتب و در سو نشانهاي مراتب *

محصول ستدن نداده - و منع کرده - و از جمع نقصان کنانیده
وقتے پیش تخت فیروزشاهي علماي درگاه شهنشاهي از آثار خوف
حضرت الهي جل جلاله و عم نواله چند چیز از قسم نا مشروعات
پیش حضرت شهنشاه شش‌جهات بازنمودند که در عهد سلاطین ماضیه
وضع کرده بودند - یکے[2] ازانها از حال دانگانه گفتنند - و دانگانه چه بود
آن مقدار قماش که در سراے عدل زکوة شود از قسم نصاب و غیر نصاب
بعد از فارغ شدن و ستدن مال زکوة آن تمام اقماش در خزینه[3] مي‌آوردند
و از سر وزن میکردند - و در تنکه یکدانگ میستدند - ازین چنین وجه
مبلغي مال جمع میشد - اما در خزینهٔ دانگانه اهل تجارت از آشنا و
بیگانه حیران میشدند - زیراچه براي ستدن آن دانگ و احتیاط کردن
کارکنان بر طائفهٔ تاجران سختي میکردند - و اکثر احوال در اهمال
مي‌انداختند - بدین سبب اهل تجارت در اضطرار میبودند - مدتے
در خزینهٔ دانگانه میماندند - دیگر در شهر دهلي مستغل نا مشروع
بود - و مستغل چه باشد کرا زمین خانها و دوکانها - و این آئین
برمصداق فرمان سلاطین ماضیه بود - مبلغ یک لک و پنجاه هزار تنکه
جمع میشد که آنرا کرا زمین گفتندي - دیگر نا مشروع وجه جزاري
بود برمصداق فرمان شهریاران ماضیه - و جزاري چه باشد - چون قصابے
ماده گاوي ذبح کند در هر سرے دوازده جیتل بدهد - ازین وجه نیز
مبلغے مال در بیت المال میرسید - و همچنین فرمایش دوري[4] میشد

(۲ ن) یکي ازان حال دانگانه بود * (۳ ن) ضریبه * (۴ ن) روزي *

و دوري آن بود که دران ایام سوداگران از طائفۀ خواص و عوام غله و
نمک و قند و شکرتري و قماش دیگر بکوشش تمام ستوران بارکرده
در شهر مي‌آوردند - آن ستوران ایشان را کسان دیوان بزور میگرفتند
و در دهلي قدیم میبردند - و در دهلي قدیم هفت حصار برآوردۀ
هفت تاجدار نامدارست - و آن بتمام کهنه گشته است - و دران
مقام از گردش[۲] ایام خشتهاي بے پایان از حصارهاي مذکور افتاده
و شکسته و دوري کشته - دران محل کسان دیوان طائفۀ سوداگران
را با ستوران بهم میبردند - و یک دفعه خشت دوري در ستوران
بار کرده در شهر فیروزآباد براي کهور میرسانیدند - بدین طریق هر
سوداگري که از اطراف و اکناف در دهلي میآمد او را نمیگذاشتند
تا آنکه یک دفعه خشت از دهلي قدیم در شهر فیروزآباد نرسانیدي[۳]
چون این چنین تعدي آغاز شد طائفۀ سوداگران از اطراف جهان
در شهر دهلي آمدن بکلي احتراز کردند - بدین سبب در شهر
دهلي غله و نمک گران شدن گرفت - از احوال این حال و شرح
قیل این مقال بتمام و کمال پیش حضرت خسرو خوش خصال
رسانیدند - و از هر یک چیز مشرح بازنمودند - بلکه پیش تخت
حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بدین حد گفتند - که سوداگرے سه من
پنبه آورده بود - عهده داران خزینۀ[۴] دانکانه آن شخص را درون
خزینۀ دانکانه بردند - و در اهمال انداختند - نه ازان سوداگر بیچاره

(۲ ن) از تاثیر گردش اعوام • (۳ ن) نمي‌رسانید • (۴ ن) ضریبه •

سه دانگ میستانند و نه او را میگذارند - چون[2] مدتے آن شخص دران حالت ماند دران سه من پنبه آتش زد - و سوخت و برفت اعني عجز تجار بدین حد است - و از سبب دوري نیز چون بر طائفهٔ سوداگران تعدي شد هرآینه سوداگر در شهر آمدن ماند هرآئینه گراني غله و نمک و بعضے قماش دیگر پیش آمد - و همچنین مستغل یعني کرا زمین چون از طائفهٔ عورات بیوه و فقرا و مساکین بے نوا طلب شد و ایشان را درماندگي بقوت روز بود این طائفه را نیز عجز پیش آمد - القصة بطولها و عز قبولها چون اعوان درگاه و انصار بارگاه پیش تخت حضرت پادشاه چون دوستداران هوا خواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز باز کشودند سلطان[3] فیروزشاه بالهام حضرت آله این همه افواه ناصحان دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما و مشائخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگرچه بعضے چیزها در جمع محصول مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین پیشین سبب مصلحتے وضع کرده و یا درگوش ایشان از قباحت این چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا جهانیان را جمال شود - و در آئینهٔ جمال کمال نماید - اگر از روي شرع ستدن این چیزها باشد بستانند - و اگر نه مانع شوند - و از

(۲ ن) چون مدتے آن شخص درون ضریبهٔ دانگانه محبوس ماند بعد آن شخص دران سه من * (۳ ن) سلطان فیروزشاه طاب ثراه بالهام آله *

جمع محصول دور کنند - الغرض جمله علماي با صفا و تمام مشائخ مستثنی و صاحبان دیوان قضا بحضرت شاه طلب شده - و از ایشان استفتا طلبیده - جمیع علما و مشائخ متفق اللفظ و المعني فتوي دادند - و از کتب معتبر روایات راجح بیرون آوردند - که ستدن این وجوهات در علم شریعت یکي از نامشرعات است[۲] - چون علماي شریعت و مشائخ طریقت فتوي بحقیقت تحقیق داده درین محل[۳] حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود تا این جمیع چیزها دور گردانند - و بالاي پیل پیش دربار جهاندار یک فصل با تفصیل خوانند - برحکم فرمان شاه قاضي نصرالله که قضاي لشکر شهنشاه داشت بالاي پیل‌سوار شده آن فصل بر دست گرفته از زبان حضرت شاه جهان در ندا خوانده - اگرچه سلاطین پیشین (که بر روي زمین بودند و در اشغال مملکت و افعال سلطنت ابواب هوشیاري به بیداري مینمودند) از سبب مصلحتي این چنین خراجها گرفتند و یا پیش ایشان دستور مشهور بمستور باز نه نمودند چون از روي شرع گرفتن این چنین چیزها جائز نبود من در عهد دولت خویش از آثار خوف[۴] بیش این جمیع چیزها دور گردانیدم - آري عجب اسرارے در وقت خواندن آن ندا این مورخ متابع مورخان اهل صفا دران روز درین محفل حاضر بود - و بدان خواندنیها ناظر بود - معهذا

(۲ ن) چون فحول علماي شریعت و جمهور مشائخ طریقت * (۳ ن) وجوهات * (۴ ن) از آثار خوف و انوار خشیت بیش این *

برای استماع این ندای مستثنی کل خلائق بلاد ممالک از اعلی تا ادنی اشخاص بے‌قیاس حاضر آمده - چندان آدمی بر روی زمین جمع شده که از گفتار و شمار گذشته - چون قاضی نصرالله دران جایگاه در عین خواندن فصل در بیان الفاظ دانگانه رسید الفاظ تکرار تقریر بر زبان گردانید - و بگوش جهانیان رسانید - دانگانه که آن را دهنگانه گویند زهے روش فیروزشاهی در قسم پادشاهی که حاصل محصول این چیزها حضرت شهریار عظام بتمام از رقم بلاد ممالک دور گردانیده(۲) راویان صادق بروایت(۳) مصدق برین مورخ گفته و جوهر گوهر احسن سفته مبلغ سی لک تنکه از جمع بلاد ممالک دور گردانیده - و این تمام چیزها که دور شده(۴) در سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایة بود چنانچه عزیزے مناسب این حال باز نمود * مثنوی *

در عدل چنان بکرد بنیاد * کان شیر بهای میش افتاد
مردم ز منار ذلق افتد * بهتر که زبان خلق افتد

مقدمهٔ سیوم سوختن زناردار پیش دربار حضرت شهریار

نقل است در عهد دولت فیروزشاهی و دور مکنت حضرت پادشاهی آن شهنشاه برگزیدهٔ درگاه حضرت الهی جمیع آثار اخبار ملکی بدرگاه او آگاهی بود - مخبری صادق بدان درگاه با جاه عالم‌پناه

(۲ ن) گذانیده * (۳ ن) بروایات * (۴ ن) شده بود *

سلطان فیروزشاه بازنمود که درون دهلي قدیم زناراري بے هنجاري پیدا کشته که براي بت پرستي بآشکارا در نشسته - در خانهٔ آن بت پرست بت پرستي میشود - و تمام خلائق شهر از طائفهٔ مسلم و هنود[2] براي پرستیدن بت در خانهٔ او میروند[3] - و آن زناردار و کافر بد کردار یک مهرکي چوبین راست کرده - درون و بیرون آن صورت دیوان بانواع نقاشي منقش گردانیده - و اهل کفر در روز معین در خانهٔ آن زناردار جمع آمده اساس بت پرستي بنیاد نهاده - چنانچه هیچ عهده داري پرکارے ازین حال خبر ندارد - درین محل پیش حضرت شهنشاه اکمل بتکرار رسانیده که عورتے مسلمه را آن زناردار مرتده کرده - و در دین کفر درآورده - چون چندگاه حکایتهاي آن زناردار از آثار گفتار مخبران نیکو کار منتشر[4] شده و اعوان درگاه و انصار بارگاه بحضرت شهنشا متواتر گفته فرمان از پیش خسرو جهان شده تا آن زناردار را بآن مهرکي بهم در شهر فیروزآباد بیارند - چون آن زناردار باضطرار تمام در فیروزآباد آمد[5] از حضرت فیروزشاه فرمان شد تا تمام علماي عظام و مشائخ اهل اکرام و مفتیان خوش کلام را در حضرت بطلبند - و از ایشان فتوي طلبند - و دران فتوی این تمام واقعه بیان کنند - چون علما و مشائخ صلحا و مفتیان اهل صفا حاضر شدند و بر ایشان از حال آن زناردار[6] بازنمودند اهل علم فتوی داده

(۲ ن) یهود * (۳ ن) میرفتند * (۴ ن) مسموع * (۵ ن) آوردند *

(۶ ن) آن طوائف *

ابواب شریعت بتحقیقت کشاده - که رخصت شرع بدین است تا این زناردار و کافر بدکردار مسلمان شود - و اگر از ایمان آوردن ابا آرد او را زنده بسوزند - المقصود بران زناردار مردود هرچند ایمان غرض کردند و راه راست نمودند قبول نکرد - و کلمات انکار از زبان برآورده سر در اسلام نیاورد - الغرض آن زناردار را بحکم فرمان شهریار و اشارت جهاندار پیش دربار آوردند - و هیزم انبار کردند - دست و پاي آن زناردار محکم بستند - و درمیان آن همیه انداختند - و آن مهرگي را بالاي انبار هیزم نهادند[۲] - و فرود انبار هیزم آتش زدند این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفف دران روز پیش دربار حضرت شاه فیروز حاضر بود - و بدان حالت ناظر - بوقت نماز دیگر در مهرگي آن زناردار از دو جانب آتش زده - یکجانب طرف سر آن زناردار و دوم جانب طرف پایان او - چون هیزم خشک بود اول آتش بدان زناردار از طرف پایان رسید - زناردار از آثار اضطرار آه از سینه کشید همدران حالت و هم بدان مقالت آتش از جانب سر آن تیز دوید زناردار[۳] مذکور در زمان واحد سوخته شد - زهے صلابت شریعت که شهنشاه طالب اسرار طریقت ذرهٔ از شرع تجاوز نکرد * * بیت *

* هم بتان را سوخته هم بت پرستاران را بسوخت *

* هم بکشت آتش پرستان آتش شان هم بکشت *

(۲ ن) انداختند و انبار هیزم را آتش زدند * (۳ ن) دربن محل زناردار بسیار نالید زناردار مذکور در زمان واحد سوخت *

مقدمهٔ چهارم ستدن جزیه از طائفهٔ زناداران

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله در مدت[2] دور پادشاهي و مکنت طور شاهنشاهي خود در قسم جهانداري و امور شهرياری مدام علی الدوام بر حکم شرع محمدي و روش حضرت احمدي علیه الصلوة و السلام ملک راندي - همچنین هم بر روش این آئین از طائفهٔ زناداران جزیه ستده - و در عهد سلاطین پیشین البته از طائفهٔ زناداران جزیه نستده جزیهٔ ایشان معاف کرده بودند - هیچ وقتی این طائفه بکسی جزیه نداده - سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله جمیع علماي دیندار و مشائخ نامدار را بدرگاه خود جمع کنانیده و بگوش ایشان رسانیده - که این غلط عام افتاده که از طائفهٔ زناردار جزیه نستده - و سلاطین گذشته که درین کار کوشش بسیار نکردهٔ از سبب آنکه کارکنان و غلامان آن زمانه چون هوا خواهان یگانه غفلت ورزیده بر ایشان آگاهي نداده - چون طائفهٔ زناردار کلید حجرهٔ کفر اند و کافران بر ایشان معتقد اند اول از ایشان جزیه بستانند و معاف ندارند - جمیع اصحاب شریعت و ارباب طریقت بحقیقت فتوي داده که از طائفهٔ زناداران و برهمان جزیه بخواري بستانند و جزیه بر ایشان معاف ندارند - تمام زناداران هر چهار شهر جمع شدند - و در کوشک شکار رفتند - و سلطان فیروزشاه در کوشک شکار

(۲ ن) از دولت دور پادشاهي *

بعمارت مشغول بود - ایشان بحضرت شهریار کامگار التماس کردند
که هیچ وقتي از آبا و اجداد در عهد دولت هیچ پادشاهي صاحب
دستگاهي طائفهٔ زنارداران جزیه نداده اند - ما چگونه دهیم - این
سیاه روئي کجا بریم - اکنون ما آمده‌ایم تا فرود کوشک شکار هیزم
جمع کنیم - و خود را زنده بسوزیم جزیه ندهیم - چون کلمات پرنقمات
ایشان بسمع خسروجهان رسید بسوي کیفیت گویندگان بنظر تیز
دید - و این لفظ (۲) از زبان مبارک کشید - فرمان فرمود بر ایشان
بدین سان بگویند تا خود را همین زمان بسوزند - و هلاک کنند
جزیهٔ (۳) شما هیچ کسے نتواند گذاشت - از خاطرهاي خود این خیال
دور مي‌باید کرد - زنارداران مذکور چند روز در کوشک شکار از تاثیر
اضطرار فاقه کردند - و خود را در معرض هلاکت آوردند - چون
ایشان را به تحقیق معلوم گشت که حضرت شاه از سر ما نخواهد
گذشت درین محل کل هندوان شهر جمع آمدند - و متفق
گشتند - و بر طائفهٔ زنارداران گفتند - که از سبب جزیه خود را
در هلاکت انداختن مصلحت نیست - جمیع هندوان جزیهٔ
زنارداران در ذمهٔ خویش قبول کردند - چون در دهلي جزیه
سه قسم بود جنس اول چهل تنکه جنس دوم بیست تنکه جنس
سیوم ده تنکه جمله زنارداران از حال عجز و دشواري خود پیش

(۲ ن) الفاظ * (۳ ن) جزیهٔ شما هیچ کسے نخواهند گذاشت درین کار چون سلاطین پیشین نتوانند گذاشت از سرخود این خیال دور میباید کرد *

نذرت باز نموده - که بمرحمت عام و الطاف تمام رقم جزیه در نفرے چیزے یک[۲] کم معین شود - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمان فرمود که در نفري دهگان تنکۀ پنجاهگاني بستانند - براي تحصیل زنارداران از پیش خسرو جهان عهده داران تعین شده *

* ابیات *

زانگونه بکرد عدل محکم * کز مرغ بماند بار پر کم
کافر ز مهابت شهنشاه * نگرفته گهے بملک شه راه

مقدمۀ پنجم از احوال دو مرد دراز قد و یکمرد کوتاه بالا و دو عورت با ریش

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بحکمت حضرت آله جل جلاله بعضے آدمیان نادر پیدا شدند - بعضے بقد دراز و بعضے بقد کوتاه و بعضے عورات با ریش و بعضے حیوانات عجیب - بیان هر یکي علیحده نبشته شده - تا پندے باشد مر خوانندگان را - افسانۀ آدمي بقد کوتاه - چون سلطان فیروزشاه از سواري مهم تهته بازگشت چنانچه بیان آن این مورخ در قسم سیوم مشرح نبشته است - معهذا چون حضرت شهریار نامدار از تهته سمت شهر دهلي مراجعت کرد یک آدمي از جنس مرد قد کوتاه آوردند - اینچنین قد او کوتاه بود که موازنه یک کز بالاي او مینمود - و درازي دستها و پایهاي او همه

(۲ ن) یك نفر *

بقیاس قد داشت - و سر او بقیاس سر آدمي بزرگ همین قد کوتاه را بود - و دست و پا هم بقیاس قد مینمود - چندگاه بحکم فرمان شاه در شهر دهلي و در شهر فیروزآباد داشته بودند - خلائق هر چهار شهر و اطراف و اکناف بلاد ممالک براي تماشا مي‌آمدند - تا این مورخ هم او را دیده بود - آري بوالعجب اسراري - چیست که در قدرت الله تبارک و تعالی نیست - افسانهٔ دو مرد بقد بزرگ و بغایت دراز - در عهد دولت حضرت شهریار و طور مکنت آن جهاندار از زمین جالپهار دو مرد بقد دراز آوردند - هر دو برنگ سیاه بودند - قدهاي هردو اینچنین دراز بود هرکه از آدمیان زمانهٔ ما قد دراز داشت آنکس تا کمرگاهای ایشان میرسید - این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف ایشان را دیده بود - ایشان هر دو را منسکه میگفتند - بر حکم فرمان سلطان ایشان هر دو را چندگاه در شهر داشتند - تا خلائق نظر (۲) بفکر کنند - و صنع آلهي و قدرت حضرت نامتناهي به‌بینند - معهذا چون ایشان در راه میرفتند گوئي مناره ایست که جنبیده میآید - افسانهٔ دو عورت (۳) باریش - در عهد حضرت فیروزشاه صاحب تختگاه با جاه دو عورت با ریش آوردند - و آن هردو عورت بقد میانه بودند - و هر دو کافر مینمودند - هم پستان داشتند وهم ریش - و هر دو برنگ سیاه بودند - هر دو را ریشها گرده بود هردو نفر شوهران داشتند - و هردو را از زمین هندوستان آورده بودند

(۲ ن) نظرت بفکرت * (۳ ن) دو عورت با ریش بقد میانه بودند *

این مورخ ایشان را دیده بود - و این علامات یکي از عجائبات است *

* ابیات *

نمي‌داني که از بهر چه تقدیر * ترا بر لوح هستي کرد تصویر
ز بهر آنکه در خدمت شتابي * بیک‌لحظه سر از خدمت نتابي

اکنون شرح داده آید از حیوانات عجیب - از قدرت حضرت اله جل جلاله گوسپندے[۲] با سه پا در عهد دولت سلطان فیروزشاه آوردند - این مورخ آن گوسپند را دیده بود - رنگ ابلق داشت - آن گوسپند را دو دست بود و یک پاي - و بجاي پاي دوم بقیاس پستان مادهٔ گاو یک پستان شکل دیدهٔ میشد - و آن گوسپند این چنین بود که با سه پا درین[۳] راه بمراد خود میتوانست رفت - علف و آب بمراد خود میخورد - چندگاه آن گوسپند پیش دربار شهنشاه بسته بودند - بلکه درمیان[۴] کوشک فیروزآباد میداشتند - تا خلائق به بینند - و تماشاي قدرت حق جلاله کنند - افسانهٔ زاغ سیاه با نول و پایهاي لعل - در عهد دولت سلطان فیروزشاه یک زاغي سیاه[۵] را آوردند - که تمام وجود او سیاه[۶] بود مگر نول و پایها لعل داشت این چنین زاغ اعجوبهٔ جهان و نادرهٔ دوران باشد - زیراچه زاغان زمانهٔ ما تمام سیاه اند بر طریقهٔ دودرنگ[۷] - و نولها و پایهاے ایشان نیز سیاه

(۲ ن) گوسپندے باسه پا آوردند - این مورخ * (۳ ن) در راه خود میتوان رفت * (۴ ن) درون * (۵ ن) سیاهے * (٦ ن) سیاه وکشن * (۷ ن) دو درنگ *

میباشد - اما آن زاغ با نول و پایهاي لعل بود - چندگاه آن زاغ را پیش دربار شهنشاه داشته بودند - این مورخ آن زاغ را دیده بود - افسانهٔ طوطيِ سپید با نول[2] و پایهاي سیاه و شرح سر ماهي دریا - معهذا چون در عهد سلطان فیروزشاه طوطيِ سپید آوردند حضرت شاه فرمان فرمود تا این طوطي را در کوشک نزول بدارند - تا خلائق[3] نظارهٔ کنند وصنع[4] آلهي به‌بینند - و عبرت گیرند - ایضا یک سر ماهي دریا آوردند و پیش دربار داشتند - آن سر ماهي بغایت بزرگ بود - در بزرگي بقیاس سر پیل بزرگ که با خرطوم باشد آن مقدار مینمود - آرے عجب اسرارے - از افسانهاي مار و داستانهاے ماهي در بزرگي و درازي هرچه گویند بیشتر باشد - آن سر ماهي نیز چندگاه پیش دربار بود - افسانهٔ گاو با پنج پاي - در عهد دولت آن شاه جهان و شهنشاه زمین و زمان فیروزشاه سلطان[5] انار الله برهانه یک گاوي را آوردند که آن گاو[6] پنج پا داشت - این مورخ او را دیده بود - آن گاو برنگ سپید بود - چهار پا بر قانون چهار پایان داشت - و پاي پنجم از گردن او بیرون آمده بود - و آن پاے پنجم که از گردن بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود - اما آن گاو هیچ حرکتي بدان پاے پنجم

(۲ن) نوک * (۳ن) و خلائق * (۴ن) وضع * (۵ن) السلطان * (۶ن) آن گاو پنج پا داشت وپاي پنجمي ازگردن او بیرون آمده بود - و آن پاي پنجم که ازگردن او بیرون آمده بود هیأت آن با طریقهٔ هیأت دستهاي گاوان مینمود از گردن که بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود *

کردن نمي توانست - آن پاي طريقهٔ انگشت ششم که بر دست
آدمي باشد همچنان مي نمود - چندگاه پيش دربار بسته بودند *

* مثنوي *

ششم انگشت بهر رنج باشد * نه ازوي زيب بحر (٢) رنج باشد

افسانهٔ گاو که سم او بطريقهٔ سم اسپ غير چاک بود - اين مورخ آنرا
ديده بود - سمهاي دو دست او طريقهٔ سم اسپ - و سمهاے دو پاے
او طريقهٔ سمهاے گاوان با چاک - و آن گاو برنگ سپيد مينمود
آرے زهے عجائبـــات قدرت حضرت (٣) الله جل جلاله و عم نواله *

* بيت *

اگر پاى پيل ست و گر پر مور * بهر يک تو دادي ضعيفي و زور

ايدون و هميدون آغاز کرده شود بيان عظمت
بعضي خانان درگاه و بعضي ملوکا بارگاه
حضرت فيروزشاه بمتابعت مؤرخان
تواريخ هريک پادشاه

مقدمهٔ ششم بيان عظمت خان اعظم تاتارخان

نقل ست خان اعظم و خاقان معظم صاحب السيف و (٤) القلم
برگزيدهٔ حضرت سبحان جل جلاله و برکشيدهٔ خسرو جهان خان
اعظم تاتارخان عليه الرحمة و الغفران - معلوم کسان و مفهوم جهانيان

(٢ ن) هزار رنج * (٣ ن) حضرت ذوالجلال * (٤ ن) والعلم *

بماند که تاتارخان مرحوم از اصل ترک بود - راوي محقق بروایت مصدق بازنمود - که در ایام خالیه (۲) و قرون ماضیه پادشاهي با جاهے صاحب دستگاهي مالک تختگاهي از پادشاهان خراسان در عهد دولت سلطان غیاث الدین تغلق غازي در ولایت بے نهایت زمین ملتان و دیبالپور تاخت - و براي نهب و تاراج کوشش (۳) بیش گماشت - آن پادشاه زني صاحب جمال داشت که بے او یکزمان قرار نداشت - اتفاقا آن پادشاه آن زن را نیز برابر خویش از آثار اسرار انوار محبت بیش آورده بود - و آن زن باردار بود - چون آن پادشاه در حدود ولایت ملتان و دیبالپور رسید بتقدیر (۴) الله تعالی آن زن بچه آورده - قضا را همدران شب سلطان تغلق بر لشکر آن پادشاه براي شبخون افتاد - و ابواب قتال چون (۵) قتّال کشاد - و درمیان لشکر هزیمت افتاد - هر یکي رخ بسمتے نهاد - در عین دویدن و پوئیدن و گریختن این بچه را در گهواره گذاشتند - و هر (۶) یکي روي بتقدیر نهادند - چون لشکر سلطان تغلق شاه درانجا رسید هر چهارجانب بطریقهٔ تجسس و تفحص دوید (۷) - خلق لشکر سلطان تغلق این بچه را در گهواره یافتند - پیش سلطان آوردند - چون سلطان تغلق این بچه را دید بغایت پسندید - و بجاي پسر پرورد - و تاتارملک نام کرد تاتارملک در عهد سلطان تغلق خرد سال بود - در عهد سلطان محمد

(۲ ن) سابقه * (۳ ن) گوش کوشش بیش * (۴ ن) بتقدیر الله تبارک و تعالی (۵ ن) چون قنطال * (۶ ن) هر همه * (۷ ن) دیده *

بزرگ شد - در جلادت و شجاعت آیتی خاست - و در دلاوري و
کند آوري اعجوبهٔ دهر گشت - در عهد سلطان محمد در لشکرکشیها و
صفدریها نشانهٔ دهر شد - چنانچه از غایت قوت و نهایت فتوت مقامات
قلب گرفت - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف
بروایت لطیف گفته جوهر گوهر احسن سفته - که وقتي سلطان محمد
از تاتارملک به سببي دل گران کرد - از زبان خود الفاظ عنف
برآورد - تاتارملک را در محلي جدا گردانید (۲) - تاتارملک چون دران
مقام رفت چند بیتي از احوال خود براي سلطان محمد نبشت
ابیات مذکور درین سطور (۳) برین جمله است * * غزل *

وه ندانم از کجا رنجیدهٔ * بے سبب از دوستان بریدهٔ
بانگ نی خوش (۴) میزند جانان من * نالهٔ بیچارگان نشنیدهٔ
در تو باري هرگز این عادت نبود * از طریق خود مکر گردیدهٔ
گر گناهي کرده ام ما را ببخش * زانکه تو چندین گنه بخشیدهٔ
از تتار خسته بالله العظیم * نیست جرمي بے سبب رنجیدهٔ

المقصود چون سلطان محمد این ابیات پر از آیات بخواند کلام احسن بر
زبان راند - تاتارملک را ازان محل آورانید (۵) - و مراحم فراوان و عواطف
بے پایان در باب او مبذول گردانید - معهذا تاتارملک اهل صفا را
در عهد دولت حضرت فیروزشاه مستثني تاتارخان خطاب شد

(۲ ن) کزدند * (۳ ن) درین سطور برین جمله است ابیات این ست *

(۴ ن) بیخوش * (۵ ن) بیارند *

چتر قطیفه یافت - عظمت دیگر آنکه بالاي چتر تاتارخان بجاي هماي زرین طاؤس[2] زرین داشت - و این طاؤس زرین مخصوص بالاي چتر سلاطین میباشد - زهے عظمت و مکنت تاتارخان - چون حضرت فیروزشاه در محل صحن گلین بار دادي و در محل بارجا نشستے جانب راستاي سلطان فیروز که آن دائم محل وزرا ست تاتارخان مي نشست - و جانب چپاي سلطان فیروز خانجهان مقبول مي نشست - اگر چه خانجهان وزیر بے نظیر بود در محل بارجا متصل تخت آن شاه اهل صفا جانب راستا تاتارخان نشستے چون بتقدیر الله تبارک و تعالی تاتارخان نیکنام در مرور ایام بحضرت علام پیوست بعده خانجهان طرف راستا در محل وزرا نشست - حضرت فیروزشاه را بر تاتارخان دولتخواه اعتماد کلي بود در امور ملکي بیشتر احوال حضرت خسرو خوشخصال مشورت با تاتارخان کردي - و البته حضرت فیروزشاه با اوج جاه بر راے تاتارخان نیکخواه کارهاي مملکت و کردارهاي سلطنت بپرداخت رسانیدي - خان مذکور چون دوستداران مشهور مخلص و هواخواه حضرت فیروزشاه بود - صلاحیت بسیار داشت - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله ذات او را بانواع آراستگي آراست - تاتارخان بعنایت سبحان و توفیق حضرت رحمان سمت خانهٔ کعبه رفت - و حج گذارده بازگشت - مدام و علی الدوام در صحبت تاتارخان

(٢ن) طاس ٭

اهل عظام علماي كرام و مشائخ خوش نام[2] مي‌بودند - تفسير تاتارخاني که در جهان مشهورست آن تفسير جمع کردهٔ تاتارخان بود - چنين گويند راويان روايات و حاکيان حکايات که تاتارخان خواست که تفسيري مفصل مرتب کند - تمام تفاسير را جمع کنانيده جماعهٔ[3] علما را حاضر گردانيده - در هر آيتي و کلمهٔ آن قدر مفسران گذشته که اختلاف نوشته بودند تاتارخان آن جميع اختلاف در تفسير خويش نوشته بود[4] - براي تاليف تفسير بدل و جان در نشست - و در هر يک اختلاف حواله بدان صاحب تفسير کرده - گوئي جملهٔ تفاسير در يک تفسير جمع گردانيده - چون آن تفسير مرتب گشته تاتارخان آن تفسير را تفسير تاتارخاني نام داشته - و همچنين خان اعظم طالب دين يک فتاوئ راست کنانيده - و آن[5] برين نوع بود که جمله نسخ فتاوي شهر دهلي بر خويش جمع کرد - در هر مسئله و در هر کلمه که اختلاف هر يک مفتي ست در فتاوي خود نوشته - و آنرا فتاوي تاتارخاني نام داشته - و اختلاف هر يک مفتي حواله بصاحب آن فتاوي کرده - اينچنين فتاوئ موازنهٔ سي جلد مرتب شده - آرے احسن کرداري - تاتارخان در علم شريعت علوّ بسيار داشت[6] - بقوت شريعت در درگاه طريقت بحقيقت آراست - براي ادراک نکات کمال اين هر سه مقامات کوشش بيش

(۲ن) خوش کنام * (۳ن) فحول علما * (۴ن) بودند * (۵ن) و آن چه نوع بود جمله نسخ * (۶ن) يافت *

کمالیت - از غایت طلب فراوان و جد بے پایان تاتارخان پای بر فردبان عشق نهاد - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله بقدرت اعلی ابواب شوق(۲) در دل او کشاد - چنانچه خان مذکور خبر داد *

* بیت *

* گفتی که تتارخان(۳) دیرینه غلام تست *

* اغماز چنان کردی گوئی که نمیدانی *

سبحان الله دیر بازست که نیک بختی این مصراع گفته و دُرّ احسن سفته * * مصرع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لا جرم بر دل *

نیکبختی دیگر مناسب این حال بیتی نوشته * * بیت *

* هر که سخن را بسخن ضم کند *

* قطرهٔ از خون جگر کم کند *

القصه(۴) در دل خان اعظم و خاقان(۵) معظم عالم دین حاجی و غازی تاتارخان چندان خوف امور شرع بود که چون خان اعظم مذکور در لشکر منصور روان شدی (البته رسم خانان و ملوک ست که چندگان کنیزک از جنس بکستری(۶) برابر خود روان کنند) تاتارخان کنیزگان خود را اسپ سوار نبردی - گردونها راست کنانیده بود که آنرا بزبان هندی بهرکر(۷) گویند - خان مذکور برای ستر آنرا

(۲ن) شرف * (۳ن) آخر * (۴ن) فی القصه * (۵ن) خان معظم *

(٦ن) تسری * (۷ ن) بهرکه *

تخت پوش کنانیده بود - و مانند[2] حجرهٔ ساخته کنیزکان را درون گردونها قفل میکردند - تا نظر نا محرم بر ایشان نه افتد - زهے احتیاط که تاتارخان اهل برکات داشت - همه افعال پسندیده و خصال ستوده در ذات تاتارخان مرکب بود - بتقدیر الله تبارک و تعالی خان مذکور بعد چند سال معدود از جلوس نیک نفوس شهنشاه سلیمان جاه فیروزشاه خان هوا خواه بحضرت آله پیوست * بیت *

* مراد اهل طریقت لبــــاس ظاهر نیست *

* کمر بخدمت سلطان به بند و صوفي باش *

مقدمهٔ هفتم بیان عظمت خانجهان

نقل است خان جهان دستور خسرو جهان مقبول نام داشت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله او را بهمه چیز آراست - در عالم جاهلیت او را کَنّو[3] میگفتند - اصل[4] او از تلنگ بود - میان طائفهٔ خویش از همه اعلی مینمود - در عالم[5] جاهلیت به راي تلنگ

(۲ ن) و مانند حجرهٔ ساخته راي بهتر پرداخته کنیزکان را درون آن گردونها تخت پوش مي نشاندند و درهاي آن گردونها قفل میکردند تا نظر نا محرم بر ایشان نیافتند ٭ (۳ ن) کنوز - کتّو ٭ (۴ ن) اهل او - اصلا آن ٭ (۵ ن) در ایام جاهلیت برای تلنگ اختصاص بسیار و بیشمار داشت - آمدن خانجهان از تلنگ در مناقب سلطان محمد بن سلطان تغلق مشرح نوشته شد چون راي تلنگ را سلطان محمد از تلنگ برابر خود جانب شهر دهلي روان کرد در اثناي راه راي بدخواه بدوزخ پیوست ٭

اختصاص بیشمار و بسیار داشت - چون راي تلنگه را سلطان محمد جانب شهر دهلي روان کرد در اثناي راه راي بدخواه بدوزخ پیوست - خانجهان چون مطیعان پیش سلطان محمد ایمان آورد و کلمهٔ طیبهٔ طاهره (٢) از زبان کشاد - کما قال الله تبارک و تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات - بدرستي و راستي نیکي برندهٔ بدي ست * * بیت *

* حاصل دنیا چو یکي ساعت است *

* طاعتے کن کز همه به طاعتي است *

معهذا چون خانجهان اهل صفا بشرف اسلام مشرف گشت سلطان محمد اورا مقبول نام داشت - و در حق او مراحم فراوان و عاطفت بے پایان گماشت - چون سلطان محمد در ذات خان اعظم خانجهان همه صفات اهل کیاست و فراست دید خانجهان را نیابت وزارت شهر دهلي داد - و ابواب مراحم کشاد و چون خانجهان در پروانها نشان کردي و امضاي خود نبشتے دران امضا همچنین بازدیدي که (مقبول بندهٔ محمد تغلق) معهذا اگرچه وزیر مستثنی خواندن و نوشتن نمیدانست اما اعقل الناس بود - درک فراوان و خرد بے پایان داشت - بقوت عقل درگاه (٣) تختگاه دارالملک آراست - هم در عهد سلطان محمد در ابتداي حال و آغاز مقال قوام الملک خطاب شد - اقطاع ملتان یافت - بعده

(٢ ن) ظاهره * (٣ ن) در درگاه *

نائب وزیر شد - و دران ایام خواجهٔ جهان اهل اکرام وزیر سلطان محمد
بود - الغرض خانجهان نائب وزیر قابض و ضابط (۲) خاست - امور
دیوان وزارت بکمال حال آراست - و مقطعان اقطاعات و معاملات را
چندان خوف از خواجهٔ جهان نبودي - از قوام الملک بغایت
بے نہایت میترسیدند - چون خواجهٔ جہان خواستي که صاحب
اقطاع را تہدید کند بر قوام الملک سپردي (۳) - قوام الملک بران (۴) اشخاص
بمعاملت بے قیاس سختي بسیار کردي - همچنین چون خواجهٔ جهان
طالب دین از دیوان خاستي قوام الملک دیوان داري کردي
بر مقطعان بسختي بر آمدي - مالهاي فراوان و اسبابهاي بے پایان
در خزانئی سلطان جمع کنانیدي - خواجهٔ جهانرا نام بیش نبودي
کارهاي دیوان وزارت و علمهاي آن از آثار مهارت قوام الملک
صاحب فراست بپرداخت رسانیدي - خانجهان هم در عهد
سلطان محمد عظمت گرفته بود - چون دور پادشاهي و طور مکنت
شهنشاهي سلطان فیروزشاه بکرم حضرت الله رسید خواجهٔ جهان
با آن عقل و کیاست (۵) بے پایان رخ از خسروجهان گردانید - پسر
سلطان محمد را بپادشاهي اختیار کرد - سمت سلطان فیروز دست
بقتال بر آورد - چنانچه بیان آن حال و شرح آن مقال این مورخ
دیرینه سال اعني شمس سراج عفیف درین تاریخ (۶) سلاطین شریف

(۲ ن) ضابط ضابطه خواست * (۳ ن) فرستادي * (۴ ن) و آن باشخاص
معاملت بے قیاس * (۵ ن) کفایت . کنایت * (۶ ن) تواریخ *

در صدر این شرح نموده - معهذا خواجهٔ جهان اهل صفا و قوام الملک[2] مستثنی در دهلی بودند - چون خانجهان شنید که سلطان فیروزشاه نزدیک رسید خانجهان چون گردان و گندآوران از آثار فتوحات بے پایان و دلیری فرلولن در روز روشن از درون شهر دهلی بیرون آمد و بحضرت فیروزشاه پیوست - پیوستن خانجهان حضرت فیروزشاه را فتح دهلی دست داد - ایدون چیزهایی که حضرت فیروزشاه را با وزیر هواخواه بود و دستور را نیز با حضرت شهنشاه روی نمود این مورخ درین سطور مسطور گردانید * افسانهٔ نشستن خانجهان در مسند خانجهان بر آئین وزیران و قوانین دستوران هر روز در مسند نشستی و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات و حساب عهده داران معاملات بتاکید و احتیاط تمام کردی - اموال باقی حصهٔ بیت المال بتحصیل رسانیدی - هرروز روزنامهٔ خزانه پیش او گذشتی - درین محل دستور اکمل تاکید بر تاکید کردی - که بی قیاس مال روزینه در خزانه میرسد - اگر روزی مال در خزانهٔ حضرت خسرو خوشخصال اندکی واصل شدی دران روز دستور سلطان فیروز بر جمیع کارکنان و کارگذاران تفتی بر تفتی کردی - بلکه دران روز از غایت اندیشه و نهایت فکر طعام نخوردی - و درین محل فرمودی - قوام مملکت[3] و نظام سلطنت از مال است - اگر مال در خزانه اندک شود

(۲ ن) در صدر مشرح و موضع باز دیده * (۳ ن) قوام الملک مدار مملکت و سلطنت از مال است *

یا در غیر محل ضائع رود بنیاد مملکت و بیخ سلطنت روي بنقصاني آرد - و اگر مبادا و عیاذا بالله منها خزائن سلاطین و گنجینهٔ اموال جهانداران دوربین بسببي تهي گشت قوام آن مملکت و آرام آن سلطنت بغایت دشوار ست - بدین سبب دستور مذکور شب و روز دنبال جمع کردن اموال مشغول بودي - چنانچه مناسب این حال خواجهٔ نظامي خوش خصال علیه الرحمة و الغفران مي‌فرماید *

* بیت *

* سکندر بدستـــوري رهنمون *

* ز مقدونیـــه برد رایت برون *

افسانهٔ سواري خانجهان - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله و حمایت الله در مهم و یا براي شکار از شهر دهلي سواري کردے خانجهان وزیر ممالک را در شهر بجاي نائب غیبت گذاشتي - دستور مذکور چون نائبان مشهور بعد از دوم (۲) سیوم روز در جوار شهر دهلي سواري کردي - رعب خود بخلق نمودي - زهي سواري وزیر - حشم بیشمار پیلان دنبال بسیار پیادگان که همه بندگان او بودند بي حد و بي عد - جمله پسران و نواسگان و دامادان و غلامان در اسپان تازي و دریائي و ترکیان هیکل بیش بها سوار - و هر همه را بند سپید درکمر و کلاه بیش بها بر سر - با این ادوات و آلات از فیروزآباد در شهر دهلي آمدي - خلق را آرام بودي - و نظام مقام روي نمودي - بلکه خدمت

(۲ ن) دوم و سیوم *

والدين اين مورخ برين مورخ گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفته که حضرت فيروزشاه چون سلاطين اهل گاه با اوج جاه در آغاز جلوس نيک نفوس خود هفت سال کمال سيزده روز در شهر بود - هر بارکه بعد از دوسال و سه سال در شهر آمدي(۲) چند روز معدود در شهر ماندي باز بطرفي سواري کردي - خانجهان مقبول چون دستوران عقول جملهٔ مملکت و تمام خلائق سلطنت را بر قرار داشتي - زيراچه بر خانجهان سپاه بسيار وحشم(۳) او بيشمار - پسران و دامادان و نواسگان بي پايان - و غلامان دانا و توانا - و خانجهان خود بذات خويش وزير(۴) هوا خواه و دولت خواه چون حضرت سلطان بر اعتماد خانجهان چند سال مهمات تواتر کرد دست عنف بر مخالفان بر آورد - هر يک سري که دعوي سرکشي ميکرد هر يکي را زير امر خود آورد - بعد از نقل خانجهان مقبول سلطان فيروزشاه قبول از سواري مهمها بکلي(۵) بازماند(۶) - اگر سواري کردي هم در جوار گشتي - چنانچه عزيزي بنوشت * بيت *

* ما اين وطن از بهر بتان ساخته بوديم *

* ايشان چو نسازند بسوزيم وطن را *

افسانه پسران و دامادان خانجهان - خانجهان را پسران بسيار بودند زيراچه خانجهان رغبت بحرم بسيار داشت - براي جمع کردن حرم

(۲ ن) ماندي باز بطرفي سواري کردي * (۳ن) حشم داخل او بيشمار *
(۴ ن) وزير سيرت هواخواه و دولتخواه - حضرت فيروزشاه بر اعتماد خانجهان حضرت سلطان چند سال الخ * (۵ ن) بکله * (۶ ن) ماند *

کوشش بیشمار گماشت - کنیزکان صاحب جمال باکمال (۲) در حرم خود جمع کنانید چنین گویند گویندگان باریک بین که دو هزار کنیزک از زمین روم و چین در حرم خود داشت - هر یک تنی خود را به پیرایهای مرصع و مکلل می‌آراست - خانجهان با آن اشغال ملکی بی‌پایان بیشتر اوقات و ایامهای متبرکات در حرم مشغول بودی - خانجهان را ولد بسیار شد - چون از احوال این حال و قیل این مقال بگوش خسرو خوشحال رسید بمرحمت الفاظ عاطفت از زبان مبارک کشید - هر پسری که در خانهٔ خانجهان تولد شود بمجرد (۳) تولد شدن مبلغ یازده هزار تنکه نان کنند - و کمربند سپید بدهند - و هر دختری که ازان خانجهان کار خیر شود مبلغ پانزده هزار تنکه نان آن داماد کنند - و کمر بند سپید بدهند - تمام پسران و دامادان خانجهان با کلاه و کمر بودند تا عظمت (۴) خانجهان بجائی رسید و مرتبهٔ او بمرتبهٔ کشیده که بارها حضرت فیروزشاه با آن جاه فرمودی - پادشاه دهلی اعظم همایون خانجهان ست • بیت •

• دادست زمام (۵) ملک او را •

• بسپرده تمام ملک او را •

افسانهٔ خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروزشاه - اگر از زمرهٔ کارکنان و فرقهٔ عاملان از وجود کسی از آثار طمع بسی جفلیتی برسبیل

(۲ ن) با جمال کمال • (۳ ن) شد • (۴ ن) بارها درین کره‌ارها حضرت فیروزشاه (۵ ن) زلمام •

جهانتي مي‌آمد آن کسان را بدان سبب پیش تخت فلک رفعت میبردند - خانجهان که اعقل جهان بود[۲] در قضایاي ملکي ومالي ابواب جد میکشود - و بهندسهٔ[۳] تهذیب کفایت و زمزمهٔ درایت از پیش تخت باز خریدي - و غضب شاه فیروز نشاندي - راویان صادق بروایت صدق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته و آثار اسرار بیشمار سفته - مانا که در فراشخانهٔ آن خسرو خسروان و سرور سروران حضرت فیروزشاه سلطان[۴] یک عدد موزهٔ زرین مرصع و مکلل با جواهر متین تسلیم عهده‌داران[۵] کارخانهٔ مذکور بود که بهاي آن موزهٔ مرصع و مکلل هشتاد هزار تنکه بود - اتفاقا کارکنان میان خویش از تاثیر عمل کارکني پیش جمع شدند - آن موزه را درمیان یادکار لکهنوتي ارسال داشتند - و میان خود قسمت کردند و بردند - ناگاه بعد چندگاه حضرت شهنشاه آن موزه را یادکار کرده - زمرهٔ عمّال که فرقهٔ اغفال[۶] اند باز نمودند که موزهٔ مذکور برابر یادکار مشهور در لکهنوتي روان کردند سلطان فیروزشاه (که پادشاهي با درایت و کفایت بود) در دل خود ابواب فکر کشود - که این کارکنان آن موزه را تلف کرده‌اند - عذر ایشان نه پسندید خواست تا بران کارکنان و غلامان تهدید خسروي چون خسروان کند[۷] - درین محل دستور اکمل حاضر بود - و بدان

(۲ ن) بودي ۰ (۳ ن) بهندسهٔ گفت کفایت ۰ (۴ ن) السلطان ۰
(۵ ن) عهده داران کارداران کارخانهٔ مذکور بود ۰ (۶ ن) انفعال ۰
(۷ ن) براند ۰

مکالمت ناظر - چون عنف شاه[2] دید در دل اندیشید که این زمان[3] حضرت شاه و شهنشاه زمین و زمان این کارکنان را هفت ره خواهد گردانید - فی الحال دستور خوش خصال چون دستوران حال و استقبال پیش حضرت خسرو خوب مقال[4] ایستاده شد - و آستینهاي آن عهده داران بعنف گرفته از پیش حضرت فیروزشاه با تندي تمام بیرون آورد - چون از نظر شهنشاه در حجاب رسید بران عمال اهل اغفال گفته - که اي خون گرفتگان شما را از جان خلاص دهانیدم[5] بهاي موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانه میباید رسانید - چون روز دیگر شد حضرت شاه از دستور هواخواه پرسید - و این لفظ بر زبان گردانید که کارکنان[6] آن موزه را چه کردند - دستور[7] مذکور گفت که بهاي موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانهٔ شهنشاه رسید اگرچه موزهٔ یادگار در لکهنوتي رفت یا نرفت - زهي عقل کامل خانجهان وخهي درایت حضرت شهنشاه دوران * * ابیات *

* با شاه چنان بگشته یکي *
* کاندر دل شان نماند شکي *
* میکرد بخلق زندگاني *
* دستور شده بکارداني *

افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روي خسرو جهان - نقل است

(۲ن) شهنشاه * (۳ن) که فرمان حضرت شاه * (۴ن) جمال * (۵ن) گردانیم * (۶ن) آن کارکنان * (۷ ن) دستور مذکور بمستور گفت *

چون حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز از سواري مهم تهته بازگشت براي عمارت کوشک سالوره در نشست - بیشتر اوقات در مشغولي آن گذشت - دران ایام حضرت شهنشاه نیکنام در سالوره میبود - درکار عمارت چون سلاطین اهل مهارت کوشش بلیغ مینمود و خانجهان وزیر بي نظیر(۲) در شهر فیروزآباد میبود - در کارها و کردارهاي دیوان وزارت از تاثیر مهارت ابواب جد و جهد میکشود هر روز در مسند مي نشست - و محاسبهٔ اعمال عمال میگرفت(۳) - و در هر شنبه(۴) در سالوره میرفت - و تمام کیفیت کلي و جزوي بحضرت شهنشاه میگذرانید - چون(۵) حضرت شاه را هواخواهي خانجهان محقق گشت در خاطر حضرت شهنشاه گذشت که خانجهان را از مرتبهٔ وزارت مرتبهٔ بلند عطا کند - یکروز حضرت شاه فیروز دو ملوک معتبر را از سالوره در فیروز آباد بر خانجهان فرستاد - یکي ملک ساهن دوم ملک سید الحجاب - و گلدستهٔ بشارت بدست شان داد - و این کلام از زبان کشاد - تا ایشان از زبان سلطان بر خانجهان بگویند - چه من و چه تو - چون ترا با ما محبت از بطانه چون مخلصان(۶) یگانه افتاده است ما میخواهیم مرتبهٔ تو زیادت گردانیم - مسند چه لائق تست

(۲ن) لا نظیر ٭ (۳ ن) پیش میگرف ٭ (۴ن) و در هر شبانه ٭ (۵ن) هوا خواهي خانجهان محقق گشت که کلي و جزوي بحضرت شهنشاه میگذرانید در خاطر حضرت گذشت ٭ (۶ ن) مخلصانهٔ یگانه افتاده تخت در وقت بارجاي من نزدیک تخت بنشین و مسند از جهت خود بطفرخان بدهد ٭

تو نهالچهٔ زردوزي متصل تخت انداز - و در وقت بارجاي من
نزديک تخت بنشين - و مسند از جهت خود بظفرخان بده
زيراچه مرتبهٔ نهالچهٔ زردوزي متصل تخت از مرتبهٔ مسند زيادت
و برترست - چون اين هر دو نفر يعني ملک شاهن و ملک
سيد الحجاب در فيروزآباد بر خانجهان آمدند رموزات کلمات
حضرت شهنشاه شش جهات بر او کشادند - آنچه از حضرت پادشاه
شنيده بودند بتمام و کمال باز نمودند - دستور مذکور از غور رموز
مستور معلوم کرد - و جواب گفت - مگر حضرت جهاندار و مملکت
شهريار بدين بهانه ميخواهد که مسند از من بستاند - و از وزارت
معزول گرداند(۲) - و در ديوان وزارت ظفرخان را بنشاند - درين محل
دستور اکمل گفت جوهر گوهر اطاعت چون مطيعان سفت - که
مسند هم عطاي خداوند عالم ست - و نهالچهٔ زردوزي نيز عطاي آن
حضرت ست - اما آن روزيکه من بندهٔ درگاه و کمينهٔ اين بارگاه
در حد سرستي بحضرت شاه پايبوس کردم آن روز خداوند عالم
بقلم توقيع(۳) مسند وزارت بنام بندهٔ خود نبشته - بلکه بران نه بسندهٔ
قسم هم رانده - که تا من باشم و اولاد من باشد مسند و شغل وزارت
از تو و از فرزندان تو بيرون نيارم - و اين(۴) توقيع بر بندهٔ درگاه
موجود ست - دستور مذکور آن کاغذ توقيع بر دست ملک شاهن
داد - و از زبان خود اين لفظ کشاد - که شما را التماس ميبايد کرد

(۳ن) کند * (۳ن) بسنده نه قسم هم * (۴ن) و آن *

که حضرت شاه و مکنت شهنشاه که نوشتهٔ خود را چنانچه بقلم مبارک خویش در کتابت آورده همچنان[2] این نوشتهٔ خود را بدست مبارک خوش پاره کند - و مسند بظفرخان دهد - چون ملک ساهن و ملک سید الحجاب بحضرت شهنشاه اهل مثاب آمده‌اند و التماس دستور مستور بحضرت شاه مشهور بازنمودند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - و برین جمله بازنمود مبادا و عیاذا بالله منها که خانجهان را از مسند معزول کنم - ما می‌خواستیم[3] که مرتبهٔ خانجهان زیادت گردد - و در رتبهٔ بالاتر شود چون او را خوش نمی‌آید هم در مسند خود بنشیند - روز دیگر چون خانجهان برای گذرانیدن کیفیتهای دیوان وزارت با تمام اصحاب با مهارت از فیروزآباد در سالوره آمد حضرت فیروزشاه چون سلاطین صاحب کلاه با اوج جاه آغاز کرد - خانجهان مطلوب ما این بود تا مرتبهٔ شما زیادت کرده - و در خاطر شما چیزی دیگر گذشت - درین محل خانجهان چون عاقلان پیش تخت آغاز کرد و الفاظ خجستهٔ نهفته برآورد - که من مرتبهٔ زیادت و پایهٔ رتبت بے نهایت نمی‌خواهم - من بندهٔ درگاه را چه کار آید آن زمان که من بنده نهالچهٔ زردوزی متصل تخت باندازم و بنشینم - اگرچه این همه مراحم در حق بندهٔ میشود اما بازاریان شهر دهلی من بنده را دران محل کجا بینند - و چه گویند که حضرت فیروزشاه

(۲ ن) همچنین • (۳ ن) میخواهیم •

خانجهان بندهٔ درگاه خود را از مسند معزول کرد - چون من بندهٔ بر مسند خویش در چوکهندي پیش دربار حضرت جهاندار بنشینم دران محل جملهٔ خلائق دهلي براے دیدن بیایند - چه گویند که خانجهان بر مسند نشسته است - برین وجوه من بندهٔ مرتبهٔ مسند میخواهم - و نهالچهٔ[2] زردوزي بهر که فرمان شود بدهند - ازین سخن سلطان فیروز تبسم کرد * * بیت *

* من نفروشم[3] گلیم من نفروشم *

* گر بفروشم برهنه ماند دوشم *

افسانهٔ معزولي عین‌الملک - منقولست عین‌الملک را عین ماهرو گفتندي[4] - حضرت فیروزشاه بر آئین قوانین تختگاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار ملکي بیش در آغاز جلوس اشراف ممالک و دیوان وزارت اجلاس کرد - تا کارهاي مملکت[5] و عملهاي سلطنت بپرداخت رساند - و عین‌الملک مردي دانشمند کامل و فاضل در خرد اکمل و در کفایت و درایت اشمل - بلکه در کمالیت عقل و فهم اینچنین که راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته - و جوهر گوهر صدق بصدق سفته - اندران ایام که در عهد سلطان محمد[6] بن تغلق‌شاه از ذات برادران عین‌الملک

(۲ ن) و نهالچهٔ زردوزي فرمان شود بطفرخان بدهند * (۳ ن) نفروشم سر کله من نفروشم * (۴ ن) گفتند * (۵ ن) ممالک * (٦ ن) سلطان محمد شاه بن تغلق شاه *

فعلي ناشايسته و عملي نا بايسته در وجود موجود شد بدين سبب سلطان محمد عين الملک[2] را از سبب مصلحت ملکي تهديد معنوي کرده - بعده بعد از چند روز سلطان محمد بار عام چون خسروان عظام داده - و يک زيلوچه متصل تخت سلطان محمد انداخته - و دران[3] روز سلطان محمد جملهٔ قضات و علماي احسن صفات و مشائخ بابرکات و زمرهٔ خانان مستحسن ذات و فرقهٔ ملوک اهل درجات و معارف خوش حکايات و جميع خلائق از خواص و عوام هر يک جهات طريقهٔ محضر طلبيد . اعوان[4] درگاه و انصار بارگاه در زمان واحد جمع گردانيد - چون اشخاص مذکور و اصحاب مشهور بحضرت سلطان محمد حاضر آمدند زمين عبوديت بجبهه سودند - هر يکي در محل و مرتبهٔ خويش از آثار رعب پيش بايستادند - درين محل سلطان محمد فرمان فرمود - که همه[5] اشخاص اهل اختصاص را پيش بيارند - چون ايشان هر همه پيشتر شدند سلطان محمد رخ بديشان آورد - و فرمود که ما از شما سوالي ميکنيم اگر نزد[6] مردي گوهري بيش بها و جوهر قيمتي باشد و آن گوهر ازان مرد گم شود بعد چندگاه بتقدير حضرت الله ناگاه آن مرد آن گوهر را درميان نجاست بيابد بستاند يا نه - درين محل اين همه اشخاص اکمل از جملهٔ استاندهٔ مملکت و ارکان سلطنت

(۲ ن) بر عين الملک ٭ (۳ ن) و آن روز ٭ (۴ ن) اعواتان ٭ (۵ ن) که اين هرهمه اشخاص ٭ (۶ ن) برمردي ٭

بازنمودند - ابواب راز بازکشودند که میباید ستد - گذاشتنی مصلحت نیست - چون آثار این کلام و انوار این پیام بگوش سلطان محمد افتاد کلمات صریح و نغمات فصیح از زبان کشاد - و برین جمله آکاهی داد - و اشارت بسوي عین الملک کرد - و این لفظ از زبان برآورد که آن گوهر خواجه عین الملک ما ست که میان برادران نجاست صفت افتاده بود - ما گوهر خویش بیافتیم - دران روز فرمان شد تا عین الملک را دران زیلوچه بنشانند - المقصود عین الملک در کفایت و درایت اینچنین شخص بود - و قسم فضل او را غایتي نبود - چنانچه چندین کتب فضل در عهد دولت محمد شاه و فیروزشاه تصنیف کردهٔ اوست - یکي ازان ترسل عین الملکي ست که درجهان بهریک زبان معروف و مشهور ست - القصه بطولها و عز قبولها بازآمد شود برسر سخن (۲) - چون عین الملک در عهد فیروزشاه اشراف ممالک مملکت دارالملك دهلي یافت در درگاه وظائف اشراف آراست براي نفاذ امور اشراف کوشش بیش گماشت - در دیوان (۳) وزارت بنشست - اما بتقدیر حضرت اله و حکمت الله عین الملک را با خانجهان وزیر زمان (۴) زمان گفتگو بودي - هریکي میان خویش از تاثیر مرئي بےمر بیش الفاظ کنایت بازنمودي - از غایت گفتار بسیار

(۲ ن) سخن خویش * (۳ن) در دیوان وزارت نشست و کارها و کردارهای اشراف پیش گرفت براي محاسبهٔ مقطعان درنشست اما بتقدیر * (۴ ن) هر زمان *

و نقار بیشمار هردو بزرگوار در درسراے نشسته مکالمت بسیار و معاندت بیشمار و مجادلت بےهنجار از حد بیرون گفتن گرفتند و هر یکي از حدود خویش الفاظ بد اندیش زیادت کردند - یک روز دستور حضرت شاه فیروز بر عین‌الملک[2] گفت - و جوهر گوهر وظیفهٔ اشراف سفت - که مشرف را با کاغذ خرج مفصل چه کار - که از مقطعات خرج مفصل بطلبد - زیراچه مشرف صاحب استقامت جمع ست - وظیفهٔ تحقیق خرج مخصوص وظیفهٔ مستوفي ست درین محل عین‌الملک اکمل گفت که مستوفي را با کاغذ جمع مفصل چه نسبت - معهذا هردو بزرگ مستثنی بحث کنان و کلمات اشطاط گویان بحضرت خسرو جهان رفتند - و از حال وظائف عمل مشرف و مستوفي پیش تخت بازگفتند - دران روز حضرت فیروزشاه فرمود که مقطعان اقطاعات و کارکنان معاملات را بر راه کنند تا در دیوان اشراف جمع مفصل دهند - و خرج منتخب[3] - و در دیوان استیفا خرج مفصل دهند و جمع منتخب - و در دیوان وزارت جمع و خرج مفصل بدهند - آرے بوالعجب کاري و اسراري ازان روز بهار که از زبان بے زبان حضرت خسرو جهان این لفظ بیرون آمد تا غایت روز در دیوان وزارت همان سفد[4] ماند - و اگر نه پیش ازین در طور جمیع سلاطین اهل دین درین هر سه دواوین زمرهٔ کارکنان

(۲ن) عین‌الملک را ٭ (۳ ن) و جمع منتخب ٭ (۴ن) بهمان بسته ماند همان پسند ماند ٭

باریک بین کاغذ مفصل و متکیف میرسانیدند - الغرض[2] کار مکالمت و اسرار معاندت هر دو فریق بجائي کشید و بمرتبهٔ رسید که بارها در عین گفتارها خانجهان بر روي عین‌الملک سخنان سخت بیرون انداخته گفتي - و عین‌الملک نیز الفاظ پریشان بر روي خانجهان بیرون دادي - هیچ پردهٔ نگاه نداشتي - درین محل راویان روایات و حاکیان حکایات برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته - و گوهر صدق بصدق سفته - وقتي حضرت فیروزشاه چون تاجداران اهل گاه براي سواري شکار از شهر دهلي بیرون آمد - خانجهان مقبول و عین‌الملک بوالفضول برابر بودند - ناگاه حضرت شهنشاه در منزلے نزول کردهٔ بود - عین‌الملک بوقت میانه روز یکایک از وثاق خود سوار شد - و پیش در سرایچهاي خانجهان آمد - و دران[3] محل عین‌الملک از اسپ فرود آمد - و درون سرایچهاي خانجهان رفت اهل اختصاص خانجهان بر خان مذکور از حال آمدن عین‌الملک گفته - تا آن زمان که خانجهان از محل خود بیرون آید و با عین‌الملک تواضع نماید همدرین میان شخصے از نزدیکان[4] عین‌الملک بر ملک مذکور گفت - که این سرایچهاي خانجهان ست - درین محل عین‌الملک اکمل بر کسان خود تفت شد - و گفت که اي غیبانگان چون من پیش در سرایچهاي وزیر فرود آمدم همان زمان چرا نگفتي - پس عین‌الملک از درون سرایچهاي خانجهان بغیر ملاقات او بازگشته

(۲ن) في الغرض ٭ (۳ن) درین ٭ (۴ن) از نزدیکان بر ملک ملوک گفت ٭

در در سراي بر سلطان رفته - چون خانجهان شنید که عین‌الملک بازگشت و در در سراي سلطان رفت خانجهان نیز سوار شده بر سلطان رفت - و از حالت و مقالت آمدن و بازگشتن عین‌الملک بتمام پیش حضرت شهنشاه عظام گفت - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز عین‌الملک را طلبید - و به تبسم خندید - و بر زبان مبارک راند - که خواجهٔ عین‌الدین (۲) در آمدن درون سرایچهاي خانجهان سبب چه بود - و بغیر ملاقات بازگشتن سبب (۳) چه - باري ملاقات میبایست کرد - درین محل عین‌الملک کلامي از اسرار ملکي برآورده و گفته - که من بنده در وثاق خانجهان نرفته بودم مخصوص در در سراي مي‌آمدم - چون میان دائرهٔ وزیر و دائرهٔ پادشاه هیچ فرقے نیست که سرایچهٔ لعل هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر - و دهلیز و بارگاه و خوابگاه هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر و پیلان هم پیش در پادشاه و هم پیش در وزیر - چون من بنده در هیچ چیز فرقي نیافتم همچنین تصور کردم مگر این سرایچهاي خاص ست - بدین گمان پیش در خانجهان فرود آمدم - معهذا چون عین‌الملک پرهوا اینچنین کلمات پیش حضرت شهنشاه علیا گفت و جوهر گوهر اسرار ملکي منقلب سفت درین محل خانجهان گفت که ماندن من بنده درین مملکت گذشته - من بنده بسوي خانهٔ کعبه خواهم رفت - زیراچه تا غایت روز میان ما گفتارها

(۲ ن) عین‌الملک ٭ (۳ ن) چه بود ٭

و کردارهاي عالي نبود - بهر نوع که هست مي‌آسود - اين زمان
عين‌الملک فتان من بندهٔ درگاه را با حضرت شهنشاه در انداخت
از لوح (۲) اين موج حکم سلامتي جان برنخاست - اين زمان
من بنده را زاد و راحلهٔ خانهٔ کعبه برميبايد داشت - بشنيدن
اين کلام و استماع اين پيام حضرت شهنشاه عظام از محل خواسته
در محل خلوت رفته از سبب مخالفت فريقين چون متأمل
نشسته * الغرض (۳) ميان هردو فريق کار گفتار از حد گذشت که شرح (۴)
آن نتوانست کرد - بتقدير الله تبارک و تعالى جل جلاله چون ميان
وزير بي‌نظير و مشرف پرتدبير (۵) چندگاه برين نوع گذشت يکروز هردو
نفر در ديوان نشسته بودند - هر دو با يکديگر مراي بيمر مينمودند
همدرين ميان ناگاه وزير بر روي مشرف گفت که اي حرام خوار
بد کردار - عين‌الملک نيز بر روي وزير جواب قبيح بصريح داده ابواب
بي حرمتي کشاده - دران وقت حضرت شهنشاه با مکنت در محل
خلوت بود - دران محل رعنائي مينمود * دستور مشهور همدران محل
بر شهنشاه رفت - حضرت فيروزشاه دستور هواخواه را بغايت پريشان
خاطر ديد از زبان مبارک بالهام حضرت الله تبارک و تعالى اين لفظ
کشيد - که خانجهان خير هست - يعني بدين وقت در غير محل
رسيدي - بشنيدن اين کلام دستور نيکنام علي الفور آغاز کرد - که اين

(۲ ن) مواج * (۳ ن) في الغرض * (۴ ن) شروح آن نتوان نهشت *

(۵ ن) بي تدبير *

عين‌الملك حرام خوار در ديوان نشسته بر روي بندهٔ خداوند عالم الفاظ بي‌طريق(۲) گفته - چون حضرت شهريار و مكنت جهاندار بندهٔ خود را برگزيده و برکشيده بمنصب وزارت رسانيده در مسند(۳) اعتبار بمقام وزارت نشانيده اگر دران محل كسي از تاثير حسد بسي اهانت كند بنده را چه وقار ماند - چون وقار از برکشيدگان حضرت شهريار برود ميان خلق اعتبار نماند - بمرحمت فرمان شود كه مسند بعين‌الملك دهند - چون حضرت فيروزشاه انواع دستور شفيق سر سرور خود را در گريبان تامل كشيد - و بر زبان مبارك گذرانيد - و بگوش دستور رسانيد - و گفت خانجهان ديوان وزارت بتو داده‌ام - اصحاب مناصب ديوان وزارت در تبع تو اند - هركرا(۴) تو بداري او مستقيم - و هركرا تو دور كني او معزول - اگر عين‌الملك بنظر اهانت مي‌بيند او را از اشراف دور كن - اشراف ممالك بغيري بده - درين محل خانجهان از سلطان كسوت(۵) خاص يافت - با خوشي ظاهر و خرمي باطن بسوي خانه شتافت چون خانجهان بفرحت فراوان و بهجت بي‌پايان بمكان بازگشت منفرح الحال و فارغ البال نشست - و شحنهٔ ديوان وزارت را بر عين‌الملك فرستاد - و گلدستهٔ فرمان بدستش داد - كه برو بر

(۲ن) الفاظ بي‌طريق گفته مهرهٔ نا حفاظي سفته • (۳ن) در مسند نشاندهٔ و مسند مقام وزراء است اگر دران محل • (۴ن) هركرا تو دور كني او را معزول كن اشراف ممالك بغيري بده • (۵ن) باراني كسوت خاص •

عین‌الملک فرمان برسان که تو از اشراف ممالک معزول شدي
آري عجب کاري و احسن کرداري - این همه دادني چیست
عظمت خانجهان و حرمت و مکنت او - بلکه بارها درین کردارها
هر بار که حضرت شاه از سواري شکار مراجعت کردي و عنان
سمند دولت بسوي شهر گردانیدي چون اول اول خانجهان
در پاي سلطان افتادي حضرت شاه با آن مکنت جاه از مرکب
فرودآمدي - و خانجهان را کنار گرفتي - و پرسش فراوان کردي
تا آنکه خانجهان مقبول درحیات بود میان شاه و وزیر هواخواه
غیریت نبود - المقصود[۲] بازآمده شود بر سر سخن - چون عین‌الملک
را فرمان عزل رسانیدند و از شغل اشراف معزول گردانیدند
عین‌الملک سه روز در در سراي نیامد - بعد از سیوم روز پیش
حضرت شاه فیروز در محل سلام سلام کرد - درین محل حضرت
شاهنشاه اکمل عین‌الملک را نزدیک خود طلبید - و این الفاظ
از زبان خود کشید - فرمان فرمود خواجه عین‌الدین بشنو که
در[۳] مخالفتها اقالیمها خراب شود - خلائق آن مکان از پیر تا جوان
در کوي نا امیدي دود - چون بتقدیر حضرت سبحان جل جلاله
میان تو و خانجهان مقالت ست اقطاع[۴] ملتان و اقطاعات بهکر
و سیوستان بر تو مفوض گردانیده شد - در اقطاع برو - و در کارها
و کردارهاي آن مقام مشغول باش - چون عین‌الملک این فرمان شنید

(۲ ن) نگنجید ● (۳ ن) دران ● (۴ ن) اقطاعها ●

بحضرت شاهنشاه زبان راستي بدرستي کشود - چون من بندهٔ در اقطاع عمل کنم و کارهاي آنجا بپرداخت رسانم در ديوان وزارت حساب دادن نتوانم - پيش خدمت خواهم کرد - درين محل حضرت شاهنشاه اکمل فرمود خواجه عين‌الدين اقطاع ملتان از ديوان وزارت خارج گردانيدم - هرچه شما را در اقطاع ملتان عمل افتد همان مسموع باشد - کتبهٔ شما کافيست - بدين شرط عين‌الملک اقطاع ملتان قبول کرد - سبحان الله حکايتي عجيب و افسانهٔ غريب ازان عين‌الملک در سمع اين مورخ رسيد - که اين چنين داستان بر قانون پاستان لائق آنست که در تواريخ نويسند چون عين‌الملک را از سبب خانجهان از اشراف ممالک عزل شد بندگان اخص خواص و اهل اختصاص حضرت فيروزشاه ميان خويش از تاثير فکر بيش بيک[2] خانه جمع گشتند - و با يکديگر گفتند که اين نيکو نشد - که عين‌الملک معزول شده - امروز از سبب وزير او را عزل کردند فردا با ديگري هم از سبب وزير اين‌حال خواهد شد - ايشان هر همه دل سلطان فيروز را از خانجهان گردانيدند و خواستند تا خانجهان را در پايهٔ اهانت آرند - حضرت فيروزشاه چون خسرو کژکلاه[3] صاحب جاه پادشاهي با فراست و کياست و درايت بود - درين محل فرمود - اگر خواجه عين الدين[4] اينجا بودي براى اين‌کار با او مشورت کرده شدي - و عين‌الملک در اقطاع

(۲ن) بيک جاي ٭ (۳ن) کجکلاه ٭ (۴ن) عين‌الملک ٭

ملتان روان شده بود - تا بیست(۲) و چهار کروه از دهلي رسیده بود - از حضرت شاه فرمان بر عین‌الملک رفت - که رخت و اشیا(۳) همانجا بگذارد - مصلحتي بخیرست - زود بیاید بشنود و بازگردد - چون فرمان خسرو جهان بر عین‌الملک رسید بسرعت تمام و بشتاب کام در دهلي رسید - حضرت شاه با آن بندگان درگاه و عین‌الملک هواخواه در محل خلوتگاه نشست - هر یک بندهٔ مخلص اسرار نهاني از آثار به داني گفت(۴) - و هریکي جوهر نصیحت چون ناصحان سفت - که وزیر را بدین حد مرتبه دادن مصلحت(۵) کدام ست - در کار و کردار او اندیشه مي‌باید کرد - از استماع این کلام حضرت شهریار نیک نام رخ بجانب عین‌الملک آورد تا او چه خواهد گفت - و کدام گوهر خواهد سفت - از استماع این کلمات(۶) و شنیدن این رموزات عین‌الملک چون ناصحان ملک بازنموده ابواب ملکي کشوده - و گفته که در این چنین چیزها اندیشیدن و خیالات تبیع بصویم در دل گذرانیدن در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت خلل آرد - و هر آن کس که در چنین چیزها کوشش گمارد(۷) آنکس هواخواه نباشد - زیرا که خانجهان وزیري دانا و دستوري مستقلي ست - جنبانیدن او تا چه نوع افتد

(۲ ن) تا مسافه بیست و چهار کروه از دهلي • (۳ ن) اسباب • (۴ ن) اسرار پنهاني از آثار به داني به نهاني گفت • (۵ ن) مصلحت گذشت •
(۶ ن) این کلمه • (۷ ن) نماید •

مملکت بر قرار ماند و یا جهاز سلطنت در جنبش آید جهاني را افلاس روي نماید * * بیت *

* بر گردن مرد نیک خواهي *

* شمشیر مکش بهر گناهي *

معهذا الفاظ عین‌الملک مستثنئ حضرت شاهنشاه اهل‌صفا را بغایت پسندیده افتاد - بعده حضرت فیروزشاه با عین‌الملک دولت خواه مشورت کرد - و این لفظ از زبان برآورد - که این زمان چه باید کرد درین محل عین‌الملک اکمل بازنمود - و ابواب اسرار ملکي کشود - که این هرگز نبود که از حالت این مقالت در گوش دستور مسطور(۲) نرسیده باشد - او را میباید طلبید - و بگوش او میباید رسانید تا هر خوفي و هراسي که در دل وزیر ست برود - و با او بیغمي بتجدید نیز میباید کرد - تا وزیر پر تدبیر و دستور بي‌نظیر بیغم شده دنبال کارهاي ملکي تواند شد - و اگرنه چون در دل او رموزات خطرات افتاد بدین سبب او جان خود را بر کف دست نهاده(۳) کارهاي بستهٔ ملکي نتواند کشود(۴) - در مرور ایام مبادا تمام کارهاي مملکت و اشغال سلطنت معطل ماند - بعضي اشخاص که درین قضیه‌ها بودند برین مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف گفته - گوهر احسن سفته - همان زمان خسروجهان گفته تا خانجهان را همدران محل بیارند - چون اهل اختصاص شاه خان مذکور را حاضر

(۲ ن) بمستور * (۳ ن) نهاد * (۴ ن) کشاد *

آوردند آثار[2] اسرار این گفتار آن مجلس بتمام مشرح بر او گفتند - درین محل خانجهان از شنیدن این سخنان بغایت متحیر گشته - و چون مغمومان پرغم نشسته - چون سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در دریاي اندوه غرقاب دیده حضرت شاهنشاه همدران محل با دستور مسطور بیعت کرد - و خلعت خاصهٔ خود پوشانید - و باعزاز و اکرام بازگردانید - چون دستور مذکور با خوشي و خرمي ظاهر و باطن ازان مقام چون دستوران عظام بازگشته عین‌الملک را کنار گرفت - و این لفظ گفت که من نمي‌دانستم که البته ترا با من این مقدار محبت ست - من بر غلط[3] بودم که با تو ابواب مراي بےمر مي‌کشودم - درین محل عین‌الملک گفت و مهرهٔ راستي مقال بصدق سفت - که این گمان از خاطر خود دور مي‌باید کرد که من این‌راي احسن و کلام مستحسن از سبب تو گفته ام - میان من و تو عداوت و مناقشه همان که بود هست من این‌همه که گفته ام از براي مدار مملکت پادشاه و قرار سلطنت شاهنشاه - هرچند که خانجهان خواست تا عین‌الملک را در خانهٔ خود ببرد عین‌الملک در خانهٔ خانجهان نرفت - آرے عجب اسراري‌ست در لوح ملکي نوشته - چون ازین حال حضرت سلطان شنید گفت * بیت *

(۲ ن) آثار اسرار این گفتار برو کشادند از هریک آثار گفتار آن مجلس بتمام مشرح برو گفته * (۳ ن) من بد بودم *

* دشمن دانا که پي جان بود *

* بهتر ازان دوست که نادان بود *

افسانهٔ اصحاب مناصب که برابر وزير براي پرداخت امور ملكي
تعين شده بودند - چون خانجهان در مسند وزارت نشستي نظام الملك
امير حسين امير اميران نائب وزير جانب چپا متصل مسند
نشستي - و فرود تر نائب وزير مشرف ممالك نشستي - و فرود تر
مشرف بفرجه بريد ممالك نشستي - و جانب راستاي وزير
مستوفي نشستي - چنين گفتند(۲) راويان شريف بروايت لطيف
برين مور ضعيف شمس سراج عفيف که مقام مستوفي هميشه فرود
مشرف ست - اندران ايام که دختر زادهٔ سلطان محمد خوش كنام
(که محمد نام او بود و ايشان دو برادر بودند - يكي را محمد ميگفتند
و ديگري را مودود) در عهد دولت حضرت فيروزشاه شغل استيفا
يافت و عزيزالملك خطاب او تعين شد درين محل حضرت شهريار
اکمل فرمود که عزيزالملك دختر زادهٔ خدايگان مغفور است فرود تر
مشرف چگونه نشيند - و اگر بالاي مشرف خواهم نشاند روش
سلاطين با تمكين و قوانين اماماں دين خواهد برگشت - سلطان
فيروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله فرمود - که چون جملهٔ اصحاب
مناصب ديوان وزارت جانب چپاي خانجهان نشيند عزيزالملك
طرف راستا نشيند - و آن زمان که محل بار حضرت شهريار شدي

(۲ ن) گفتندي *

مستوفي بالا تر مشرف ایستاده شدي - اما ناظر و وقوف با کل نواب
پس پشت نائب وزیر ایستاده میشدند - درین محل راویان اکمل
روایت کرده - و برین نمط باز نموده که شغل وقوفي در دستورهاي
سلف نیست - چون سلطان جلال‌الدین خلجي در تختگاه دارالملک
دهلي بپادشاهي نشست انواع مصداقها پیش گرفت - و سلطان
جلال‌الدین را قریبي (۲) بود که با سلطان جلال‌الدین ابواب ملکي
میکشود - سلطان جلال‌الدین خواست تا آن قریب را میان اصحاب
دیوان وزارت شغلي بدهد - چون تفحص کردند در دیوان وزارت هیچ
شغلي نبود - وزیر پر تدبیر بازنمود اگر فرمان شهریار شود یکي را
از شغل معزول کنند - شغل بدین شخص دهند - درین محل سلطان
جلال‌الدین فرمود - یکي را بغیر جنایت معزول کردن مستحسن
نباشد - چون وزیر دریافت که البته مزاج جلالي برین ست که
آن قریب را شغلي میان اصحاب شود آن وزیر شغل وقوفي پیدا
آورد - اعني وظیفهٔ ناظر چیست که در جمیع (۳) مملکت که عمّال
سلطنت در دیوان اشراف ممالک بدهند ناظر دران جمع نظري
کند - و وقوف در خرجهاي مملکت واقف گردد - قریب سلطان
جلال‌الدین شغل وقوفي یافت - براي وظائف آن کار کوشش بیش
گماشت - المقصود ازان روز باز وقوف و نائب وقوف میان اصحاب
دیوان عالي وزارت تعین شدند - اگر وظائف اصحاب دیوان نوشته

(۲ ن) قریبتي ٭ (۳ ن) جمع ٭

شود کتابي جداگانه باید - آري زهي وزير حضرت جلالي با کیاست فراوان و درایت بےپایان که بعقل کامل و درک شامل چه شغل پدید آورده - حضرت فیروزشاه نیز اینچنین وزیر پرتدبیر داشت *

* ابیات *

* اما چو براي بود تدبیـــر *
* در کار نکرد هیـــچ تقصیـــر *
* در ملک اساس سخت افگند *
* هر فتنه که خاست پست افگند *

افسانهٔ فوت خانجهان - چون خانجهان مرد معمر[۲] گشته عمر او از هشتاد گذشته تمام اعضاي او فتور پذیرفته - چون اجل او بر سر رسید زحمت بسیار کشید - دران شب که خانجهان نقل خواهد کرد دران روز حضرت شاهفیروز بعد از نماز جمعه یکایک سواري کرده گذاراي[۳] لب آب جون رفته هشت کروهي منزل کرده - و دران حال این مورخ دیرینه سال درمیان آن اشخاص خوش خصال حاضر بود و بدان احوال ناظر - معهذا منجمان دانا و کاهنان باریک بینان پیش حضرت شهنشاه علیا از حال اختران زیبا باز نمودند - که در علم نجوم همین[۴] معلوم میشود که این ساعت بعضي ستارگان سعد و بعضي نحس بیک جا هجوم کرده اند - تابش نحوست ایشان

(۲ ن) پیر معمر * (۳ ن) بلب آب جون رفته * (۴ ن) همچنین معلوم میشود *

بر خیز[۲] ست - چون دران ایام دستور انام اهل کرام در زحمت بود بدین سبب حضرت شاه سواري یکایک کرد - و همدران آخر شب جمعه دستور مذکور پرنور بحضرت عفور شکور پیوست * انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله فوت خانجهان مقبول در سال سنه ۷۷۰ سبعین و سبعمائة بود بعد از جلوس نیک نفوس حضرت فیروزشاه هژدهم ۱۸ سال - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد تمام خلق دهلي را ماتم پیش آمد - هریک تني که در انجمني بود در مساجد و مقابر به تعزیت[۳] نشسته - زیراچه خانجهان مقبول وزیر پرتدبیر بود - ترس خدا بسیار و بیشمار داشت - مدام در درگاه و حشم و خدم بکوشش تمام آراستي - همه وقت بسوي رعیت کوشیدي - ذرۀ ظلم بر کس روا نداشتي - در آسودگي ایشان کوشش بیش گماشتي - اگر مقطعي در ولایت ظلم کردے و مال آوردي خانجهان توفیرات او را نه پسندیدے و همه وقت رعایا را پروردي - مدام طائفۀ کارکنان را در حمایت خود داشتي - از دل و جان پرده پوشي ایشان کردي - و اگر جنایتي بر سبیل خیانتي از وجود صاحب عمل صادر شدي با حضرت شاهنشاه اهل بصارت بازآوردي - اگرچه سلطان فیروزشاه را از خیانت[۴] آن عامل روشن شده بودي هم بحسن کفایت او را

(۲ ن) بر هنرها ست - بر جیزها ست * (۳ ن) زیراچه خانجهان وزیري پرتدبیری لانظیري بود * (۴ ن) جانب *

از پیش تخت خلاص دهانیدي (۲) - در نقل خانجهان مقبول (۳) جملهٔ خلائق شهر دهلي و بلاد ممالک را ماتم پیش آمد - آري این همه اثر امرزش او بود - زیراچه خانجهان مرید حضرت (۴) شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة و الغفران بود - آن روز که خانجهان مشعلهٔ جهان و جهانیان و شمع جمیع عالم و عالمیان پیوند با خدمت شیخ کرد از زبان خدمت شیخ از آثار انوار پیش و اعتقاد بیش از طاعات و عبادات التماس کرد - درین محل خدمت شیخ اکمل فرمود - که شما وزیري - شما را همای بهتر که کوشش فراوان و جد بے پایان در کارها و کردارهاي حاجتمندان شود - و آب مراد در جوي محتاجان رود - خانجهان چون مریدان صادق الحاح بسیار و لجاج بیشمار کرد - الفاظ تکرار بتکرار برآورد - خدمت شیخ فرمود و هم برین جمله بازنمود - اگر مدام شما را با وضو مانده شود بهتر بود خانجهان امر شیخ جهان بدل و جان قبول کرد - ازان زمان باز خانجهان صاحب راز دائم با وضو بودي - درین باب کوشش بیش نمودي - اگر وقتي بالاي (۵) مسند نشستي و حاجت وضو افتادي في الحال از مسند خاستي و وضو ساختي - و باز در مسند نشستي بلکه خانجهان را درین کار کوشش بحدے بود - و چون بر بالاي پلنگ بر بستر حریر بے نظیر در خواب رفتي متصل پلنگ او طشت

(۲ ن) کنانیدي • (۳ ن) مذکور • (۴ ن) خدمت • (۵ ن) بالاي مسند نشسته حاجت وضو افتادي •

و آفتابه میداشتند - بمجرد آنکه خانجهان پهلو گردانیدي همان
زمان از بالاي پلنگ فرود آمدي - و بدان طشت و آفتابه وضو کردي
باز در خواب شدي - هیچکس را بیدار نکردي - آخر الامر در پایان
خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین
قدس الله سره العزیز جاي یافت * * ابیات *

* بود ست بملک خویش با کام *
* ناگاه اجل بداد پیغام *
* کو بود بملک سال خورده *
* پیریش ضعیف و سست کرده *
* آن سر که بملک بود پرباد *
* در پاش بمرض زار افتاد *
* این چرخ برو وفا نکرده *
* در ملک خودش رها نکرده *

معهذا چون حضرت شهنشاه مستثنی از حال نقل خانجهان اهل صفا
خبر یافت آب در چشم مبارک خویش گردانید - که بعد ازین[۲] در
مهمهاي بزرگ سواري نکنم - و از جهت خانجهان مقبول سلطان
قبول بسیار بسیار گریست - این بود عظمت خانجهان مقبول
علیه الرحمة و الغفران که شمهٔ آن در کتابت آمده * * بیت *

* رفتند زیر خاک کز ایشان نشان نماند *

(۲ ن) ازین ایام *

* شاهان شهسوار و عروسان مه جبین *

افسانهٔ عظمت خانجهان بن خان جهان * راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کرده و برین جمله باز نموده - دران هنگام که خانجهان بن خانجهان اهل اکرام تولد شد دران ایام خانجهان مقبول اقطاع ملتان داشت - در کارها و کردارهاي آنجا کوشش بیش میگماشت - و دران ایام سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب الله ثراهما در دارالملک دهلي امور سلطنت(۲) مي آراست - خانجهان مقبول از حال ولادت پسر بر سلطان محمد شاه نوشت - از دهلي فرمان بخانجهان(۳) رفت که این پسرک را جونانشه(۴) نام کنند - خانجهان بن خانجهان را که جونانشه میگفتند(۵) هم ازینجا بود - المقصود راویان مصدق این نیز گفته و گوهر راستي و درستي سفته - که بعد از تولد خانجهان مقبول خانجهان را پیش خدمت شیخ رکن الحق والدین نبیسهٔ خدمت شیخ بهاء الحق و الشرع والدین ذکریا رحمة الله علیهم بردند - چون خدمت شیخ رکن الدین خانجهان جونانشه را دیده بر زبان خود گذرانیده - و گفته که قوام الملک این پسرک نیکو خواهد شد - ترا ازین خواهند شناخت - و دران زمان(۶) خانجهان مقبول را قوام الملک خطاب بود - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد بعد از شرائط(۷)

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) بر خانجهان * (۴ ن) جوناشه * (۵ ن) گفتند همین بود * (۶ ن) ایام * (۷ ن) شرط *

غرا خیلخانهٔ خانجهان بر سلطان رفت - حضرت شاه فیروز بسیار تاسف کرد - و یک یک چیز از حلالخواري و نیکوخواهي خانجهان مقبول بازنمود - و ابواب مراحم پادشاهي در باب خیلخانهٔ وزیر کشود و خیلخانهٔ وزیر را جمال بکمال افزود - جونانشه مذکور را خلعت وزارت داد - و خطاب خانجهان بن خانجهان تعین کرده - معهذا این خانجهان نیز مردي دانا و کافي و عاقل و مدرک بود - در فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب این خانجهان آمدي حضرت سلطان فیروز این خانجهان را فرزندم کرده نبشتي - بعد از نقل خانجهان مقبول این خانجهان مدت بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکي و قضایاي مالي مشیر بود - هر رائي که زدي موافق مزاج حضرت شاه افتادي - البته حضرت شاهنشاه بر راي دستور هواخواه کار کردي - چون این خانجهان پیش خسرو جهان بودي حضرت شاهنشاه را رخ بسوي کلام غیرے نبودي - چون حضرت شاه و مکنت شاهنشاه از سواري بازگشتے و بسوي شهر دارالملک دهلي مراجعت[۲] فرمودي آن زمان[۳] که در حریم شهر رسیدي و خانجهان براي پایبوس رفتي چنانکه در اول ملاقات با خانجهان مقبول از اسپ فرودآمدي کنار گرفتي همچنان با این خانجهان نیز در اول ملاقات حضرت شاهنشاه با برکات[۴] از خنگ دولت فرودآمدي

(۲ ن) رجعت ۰ (۳ ن) انگه ۰ (۴ ن) ابوالبرکات ۰

و کنار گرفتي - و شفقت و مرحمت و تربیت و پرشش فراوان فرمودے - و خانجهان مقبول البته خدمتي از مقطعات میگرفتي و از حال آن پیش تخت علم میداد - و ازان وجه خدمتي براي گذرانیدن پیش تخت مرتب میکنانید - و در کارخانهاي خاص میرسانید - و این خانجهان یک دانگ و درم از مقطعات و از هیچکسي نخواسته[۲] - و هر سال چون دستوران خوش خصال[۳] مبلغ چهار لک تنکه را خدمتي پیش تخت میگذرانید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله جمیع امور سلطنت و زمام مملکت من کل الوجوه حوالهٔ خانجهان بن خانجهان کرده بود - اما بتقدیر الله تبارك و تعالی در آخر عهد سلطان فیروزشاه بفرمان حضرت آله جل جلاله (چون همچنین قلم رفته بود و اهل حساد پرباد درمیان درآمدند - و در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت نقبي زدند) میان شاهزاده محمد خان (که بعده سلطان محمد شده بود) و میان خانجهان عداوت بیغایت و غباري[۴] بے نهایت انداختند - جوهر گوهر ملکي را منقلب سفتند - بدان سبب جملهٔ مملکت دارالملک دهلي بحکمت ازلي زیر و زبر گشت - خلائق هریک مکان از فرقهٔ پیر تا زمرهٔ جوان هفت راه گشتند[۵] - کار اضطرار آن مسکینان از گفتار گذشت - شرح اینچنین داستانها و شرح اینچنین افسانها کس نگفت - تا کار

(۲ ن) نمي ستد ۔ (۳ ن) خوش مقال ۔ (۴ ن) عنادي ۔
(۵ ن) گشت ۔

بجائي رسيد و بمرتبهٔ کشيد که در آخر کار و انتهاي کردار خلائق اين ديار از صغار و کبار به نهب مغلول پيوست - چنانچه بيان آن مخالفت و شرح آن مجادلت (که ميان شاهزادهٔ پر تدبير و دستور بے نظير شده) اين مورخ در ذکر سلطان محمد بن فيروز نهشته ست *

* بيت *

* جهان گرچه نيرنگ سازي نمود *

* بدان خسروان بين چه بازي نمود *

مقدمهٔ هشتم در بيان عظمت ملک نائب باربک

نقل است که ملک الشرق ملک نائب باربک برادر شهنشاه ابوالبرکات بود - اما از مادري ديگر - و ابراهيم نام داشت - در هواخواهي و دوستداري حضرت شاه کوشش بيش گماشت - و حضرت فيروزشاه برادر دولتخواه خود را دوست بسيار داشتي - فرزندان نائب باربک را فرزندان خود پنداشتي - دران ايام خيل او را سپاه ميگفتند - و برهمه خيلها بالا تر مي نوشتند (۲) - حضرت فيروزشاه با آن جاه پسران ملک نائب باربک را خطاب خاني چون مشفقان جاني از تاثير مهرباني تعين کرده بود - چنانچه يکي از ايشان خيلخان (۳) و دوم نصرت خان و سيوم عمر خان بودند - و همچنين حضرت شهنشاه طالب دين شش زنجير پيل چون جوش نيل

(۲ ن) مي نشستند * (۳ ن) خليخانان و دوم نصرت خانان و سيوم عمر خانان *

ملک نائب باربک را بوجه بارگیري داده بود - چون ملک نائب باربک در در سراے حضرت[2] شاه آمدي پیلان مذکور پیش ملک مشهور شده مي آمدند - میان سلطان فیروزشاه و ملک نائب باربک هواخواه اینچنین محبت[3] بود که ملک نائب باربک طعام انگاه خوردي که سلطان فیروز طعام خوردي - و اگر وقتي حضرت فیروزشاه نیت روزهٔ نفل کردي ملک نائب باربک نیز از غایت دوستي شاه و دوستداري شاهنشاه نیت روزهٔ نفل کردي - تا کار محبت ملک مذکور بجائي رسید و بمحلي[4] آرامید تا آنکه سلطان فیروز برگ نخوردي ملک نائب باربک نیز برگ در دهن نه انداختي چون حضرت شاه برگ در دهن مبارك کردي آبداران[5] خاص که اهل اختصاص بودند آثار این اخبار بر ملک نائب باربک میرسانیدند - که خداوند عالم این زمان برگ خورده اند - انگاه ملک مذکور برگ خوردي - و اگر گاه گاهے در اندام مبارك حضرت شاه زحمتي و یاگراني پدید آمدي و بدان[6] سبب فاقه کردي آن روز ملک باربک نیز فاقه کردي * * بیت *

* برادر با برادر بشنو آن ست *
* که گرمي خون شان پیوند جان ست *

(۲ ن) شهریار * (۳ ن) محبت بود و موزوني روي نمود که ملک نائب باربک * (۴ ن) همچنین آرامیده * (۵ ن) شرا بداران خاص * (٦ ن) و بدان سبب فرمودهٔ اطبا فاقه کردے *

سبحان الله زهے محبت - اینچنین آثار محبت و اسرار مودت کمتر میان کسی باشد - انگاه بوالعجب اسراریست در لذت محبتِ زمرهٔ مریدان و فرقهٔ (۲) پیوند کنندگان با پیران - واجب ست که با پیر خود اینچنین محبت کنند - زیراچه چون ملک نائب باربک با سلطان فیروزشاه اینچنین محبت کرد میان هردو نفر دوگانگي برخاست - یگانگي حاصل آمد - اگر مرید با پیر در لقمه و کسوت اینچنین محبت و مودت از بطانه چون اهل یگانه کند الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بتقدیر اعلي محبت مرید در دل پیرالقا کند * کما قال النبی علیه الصلوۃ والسلام القلوب مع القلوب تتشاهد *

این زمان نوشته آید از افسانها و داستانهاي ملک مذکور بعنایت حضرت غفور شکور جل جلاله و عم نواله ـ افسانهٔ نیکخواهي و نیک خلقيِ ملک نائب باربک

منقول است در آخر عهد چون سلطان فیروزشاه با اوج جاه بر آئین سلاطین اهل گاه در سواريِ شکار سوار شدي البته ملک نائب باربک در شهر ماندي -. درون کوشک حضرت شاهنشاه

(۲ ن) فرق *

بودے - اگرچه خانجهان مدام و علی الدوام نائب غیبت مي بود و در امور ملکي و مالي جد بلیغ مینمود - با این هم حضرت شاهنشاه معظم چون تاجداران متقدم ملک نائب باربک اهل اعظم را نیز در شهر داشتي [۲] - دستور مشهور و ملک مذکور هردو در شهر میبودند و میان خویش از تاثیر حرمت [۳] بیش ابواب اخلاص میکشودند چون خانجهان در در سراي آمدي تا در چوکهنڈي وزارت نشیند اول درمحل درون کوشک برملک نائب باربک آمدي - و سلام کردي و دران ایام ملک نیک نام در میان میانگي کوشک شهریار عظام نشستے معهذا چون خانجهان بر ملک نائب باربک آمدي ملک مذکور تواضع تمام نمودي - چند گام باهتمام تمام استقبال کردي - میان یکدیگر تواضع و فروتني بسیار رفتي - بعده خانجهان ازان مکان بعد زماني برخاستي - و بازگشتي - و بیرون آمدي در مسند نشستي - و ملک نائب باربک هم در میان صحن میانگي نشستي دران محل پیش ملک مذکور هر روز تیغداران پیش او صف زده ایستاده میشدند - ملک مذکور همه را فرمودي بنشینید - تا دیر ایستاده شدن ندادي - هرجا که صف زده ایستاده بودند همانجا مي نشستند - و هر روز بوقت شام [۴] بر حکم اشارت ملک نیکنام دوکان قرص و یکان پرکاله پختني - و تمام نوبتیان مي یافتند - این همه

(۲ ن) گذاشتی * (۳ ن) حرمت داشت بیش * (۴ ن) نماز شام *

از خوبي نيک ست - و آن زمان که در محل بارجاي حضرت شاه[(۲)] با صفا ملک مستثني مذکور ايستاده شدي کاهے پيش محل چهچه چوبين شدي - و پيش در ايستاده شدي - با آن عظمت و مکنت که داشت و شغلي که او را بود هيچکس را به تندي نخواندي - چنانچه شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرموده[(۳)] * قطعه *

* شنيدم که مردان راه خدا *

* دل دشمنان هم نکردند تنگ *

* ترا کي ميسر شود اين مقام *

* که با دوستانت خلافست و جنگ *

افسانهٔ محاسبه که با کارکنان خويش ميکرد - منقول ست ملک نائب باربک را حضرت جهاندار اهل صفا اقطاعات و معاملات بسيار داده بود - ملک مذکور مشهور دران اقطاعات و پرگنات مقطعان از جهت خويش تعين کرده و نصب گردانيده - چون مقطعي از اقطاعات[(۴)] آمدي ملک مذکور فرمودي و برعهد داران خيلخانه[(۵)] خود بازنمودي تا محاسبهٔ او کنند - چون محاسبهٔ او ميکردند[(۶)] و مبلغي مال بران کارکنان حال باقي بيرون مي آوردند پيش ملک مذکور ميگذرانيدند درين محل ملک نائب باربک گفتي که تا پگت از سر اين مردک بستانند اگرچه باقي مال بسيار بودي - اگر بيست هزار يا سي هزار

(۲ ن) شهنشاه مصفي * (۳ ن) فرمايد * (۴ ن) اقطاعي * (۵ ن) رخت خانهٔ خود * (۶ ن) کردندي *

تنکه میبودي بلکه اگر یک لک تنکه بودي همچنین لفظ فرمودي
که پگ از سر این مردک فرود آرند - دران ایام میان خلائق تمام
این سخن برین جمله شده بود که چنانچه کودکان صغیر بوقت
باختن بازي کودکانه در عرف گویند که پگ از سر تو بستانم مگر ملک
مذکور(۲) بدان طریق گفتي - و این همچنین نیست - ملک نائب باربک
فرمودي چون پگ از سر مرد فرود آوردند گوئي سر آن کس بریدند
وقار مرد به پگ است - ملک مذکور بمستور لفظ اهانت گفتي
و کارکن خود را از سبب مال پگ فرستادي(۳) - و بدین طریق اهانت
کردي - معهذا چون پگ از سر مقطع از سبب باقي مال فرود
مي آوردند بعد ازان هربار که آن مقطع پیش ملک نائب باربک
میرفت بغیر پگ رفتي - چون ملک نائب باربک او را بغیر پگ
دیدے بدیدن او چشم خود پوشیدي - و فرمودي زهے مردک
بے شرم - چون پگ از سر مرد فرود آوردند چه حرمت ماند
چون آن مقطع چند کرت سر برهنه پیش ملک مذکور رفتي ملک
مشهور بر کارکنان خود اشارت کردي - و گفتي که پگ او بدهند
و آن باقي مال هرچه ازو حاصل شدي مي ستدند - و آنچه دیگر
مي ماندي باقي بتمام محو شدي - این همه از اخلاق پاکیزهٔ ملک
مذکور بود - چنانچه شیخ(۴) سعدي شیرازي فرموده * * بیت *

(۲ ن) مذکور بمستور ● (۳ ن) فرود آوردي ● (۴ ن) چنانچه
مصلح الدین سعدي ●

* من آن مورم که در پایم بمالند *
* نه زنبورم که از نیشم بنالند *
* کجا (۲) خود شکر این نعمت گذارم *
* که زور مردم آزاري ندارم *

افسانه بي بدي و تاثیر صوم (۳) دلي ملک نائب باربک

منقول ست وقتي جامهٔ پاکیزهٔ بیش بها پیش ملک نائب باربک آوردند - ملک مذکور را آن جامه بغایت خوش کرد - و این لفظ از زبان برآورد که این جامه را پیراهن براي من کنند - چون خیاط صاحب احتیاط برآورد کرد دید که ازان جامه پیراهن نشود اندک بود اهل اختصاص پیش ملک مذکور بازنمودند که ازین جامه پیراهن نمي آید درین محل ملک نائب باربک گفته که اگر پیراهن نمي آید یکتا بدوزند آرے این لفظ را لفظ (۴) بے بدي گویند - نمیدانند که در یکتا جامه از پیراهن زیاده خرج میشود - چون پیراهن نشد یکتا چگونه دوزند سبحان الله در شان چنین طائفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بشارت فرموده - قال النبي علیه الصلوة و السلام اکثر اهل الجنة بله - صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم - یعني بیشتر از اهل جنت مردمان بے بدي باشند - ملک نائب باربک نیز یکي ازین طائفه بود - دیگر مناقب ملک مذکور آنکه در وجه باربک بدانگے دست نزدي - بلکه اگر یاري باضطراري درمانده شدي البته

(۲ ن) چگونه شکر * (۳ ن) تاثیر مومن دلي * (۴ ن) الفاظ *

ملک مذکور چیزے از خاصۂ خود دهانیدے - آري اینچنین پاکان و پاک دیفان در عهد دولت و طور مکنت سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله بودند - نه همین یک ملک نائب باربک این چنین عظمت و رتبت داشت - بلکه هر یکي از ارکان دولت و اعوان سلطنت آن حضرت یکي از یکي فائق تر بود (۲) - در کارهاي محتاجان و کردارهاي حاجتمندان کوشش بیش مي‌نمودند - ملک نائب باربک پیش از فوت سلطان‌فیروز ازین‌جهان خرامید - و در مقام في مقعد صدق آرامید - تا آنکه زنده بود در هواخواهي و دوستداري حضرت شهنشاه جهد بلیغ مینمود - هرگز گلۂ کسی از تاثیر جنایت بسي بیلک نفسے پیش حضرت‌شهنشاه نکرده و هرگز هیچ‌کسی‌را از خسي و کسي (۳) نیازرده - و بچیزے آزار (۴) نرسانیده زهے عهد با برکت وطور با مکنت و خهي اصحاب دولت با عزت و حشمت - چنانچه شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة والغفران فرمود (۵) *

* ابیات *

* اگر کشور کشائي کامرانست *

* وگر درویش حاجتمند نانست *

* دران‌حالت که خواهد این و آن مرد *

* نخواهد زین‌جهان بیش از کفن برد *

(۲ ن) بودے * (۳ ن) مگسے * (۴ ن) ایذا نرسانیدی - آنرا نترسانیده *

(۵ ن) فرماید *

مقدمهٔ نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطاني *

نقل ست ملک عماد الملک را بشیر نام بود - مدام با حضرت شهنشاه نیکنام ابواب هواخواهي چون هواخواهان میکشود - درین محل هر یک راوي بنوعي دیگر بازنمود - بعضے گفتند عماد الملک را والدهٔ سلطان فیروز در جهیز ازپدر خود یافته بود - چون والدهٔ حضرت شاه را با سپهسالار رجب کار خیر کردند پدر والدهٔ شاه عماد الملک را در جهیز داده - و بعضے گویند دران ایام که سپهسالار رجب با والدهٔ سلطان فیروزشاه کار خیر کرد والدهٔ حضرت شاه از پدر خود پیرایه بسیار یافت - بعد چند روز سپهسالار رجب چیزے ازان پیرایه فروخته عماد الملک را به بها خرید - و بعضے گویند(۲) که حضرت شهنشاه بعد ازجلوس نیک نفوس خویش (دختري که از آن سلطان قطب الدین بود و او جمال با کمال داشت - و حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله او را بانواع آراستگي آراست) سلطان فیروزشاه آن دختر سلطان قطب الدین را خواست - و درنکاح خود آورد - المقصود عماد الملک غلام او بود - و آن دخترک عماد الملک را بسلطان فیروز بخشید - حاصل ازین آنست که بهمه حال عماد الملک پسندیدهٔ خصال غلام(۳) خاص حضرت خسرو خوش خصال(۴) بود - اعني

(۲ ن) گفتند * (۳ ن) خاصهٔ حضرت * (۴ ن) افعال *

از جملهٔ بندگان اموال بیت المال نبود - الغرض بحضرت شاه فیروز عماد الملک بر طریق ارث رسیدهٔ - ملک حضرت شاه بود - بندهٔ قدیم و خدمتکار دیرینه بود - اول[2] کسي که در ملک سلطان فیروزشاه درآمد عماد الملک بود - بعد از نشستن حضرت شاه در پادشاهي و اورنگ شهنشاهي اول[3] کسے که شغل یافت عماد الملک بود - چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف در مقدمهٔ اجلاس فیروزشاهي مشرح نبشته - معهذا عماد الملک غلامي دانا و عاقل و مستثني بود - ابواب اخلاص و اختصاص با حضرت شاه میکشود البته حضرت شاه با بندهٔ دولتخواه عماد الملک ابواب اسرار ملکي در محل خلوت از دل و جان کشادي - او نیز دران جواب با صواب دادي - چنانچه حضرت شاه را موافق مزاج افتادي - و همچنین بر متابعت این آئین عماد الملک بحضرت شاه البته در محل و غیر محل رفتي - و هرچه خواستي گفتي - هر کرا میخواست که از حضرت شاه اقطاعي یا پرگنهٔ بدهاند بمجرد آنکه ذکر آن شخص پیش تخت فلک رفعت کردي حضرت شهنشاه بغیر تامل و تفکر آن کس را اقطاع دادي - و هرکرا عماد الملک خواستي که از شغل معزول کناند بمجرد آنکه گفتي حضرت شهنشاه آن شخص را معزول کردي پنج‌هزار سوار جرار و پهلوانان نامدار در سپاه عماد الملک نیکي کار داخل بودند - چندین خانان کبار و ملوک نامدار داخل سپاه بر

(۲ ن) اول اول ٭ (۳ ن) اول اول ٭

حکم فرمان حضرت شهنشاه[2] خدمت میکردند - چندین اقطاعات و پرگنات در وجه یاران و بدل انعام خود از حضرت شهنشاه تعین داشت - سر لشکر جیوش حضرت فیروزشاه بود - برای غمخوارگی زمرهٔ حشم و فرقهٔ خدم کوشش بسیار مینمود - در مدت چهل سال (که دور ملک خسرو خوش خصال بود) بر هیچ یاری ذرهٔ ظلم نکرده - و هیچ وقتی شکایت حشم بصریح و کنایت پیش تخت نگفته - همیشه لشکر را تازه داشته - سبحان الله و بحمده چه عهد بود عهد دولت فیروزشاه - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه[3] هر همه به آن وجاهت جاه و دستگاه صاحبان امانت و دیانت بودند - مدام علی الدوام ابواب نیکنامی و نیک خلقی[4] میکشودند - و این تمام امانت و دیانت از آثار انوار خوش خوئی و خوش بوئی حضرت فیروزشاه بود - و اگر نه در عهدی که پادشاه آن دور هر روشی که میان خلق مملکت پدید آرد و بهر خصالی که تاجدار آن کشور کوشش بلیغ نماید هر آئینه توابع آن پادشاه نیز چون اهل تمیز مهل هم بدان چیز کنند - چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خصال حلم و افعال نعم بکمال رسانیده هر آئینه در عهد دولت او و دور مکنت او جمله ارکان دولت و اعوان ملت سلطنت بصفت حلم و کرم موصوف بودند * بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

(۲ن) شاه * (۳ن) پادشاهی * (۴ن) خدمتی *

• هرچه که سلطان بکند آن کنند •

اکنون نبشته آید از افسانهاي روش ملک عماد الملک بشیر

افسانۀ شرح مال عماد الملک - منقول ست عماد الملک مال فراوان و زرهاي بے پایان داشت - مال او ازکرورات گذشته بود - چنین گویند راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که وقتی بدرۀ تنت برای مال ملک عماد الملک حاجت شده مبلغ دو هزار و پانصد تنکه را همین تنت براي بدرها خرید کردند - و بهاي بدرۀ تنت چهار چیتل میباشد - حاصل ازین آنست که این مقدار مال کثیر بر عماد الملک بشیر موجود شد که مبلغ دو هزار و پانصد تنکه را بدرۀ تنت خرید کردند - معهذا چون کارکنان ملک مذکور مشهور روزنامۀ رخت خانه پیش عماد الملک گذرانیدند دران محل پیش خواندند بهاي بدره تنت مبلغ دو هزار و پانصد تنکه • چون روز نامه پیش او گذشت درین لفظ گفت - چون مال از قیاس بدره کردن بگذرد آنچنان مال را در بدره کردن مصلحت نیست - درین محل ملک عماد الملک کارکنان خود را بر راه کرد - و این لفظ از زبان برآورد تا چاهها بکاوانند[2] - و آنرا گچ کنانند - این جمیع مال را بطریق[3] غله دران چاهها اندازند - ازان باز همچنان کردند - در گنجینۀ حضرت شاه ز خزائن و دفائن آن شهنشاه مال مقداري بود - ازان[4] سبب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله حاصل مملکت خود را بر جمیع خلائق

(۲ ن) بکاوند • (۳ ن) طریقۀ • (۴ ن) بدان •

قسمت کرده داده بود مال در خزائن بیت المال مقداري رسید اموال فراوان ودفائن بےپایان ملک عماد الملک داشت - ومدام براي جمع کردن اموال کوشش میکماشت - این همه شورها و فتنها (۲) در عهد سلطان محمد شاه بن فیروزشاه بتقدیر حضرت آله که طائفهٔ بندگان آن درگاه کردند براي همان مال بود - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان آن شورها و فطرتها در ذکر سلطان محمد شاه نبشته آید - المقصود عماد الملک بشیر صاحب اموال کثیر بود - همچنین در عهد دولت شاه طالب دین اکثر خانان درگاه و بیشتر ملوک بارگاه مالدار بودند اما مال عماد الملک بسیار و بیشمار بود (۳) - بر هیچ کسے (۴) مالداري این مقدار روي ننمود - بلکه در هیچ عهدي بر هیچ خاني و هیچ ملکي این مقدار مال نبود * * ابیات *

* هر بندهٔ شه چو شاه دیگر *

* با پیل و سپاه و چتـر بر سر *

* شب و روز بخدمتي گرایند *

* چندان به حساب در نیایند *

افسانه ستدن شاه آسمان جاه (۵) سلطان فیروزشاه نه کرور مال عماد الملک منقول ست ملک عماد الملک سیزده کرور مال جمع کرده بود - و براي (۶) دیگر ازدیاد مال جد فراوان و جهد بے پایان مینمود - معهذا

(۲ ن) فطرتها * (۳ ن) داشت * (۴ ن) غنی * (۵ ن) شاه آگاه سلطان فیروز شاه * (۶ ن) و برای آن دیگر ازدیاد *

ملک عماد الملک اقطاع (۲) رابري داشت در استمالت آن کوشش
پیش میگذاشت - البته از خوف عماد الملک دیوان وزارت در
محاسبهٔ اقطاعات و معاملات ملک مذکور اهمال کردي - کارکنان او را
هیچ کسے در دیوان نطلبیدي - چون بعد از چند سال (۳) محاسبهٔ اقطاع
رابري شدي مبلغي مال باقي بیرون آمدے - از حال آن مقال پیش
خسرو خوشخصال گذرانیدند - دران باب شهریار جهاندار فرمان فرمود
چه مال من و چه مال بشیر - چون عماد الملک شنید که حضرت شهنشاه
بوقت گذشتن کیفیت باقي اقطاع رابری از قسم خزانه (۴) این چنین
مرحمت فرمود عماد الملک مال خود را تذکره کنانیده (۵) پیش تخت
گذرانید - و التماس خود بگوش شاه فیروز رسانید - که بندهٔ درگاه این قدر
مال دارد - درین محل شهنشاه اکمل آن تذکره خواند - و هیچ چیزي
بر زبان نراند - و آن تذکره (۶) باز بدست عماد الملک داد - روز دیگر چون
خسرو خاور از منزلگاه خود رخ به باختر نهاد و یکسوارهٔ چرخ عنان
مسافرت بسوي مغرب کشاد حضرت خسرو خسروان و سرور سروران
در محل بارجا بار داد - عماد الملک (۷) مبلغ یک کرور مال بدرها کرده
بدرگاه با جاه عالم پناه حضرت فیروزشاه برده - فرمان شد بشیرا
این چیست - عماد الملک التماس کرد (۸) که بندهٔ درگاه چهاری علوفه

(۲ ن) اقطاع را بری * (۳ ن) محاسبهٔ اقطاع را برای شدی *
(۴ ن) خیرات چنین * (۵ ن) کرده * (۶ ن) را *
(۷ ن) روز دیگر عماد الملک * (۸ ن) گردانیده *

براي بندگان حضرت آورده است - هرچند که حضرت شاه چون سلاطين اهل گاه انکار آورد و فرمود نخواهم ستد عماد الملک بالحاح و لجاج پيش آمد - درين محل حضرت شهريار اکمل فرمود که بشير (۲) ملک خاص منست - آنچه در ملک بشير ست آن از آن منست اين يک کرور مال تسليم در خزائن بيت المال ندارند - زيراچه خزانه گنجينهٔ بيت المال ست - اين يک کرور مال تسليم مقبول عطردار کنند - همچنان کردند - و هروقت که خانجهان را در سواري حضرت شهريار بجهت استعداد اسباب براي چيزے حاجت شدي پيش تخت علم دادي - و ازان يك کرور مال که تسليم مقبول عطردار بود بوجه قرض ستدي - و استعداد کارخانها موجود کنانيدي - بعده چون از اقطاعات و معاملات مال آمدي (بر ملک (۲) مقبول عطردار قرض ادا شدي - تا آنکه سلطان فيروزشاه بر تختگاه در صدر حيات بود ازان يک کرور مال چيزي خرج نشدي * * شعر *

شاهت چو شاه پادشاهان * بد شاه غلام پادشاهان

افسانهٔ حالت ملک مذکور با خانجهان دستور

منقولست چون آخر دور و انتهاي طور ملک حضرت جهاندار

(۲ ن) بشيرا خاصهٔ ملک من است * (۲ ن) ازينجا دو کتاب يعني کتاب نمبر ۷۸ و کتاب نمبر ۵۹۴ | صحيح البياض تا آخرست از دو کتاب ديگر (يعني کتاب نمبر ۱۰۰۲ | وکتاب نمبر ۰۰۲ ; بيي) تصحيح کرده شد *

رسید و ملک عماد الملک پیر معمر گشت جمیع اعضاي او فتور پذیرفت - چون سلطان فیروزشاه براي شکارگاه سواري کردے ملک عماد الملک را در شهر گذاشتي - ملک مذکور بعضي اوقات درون کوشك شهر فیروزآباد ماندي - و بیشتر اوقات در خانهٔ خود بودي چون ملک عمادالملک طالع شدي خانجهان اگرچه در مسند نشسته بودي في الحال ایستاده شدي - و از مقام خویش پیشتر[۲] شدي و خدمت کردي - و تواضع بسیار نمودي - و شتاب کام بسوي ملک عمادالملک دویدي - ملک عمادالملک نیز تواضع کردي - و بر دست خانجهان تکیه کردي - هر دو میان خویش از تاثیر محبت بیش با یکدیگر حکایت میکردند - خانهٔ خانجهان و خانهٔ عمادالملک در فیروزآباد متصل بود - مدام گذر خانجهان پیش در عمادالملک افتادي - و خانجهان بآداب وزارت چون دستوران خسروان با برکات سوار میشد - چون پیش در عماد الملک میرسید خانجهان پیش ازان اصحاب خود را بر راه میگردانید - که چون پیش در عماد الملک برسند دهول و شهناها را نواختن بدارند - سبب آنکه نباید که ملک عمادالملک تنگ آید - و او را مستنکر نماید - و در ایام اعیاد در غیبت شهریار چون خانجهان از خانهٔ خود سواري[۳] کردي پیش در ملك عماد الملک ایستاده شدي - چون عماد الملك از خانهٔ خود بیرون آمدي آنگاه هر دو بزرگوار حکایت کنان و کلمات مستحسن گویان در مصلاي نمازگاه

(۲ ن) پیشین شدي * (۳ ن) سوار شدي *

میرفتند - و دران محل دستور اکمل از جهت حرمت عماد الملک چتر خود را از سر خود دور میکرد - و با آنکه اصحاب حشم و ارباب خدم برابر خانجهان بودند اما خانجهان مقبول اللفات از عماد الملک بسوی غیرت نداشت * * بیت *

* از خدا ترسم و از غیر نترسم بخدا *

* که نه من بندهٔ غیرم نه خدای دگرست *

افسانهٔ آزاد کردن بندگان

منقول ست چون عماد الملک پیر گشت سستی باستخوان او پیوست - اول خود را از سلطان فیروز آزاد کنانید - و خط آزادی نویسانید - بعده موازنهٔ چهار هزار بندهٔ بنده دار مال خریدهٔ خود را آزاد گردانید - و ایشان هر همه را خط آزادی داد - و هریک بنده دار را بر اندازهٔ او مایه فرمود - تا ایشان را از جهت قوت در ماندگی نشود الغرض بعد از چندگاه ملک عماد الملک ازین جهان سوی آن جهان خرامید - سبحان الله و بحمده چنانچه جمیع خانان و ملوک هواخواهان سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه پیش از نقل او ازین جهان خرامیدند و بدان جهان رسیدند همچنان بتقدیر حضرت سبحان (۲) جل جلاله خانان و ملوک که دولتخواهان و رای زنان سلطان فیروزشاه بودند هم در حیات او خرامیدند - بعد از ایشان سلطان فیروز نیز (۳)

(۲ ن) حضرت حق سبحانه * (۳ ن) بعد از ایشان سلطان فیروز نیز خرامید ملک عماد الملک نیز از پیش سلطان خرامید معهذا *

خرامید - معهذا چون عماد الملک نقل کرد سلطان فیروزشاه غرموی
مال بشیر مال من ست - دوازده کرور مال بود - نه کرور سلطان فیروز
ستد - و سه کرور ملک اسحاق و دامادان و محارم و پسر خواندگان
و غلامان او را داد - و ملک اسحاق عمادالملک نیز مال خاصهٔ خود
بسیار داشت - محتاج مال بدر نبود - خارج مال مذکور و
اجناس دیگر چهار هزار قبای زردوزي و دو هزار بند سپید و
بند زر کمر - سبحان الله اینچنین مالها که وجه نا وجه جمع کردند
و گذاشتند حساب دادنی ست - آن کسان که گرد دنیا نگشتند اگر
بضرورت میل میکردند آخرالامر بدیگران ایثار کردند *

* مثنوی *

* کسان ذره ذره بیکجـــا نهند *

* کسان توده توده بهر سو دهند *

بعد از نقل ملک عمادالملک ملک اسحاق پسر او عماد الملکی
یافت - این بود کیفیت ایشان - والله اعلم *

مقدمهٔ دهم بیان ندیمیِ ملک سیدالحجاب

نقل ست ملک سیدالحجاب معروف نام داشت - او و پدر او
خواجه وحید قریشی از مریدان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
و الشرع والدین قدس الله سره العزیز بودند - آن روز که ملک
سید الحجاب اهل مناصب تولد شد راویان شریف برین مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر صدق بصدق سفته

که خواجه وحید ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ برده بخدمت شیخ گذرانید - و دران وقت خدمت شیخ بتجدید وضو می‌ساختند - بمجرد آنکه ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ گذرانید درین محل خدمت شیخ فرمودند - خواجه وحید این معروف دوجهان و مشهور عالم و عالمیان را پیشتر بیار - چون پیشتر آوردند خدمت شیخ قدرے آب وضو خویش از آثار شفقت بیش در دهن ملک سید الحجاب انداختند - و نیت خواجه وحید همین بود که در نظر شیخ ببرم تا نام تعین[۲] کنند - چون از زبان بے زبان خدمت شیخ لفظ معروف بیرون آمد خواجه معروف نام شد - المقصود ملک مذکور مرد صالح و متقی و متدین خاست - راه خانهٔ کعبه مبارک برابر حاجیان پیمود - مدام و علی الدوام ابواب درک چون عقلا می‌کشود - در دریای فضل و کفایت فهم و عقل بکمال داشت همیشه در درگاه سلاطین چون عقلای باریک‌بین می‌آراست - در عهد سلطان محمد تغلق پیشوای عماد الملک سریر بود - و در عهد فیروزشاه ملک سید الحجاب خطاب شد - و بغایت معظم گشت - پیش حضرت سلطان فیروز ندیم بود - و سلطان فیروزشاه با آن عقل کمال و آئین ملکی که اکمل الحال بود با آن هم در کارهای ملکی با ملک سید الحجاب مشوره میکرد - اگر سلطان فیروز به سببی از ملک سید الحجاب رنجیدی و چند روز پیش خویش آمدن ندادی

(۲ ن) یقین کنند *

ملک مذکور هردو وقت پیش در سلطان بے ناغه حاضر شدي بمجرد آنکه دو سه روز ملک سیدالحجاب پیش تخت نیامدي حضرت خسرو خوش خصال في الحال یاد کردے - و در عین کلام این لفظ فرمودي - که کلام ما و شرح رموزات پیام ما بجز معروف غیري نداند - و فهم نکند - و همان زمان طلب شدي - سبحان الله و بحمده ملک سیدالحجاب برگزیدۀ حضرت وهاب جل جلاله چندین کسان اهل گناه را از حضرت فیروزشاه در حال تفتي و هنگام زفتي خلاص دهانید(۲) - و چندین اشخاص را بهندسۀ فراست و زمزمۀ کیاست استقامتها کنانید - چون حضرت جهاندار و مکنت شهریار بر کسے تفت شدي و بر روي الفاظ زفت گفتي البته ملک سیدالحجاب مذکور تا وسع امکان او بودي در باب آن شخص سخن نیک گفتي - و اگر بکنایت کفایت معلوم کردي که حضرت شاه با آن شخص بازآورد بخواهد کرد چون سخن نیک گفتن نتوانستے(۳) لفظ قبیح نگفتي - و دران هنگام باهتمام تمام ساکت شده ماندي - عموم خلائق را از ملک سیدالحجاب اهل مناب منفعت بود - همچنین چون ملک مذکور خواستي ذکر کسي پیش تخت کند به بهانه دگر کسي کردي - چنانچه غرض آن مسکین غمگین حاصل شدي - چنین گویند راویان باریک بین و مخبران خوشه چین گلستان قرب سلاطین که روزي فقیري حقیري بے روزي

(۲ ن) دهانیدي * (۳ ن) نبودستي *

بر ملک سید الحجاب آمد - و از حال زار و تن نزار[2] خویش و آثار درد دل پر ریش بازنمود - و ابواب راز کشود - که من بندهٔ فقیرم و بغایت حقیرم - با این همه حال و شرح این مقال ابوالبنانم - هیچ استطاعت بسبب کار خیر ندارم - برای رضای خدای تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله و شفاعت حضرت[3] مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دستگیری کن - ملک سید الحجاب گفت که فقیر بےتدبیر برو - و پنج سیر گندم پاک بکن - و در دستارچه کن - فردا چون حضرت شهنشاه اهل صفا جانبے[4] سواری کند مقابل سلطان ایستاده شو - تا در باب تو حکم الله تبارک و تعالی جل جلاله چیست - آن فقیر همچنان کرد - بوقت سواری حضرت شهریاری گندم بدست گرفته ایستاده شد - چون نظر ملک مذکور برو افتاد مرکب خود را بسرعت تمام و به شتاب گام بسوی او رانده و برسر او رسیده آن گندم از دست آن ستده پیش حضرت شاه برده گذرانیده بگوش شهنشاه رسانید - که این فقیر میگوید که درین گندم بر هر یک دانه یکبار برای حضرت شهریار سورهٔ اخلاص خوانده‌ام - چون ملک سید الحجاب پیش حضرت شاه این لفظ گفت حضرت جهاندار چون شهریاران با تهاز و بختیاران نامدار بدان اعتقادی که در حق فقرا و مساکین بینوا داشت و همیشه خود را در پناه ایشان می‌انداخت

(۲ ن) آزار * (۳ ن) حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم * -

(۴ ن) جائے *

آن گندم از دست سید الحجاب بدست خود گرفت - و بر چشم خویش داشت - درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که این گندم را در مطبخ برسانند - تا براي خوردن من باریک نان پزند حضرت شهنشاه فرمود - معروف این فقیر چه حاجت دارد - درین محل ملک مذکور بازنمود - که این مردے ابوالبقاؤ ست - هیچ استقامتي ندارد که بدان روزگار بگذراند - فرمان از خسرو جهان شد روزے یک تنکه بوجه معاش براي این فقیر از عشور و زکواة شهر بدهند - آري ملک سید الحجاب این چنین استقامتها کنانیدي - تا کار این کردار و گفتار این اسرار بجائے رسیده بود که ملک مذکور بعضي را از سلطان فیروز اقطاع میدهانید - و بعضي را نان مي‌کنانید - این‌چنین محل و مرتبه که ملک سید الحجاب داشت این‌مرتبهٔ ندیم نباشد ملک مذکور بمستور در دریاي دل شهنشاه مشهور درآمده بود - هرچه گفتے بر مزاج شاه افتادي - سبحان الله عجب خصالے و بوالعجب افعالے ملک سید الحجاب داشت - چون کسے از تاثیر حاجت بسے بیك نفسے بر ملک مذکور توجه کردي البته کار آن‌کس بر حسب مطلوب او برآمدي - و البته از خلق بعد اتمام کار و انجام کردار بوجه شکرانه چیزے ستدي - و این جمله بحضرت با رفعت و مکنت با رتبت جهاندار رسیدي - و هیچ چیز نگفتي - چون ملک سید الحجاب از در سراي شهریار بازگشتے و در خانه آمدي بیشتر اوقات متبرکات[۲] مشغول

(۲ ن) مشغول بقرآن و تفاسیر و الفاظ حضرت رحمن جل جلاله *

بقراءت تفاسیر الفاظ حضرت رحمان جل جلاله و عم نواله جهد بلیغ نمودي - و همیشه در لقمه و کسوت احتیاط بسیار و هشداشت بیشمار داشت - شب و روز کوشش درین کار بیحد مي‌گماشت اگرچه گفته اند لقمهٔ حلال در جهان اندک ست - اما علماي شریعت و مشائخ طریقت بحقیقت[۲] گفته - و در اسرار بیشمار سفته که لقمه حلال وجه قرض حسنه است - ملک سید الحجاب مدام و علی‌الدوام از وجه قرض خوردي - و در لباس نیز احتیاط بےقیاس کردي - آنچه مشروع بودي پوشیدي - و هرچه نا مشروع بودي[۳] گرد آن نگشتي - در ذات خود ملک سیدالحجاب جمله صفات اخلاق احسن و خصال مستحسن داشت - و البته[۴] با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبت کردے - و الفاظ ضحک بازنمودي - و حضرت شاه و مکنت شهنشاه را کلمات طیبت او بغایت خوش آمدي - چندین اهل تفتي را که حضرت شاه میخواست زفتي کند ملک سیدالحجاب در هنگام طیبت بازخریدي - مدت چهل سال کمال که دور آن خسرو خوش خصال بود پیش تخت شاهي و بارجاي شهنشاهي و مجلس نامتناهي ملک سیدالحجاب که اهل

(۲ ن) بحقیقت گفته در اسرار بآثار بیشمار • (۳ ن) نمودي * (۴ ن) و البته با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبت کردے • و بر نسبت حال و اقوال و خصال هریکي نامي داشتے - پیش حضرت جهاندار با هریک طیبت کرهي الفاظ ضحک باز نمودي *

مئاب بود در مقام ندیمي جولانگري نمودي - و پيش از سلطان فيروز ازين جهان خراميد * * بيت *

* دنيـــات كه منـــزل عذابست *
* پنـــدار كه نـــزد تو خرابست *
* بر نام و نشان كس نشان نيست *
* وز مرگ بهيچ كس امان نيست *

مقدمهٔ يازدهم شرح احوال ملک شمس‌الدين ابورجا كه در عهد سلطان فيروز مستوفئ ممالک شده بود

نقل‌ست ملک شمس‌الدين ابورجا برادر زادهٔ ملک مجير ابورجا بود - پيش تخت سلطان محمد تغلق انواع رموزات حركات و سكنات خود مينمود - اين ملک مجير مذكور را ملک كبير مشهور در غيبت سلطان محمد امرزيدهٔ حضرت غفور پيش داخول دو پركاله كنانيده بود - راويان شريف بروايات لطيف برين مورخ ضعيف شمس‌سراج عفيف گفته و گوهر صدق بصدق سفته - مانا كه ملک‌مجير در عهد دولت سلطان‌محمد جهانگير در مملكت دارالملک دهلي اقطاعي داشت - اندران ايام كه سلطان‌محمد اهل عظام دنبال طغي بدنام در تهته رفته چنانچه از حالت آن مقالت اين مورخ در مناقب سلطان محمد مشرح نبشته است - الغرض سلطان محمد

از تهنه طلب ملک مجیر فرستاد - ملک مجیر از اقطاع خویش
با سوار و پیادهٔ بیش سمت سلطان محمد رخ نهاد - اندران ایام
در شهر دهلي ملک کبیر نائب غیبت بود - چون ملک مجیر
در جوار دهلي رسیده از سبب ملک کبیر از تاثیر تکبر و تجبر
از دهلي منحرف گشته کذاراي لب آب جون رفته با ملک کبیر
ملاقات نکرده - چون ملک مجیر درمیان دوآب فرود آمده بعضي
اشخاص از زمرهٔ اهل اختصاص بر ملک کبیر بمستور گفته - که
ملک مجیر چیزي هوا در سر دارد - که از بسیاري غرور بسیار و پندار
ناشمار بغیر دیدن بندگي ملکي درمیان دوآب نزول کرده - و از
شهر دهلي عمدا منحرف گشته - ملک کبیر (که در شهر دهلي از
جهت سلطان محمد در امور غیبت امر مطلق داشت) کوشش
برین گماشت تا ملک مجیر را بطلبد - بعد اتفاق بسیار و مشورت
بیشمار ملک کبیر نامدار درمیان دوآب طلب ملک مجیر فرستاد
ملک مجیر کام و ناکام بشتاب گام در دهلي آمد - و حشم خود را
هم درمیان دوآب گذاشت - چون ملک مجیر بر ملک کبیر آمد
دران وقت ملک کبیر در مسند حکومت نشسته بود - ملک مجیر
پایان در مقام حجاب خدمت نکرد (۲) - هرچند که جهد کردند و
کوشش نمودند ملک مجیر کم تدبیر در محل پایان سر فرود نیاورد
سر بانکار بر آورد - چون ملک مجیر را پیشتر بردند در مقام دوم

(۲ ن) نکردة *

هم سلام نکرد - چون ملک مجیر نزدیک ملک کبیر رفت بزبان
خود لفظ سلام گفت که السلام علیکم - درین محل ملک کبیر در
روي ملک مجیر بنظر تیز دید - و این کلام بر زبان گردانید - که از
جهت سلطان محمد در مقام حکومت باشم - نیابت غیبت امر
مطلق من دارم - ترا کدام هوا بر سر افتاد - که بغیر ملاقات من
مخصوص از دهلي منحرف شده روي از من بگرداني - و سوي لشکر
رخ آري - مگر تو چیزي هوا در سر داري - درین محل ملک مجیر
بر روي ملک کبیر لفظي گستاخ وار گفت - که هریک شیرے را
مرغزاري هست - هرگز هیچ یکي با دیگري نه پیوست - قانون
جهان برین رفت - چون ملک مجیر کم تدبیر اینچنین الفاظ پیش
ملک کبیر گفت غضب ملک کبیر زیاده گشت - درین محل
ملک کبیر گفت - تا این حرامخوار بدکردار را پیش دربار حضرت
جهاندار چون دزدان اهل اضطرار دره زنان خونخوار دو پرکاله کنند
درین محل چون اعوانان عنیف و سرهنگان مهیب دویدند و
آستینهاي ملک مجیر چون مجرمان گرفتند و جانب سیاستگاه
روان کردند درین محل ملک مجیر عقل گم کرده سپید گونه گشت
و انگشتان هر دو دست در دهن انداخت - و پیش ملک کبیر
زبان عجز چون عاجزان کشاد - عاقبت کار ملک مجیر بی‌هنجار را
پیش داخول سلطان محمد گردن زدند - چون ملک مذکور مانند
مجرمان مشهور بسیاست پیوست همان زمان ملک کبیر از حال

این قضیه بتمام و کمال از آغاز تا انجام بر سلطان محمد نوشت - از سلطان محمد فرمان طغرا بر ملک کبیر صادر شد - و دران فرمان سلطان محمد باز دیده که اعظم همایون ملک کبیر پسندیدهٔ کردهٔ که آن چنان خود رائي و خود نمائي را سیاست کردهٔ *

* مثنوي *

* خطرها ست در کار شاهان بسي *

* که با شاه خویشي ندارد کسي *

القصه ملک شمس‌الدین ابو رجا برادر زادهٔ ملک مجیر ابو رجا بود ابو رجا ازان گویند که ابو رجایان طائفهٔ اند از ملک بالا [۲] - ملک شمس‌الدین ابورجا مردي دانا و کافي و شاعر بود - که در سخن باریک بکمال رسیدي - اول حال و در آوان مقال ملک شمس‌الدین ابو رجا در عهد دولت حضرت شهنشاه مستثني و طور مکنت سلطان فیروزشاه اهل صفا میان باریدهان دیوان وزارت تعین شده بود - چندگاه میان باریدهان بود - بعده نائب اقطاع سامانه شد - و دران ایام و بدان هنگام مقطع اقطاع سامانه ملک قبول قرآن‌خوان [۳] امیر مجلس بود چون ملک شمس‌الدین ابو رجا در اقطاع سامانه رفت در کارها و کردارهاي عمل اقطاع هریکان مصداق پیش گرفت - از غایت کفایت و کفایت و درایت و فراست ملک قبول را گرد کار سامانه گشتن نداد - در هر مصداقی چیزهاے بسیار بنیاد نهاد - که در وهم و فهم

(۲ ن) در ملک بالا * (۳ ن) قرانخان *

غيري نگنجد[۲] - ملک قبول را با جملهٔ اهل اختصاص حضرت فيروزشاه محرميت بود - هريکي مختص در کار ملک شمس‌الدين کوشش نمود - ملک شمس‌الدين را از نيابت اقطاع سامانه معزول کنانيدند بعده ملک شمس‌الدين نيابت اقطاع گجرات يافت - بسوي اقطاع گجرات شتافت - دران ايام از پيش تخت شهريار عظام اقطاع گجرات ظفرخان بن ظفرخان يعني درياخان عليه الرحمة و الغفران داشت

المقصود ملک شمس‌الدين چون در اقطاع گجرات رفت در گجرات نيز چيزهاي بسيار بنياد نهاد - و ابواب عملهاي باريک کشاد - چنانکه مقطع را با وجود نصب حالت عزل پيشين[۳] آمد . بعد از چندگاه ملک شمس‌الدين از اقطاع گجرات نيز معزول شد - و خلق گجرات خلاص يافت - و ملک شمس‌الدين از گجرات در شهر دهلي درآمد

الحاصل[۴] در آخر عهد فيروزشاه چون سلاطين اهل گاه با اوج جاه در سواري شکارگاه طرف زمين اقطاع بداؤن و انواله رخ آورده بود و در باختن شکار و تاختن کناز تا بکار کوشش بيشمار و بسيار مي‌نمود دران سواري حضرت جهاندار ملک شمس‌الدين مذکور از پيش شهنشاه مشهور شغل استيفاي ممالک يافت - حضرت شاه ضياءالملک خطاب کرد - چنانچه ظاهر و باطن او بياراست - ملک شمس‌الدين

(۲ ن) نمي گنجد • (۳ ن) بدين • (۴ ن) في الحاصل در آخر عهد فيروزشاه در سال سنه ثلث و ثمانين و سبعمائة تاريخ قمري حضرت فيروزشاه چون سلاطين اهل گاه باوج جاه در سواري شکارگاه طرف زمين اقطاع بدؤن •

را در دیوان وزارت اجلاس شد - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله سلطان فیروزشاه را این‌گمان در دل افتاده و ابواب منقلب در قلب آن‌شهریار کشاد مگر کار کنان دیوان وزارت در کارهاي مملکت و کردارهاي امور سلطنت تقصیر میکنند - و دل از هواخواهي برداشته اند - اگر شمس‌الدین ابورجا را (که در فراست و درایت مستثنی ست) در دیوان وزارت تعین کنم جمیع کارها و کل کردارها را سرانجام کند - اما این ندانست که از ذات او همه صفات بلاها خواهد زاد - که جمیع مملکت زیر و زبر خواهد نهاد - زیرا که مُلک حضرت آن شهریار و مِلک و مملکت آن جهاندار بفیض مفضّل[۲] کردگار و عنایت بے غایت حضرت پروردگار جل جلاله مدت چهل سال کمال آرامیده بود جملهٔ خلائق بےعلائق در مقام تن آساني بودند - چون ملک شمس‌الدین ابورجا که بتقدیر خدا شغل استیفاي ممالک یافت براي پرداخت اوامر و نواهي آن کوشش گماشت - مصداقها در مملکت پیدا آورد - که درین چهل سال نبود - گویا که بنیاد شور و اساس فتنه در مملکت دهلي بحکمت لم یزلي انو بود *

* مثنوي *

* تقدیر خدا کسے نداند *

* فردا که رود کدام ماند *

(۲ ن) فضل *

اکنون هریک افسانه از افسانهاي دلتنگي و داستانهاي فتنگئ او شرح داده آید *

افسانهٔ حالت ملک شمس الدین ابورجا با حضرت شهنشاه مصفا

معهذا چون در دل سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بر اصحاب مناصب دیوان وزارت(۲) خطرهٔ بد گماني افتاد بدان سبب زمام امور اموال بیت المال بدست ملک شمس الدین داد - ملک شمس الدین را مقرب حضرت خویش گردانید - ملک(۳) مشهور این چنین قرب یافت که دربوستان دل وگلستان قلب اشخاص اعلی و ادنی اشجار عداوت کاشت - در هرمحلي که حضرت فیروزشاه بودي ملک شمس الدین درمحل و غیرمحل رفتي - بلکه بحدي منزلت تقرب یافت که ملک مذکور از آثار قرب(۴) رستم را زال پنداشت - چون ملک شمس الدین در خلوتها بحضرت شاه مستثنی میرفت(۵) چون خلوت میشد(۶) حضرت شاه بکیاست کفایت معلوم مي‌کرد(۷) که شمس الدین ابو رجا البته چیزے از کیفیت دیوان وزارت خواهد گفت - و جوهر گوهر عجیب خواهد سفت - حضرت شاه جمله خواصان خود را ازان محل دور میکنانید - هرچه ملک مذکور را

(۲ ن) عدالت * (۳ ن) ملک مذکور بمستور * (۴ ن) قوبت *

(۵ ن) میرود * (۶ ن) مي شود * (۷ ن) مي کند *

در دل میبود میگفت و باز میگشت - تا کار این کردار به محلي رسید و آثار اسرار این گفتار بمرتبهٔ کشید که چون ملک شمس الدین در محل خلوتها رفتي جمله خواصان حضرت شهنشاه بغیر گفت شاه ازان جایگاه بیرون مي‌آمدند - ملک شمس الدین را هرچه در دل بودي بحضرت شاه گفتي و بازگشتي - تا کار این کردار بحدي رسید که اگر ملک شمس الدین خواستي که الفاظ نهاني به پنهاني بحضرت شاه سلیماني باز نماید و حضرت شاه در محل بارجاي بار داده باشد ملک شمس الدین همدران محل نزدیک تخت دولت رفتي - و آستین خویش بردهن خود داشتي - و در گوش سلطان گفتي - حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که ملک شمس الدین این چنین قرب یافته بود - بلکه از غایت بسیاري دلتنگي و نهایت بیشماري فتنگي ملک مذکور بمستور حضرت شاه را چنان از ره برده بود که حضرت فیروزشاه با آن جاه تمام روز شمس شمس گفتي - تا اینکه زبان خشک مي‌شد - تمام کارها و کردارهاي دیوان[۲] وزارت ملک شمس الدین ابو رجا کردي - و وظیفهٔ مستوفي چیست - تا درخرچهاي[۳] مملکت که درحق خلائق سلطنت مي‌شود احتیاط کند - و با قسم جمع و باقي کاري ندارد اما ملک شمس الدین ابو رجا از بسیاري قرب حضرت شاه کار وزیر و نائب وزیر و مشرف و مستوفي و مجموعدار و برید و ناظر و

(۲ ن) دیوان وزارت فیروزشاه • (۳ ن) خراجهای •

وقوف وظائف هرهمه[2] فرو گرفته بود - جملهٔ اصحاب دست از کار باز داشته - آرے ملک[3] شمس الدين از بسياري جاه دنياوي از جميع اصحاب سلطنت پناهي برگشت - چون تقرب حضرت پادشاه با رفعت يافت از غايت قرب حضرت شهنشاه دانا جمله مملکت در انداخت - و دربوستان دل جميع اهل اختصاص حضرت تخم عداوت کاشت - و کوشش براي ستدن رشوت گماشت - و دست براي رشوت دراز کرده - و هم سلطان فيروز را بر جميع مملکت بدگمان گردانيده و هم جمله خانان و ملوک را بر خود مدعي کرده - و هم دعاي بد خلق در کار او شده - و هم تمام سران و سروران از سلطان فيروز هراسان گشته - عاقبت کار و انتهاي کردار ملک شمس الدين ابو رجا بے هنجار خود را تلف کنانيده * * مثنوي *

* نماند ستمکاره بد روزگار *

* بماند برو لعنت کردار *

افسانهٔ نشستن ملک شمس الدين ابو رجا در ديوان وزارت

چون خانجهان همچون دستوران خسروان در مسند وزارت نشستے و براي پرداخت کارها و کردارها کوششي گماشتي جمله

(۲ ن) برهمه * (۳ ن) ملک شمس الدين ندانست و از بسياري جاه دنياوي از جميع اصحاب ثقات مي گشت *

اصحاب مناصب در محل خویش مي نشستندے[2] - کران ایام
خواجه حسام الدين جنيدي نيک نام مجموعدار ديوان عالي
وزارت در صدر حيات بود - و در اشغالهاي امور مملکت جد بليغ
مي نمود - المقصود ملک شمس الدين ابو رجا طرف راستاي
خانجهان در محل مستوفيان قديم نشستے - چون کيفيت هاي مملکت
و شرح کارهاي و کردارهاي سلطنت از محاسبه و مکاتبه و طلب
مال از قسم زيادت و نقصان در جمع و خرچ حجت و غير حجت
و قسم باقي صحيح و سقيم نويسندگان و محرران دولوين بر قانون و آئين
سلاطين پيشين با مقطعان اقطاعات و عمال معاملات مي کردند و
پيش مسند مي بردند و مي گذاردند بمجرد خواندن کاغذ ملک
شمس الدين ابو رجا مستوفي ممالک در هر کليات و جزويات در
پيوستي - و يکان تقرب باريک در قسم تحرير پيدا کردي که مجموعهٔ
ديوان ابکم ماندي - و کسے را مجال نطق نبودي که سوال او را جواب
با صواب تواند گفت - و ملک ضياء الملک مردي معلم[3] و فاضل
و محرر و مقرر و مدبر و متکبر بود - پيش خود جز ذات با صفات
حضرت جهاندار خسرو نامدار سليمان با وقار شهنشاه کامکار شاه عالم
مدار مالک باوقار سلطان فيروز شهريار ديگر کسے را در نظر نياوردي
و آدمي نداشتي - چنانچه چند ديوان ابيات از تصنيف خويش
نوشته و پيش تخت گذرانيده بود - و با خدمت شيخ المشائخ

(۲ ن) مي نشستي * (۳ ن) متعلم *

شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران لاف زده بود - در قسم فضل کار اینجا رسانیده بود که وزیر و مشرف و مجموعه دار و ناظر و برید و وقوف و نائب مشرف و نائب مستوفي در مسند نشسته مي بودند آنچه ملک ضیاء الدین مستوفي ممالک سخن مرتب کردي خانجهان هم همبزان سخن موافق او حکم کردي - و ملک ضیاء الملک با همه جهان بدي کردي - و هیچ اندیشه عاقبت نکردي - و یک کوچه (۲) براي گشت نگذاشت - ملک شمس الدین ابورجا در وظیفهٔ هریک اصحاب شروع در گفتار بدان کردار کردي که خانجهان وزیر بے نظیر و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر پر تدبیر و مشرف ممالک و غیر آن هرهمه درین محل ساکت مي بودند - و هرهمه دم میکشیدند - و ملک مذکور ارة زبان بود - طبیعت پر بیان (۳) داشت - در گفتار خود بسیار پیداشت داشت - تا اصحاب دیگر بفکر و اندیشه جواب گویند ملک شمس الدین چون کارکنان پیشین در زمان واحد بر بداهت جواب گفتي (۴) - و سخن باریک گرفتي - و با زمرهٔ محرران و فرقهٔ نویسندگان در بحث شروع کردي - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که خوشه چین مورخان باریک بین ست از ازمراتب طباع انسان بتوفیق حضرت سبحان جل جلاله چند سخني نوشته - تا فائده باشد مر خردمندان را - گفتهٔ بزرگان ست که طبائع

(۲ ن) توجه * (۳ ن) رسان * (۴ ن) جواب داد *

بر سه نوع ست - یک طبیعت را حافظ گویند - یعني آنچه در
سمع صاحب طبیعت رسد البته یاد ماند - و طبیعت دوم را
طبیعت مدرک گویند - و مدرک آن باشد یعني آنچه در یابد یاد ماند
و طبیعت سیوم را طبیعت منصرفه گویند - اعني آنچه در یابد
در محل قابل تصرف کند - این همه تصنیف مصنفان و اجتهاد
مجتهدان از آثار اسرار انوار این طباع مثلثه است - چنانچه مناسب
این نیک بختي نوشته * * بیت *

* ني هرکه گوش و چشم و دهن دارد آدمي ست *
* بس دیو را که صورت فرزند آدم ست *

في القصه ملک شمس الدین ابو رجا البته خالي ازین هر سه
طبیعت نبود - از تاثیر این طبائع ثلثه بود که اینچنین پادشاهي با جاهي
صاحب تختگاهي را ملک شمس الدین ابو رجا از ره برده - و برکل
مملکت بدگمان گردانیده - اینچنین اصحاب مناصب دیوان عالي
وزارت دام عالیا با آن کثرت مهارت و فراست در تماشاي گفتار و
کردار ملک شمس الدین ابکم ماندند * * بیت *

* هرچه شاه آن کند که او گوید *
* حیف باشد که جز نکو گوید *

افسانۀ گله کردن ملک شمس الدین ابو رجا ازان اصحاب دیوان وزارت پیش

حضرت شهنشاه اهل بصارت

چون ملک شمس‌الدین در مملکت و امور سلطنت قابض و ضابط گشت و در کارها و کردارها در نشست یک روز در محل خلوت پیش شهنشاه رفت - درین محل حضرت شاه فرمود شمس کجا بودي - و کدام ابواب کردار کشودي (۲) - ملک شمس‌الدین باز نمود و حضرت شاه را بزبان احسن ستود - و این لفظ فرمود که در دیوان بودم - این مقدار ملک شمس‌الدین گفت و ساکت گشت (۳) - از حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بتکرار فرمان شد - شمس کارها نیکو مي شود - درین محل ملک شمس‌الدین سر فرود افگند - و چیزي نگفت - حضرت شاه سوم کرت گوهر اسرار سفت - که شمس من از تو مي پرسم جواب سبب چه نمیدهي - ملک مذکور بحضرت شهریار مشهور گفت که بیچاره شمس چه کند - هر همه یکي گشته میان چند روز من بندهٔ درگاه را تلف خواهند کنانید * بیت *

* مـــزن فال بد که آورد حال بد *

* مبـــادا کسی کو زند فال بد *

ملک شمس‌الدین مذکور براي خود فال بد از زبان کشید همان دید ازین کلام حضرت شهنشاه عظام فرمان فرمود سبب چه هر همه متفق شوند - ملک شمس‌الدین ازین باز نمود چون هر همه متفق شوند عاقبت کار و انتهاي گفتار روزي باشد که چیزي پیش بندگي تخت

(۲ ن) میکشودي * (۳ ن) شد *

باز نمایند - و من بندہ را تلف کنانند - چون جملهٔ اصحاب یکی شوند[2] گفتهٔ[3] من بیچارہ که بجای می آرد - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار نیکنام فرمان فرمود - که ای شمس من هرگز گفتهٔ کسی بیک نفسی در حق تو نشنوم[4] - تو بخاطر فراغ دنبال کارها و پرداخت کردارهای دیوان باش - انشاء الله تعالی جل جلاله و عم نواله فردا بر اصحاب دیوان چه میکنم - چون روز دوم شد حضرت شاہ بر قانون و آئین تاجداران صاحب تختگاہ در محل با جاہ بار داد - و بر خانجهان فرمان شد - تا جمله اصحاب مناصب دیوان عالی وزارت دام عالیا با نویسندگان ایشان و یاران دیوان و نقیبان هرهمه را پیش تخت سازد - خانجهان در همان زمان هر همه را پیش برد درین محل چون شهنشاہ اکمل ایشان را دید پیشتر طلبید - و رخ مبارک بسوی خانجهان آورد - و فرمود خانجهان این کیست یعنی شمس الدین ابو رجا - درین محل دستور مسطور باز نمود مستوفی ممالک - باز از حضرت شاہ فرمان شد مستوفی چه باشد خانجهان گفت خرچهای مملکت صحیح کند - دران محل ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک حاضر بود و بدان ناظر - علی الفور چون هور باز نمود - که ملک ضیاء الملک مستوفی ممالک و کارگذار

(۲ ن) شدند ٭ (۳ ن) گفت من بیچارہ که می آرد شنید ٭

(۴ ن) ازینجا بسبب نا تمام بودن دیگر کتابهای قلمی از یک کتاب قلمی تصحیح کردہ شد ٭

دیوان عالي وزارت - چون نظام الملک نائب وزیر ممالک این چنین گفت لفظ مذکور بر مزاج حضرت شهنشاه مشهور موافق افتاد - و این کلام از درج دهن کشاد - و برین نوع اعلام داد - فرمان فرمود آري چنین ست چنانچه میگویند - شمس کارگذار دیوان وزارت درین محل حضرت جهاندار اکمل تکرار کرد که خانجهان از شمس چیزي کار دیوان تو برمي‌آید - خانجهان گفت تا آنکه ملک ضیاءالملک در دیوان وزارت معین شده است از کارها و کردارهاي ملکي بکلي بیغم شده ایم - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمود - که خانجهان کسے که در کارها و کردارها حاوي باشد جمیع سکان گلستان مملکت و کل متوطنان بوستان سلطنت با او دشمني کنند - اگر کسي از تاثیر عداوت بسي پیش تو بگوید که ضیاءالملک در غیبت تو ترا بدیهاي قبیح بزبان فصیح بصریح میگوید تو سخن صاحب غرض در گوش کني - و عقدهٔ نقار در دل اندازي این نوع چگونه باشد - با شمس بنیاد عداوت نهي درین عداوت خرابيِ کار ما میشود این چگونه باشد - خانجهان گفت ملک ضیاءالملک هرگز بد نگوید - و من بنده گفت کسي در حق ملک ضیاء الملک استوار ندارم - درین محل دستور اکمل قسم عظیم بر زبان راند - بعده حضرت شاه و مکنت شهنشاه رخ جانب محرران دولوین آورد و این لفظ از زبان بر آورد - که اي خواجگان شما محرران مملکت و نویسندگان سلطنت هستید - هر یکي از شما بعضي نویسندهٔ

مشرفست - و بعضي نويسندهٔ مستوفي - و بعضي نويسندهٔ وزير
و بعضي نويسندهٔ بريد - چون شمس در ديوان باشد و اصحاب شما
از سبب موانعي در خانهٔ خود ماندهٔ باشند و شمس را بديدن
كاغذے يا رجوع دفتري ضرورت افتد دران هنگام شما را سواي اين
گفتن چارهٔ نيست كه اصحاب خود را خبر كنم بعدهٔ بدهم بدين
صورت كار ما در حيز تعطيل افتد - چون حضرت شاه و مكنت شهنشاهٔ
اين لفظ فرمود جملهٔ محرران و كل نويسندگان سر بر زمين آوردند
و دعاي شاه و ثناي پادشاه از زبان بر آوردند - و بحضرت شهنشاه چون
دولتخواهان بازنمودند و هرهمه متفق گفتند - كه چون ملك ضياءالملك
كاغذي و رجوع دفتر از ما بطلبد هرگز حواله بر اصحاب خود نكنيم
في‌الحال بدهيم - درين محل خانجهان چون دستوران دانا و وزيران
مستثني گفت - و جوهر گوهر بر مزاج حضرت شاه سفت - هر آن
محرريكه در امر ملك ضياء الملك يك لحظه و يا يك لمحه تقصير كند
و يا توقف نمايد سزاي او كنم - بشنيدن اين كلام حضرت جهاندار عظام
بغايت و بے نهايت خورم شد - حضرت شاه براي بزرگي و عظمت
ملك شمس الدين ابو رجا را باراني خاص از اندام مبارك كشيدهٔ در
برش پوشانيدهٔ - و تمام اصحاب ديوان را يار او گردانيدهٔ - ازان روز باز
ديوان وزارت بكلي دست از كارها و كردارهاي مملكت باز داشته
چنانچه مناسب اين‌حال آن شيخ صاحب قال در گلستان مقال خود
براي تنبهٔ دوستان نوشته *   * بيت *

* حذر کن ز دود درونهـــاي ريش *
* که ريش درون عاقبـــت سر کشد *
* بهـــم بر مکـــن تا تواني دلي *
* که آهي جهـــاني بهم بر کشـــد *

افسانهٔ سخن سخت گفتن ملک شمس الدين ابو رجا بر روي خواجه حسام الدين جنيدي برگزيدهٔ حضرت خداي تبارک و تعالى جل جلاله و عم نواله

چون ملک شمس الدين ابو رجا را محرران ديوان وزارت و نويسندگان اهل بصارت و مقطعان مملکت بعقدهٔ ضبط شدند و در زير امر او مامور گشتند ملک مذکور دو وقت در ديوان مي‌نشست - و کيفيتهاي جزوي و کلي پيش او مي‌گذشت - و خانجهان برآئين دستوران يک وقت در مسند نشستي - و يکپاس روز مرتب نشسته بودي - از کارها منحرف شده مکدر خاطر بودي بعده ملک شمس الدين ابو رجا تا دو و نيم پاس با جميع اشخاص در ديوان بودي - و رعب خويش از اسرار کفايت بيش باهل عمال نمودي - و آخر وقت نيز در نماز پيشين تا يکپاس شب در ديوان مي‌نشست - و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات پيش ميگرفت - چون

ملک مذکور از تاثیر غرور و پندار مشهور از در سراي بازمیگشت چندان هجوم از اشخاص خاص و عام بتمام برابر او بیرون مي آمدند که سینه بسینه سائیده شدي - و ملک شمس الدین میان نویسندگان دواوین قرار داده بود بلکه خط کرده بود که هرکه از ایشان پیش از آمدن من در دیوان نیاید و بعد از بازگشتن من باز نگردد او را تدارک الیم کنم - و استقامت او باز آرم - و در بوستان آمید او خار تبیح بصریح بکارم - مسکین نویسندگان و بیچاره محرران (که مدت چهل سال کمال در عهد دولت خسرو خوشخصال راحتها گرفته و مدام و علی الدوام بر بستر راحت بفرحت خفته و همیشه گوهر تنعمي به بیغمي سفته و یکایک درین مشقت افتاده) حالت این بیچارگان و مقالت این درماندگان بتقدیر حضرت سبحان و الله رحمن جل جلاله و عم نواله بدشواري کشید - و در مقامات اضطراري رسید - اتفاقا شبي از شبها ملک شمس الدین ابورجا و خواجه حسام الدین جنیدي در دیوان نشسته بودند - و نویسندگان دواوین برآئین پیشین کیفیت کارخانه با متصرف آن کارخانه پیش دیوان برده بودند - و هر یک چیزها پیشتر میگذرانیدند - ملک شمس الدین از هریک چیز با اصحاب تمییز سوال و جواب میکرد - و در بحث عنف بر مي آورد ناگاه درعین گفتار و بران کردار مانا که خرچیي دران کارخانه در سنون گذشته غیر پسند رفته بود - دران محل ملک شمس الدین در بحث شروع کرد - و بر متصرف آن کارخانه گفت - که اي فلان این چنین

خرچ غیر پسندیده بگو که کرده - آن متصرف بازنموده که دیوان خرچ
کفانیده - درین محل ملک شمس‌الدین رخ بخواجه جنیدي آورد
و این کلام باهتمام از تاثیر رعونت تمام بر آورد - و گفت که اي خواجه
این گفدگیها و نا رسیدنیها کار شماست - در کارها و کردارها که من نشسته
راست مي‌آرم اگر شما را در کارها و کردارها احتیاط شود من
چندین خون نخورم - و این مقدار مشقت نه بینم - ملک
شمس الدین ابو رجا همین مقدار لفظ گفت - و مهرۂ عنف سفت
و بالاي جامخانۂ دیوان ایستاده گشت - بندگي خواجه جنیدي را
هم بالاي جامخانه گذاشت - و خود راه برداشت - دران وقت
این مورخ ضعیف بدان مجلس حاضر بود - و درین گفتار ناظر
معهذا چون ملک شمس الدین ابو رجا ازان جا رفته و خواجه را
همانجا گذاشته درین مجلس خواجه جنیدي مستقبل قبله ایستاد
و بدست راست از سبب بےحرمتي پیش محاسن خود گرفته و
چشم پر آب کرده رو بسوي آسمان آورده - و این کلام باهتمام تمام از
زبان بر آورده - و گفته الهي تو بر همه پادشاهي - بکرم عام و شفقت
تمام من بنده را باز درین جامخانه نیاري - تا بوقت پیران سال و
در ایام ضعف کمال از دست این مشتي بےهنجاران بےباکان فضیحت
نشوم - و با آب روي ازین جهان روم - بندگي خواجه جنید این
سخن گفت - و از بالاي جامخانه سمت خانه باز گشت - سبحان الله
و بحمده همدران شب خواجۂ بزرگوار را تب گرفت - بعد از ششم روز

ازین دنیا بسوي عقبی خرامید - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري که هریک بنده را در درگاه حضرت بےنیاز الوهیت صمدیت جلت قدرته و علت کلمته عجزي و رازي و نیازي دیگرست و کاری و باری و سازی بیشترست * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *

* کمر بخدمت سلطان به بند صوفي باش *

زهے بزرگي خواجه جنیدي - خواجهٔ مذکور مردي صالح و متقي و متدین و امین و راستکار و خوش گفتار و نیک رفتار و احسن کردار و تمام وقار بود - و مرید خدمت شیخ المشائخ شیخ رکن الحق و الشرع والدین ابوالفتح قدس الله سره العزیز بود - یک کرامت همین بود که مجرد مناجات حاجات بحضرت قاضی الحاجات آله بے جهات اجابت افتاد - و بحضرت الوهیت مجیب الدعوات جل جلاله و عم نواله قرب یافت - و سر بر آستانهٔ دار البقا نهاد - تا معلوم جهان و جهانیان و عالم و عالمیان گردد که در عهد دولت فیروزشاه بعنایت حضرت آله این چنین اهل قلم مجیب الدعوات بودند - و کارهاے حاجتمندان و کردارهاي مستمندان باتمام مي رسانیدند اکنون بعنایت بیچون و حمایت بیچگونه جل جلاله و عم نواله باز آمده شود بر سر سخن - یعني ملک مذکور از آثار غرور و اسرار فجور بر خواجه جنید مشهور مواخذه کرد - و بر آئینه جمال پاک او کلف عیب پدید آورد - و بے باکوار کلام از زبان برآورد - و در

واقعهٔ حال این معني نبود که جنیدي در کارها و عملها نرسیدے و یا از قسم فهم کارکني قاصر بودے - و یا سند کارهاي ملکي ندانستے - همه میدانست - آرے رسمیست قدیم و آئینیست مستقیم چنانچه والي مملکت باشد و هر مهرهٔ که از قسم روش خویش مي‌تراشد جمله توابع او بر مزاج آن پرداخت رسانند - و بر مزاج آن کوشش بیش گمارند. اگر در عهدي پادشاهي دست بظلم دراز کند هرآئینه خلائق دیگر که تبع او اند مانند شیر باندک قیل و قال و مقال بد حال بر خلائق ظلم کنند - و در هر عصري و نوبتي و دهري چون پادشاهي با جاهے دین پناهي صاحب دستگاهي دانا و آگاهي در شهري عدل و فضل و بذل کند متعلقان او نیز راه عدل و فضل و بذل گیرند - و انصاف پیش گیرند - و متابعت والي خود کنند که الناس علی دین ملوکهم * بیت *

* پادشـــاهي کو روا دارد ســـتم بر زیردست *
* دوستدارش روز سختي دشمن زور آور ست *
* با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین *
* زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر ست *

فی الحاصل همچنین سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت اله جل جلاله و عم نواله در دور عظمت و طور مکنت خویش از تاثیر خوف قهاري و هراس جباري حضرت پروردگار غفار ستار آمرزگار کامگار جهاندار جل جلاله و عم نواله بر جمیع خلائق کبار و صغار احسان ورزیده

و حکم شروع کرده - و بحلم فراوان عمر بسر برده - خیانت هریکی از قسم ملکي و مالي بخشیده - و در مدت چهل سال کمال هیچ کارکني را سیاست نکرده - و در عهد سلاطین ماضیه از سبب اندک خیانت و طلب مالي قلیل اهل عمال پراغفال پریشان حال را سیاستهاي گونا گون و شدتهاي روز افزون شدي - در عهد دولت و دور مملکت فیروزشاهي هیچ کارکني را و کاردارے را سیاست نشد مگر قاضي صدر الملک مقطع خط مهوبه را - و آن چگونه بود - مانا که بر قاضي صدر الملک موازنهٔ پنجاه لک سکه باغ معاملتي فرود آمد آن باقي را بتمام او تلف کرد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که پسر قاضي صدر الملک یک پاتر را بر خود داشته بود - با او انواع تمتعات مینمود - او را هرروز پنج سیر مروارید را چونه براي خوردن مي بایست - مَردمان پسر قاضي صدر الملک این قدر مروارید را چونه آن پاتر را میخورانیدند - المقصود چون بر قاضي صدر الملک مقطع خط مهوبه این قدر باقي دیواني بیرون آمد با آن هم سلطان فیروز شاه صاحب فتح و جاه او را نمي‌گشت - و میگفت که خون همچو توئي که ریزد او سر خون خود میدارد - او خود التماس کرد و این لفظ از زبان خود بر آورد که من از سر خون خویش باز آمدم - درین محل راویان روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده که قاضي صدر الملک را زحمتي شده که از تاثیر آن زحمت دلیل هستي خود دشوار

مي دانست - و بدان سبب قاضي صدرالملك در مهوبه خود را
در چندين جنگها انداخت - چون تقدير او نبود سلامت مي‌ماند
چون باقي مال اقطاع بر او فرود آمد او خود التماس كرد كه
من بنده از سر خون خود بازآمدم - بعده او را پيش دربار
حضرت جهاندار سياست شد - الغرض چون دور پادشاهي و طور
شاهنشاهي فيروزشاهي اين‌چنين بود هرآئينه جملهٔ محرران و جميع
نويسندگان آن عهد بر زمرهٔ عمال و فرقهٔ كاركنان پراغفال همه حال
و بهمه احوال عفو ميفرمودند - و در حجتها تاكيد بسيار نبود - وگر نه
معاذ الله كه از ذات شايسته صفات خواجه جنيدي و خواجه شرف
مالوه ذرهٔ خيانت آيد - و يا شمهٔ آثار مداهنت روي نمايد - و يا بغير
تبليغ و فرمان طغرا خرچي غير پسند شود - اما ايشان باندك حجت
بسند كرده بودند - آرے بوالعجب اسرارے - بارها درين گفتار ها آن
شهنشاه با جاه سلطان فيروزشاه فرمودي كه من دست چپ خود را
استوار ندارم - و خواجه شرف مالوه را استوار بدارم - حاصل ازين آنست
كه هر يكي دران عهد اين چنين اشخاص بودند - و هر همه قناعت
داشتند - و مردمان مصلح بودند - معهذا چون ملك شمس الدين
اهل هوا در ديوان وزارت نشست مصداقهاي سلاطين ماضيه پيش
گرفت - بدان سبب بر اهل ديانت و امانت لفظ عيب گفت
و اين جمله از آثار ناداني و رعونت نفساني و تاثير حرص انساني
و اشكال وسوسهٔ شيطاني ست - در اقامت اين چيزها موجب

ندامت و شماتت ست - زمرهٔ اهل عقل و فرقهٔ ارباب فضل از سبب مصلحتي عارضي مردمان معتبر را در معرض ملامت و اهانت نيارند - زيراچه عجب قومي اند زمرهٔ كاركنان و فرقهٔ عاملان هر يكي كارهاي تحرير و كردارهاي تقدير از قليل يا كثير نهايت بدانند - اما چون روش سلطان فيروزشاه بالهام حضرت الله همه رغبت سوي علم و احسان و ايثار بودي و براي منافع خلق كوشش مينمودي بدان سبب جميع كارگذاران عهد دولت او در محاسبهٔ اعمال عمال سهولت ميگرفتند - و متابعت ملك خود مي كردند *

* شعر *

* زور منديي مكن بر اهل زمين *

* تا دعايت بر آسمان نرود *

افسانهٔ عيب كردن ملك شمس الدين ابو رجا بر اصحاب مناصب ديوان عالئ وزارت دام عاليا

چون ملك مذكور از آثار قرب شهنشاه مشهور در ديوان وزارت چون هوا خواهان ضابط گشت جملهٔ اصحاب در روزگار پستي نشستند ملك شمس الدين بر اصحاب ديوان الفاظ عيب گفت - و جوهر گوهر نا حفاظي سفت - بعضي را گفت مشتي مخلوليان - يعني پدران ايشان در ديوان وزارت كاري و شغلي داشتند - چون نقل كردند

حضرت شاه در باب پسران ایشان مرحمت کرد - و شغل پدران به پسران داد - و ایشان از کارها و کردارهاي ديوان وزارت و عملهاي آن قاصرند و از آثار ادراک مايوس و غافل - ايشان مشتي از طائفه مخلوليان اند و بعضي را لنگر جامخانه نام کرده بود - يعني چنانچه لنگر جامخانه در وقت فرش جامخانه در کرانۀ آن ميدارند تا جامخانه از آسيب باد سرد نجنبد هم همچنين ملک شمس الدين فرمود بعضي اصحاب ديوان وزارت از عقل و کفايت خالي و عاري اند - و بوقت نشستن وزير ايشان پيش مسند مي آيند - و طريقۀ لنگر جامخانه بالاي جامخانه مي نشينند - و از کارها و عملهاي مملکت هيچ نميدانند گويا که سنگها اند - هم همچنين ملک شمس الدين بارها با محرمان خود گفتي و مهرۀ محبت سفتي - که خانجهان را در کرانۀ چاه رسانيده ام - همين يک زينه مانده است - بعضي از حال غفلت و سهو جبلت او در کارهاي ديواني پيش حضرت سليماني چنان باز نموده ام که سلطان فيروز شاه برين شده است تا خانجهانرا از ديوان وزارت معزول کند * * بيت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *

* که نام بزرگان بزشتي برد *

آري عجب کاري و بو العجب کرداري - آن روز که ملک شمس الدين ابو رجا را بند کردند و جلا وطن گردانيدند مردمي نزديک او رفت و گوهر اسرار سفت - و گفت اي ضياء الملک تو خود را کافي و

عاقل و فاضل و کامل بگویاني - از آثار عقل نباشد که خود را
درین معرض آري - ملک شمس الدین بران شخص گفت چکنم
مرا با وزیري کم ذات و دستوري نادان صحبت افتاد که او مدام
ابواب بے فهمي کشاد - چنانچه روزي از روزها کیفیت شخصي
پیش وزیر آوردند - مانا که آن شخص چیزي خیانت کرده بود
و وي را خیانت ثابت شده - من بران شخص بحجت بر آمدم
و برو الفاظ معاملت گفتم - دران محل خانجهان آغاز کرد ملک
ضیاء الملک بر بندگان الله تبارک و تعالی بسیار نه پیچند - اگر
خدا بر بندگان عدل کند آثار وجود ایشان نماند - درین باب
چنانچه حدیث پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم ست - کما قال النبي
صلی الله علیه و سلم هل جزاء الاحسان الا الاحسان - خانجهان این
آیهٔ کلام الله را حدیث ساخت - دران محل من گفتم که خوند خان
این آیهٔ نص کلام الله است - که الله تبارک و تعالی فرموده
حدیث نیست - خانجهان معلوم کرد که آیهٔ قرآن را لفظ حدیث
گفتم - خانجهان گفت خواهي این حدیث باشد خواهي نص
باري بهمه حال احسان نیکو چیزیست - اکنون وزیري که میان نص
و حدیث فرق نداند او چه وزارت تواند کرد - القصه بطولها و عن
قبولها ملک شمس الدین ابورجا بر کل اصحاب این چنین عیب
آغاز کرد - الفاظ تکبر و کلمات تجبر از زبان بر آورد - بلکه در کل دیوانها
دست انداخت - چنانچه دیوان عرض و دیوان رسالت و دیوان

بندگان زیر حکومت او شدند - و کار مقطعان بجائے رسیده و بمرتبهٔ کشیده که چون مقطعان از اقطاعات در حضرت مي آمدند اول در خانهٔ ملک شمس الدین ابورجا میرفتند - و اورا مي دیدند بعده پایبوس سلطان فیروز میکردند - و مسکین متصرفان کارخانها همیشه در زیر پاي او مي‌بودند - و خانجهان نیز چون اصحاب تمییز همان حکم کردے که دران مطلوب ملک شمس‌الدین بودے - چون ملک شمس‌الدین دید که حضرت شاه فیروز وابستهٔ کمین من گشت و وزیر محتاج کلام من شد و جمله مقطعان اقطاعات و عمال معاملات مطیع و منقاد من گشتند راه طمع ملک شمس‌الدین (که براي آن تعبیه کرده بود) پیش گرفت - و درین کار از دل و جان در نشست و دست بر رشوت دراز کرد - هم بر خلق سختي کردے - و هم از خلق رشوت ستدے - دوم روز سیوم روز خالي نبودے که حضرت شاه سلیمان جاه بارانيِ کسوت خاص از وجود خویش از آثار شفقت بیش دادے - آرے بوالعجب اسرارے - هرانکس که بر سلاطین امامان دین هواخواهي کند (تا رضاي پادشاه و پیشواي ایشان پیش گیرد براي آن تا ازین چهار گوهر آبدار یک گوهر نامدار بدست آید) چهار طائفهٔ اند - یک طائفه براي آن هواخواهي کنند تا پادشاهي را مخلص باشند - و همه وقت گوهر حلال خواري تراشند - و براے قوام مملکت و نظام سلطنت مدام و علی الدوام در هواخواهي کوشند - و ذرهٔ طمع در دلهاي ایشان نباشد - زهے

این طائفهٔ حلال خوار و دوستدار - و طائفهٔ دوم براي منتشر شدن نام و آوازهٔ خویش از تاثیر نخوت بیش هوا خواه پادشاه باشند - و براي زیادت شدن جاه و منزلت دنیاوي اخلاص نمایند - توفیرات مالایعني پیش پادشاه نمایند - و احداث جدید کنند - بدان سبب خلق خدا مستهلک گردد - چنانچه خواجه شرف الدین قاسي در عهد سلطان علاء الدین کرد - براي توفیرات لایعني مملکت را مستهلک گردانید چنانچه از حالت آن این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب علائي بتوفیق حضرت کبریائي مشرح بازدیده - اگرچه این طائفه مخلص باشند بیک وجه مخرب باشند در حقیقت - زیراچه از توفیرات بسیار و کاویدن بےشمار مملکت روي بخرابي آرد *

* بیت *

* طمع را نبا خواني دور میدار *

* بسا سر زین طمع بر باد رفتست *

طائفه سیوم هوا خواهي سلاطین بریا و نفاق کنند براي خلاص جان خویش - اما زمرهٔ سلاطین و فرقهٔ اماماں دین عجب قومي اند در کلیله و دمنه نوشته است عجب گوهري سفته است - که ایشان مانند جمال امرد و جواني عورت اند - و طائفهٔ چهارم هواخواهي براي طمع خود کنند - چنانچه ملک شمس الدین ابورجا کرد - از غایت هواخواهي سلطان فیروزشاه را بر تمام مملکت و کل سلطنت بدگمان گردانید - و خود دست در طمع دراز کرده از همه مقطعان

اقطاعات و عمال پرگنات و متصرفان کارخانها رشوت ستد - انگاه درباب او سخن مستحسن گفت - تا کار رشوت بجائے کشید و بمرتبهٔ آرامید که ملک شمس الدین بر اهل عمال بے غایت و بے نهایت پیچیدگي میکرد - چنانچه آن بیچاره بیچاره شدي - و در عالم تحیر افتادي چون ازو رشوت ستدي بعد ازان ازسر او باز آمدي - در اول حال و ابتداي مقال چون ملک شمس الدین خواستي که بر کسي پیچد و سختي کند او را پیش وزیر کردي - چون ازو رشوت ستدي بازپیش خانجهان چنان ذکر او کردي که او را خلاصي دهانیدي - و خانجهان نیکو دانستي که ملک مذکور بدستور سبب رشوت چنین میکند خانجهان بر تائید قول ملک شمس الدین حکم کردي - براي آن تا نابکار ابورجاي بےهنجار از آزار وزیر بازآید - و حضرت شاه و مکفت شهنشاه را معلوم گردد که مخلص درگاه کیست و منافق درگاه کیست - و همانکس که ملک شمس الدین را رشوت دادي همان زمان پیش خانجهان آمدي - و ازان حال بتمام و کمال باز نمودي که من بنده همین لحظه چندین رشوت داده ام - درین محل خانجهان فرمودي اي نادان راي هرچه ابورجا میطلبد باید داد - تا حکم خداي عز و جل چیست - سبحان الله و بحمده وقتي کاري از کارهاي ملک سید الحجاب بر شمس الدین افتاد - دران ایام بتقدیر حضرت علام جل جلاله و عم نواله ملک سید الحجاب نیکنام برابر رکاب سلطان فیروزشاه در سواري بود - کسان ملک سید الحجاب هر روز

در خانهٔ ملک شمس الدین آمد و شد میکردند - و براي اتمام کار خود مزاحم میشدند - چون اهمال و اغفال او بسیار دیدند از حال آن مقال و قیل و قال احوال کار بتمام و کمال در لشکر بر ملک سید الحجاب نبشتند - و برین جمله باز نمودند - که البته ملک ضیاء الملک در کارهاي بندگي ملکي اهمال میکند - براي او نوشته بفرستند - ملک سید الحجاب مکتوبي براي ملک شمس الدین نبشت - و انواع اشجار محبت در گلزار مؤدت کشت و در پایان قرطاس این بیت نوشت * بیت *

* چند روزي دزد اگر قصد متاعي کردهٔ *

* خانه هم خالیست خصم خانه هم بیدار نیست *

هم بدین طریق تمام خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت فیروزشاه دشمن او شدند - و در پي او افتادند - دران ایام و بدان هنگام ملک زادهٔ فیروز پسر ملک تاج الدین ترک (که در عهد سلطان قتلغسه در ممالک شدهٔ بود و خطاب خانجهان یافته بود) در صدر عزت جولانگري میفمود - روزي از روزها ملک زادهٔ فیروز و ملک شمس الدین یکجا نشسته بودند - دران وقت پیش ملک شمس الدین محاسبهٔ اقطاع میگذشت - در هر یک لفظ ملک مذکور الفاظ پیچش میگفت - چنانچه آن کار کن را پاي از ته میرفت - درین محل ملک زادهٔ فیروز جوهر گوهر احسن سفت - و بکلام مستحسن گفت ملک ضیاء الملک این دو چیز هرگز دست نخواهد داد - هم زبان

دراز و هم دست دراز - اگر زبان دراز میکني دست را کوتاه
باید گردانید - درین محل ملک زادهٔ مذکور بمسطور گفت ملک
ضیاء الملک من شنیده ام که شما را در دیوان عرض هم شروعي
شده است - تا سلسلهٔ یاري یاران در جنبش آید - ملک شمس الدین
گفت - چه میکنم مشتي دزدان مانند رهزنان جمع آمده اند
و دزدیها میکنند - از استماع این کلام و شنیدن این پیام ملک
زادهٔ نیکنام فرمود که ملک ضیاء الملک نیز شده است که هر همه
یکي شوند و متفق گردند - صاحب تاب آور گردند نباید که بر تو
روز را بسر آرند * * بیت *

* پندم دهندم بشنوم خواهم که صبرے هم کنم *

* چونتو بخاطر بگذري دل باز خسرو را همان *

افسانهٔ جلا وطن کردن سلطان فیروز ملک شمس الدین را در صرقات میان نهالستانها

معهذا خانجهان را کار ملک شمس الدین مهم را از اهم
پیش آمد - و از اصحاب دیوان وزارت از جملهٔ متقدمان اهل بصارت
و مهارت کسي آن چنان نبود که با ملک شمس الدین ببیان ملیح
و زبان فصیح تصریح مقالت معامتي تواند کرد - زیراچه بفدگي
ملک الشرق و ملک نظام نائب وزیر ممالک و خواجه حسام الدین
جنیدي پرتدبیر و خواجه شرف مالوه صاحب تحریر و تقریر این

چنین بزرگوار کبار که اهل این کار بودند هر همه ازین سراي
فاني سوي سراي باقي خرامیدند - اگرچه خواجه رکن الدین
پسر خواجه جنیدي و خواجه یمین الدین پسر خواجه شرف الدین
مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفتر خود مي‌نشستند
از غایت قربت ملک شمس الدین دم زدن نمي توانستند
درین محل خانجهان براي پرداخت کارها و کردارهاي دیوان
وزارت نائب اشراف ممالک ملک خطرالدین را مردي کافي
و صالح و عاقل و دانا و فراهم در امور ملکي و مالي با مهارت
یافته - در غور عمل عمال رسیده - در بحث نکات تحریر و گفتار
تقریر نهایت دریافته - خانجهان اسرار نهاني به پنهاني بر ملک
مذکور بمستور کشاده - و از حالت مقالت ملک شمس الدین
آگاهي داده - که چنان میباید کوشید که این خار قبیح ازین
گلزار فسیح بصریح باید کشید - چون از زبان خانجهان شنیدند
جمله اصحاب دواوین یکجا شدند - و ملک فضل الله علي بلخي
اگرچه نائب مستوفي بود محرر میماند - المقصود بحکمت حضرت
ربود جل جلاله و عم نواله جمله اصحاب دیوان در علمهاي ملک
شمس الدین شروع کرده نظر بر جمال اوراق عمل ابورجا انداخته
دفاتر اقطاع سامانه و گجرات سمت پیش داشته - در هر یک
رموزات عملیات براي تحقیق نکات ذهن گماشته - پس نیمتهاي
ابورجا بر دست آورده پیش دستور مستور باز نموده - چون

مزاج حضرت شاه بر او بغایت و بي نهایت صالح بود
خانجهان براي گذرانیدن مدت میفرمود - همدرین میان بتقدیر
حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله کار ملک عبد آله کارکن
پیش ملک شمس الدین افتاد - چنانچه ملک عبد آله مذکور
پیش حضرت جهاندار مشهور بصریح کلمات قبیح ابورجا بزبان
ملیح بیرون داد - و ابواب راستي بدرستي و درشتي کشاد - راویان
روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده اند که ملک عبد آله
کارکن از آل پادشاهان خراسان بود - بحضرت فیروزشاه خدمت
میکرد - مانا که ملک عبد آله مذکور دو پرگنه داشته - دران
هردو پرگنه از رقم دیواني و محصول قانوني زیادت حاصل میشد
ملک شمس الدین هم در پرگنات او پیچید - و کارکنان او را
آزارید - و در مباحثه و محاسبه کشید - خانجهان نیز چون اصحاب
تمییز از سبب مصلحت الفاظ معاملت از زبان کشید - عبد آله
کارکن بر ملک شمس الدین منت بسیار کرده - و از دل و جان
برو رجوع آورده - چون مصداق ابورجا بر پیچش بود منت
عبد آله نشنید - ملک عبد آله کارکن از احوال این حال بر
خانجهان گفته تا ابورجا را از سر من باز دارد - دران محل
خانجهان بر ملک عبد آله مذکور گفت که خصال ابورجا
که افعال او قبیح ست تا چیزي نستاند هرگز از پیچیدن نماند
درین محل دستور اکمل بر ملک عبد آله بسیار گفت - و بعده

او را برین آورده تا شرح این مقال و فصل این احوال و افعال و قیل و قال بد خصال ابورجا در سمع مبارک حضرت فیروزشاه رساند - و جهانی را از شر ابورجا خلاص سازد - معهذا روزی از روزها حضرت شهنشاه مصفا در محل بارجای با صفا بار داده بود و ملک عبد الله کارکن پیش تخت فلک رفعت دام رفیعا بازنمود و ابواب راز خود بازکشود - آغاز کرد که از صدقهٔ شاه جهان و شهنشاه دوران بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه دو پرگنه دارد و ملک ضیاء الملک در پرگنات بندهٔ درگاه بغایت و بی‌نهایت می‌پیچید برای آن تا رشوت ستاند - درین محل حضرت فیروزشاه اکمل ملک شمس الدین را طلبید - و این لفظ از زبان بی‌زیان خود کشید - فرمان شد عبد الله چه می‌گوید - ابورجا بازنمود که پرگنات ملک عبد الله محصول اندکست - و حاصل بسیار و بی‌شمارست - ملک عبد الله جوهر گوهر ملکی نکات مشهور سفت - و گفت که از صدقهٔ شاه جهان تمام مملکت دار الملک دهلی بعنایت ازلی جل جلاله و عم نواله در عهد دولت شاهی و طور مکنت شهنشاهی خراجها و محصولهای که هست یکی بده رسیده - هرکجا که تو رشوت می‌ستانی ازو میگذری - و هر که ترا رشوت نمیدهد بر او قصد می نمائی - من بنده رشوت ندارم ترا از سر خود چه نوع بازآرم - هر آئینه در کار من پیچش بسیار و قصد بیشمارست - درین محل جمیع اعوانان حضرت

سلطنت و انصار مکنت مملکت که دران محل حاضر بودند بیک اتفاق باز نمودند - و ابواب باطن بظاهر کشودند - و متفق اللفظ والمعني گفتند - هم همچنین است که ملک عبد آله باز نموده حضرت فیروزشاه پادشاهي با فراست و کیاست بود دریافت که شمس ابورجا در گلزار مملکت و بوستان سلطنت تخم عداوت کاشته - حضرت شاه از غایت تامل و تفکر بسیار فی‌الحال از محل برخاست - و خانجهان بازگشت - چون در خانهٔ خود رسید دران وقت کارکنان دواوین آن درهاي ثمین و گوهرهاي متین که خیانت ملک شمس الدین در سلک گفتار و دفتر کردار منسلک گردانیده بودند پیش دستور بمستور باز نمودند - یک ازان این بود دران ایام که ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت از پیش تخت فلک رفعت مبلغ نود هزار سکه بوجه قرض براي استعداد خویش از خزانهٔ موفوره سته بودند و آن مبلغ تا غایت روز که ملک مذکور شغل استیفا یافت فرود نیاورده بود - و خط قرض او همدران محل بود - خانجهان اصحاب خزانه را طلبیده ایشان را آگاه گردانیده - تا آن خط مبلغ نود هزار تنکه را در محل خلوت در غیبت من پیش تخت بگذرانند - چون اصحاب خزانه مانند هواخواهان یگانه از حال و مقال آن خط پیش تخت بازنمودند از زبان شاه جهان این الفاظ کشاد - که تا غایت روز این مبلغ بر او براي چه گذاشته

حضرت‌شاه چون آئین خسروان عالم پناه بر اصحاب خزانه مزاج
گرم کرده - ایشان هر همه خاموش مانده هیچ جواب نداده
سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله جل جلاله و عم نواله دریافت
چون ابورجا در مملکت قابض و ضابط گشت در صحن چمن
اعلی و ادنی اشجار غفلت کاشته - از غایت خوف او کسي
این مال طلبیدن نتوانست - درین محل فرمان خسرو جهان شد
تا خانجهان را بگویند که این مال از ابورجا ذوالحال فی الحال
بقیل و قال بستانند - و ملک نظام‌الملک نقل کرده بود - فی القصه
چون دستور مسطور دریافت که تنور گرم شده اصحاب خود را
طلبید - و ایشان را بر راه گردانیده که تنور گرم کردهٔ دیگر
میباید زد - اصحاب مناصب دیوان باز نمودند - و ابواب راز
باز کشودند - و هر همه متفق گفتند - دران ایام که ملک
شمس الدین ابورجاي خود کام در گجرات بود از درگاه حضرت شاه
و مکنت شهنشاه فرمان برین جمله بود هر آن سوداگرے که
پیل از جزائر روه نیل براي حضرت بیارد هر پیل که درمیان
راه سقط شود بهاي آن پیل نیز آن سوداگر را از خزانه بدهند
بر مضمون این فرمان ملک شمس الدین فتّان بدروغ بهاي
چند پیل از دیوان وزارت مجرا برده - و آن مال میان اموال خود
داخل گردانیده - چون خانجهان همچون دستوران ایچنین
کیفیت متین از اصحاب دیوان شنیده آن سوداگران را حاضر

گردانیده - و اصحاب خود را بر راه کرده تا در غیبت من
این کیفیت پیش تخت بگذرانند - اصحاب دیوان وزارت چون
ارباب اهل مهارت از حال این کیفیت و مقال این خیانت
پیش تخت اعلی باز نمودند - حضرت شاه و مکنت شهنشاه
از ابورجاي اهل تباه بکلي بد اعتقاد گشت - چنانچه شیخ
سعدي علیه الرحمة و الغفران فرماید * بیت *

* حرامش بود نعمت پادشاه *
* که هنگام فرصت ندارد نگاه *

المقصود روز دیگر خانجهان در ملوک خانهٔ سلطان نشسته بود
و ملک شمس الدین پیش خانجهان رعنائیها مي‌نمود - دران
حالت حضرت جهاندار با مهابت رخ بسوي ملک عبد آله
کارکن آورد - و فرمان فرمود که عبد آله در ملوک خانه کیان
نشسته اند - ملک عبد آله باز نمود که خانجهان و ملک
ضیاء الملک نشسته اند - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان
فرمود که ابورجا را چه مجال که پیش خانجهان بنشیند
فرمان شد عبد آله برو ابورجا را باز بگیر و ایستاده بکن - همان
زمان ملک عبد آله از پیش شاه جهان در ملوک خانه آمد
و ابورجا را از محل کمرگاه گرفت - و گفت فرمان میشود - ترا
چه مجال که پیش خانجهان بنشیني - سبحان الله و بحمده
دران روز این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف دران جمع حاضر

بود - و بدین گفتار ناظر - میان باریدهان دیوان عالي وزارت خدمت میکرد - معهذا چون ملك عبد آله ابورجا را از کمر گرفته ایستاده کرد درین محل ابورجا فی الحال ایستاده شد و کلهٔ علم که در بر او بود کشید - و کلاه دولت که بر سر داشت فرود آورد - و پیش خانجهان ایستاده کیفیت میگفت - سبحان الله و بحمده این دنیا هیچ ثباتي و درجاتي ندارد - واي براي آن کسان که دل بر دنیا بستند - و از نعمت آخرت دور افتادند *

* بیت *

* سعدي زمانه گر بشکر پرورد ترا *

* چون میکشد بزهر ندارد تفضلي *

روز دیگر فرمان از خسرو جهان شد تا ابورجا را پیش تخت بندند و هر دو دست کله بکنند - همچنان کردند - در مطالبه و مصادره کشیدند - و تسلیم خانجهان گردانیدند - تمام اسباب خانهٔ او را آوردند - میان در سرا ایستاده کرده و اسباب خانهٔ او از هر جنس بیشمار آورده درون در سراي انبارها زدند - دران روز تمام خلق اهل بازار از ساکنان هر چهار شهر براي دیدن اسباب ابورجا آمدند - درمیان در سرا هجوم خلائق بیشمار شد - از غایت هجوم بسیار آواز آن گفتار اهل بازار بگوش حضرت شهریار افتاده - درین محل حضرت شاه فرمود این شور چیست حاضران درگاه و ناظران بارگاه باز نمودند که بازاریان هر چهار شهر

براي تماشاي اسباب ابورجا آمده اند - فرمان شد اگر ابورجا
بدي كرد با اهل مملكت ما كرد - ازان بازاريان چه كرد - كه
ايشان با فرصت تمام براي ديدن تماشا آمده اند - اهل اختصاص
باز نمودند چون ابورجا در مملكت ضابط گشت - درين مدت
كالائي هركه خريد كردي بران مسكين زور آوردے - و البته
از بهاي اصل چيزي نقصان داهي - از خوف رعب او كسے
چيزے گفتن نتوانستي - چون اهل بازار شنيدة كه احوال
شمس الدين ابورجا بدين پايه رسيده براي ديدن او و اسباب
او آمده اند - درين محل شهنشاه اكمل فرمود زهے خيانت بد
كه ببدنامي گذرانيده - و حضرت شاه اين بيت فرمود *

* بيت *

* سعديا مرد خردمند نميـــرد هرگز *

* مردة آنست كه نامش به نكوئي نه برند *

حضرت شهنشاه فرمان فرمود تا در درها بگويند كه خلائق درون آمدن
مانع نباشند - خلق خدا بيايد به بيند - المقصود اسباب خانهٔ
ملك شمس الدين بها كردند - مبلغ هشتاد هزار تنكه را شده بود
گويندهٔ در كوي عداوت پويندهٔ بحضرت فيروزشاه گويندگي كرد
و برين جمله باز نمودة كه ابورجا درون حصار جهان پناه خانهٔ دارد
درون آن خانه ميان آستانه جائے يافته درون آن جا تنكهاي زر داشته
چون دران خانه تفحص و تجسس كردند مبلغ سه هزار تنكهٔ زر

بیرون آمد - بعده خانجهان گفت اي شمس مکار مال دیگر بیار
ابورجاي بے هنجار جواب داد که مال دیگر ندارم - کیفیت این
پیش حضرت شاه باریک بین بردند - حضرت شاه بر دستور هواخواه
مزاح کرد فرمان فرمود مگر تو مال ستدن نمیتواني - مدام در تن
آساني میگذراني - خانجهان که دشمن ابورجا بود ابورجا را
در بست - و شدت کشیده کار ابورجا بدین پایه رسیده - معهذا
بتقدیر خداي تبارک و تعالی عز و جل چون اسباب خانهٔ
ابورجا مي آوردند و درون در سراي انبار میزدند مانا که درمیان
یک صندوق سه بدرهٔ زهر حلاهل با تبرهاي زرین بیرون آمد
آن بدرها را پیش حضرت شهنشاه جهان پناه بردند - از حال آن
مقال بتمام و کمال باز نمودند - درین محل حضرت جهاندار اکمل
فرمود - تا از ابورجا به پرسند که این چندین زهر حلاهل براي
چه جمع کرده بودي - ابورجا مذکور جواب فرستاد که این زهر
براي عیال و اطفال خویش جمع کرده بودم - ازین سخن حضرت
جهاندار فرمود که ابورجا مردي شیاد و مکارست - براي جان
بعضي مسلمانان جمع کرده - حضرت الله تبارک و تعالی آن
اشخاص را از قید و کید او خلاص داد - فرمان شد این هر سه
بدرهٔ زهر را فرود کوشک شهر معظم فیروز آباد بر لب آب جون
بسوزند - الغرض بعد از چند روز حضرت شاه فیروز صاحب فتح
و بهروز در سواري شکار سمت کفار حریم بداؤن شد - ابورجا را

براي طلب مال تسليم خانجهان كردند - مدت شش ماه دستور هواخواه هر روز در مسند نشستي - دران محل ملك شمس الدين را چندان ميزدند كه چوب شكسته شدے - و ذره ذره گشتي اما زهي دليري ابورجا كه چندين لت ميخورد هيچ وقتي لفظ توبه نگفت - هر روز چندان لت خوردي از غايت لت بے طاقت شدي - پاي او گرفته كشاله كنان از پيش مسند خانجهان بيرون مي آوردند - باز روز ديگر دو چندان لت خوردي - چون مدت شش ماه دستور هوا خواه ملك شمس الدين اهل تباه را لتهاي بليغ و شدتهاي گونا گون كرد بعد ازان از حضرت شاه و مملكت شهنشاه فرمان بجانب خانجهان آمد تا شمس الدين ابورجا را در مروت و تهلك جلا كنند - و اين تهلك و مروت سمت غربست ميان نهالستانها و بيابانها - و دران زمين بى آبي ها بسيارست - چنانچه مناسب آن شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرمايد * * بيت *

* در بزرگي و دار و گيـــر عمل *

* ز آشنـــايان فراغتـــي دارند *

* روز در ماندگي و معـــزولي *

* درد دل پيش دوستـــان آرند *

القصه بطولها و عز قبولها چند گاه كه حضرت فيروز شاه در حيات بود و بر تختگاه مملكت جولان گري مي نمود ملك شمس الدين ابورجا

در تهلک و مروت جلا ماند - چون دور محمد شاه بن فیروزشاه رسید سلطان محمد ابورجا را ازان مقام باهتمام تمام آورانید - اما از آسیب اثر زخمها که از خانجهان خورده بود بر اسپ سوار شدن نمیتوانست - پالکی سوار می گشت - بعد چندگاه ابورجای خود خواه خرامید - و سر بدان جهان نهاد - ابورجا مدت سه سالی در دیوان وزارت نشست - و طائفهٔ جمع اصحاب فرود گرفت - جملهٔ مملکت را درهم و برهم زد - بعد ازان در سال سنهٔ ۷۸۹ تسع و ثمانین و سبعمائة شهر خاست * بیت *

* دوران بقا چو باد صحـــرا بگذشت *
* تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت *
* پنداشت ستمگر که ستـــم بر ما کرد *
* در گردن او بماند و بر ما بگـــذشت *

ایدون و همیدون چند مقدمهٔ دیگر از احوال تعبیهٔ عهد سلطان فیروزشاه کتابت کرده آید - بعده تمام کرده شود بر ذکر مناقب فیروزشاهی بتوفیق حضرت آلهی جل جلاله و عم نواله *

مقدمهٔ دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغانی و اظهار کرامت سلطان فیروزشاه بکرم الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله

نقل ست که در عهد دولت سلطان محمد شاه بن

تغلق شاه بحکمت حضرت علام جل جلاله و عم نواله هزده محل فطرت شد - چنانچه دنبال آن فطرتها سلطان محمد تغلق خون خورد - اما بکرم حضرت الله جل جلاله و عم نواله در عهد دولت فیروزشاه مدت چهل سال کمال هیچکس از آثار دستگاه بسي بیک نفسي دم مخالفت نزد - مگر ملک شمس الدین دامغاني بحکمت رباني جل جلاله و عم نواله - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - از جلوس نیک نفوس سلطان فیروزشاه تا سال سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایة بکرم آله و عنایت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله در ملک راني و جهانباني و سلیماني و کامراني و پادشاهي و کژ کلاهي از ماه تا بماهي خوش خرم گذشت - هر روز دولت روزافزون گشت - مدت بیست و شش سال کمال بفیض و فضل حضرت ذوالجلال و قادر پرکمال لم یزلي و لا یزال جلت قدرته و علت کلمته هر روز در مملکت و پایهٔ سلطنت دولتهاي روز افزون چون شاه فریدون زیادت بود - و در سال سنه ۷۷۸ ثمان و سبعین و سبعمایة سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز در سواري شکار سمت کتبر بود - در بلختن شکار و تاختن سهند دولت نامدار جد بلیغ مینمود - ناگاه بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله از آغاز سال مذکور در ماه صفر جگر گوشه شاهزاده فتح خان طاب ثراه برحمت حق پیوست - حضرت شاه از سواري بازگشته بود - هواي بشکال

در آمده بود - حضرت شاه لب آب گنگ چون نهنگ گذارا شده فتح خان از جهان خرامیده - دران سواري شهرياري اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف برابر رکاب بود - في القصه در نقل شاهزاده فتح خان مرحوم طاب ثراه سلطان فيروز را اندوه بسيار رسيد - آب در ديده ميگردانيد - دران سال چون حضرت خسرو خوشخصال درون شهر در آمد باستعداد در آمدن شهر چنانچه هر سال مي فرمود دران سال منع شد - بعده در سال سنه ۷۸۰ ثمانين و سبعمائة حضرت شاه در شهر بود - که يک نفر خراساني درون صحن پاشيب بر ملک نيک آمدي بر کوتوال ممالک تيغ کشيد - اول اول تيغ که در عهد سلطان فيروز درون در سراي از نيام بيرون آمد آن روز بود - چنين گويند راويان شريف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف که يک نفر خراساني بتقدير حضرت رباني جل جلاله و عم نواله از جملهٔ تجار خراسان بجنايتي در بنديخانه کوتوال موقوف بود - دران موقوفي بسيار محنت او را روي نمود - بعد چندگاه از حضرت شاه فرمان شد تا کيفيت بنديان بنديخانها پيس بيارند - بر مضمون اين فرمان ملک نيک آمدي کوتوال چون قانون پاسبان کيفيت آن خراساني در حضرت سليماني برده - درين محل حضرت شهريار اکمل فرمان فرمود که او مردي شهر غريب ست او را پيش بيارند - ملک نيک آمدي آخر وقت آن خراساني را بندها بنده بريده برابر

خویش پیش تخت فلک رفعت بردہ - چون هر دو نفر بالاي
پاشیب در صحن آن مقام رسیدند ملک نیک آمدي پیش بود
و آن خراساني در عقب او - دران محل طائفهٔ بندگان تیغدار نوبتي
مي نشستند - خراساني مذکور از بسیاري غرور سر ازان محل
دست انداخت - یک تیغ تیغداران مذکور ستد - و از نیام کشید
و بر سر ملک نیک آمدي زد - دران محل ملک مذکور درون بغل
خراساني در آمد - تیغ بر او کار نکرد - سلامت ماند - مگر اندکي
تیغ بر سر ملک نیک آمدي رسید - درون پاشیب شور خاست
و آن خراساني خواجهٔ نامدار صاحب دستگاه مردے معارف
و میان طائفهٔ سوداگران بسیار عزت و عظمت داشت - سبب جنایتي
در دیوان ملک نیک آمدي بدست کوتوال ممالک گرفتار شد
او را در بندیخانه داشتند - و در زندان سخت محکم قیدها
کردہ میداشتند - و قضیهٔ او چندین کرت ملک مذکور پیش
خانجهان گذرانید - چون خانجهان در مسند مي نشست اورا پیش
مسند حکومت وزارت حاضر مي گردانیدند - و خانجهان
با جمله اصحاب دواوین استفسار کرد - خانجهان را دشوار آمدے
و حضرت رایات جهاندار نامدار شهریار خوش کردار سلطان فیروزشاہ
طاب ثراہ در سواري شکار بود - خانجهان از جهت گذرانیدن
پیش تخت موقوف داشت - چون بدولت سراي خود پادشاہ
آمد کیفیت بندیان طلبید - او را کشادہ بردند - او تیغ انداخت

هر یک تنی بسوی آن کوشک داشت - چون غوغا بسیار و شور
خلائق بی شمار شد و ازان آواز بگوش جهاندار برسید دران
حالت حضرت شهنشاه با جلادت در محل چاچۀ چوبین نشسته
بود - از غایت هیبت و نهایت دهشت حضرت شهریار با مکنت
بر بام کوشک برآمد - چون خراسانی مانند دشمنان جانی تیغ
بر ملک نیک انداخت از کوتوال ممالک گذار کرده بعده سمت
در پاشیب دویده خواسته تا بیرون آید - و طرفی فرار نماید
چون تیغ برهنه بر دست او بود هیچ تیغداری و سپرداری نزدیک
خراسانی شدن نتوانست - چون آن خراسانی خواست از بالای
پاشیب فرود آید در عین دویدن و پوئیدن پای او لغزید - و بر
زمین افتاد - بعضی تیغداران که نوبتی پاشیب بودند و جمله
ملک پیر دویدند - و سپرهای خود بران خراسانی انداختند
و او را گرفتند - و در قید مقید گردانیدند - چون از حال این احوال
و کیفیت این مقال پیش حضرت خسرو خوشخصال بردند درین
محل جهاندار اکمل فرمان فرمود که ای مرد تو که از خراسان
باشی برین کوتوال این چنین تیغ اندازی که او سلامت نه ماند
نه بینی که چون مجرمی را پیش ما آرند قید از پای او دور نکنند
بعده فرمان شد که او را چه کنند - که مردے شهر غریب ست
این خراسانی را پیش دربار ایستاده کنند - و تمام طایفۀ ایشان را
پیش دربار حاضر آرند - جمله خراسانیان را بگویند تا خوی خود

در دهن این خراساني اندازند - بعده موکلان برابر دهند از مملکت
ما بیرون کنند - چون خراسانیان خوي خود در دهن او انداختند
آن خراساني کارد در شکم خویش زد - و خود را هلاک گردانید
چون ازان حالت و اثرے از اثر آن مقالت پیش تخت باز نمودند
حضرت شاه فرمان فرمود گوسپند را بهاي خویش آویختند - حاصل
از کنایت مذکور درین سطور براي آنست - که اول تیغ که درمیان
در سراي حضرت شاه فیروز از نیام بیرون آمده این بود که در
سال سنه ۷۸۰ ثمانین و سبع مائة آن خراساني تیغ از نیام کشیده
و برسر ملک آمدي کوتوال ممالک گذارد - تا چه وقت نحس
بود - بعده در سال سنهٔ ۷۸۱ احدي ثمانین و سبعمائه حضرت
فیروزشاه مانند سلطان اهل کاه براي باختن شکار چون جهانداران
کبار سواري کرده سمت اتاوه و تیلاي رفته - دران سال بتقدیر ذوالجلال
و قادر پرکمال لم‌یزلي و لایزال جل جلاله و عم نواله سپاه
دیگر در هواي بشکال همان جانب شده - دران سال بیشتر
از ملوک هم عهد سال شاه فیروز نقل کرده - اکثر تابوت در شهر آمده
در فوت هریک ملوک حضرت شهنشاه طالب اسرار سلوک تأسف
فراوان و حزن بے‌پایان کرده - بعده درسنهٔ ۷۸۲ اثنین و ثمانین
و سبعمائه شمس الدین دامغاني در گجرات فطرت کرده - و در
سال سنه ۷۸۳ ثلاث و ثمانین سبعمائه ابورجا شغل استیفاي
ممالک یافته - و تا سال سنهٔ ۷۸۵ خمس و ثمانین و سبعمائة

شور ابو رجاي مذكور بالا تر از همه شورها در شهر و بلاد ممالک بود - بعده در سال سنة ۷۸۹ ستة و ثمانين و سبعمائه آن جهاندار كامكار نامدار برگزيدهٔ حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله را رحمت روي نموده بود - بعده در سال سنة ۷۸۹ تسع و ثمانين و سبعمائه جهاز مملكت دار الملک دهلي بحكمت قادر پر كمال لم يزل و لايزال جلت قدرته و علت كلمته در جنبش آمد - ميان شاهزادهٔ محمد خان و خلق جهان قتال بكمال شده - بعده در سال سنة ۷۹۰ تسعين و سبعمائة سلطان فيروز شاه بجوار رحمت حضرت آله جل جلاله و عم نواله پيوست كما قال الله تبارک و تعالي ذلک تقدير العزيز العليم - خدمت شيخ المشائخ شيخ سعدي سهروردي شيرازي عليه الرحمة و الغفران فرمايد * * بيت *

* گر يكي را تو كامران بيني *
* ديگري را دل از مجاهده ريش *
* گر كسي خاک مرده باز كند *
* ننمايد توانگر از درويش *
* فرق شاهي و بندگي برخاست *
* چون قضا سر نوشته آمد پيش *

اكنون شرح داده آيد از احوال فطرت دامغانيء بدشكال

اعني شمس الدين دامغاني نام مردي بود كه نسبت قرابت

با ظفر خان گجرات داشته - او را پیش حضرت جهاندار اعتباري بسیار بود - میان ملوک آن روز رعنائي مي‌نمود - با هریکه از امثال خود ابواب مراي بے مر مي‌کشود - ندماي حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز و بخت بهروز را اتفاق برین افتاد و این خیال روي داد تا نیابت گجرات بشخصے معتبر دهد - ظفر خان بن ظفر خان را بر خود بدارد - و دران ایام بتقدیر حضرت علم جل جلاله و عم نواله ظفر خان بزرگ نقل کرده بود - پسر او دریا خان خطاب ظفر خاني و اقطاع گجرات از محلول پدر خود یافته بود - و چند سال کارهاي اقطاع گجرات بر طریق بهتر کرده - چنانچه در دولت آباد لرزه افتاده - حضرت فیروز شاه چند گاه همدرین فکر بود - و هرکسے را براي کار اندیشیده - دامغاني مذکور بمستور بر ملک عماد الملک مشهور افتاده او را متوسط گردانیده - عماد الملک کرات و مرات ذکر دامغاني بحضرت جهانباني بار میفمود - هر بار حضرت شهریار فرمان مي فرمود که شمس الدین دامغاني مردے کار گذارست - اما فتنه مزاج است - عاقبت کار و انتهاي گفتار و کردار از دامغاني پرکار فتنگي آید - و زانکه که جهاني را جمال اندوه در آئینه بکمال جمال نماید - تا کار این بار بجائي رسید و گفتار این کردار بمرتبهٔ کشید - که عماد الملک براي این کار بدل و جان کوشید - چون تقدیر حضرت آله و حکمت الله تبارک و تعالی جل جلاله و

عم نوالهٔ برین بود حضرت شاه التماس عماد الملک در باب ملک شمس الدین دامغاني اجابت نمود - و فرمان فرمود تا دامغاني را براي نيابت اقطاع گجرات پيش تخت بيارند - بعد از چند روز اورا در پاي سلطان فيروز انداختند - دران حالت از حضرت شهنشاه با جلادت فرمان شد شمس تو ما را ضمان نفس خود بده - دامغاني چون از زبان حضرت سليماني اين لفظ شنيد على الفور از زبان خود كشيد - هركرا فرمان خسرو جهان شود درين محل حضرت شهنشاه اكمل فرمود كه بندگي شيخ الاسلام نظام الحق والشرع و الدين قدس الله سره العزيز را آلن ضمان نفس خود بده - دامغاني قبول كرد - روز ديگر حضرت جهاندار چون شهرياران كامكار سواري كرد - در روضهٔ شيخ الاسلام مخصوص كرده دامغاني را برابر خود كرده برد - دامغاني غلاف قبر خدمت شيخ الاسلام بدست خود گرفت - و مستقبل قبله شده خدمت شيخ را ضمان نفس خود داد - حضرت شاه آن خود خواه را در گجرات فرستاد - المقصود چون دامغاني از پيش حضرت جهان باني روان گشت پس از چند روز در گجرات رسيد - از محصولات پرگنات و معاملات و قريات و جز آن اموال فراوان گرفت - در دل عقدهٔ فطرت بست - آلات و ادوات آن پيش گرفت - يک دانگه و درم از محصول گجرات در حضرت نفرستاد - و آن مقدار اصحاب بردات كه بر ابر او رفته بودند هيچ

کسے را خبري نداد - بعد از چند گاه دامغاني خود خواه اسرار این آثار بر خلق گجرات کشاد - و هر یکي را بزبان شیرین مستظهر[۲] کرد ٠ و امیر صدگان نیکو صفات بیکجا جمع آمدند - دامغاني را کشتند - معهذا آن نبشتها عین بحضرت شهنشاه بردند - هنوز آن نبشتها پیش تخت میخواندند که سر دامغاني رسید - الاغان بر سبیل سرعت دوان فرستادۀ امیر صدگان با عرائض ایشان آمدند - دران نبشتهاي ایشان بازدیده بودند - که سر شمس‌الدین دامغاني حرامخوار بریده پیش حضرت جهانباني فرستاد - چون سر دامغاني آوردند از حضرت شاه سلیمان جاه فیروزشاه فرمان شد تا سر دامغاني را پیش دربار بدارند ٠ آرے این همه حشمت و مکنت عقیدۀ سلطان فیروزشاه لست که بغیر جنگ سر دامغاني بیک واقعه بریده شده ٠ گفته اند بزرگان بلکه حدیث ست هرکه با خدا ست کرم خداي تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله با اوست - چنانچه مناسب این حال و بر لوازم این مقال عزیزي نبشته * بیت *

* اي بندۀ بمن بگرد و غیرم یله کن *
* گر شاهجهان نکردي آنکه گله کن *
* رو گرد جهان بگرد پا ابله کن *
* گر همچو منی یابي مارا یله کن *

(۲ ن) صحیح البیاض *

* یک صبح باخلاص بیـــا بر در من *
* گر کار تو بر نیـارم آنگــه گله کن *

اکنون شمهٔ ازکشتن دامغاني نبشته آید تا پندي باشد مر خردمندان را

راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته جوهر گوهر آن حالت برین مقالت نوشته که شمس الدین دامغاني از حضرت جهانباني روي تافته و مخالفت ورزیده سر از فرمان برداري کشید - تمام خلائق گجرات بر حال او خندید جمیع خانان کبار و ملوک نامدار و امیر صدکان کامگار و ترکشداران اهل اختیار یکجا متفق گشتند - هر همه یکدل شدند - خصوص ملک شیخ فخر مال و امثال آن جمله بیک حمله خروج عالم کردند - بوقت صبح صادق خون ترغاک او روان گشت - و خانهٔ او خالي شد - این جمیع گردان با نیزهاي گردان در خانهٔ دامغاني در آمدند - دامغاني را کشتند - راویان مذکور این نیز روایت کردند - که بمجرد آنکه شمس الدین دامغاني از آثار ناداني و اسرار کم داني خطرهٔ مخالفت و اندیشهٔ مناقشت در دل خود گذرانید جمله خلائق از زمرهٔ صغیر و کبیر و از فرقهٔ جوان تا پیر از طائفهٔ آشنا و بیگانه که دران آستانه بودند سنگ ملامت میزدند - این همه اثر عنایت بی غایت حضرت عزت جل

جلاله و عم نواله بود - که قوله علیه الصلوة و السلام العنایة قبل الماء و الطین * * بیت *

* پیش از من و تو بر رخ جانها شده آمد *
* طغرای خط نیک و بد و نیک و بد اختر *

مقدمهٔ سیزدهم کشتن سلطان فیروز طائفهٔ خونیان را باهتمام تمام

نقل ست حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قوانین تاجداران هرگز خونی را نگذاشتی در زمان واحد قصاص فرمودی چنانچه در آغاز جلوس نیک نفوس حضرت شهریار پسران ملک یوسف بغرا نامدار میان خود جنگ کردند - راویان محقق برین مورخ مدقق باز نمودند که ملک یوسف بغرا در عهد دولت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب ثراه صاحب جاه و جایگاه دارندهٔ کلاه با سپاه و بسیار دستگاه بود - درمیان مقربان آن درگاه اختصاص بی‌قیاس داشته - چنانچه از آثار عظمت و مکنت او جمله عالم متفق اند - المقصود ملک یوسف بغرا دو پسر داشته برای پرورش هر دو پسر کوشش می‌گماشت - و این هر دو پسر از مادری دیگر بودند - اتفاقا ایشان هردو برادر در عهد دولت حضرت فیروزشاه در قصبهٔ یوسف پور که آن مقام قدیم از آن ملک یوسف بغرا بود هر دو

برادر در یوسف پور رفتند - برادر مهتر میخواست که برادر کهتر را بکشد و دفع گرداند - فرصت نمي یافت - چون این هردو برادر در قصبهٔ یوسف پور رفتند و چند روز درآن مقام مقام کردند برادر مهتر مر برادر کهتر را بکشت - مادر او از حالت این مقالت پیش تخت فیروزشاهي گفت - بشنیدن این اخبار حضرت شهریار متحیر ماند - بدان سبب که برادر مهتر بحضرت شهنشاه افسر قرب داشت - و حضرت شاه در باب او اشفاق فراوان و الطاف بی پایان میفرمود - معهذا چون کشتن برادر کهتر بر برادر مهتر اثبات شد درین محل حضرت شهنشاه اکمل در تامل افتاد - بعد از تامل بسیار و تفکر بی شمار فرمان از حضرت شهنشاه جهاندار شد تا برادر مهتر را پیش در شاه و مکنت شهنشاه گردن زدند - و حضرت شهنشاه بر پسر مهتر ملک یوسف بغرا شفقت بسیار و مرحمت بی شمار داشت - با آن هم قصاص فرمود - هم همچنین بتقدیر حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله در آخر عهد حضرت فیروزشاه طالب دین خواجه احمد نام نویسندهٔ بود - در خزانهٔ موفورهٔ نویسندگي میکرد - مانا که متعلمي در خانه او براي تعلیم کردن خوردکان مي آمد - آن متعلم خانه در شهر دهلي داشت - و خواجه احمد در شهر فیروز آباد مي ماند - میان خواجه احمد و آن متعلم قضیهٔ محبت نیز جاري بود - قضا را خواجه احمد را بران متعلم

گمان خیانت افتاد - مانا که آن متعلم با عورتے ابواب عشق کشاده و دل بباد داده - آن متعلم روز شنبه از دهلي در فیروزآباد مي‌آمد - مدت پنج روز در خانهٔ خواجه احمد مي‌ماند - خوردگان او را تعلیم مي‌کرد - در روز پنجشنبه در شهر دهلی میرفت شبی از شبها خواجه احمد اهل دغا دو نفر غلام بچهٔ خود را با خود یار کرده با آن متعلم در فیروزآباد در شراب خوردن مشغول گشت - در عین خوردن شراب باد غرور در کار شد - ایشان هر سه نفر اتفاق کردند - و آن مسکین متعلم را زیر کارد آوردند و حلقش بریدند - و هم دران نیم شب از خانهٔ خود بیرون آوردند بالای پل ملک (که جانب راه سالوره بود) بیرون انداختند - و جامهاي خون آلودهٔ خویش از تاثیر خوف بیش براي شستن بگازر دادند - چون روز شد و آفتاب نمودار گردید اتفاقا دران روز حضرت شاه بالای آن پل میگذشت - آن کشته شده را دید و همدران محل ایستاده شد - و عنان سمند دولت کشید - و دران ایام ملک نیک آمدي کوتوال نقل کرده بود - ملک حسام‌الدین پسر او کوتوالي داشت - حضرت شاه مستثنی همدران جایگاه ملک حسام‌الدین را طلبیده این لفظ از زبان بےزبان خود کشید - اگر کشندهٔ این مقتول را پیدا نیاري بجاي این مقتول ترا بکشم ملک حسام‌الدین ازین فرمان بغایت حیران و متحیر گشت چون متاملان نشسته که کرا گیرد - و اثر این خون در دامن که بندد

في الحاصل سر و روی مقتول را شستند - و خون از روي او دور گردانیدند - و بالاي تن او نهادند - و تن او را در تکیه کهت داشتند تا شاید بود کسي او را بشناسد - و نشاني دهد که این مقتول از کجاست - و مولد و منشاي او چه جاي - چون دران محل هجوم خلق بسیار و بیشمار شد و جمیع خلق شهر فیروزآباد براي تماشا آمدند ناگاه بتقدیر حضرت الله جل جلاله و عم نواله شخصي آن مقتول را شناخت - و تقریر کرد که خانهٔ این مقتول درون حصار سیري ست در محلت فلان - ملک حسام الدین نشاني یافته کسان خود را درون حصار سیري فرستاده - بعد از تفحص و تجسس خانهٔ مقتول یافته - در خانهٔ او خبر کرده آن بیچارگان حیران و طیران هر همه بسوي شهر فیروزآباد دویدند چون بر سر مقتول رسیدند چه ببینند که هم از ایشانست بعد از گریه و زاري و قلق و اضطراري ایشان باز نمودند - که این مقتول در خانهٔ خواجه احمد نویسندهٔ خزانه تعلیم خردگان او میکرد - مانا که خواجهٔ مذکور بمستور بر مقتول مذکور گمان داشت - شاید بود براي کشش این مقتول کوشش گماشت خواجه احمد را پیش کوتوال ممالک حاضر کردند - خواجه احمد مذکور از تاثیر غرور منکر شد - کوتوال احوال این حال و قیل این مقال پیش خسرو خوش خصال برد - درین محل حضرت شاه اکمل فرمود تا غلامان و کنیزکان خانهٔ احمد را

شدت کنند - چون کوتوال بر غلامان و کنیزکان خواجه احمد مغرور
شدت کرد ایشان هر همه راستي حال و صدق مقال بیرون دادند
و این لفظ بازنمودند که خواجه احمد با دو غلام بچه و با این مقتول
یکجا شراب مي‌خوردند - همدران لحظه کشتند - آخرالامر آن
غلامان را آوردند که با خواجه احمد یار شده بودند - ایشان اقرار
کردند - که ما این متعلم را گرفتیم - خواجه احمد کارد در حلق او
راند - درین محل خواجه احمد گفت که این غلامان دروغ مي‌گویند
من ذبح نکرده ام - همین غلامان ذبح کردند - غلامان گفتند که جامهٔ
خون آلودهٔ خواجه در خانهٔ گازر داده اند - چون گازر را طلب
کردند گازر مذکور جامهٔ خواجه احمد مذکور شسته آورد - دران
جامه بجاي داغ خون زردي علامت مي‌نمود - خواجه احمد را
پرسیدند این چیست - خواجه احمد مذکور تقریر کرد که مذبوحهٔ
ذبح کرده بودم این علامت آن‌ست - درین محل حضرت جهاندار
اکمل فرمان فرمود تا قصابان را طلب کنند - قصابان را حاضر
کردند - و آن علامت زردي نمودند - چون ایشان دیدند بحضرت
شهریار بازنمودند - که این علامت زردي از خون مذبوحه نباشد
اما چون خون مردم بشویند بعده علامت زردي پیدا آید - چون
قصابان این چنین تقریر کردند حضرت شاه فیروز فرمان فرمودند
تا احمد خوني را در محل سیاست برند - درین محل خواجه
احمد بر پاي خانجهان افتاد - و ابواب لجاجت کشاد - که بهاي

خون این مقتول هشتاد هزار تنکه میدهم - خانجهان دستور بمستور
از احوال خواجه احمد مغرور بحضرت شهریار مشهور باز نمود - که
خواجه احمد مبلغ هشتاد هزار تنکه بهاي خون میدهد - سلطان
فیروز شاه از آثار خوف حضرت الله جل جلاله و عم نواله فرمان
فرمود - و برین جمله باز نمود که اي وزیر کم دان و اي دستور
نادان هرکرا مال خواهد بود او بزور مال خون مردمان خواهد
ریخت - اگر مال بستانند و از سر خون مسلمانان باز آیند
حالت مقالت خلائق بدشواري کشد - و فرداي قیامت پیش
کرسي قضا شرمندگي آرد - درین محل خانجهان گفت که
محاسبهٔ لکهوک جمع خزانه در ذمهٔ این احمد ست - چند روز
معدود اگر توقف کنند ازو حساب ستده آید - اموال بیت المال
ضائع نروه - درین محل حضرت شاه فرمود از سر لکهوک باز آمدم
احمد را سیاست کنند - عاقبت الامر خواجه احمد را با آن
دو نفر غلام بچه بحضور خلائق خواص و عوام سیاست کردند
و معني عدل شاهي بقوله علیه الصلوة و السلام (عدل ساعة
خیر من عبادة ستین سنة) بجا آوردند - اگر هریک از علامات
و مقامات فضل حضرت فیروز شاه این مورخ ضعیف بنویسد
کتابها شود * بیت *

* آورده بضبط ربع مسکون *
* گنجینه فزون ز گنج قارون *

• در عدل بکره سخت بنیاد •

• در پاي شغال شیر افتاد •

مقدمهٔ چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروز شاه در آخر عمر بسه چیز یاد کردن بندیان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان

نقل ست که حضرت فیروز شاه بعنایت الله و توفیق آله در آخر عمر خویش از تاثیر خوف بیش ترین سه چیز چون سلاطین اهل تمییز کوشش بسیار و قصد بي‌شمار کرده - یکي براي بندیان بیچاره - هربار که حضرت شهریار از سواري شکار باز آمدي و در شهر فیروز آباد نزول کردي بندیان بیچاره را یاد آوردي - و از حال مقال احوال ایشان استفسار نمودے - هر آن کس که لائق رها کردني بودي در محل رها کردي - و هرکه لائق جلا کردني بودے در محل جلا کردے - احسن آنست چون حضرت شاه شخصي را در محلے فرستادي بر سبیل جلا براي آن شخص دران محل وظیفه تعین فرمودي - تا آن شخص را از جهت معاش و انتعاش درماندگي نباشد - المقصود سلطان فیروز برگزیدهٔ حضرت ودود جل جلاله و عم نواله هر بار بلکه بتکرار هزار بار بر عمال حضرت تاکید بر تاکید کردي - نباید

كه بندي در بند دير نماند - آه دل او كه بستانه - و هر بار حضرت شهريار چون جهانداران نامدار اين لفظ فرمودي كه مسكين محبوسان دائم خاطرهاي ايشان پريشان مدام عاجز و حيران از سبب خيانت خويش از تاثير بي عاقبتي بيش در بند مي مانند - آري عجب كاري و بوالعجب اسراري - بند سخت بلائي و مشكل جانكاهي ست - اندران هنگام كه عزيز مصر خواب سهمناك ديد جمع معتبران را طلبيد - هيچ كسے با مهارت بسي خواب تعبير كردن نتوانست - دران جمع آن شرابدار بود كه با مهتر يوسف عليه الصلوة و السلام در زندان بود شرابدار مذكور بر عزيز گفت - كه غلامي ست كنعاني در زندان او دانا است - تعبير اين خواب خواهد دانست - عزيز مصر همان شرابدار را در زندان بر مهتر يوسف عليه الصلوة و السلام فرستاد - تا ازو تعبير آن خواب بپرسد - چون شرابدار از مهتر يوسف نيكوكار عليه الصلوة و السلام تعبير آن خواب پرسيد مهتر يوسف عليه الصلوة و السلام في الحال گفت - مدت هفت سال كمال درين شهر قحط مهلك خواهد افتاد - غرض ازين سطور درين محل براي آنست كه حضرت سرور عالميان و رحمت جهانيان محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم درين محل قسم رانده و فرموده - كه رحمت خداي تبارك و تعالى جل جلاله و عم نواله بر برادرم مهتر يوسف عليه الصلوة و السلام باد - كه

في الحال تعبير خواب عزيز مصر كرد - من كه محمدم اگر درين محل مي بودم تا مرا از زندان بيرون نمي آوردند نمي گفتم مقصود ازين انست كه بند زندان سخت بلائي ست - معهذا سلطان فيروز شاه مستثني از سبب بنديان ضعفا بر كاركنان درگاه و عمال بارگاه تاكيد بسيار كردي - تا كار بجائي كشيد و بمرتبهٔ رسيد كه در هر غرهٔ ماه جميع كاركنان كيفيت بنديان پيش مي بردند *

* بيت *

* بر خلق دري زلطف بكشاد *

* بندي بجهان بكــرد آزاد *

مشغولي دوم براي تازه كردن مساجد بود - از حضرت شاه بر عمال درگاه و كارگذاران بارگاه فرمان شد تا مساجد هر چهار شهر تذكره كنند و پيش بيارند - زيراچه بعضي مساجد را باني نقل كرده بود - و بعضي را باني مفلس شده - و بعضي مساجد قديم و كهنه گشته - اين جمله مفصل و مكيف كرده كيفيت پيش تخت باز نمودند - سلطان فيروز بتوفيق حضرت الله جل جلاله و عم نواله تمام مساجد را امامان و مؤذنان تعين كرده - و وجه روغن چراغ و صنف بوريا دهانيده - و بعضي مساجد را كه لائق مرمت بودند مرمت كنانيده - اين چنين شده كه جمله مساجد روشن و معمور گشته - سبحان الله و بحمده در حديث پيغامبر ست صلى الله عليه و سلم - پيش ازانكه

قیامت قائم شود جمیع مساجد عالم را نقره گهی کنند - و در جنت برند - بعده قیامت قائم گردد - آمنا و صدقنا - زهے عظمت مساجد لقوله علیه الصلوة و السلام من بنی مسجدا لله بنی الله له قصرا فی الجنة - چنانچه شیخ سعدی فرموده * بیت *

* در دارفنا سرای عمارت نمی کنند *

* بشتات تا عمارت کار بقـــا کنیم *

مشغولی سیوم حضرت سلطان فیروزشاه را انصاف دادن مظلومان بود درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش بیش می نمود - چون شخصی در عین سواری شهریاری عرض داشت احوال اموال خود دادی و شرح حالت خویش باز نمودی در محلی که آن حاجتمند عرض داشت میداد حضرت شاه با مکنت پادشاهی همدران محل عنان خنگ دولت میکشید - و آن شخص را نزدیک خود می طلبید - عرض او بتمام می شنید - بعده فرمان میفرمود ای مسکین چندین دواوین بر آئین سلاطین پیشین برای اتمام کار حاجتمندان غمگین تعین کرده ام تو عرض خود بر ایشان نگفته - اگر آن شخص باز نمودی که بارها از آثار این گفتارها بر ایشان گفتم - و جوهر گوهر اندوه خود سفتم - چون اهمال و اغفال ایشان بسیار دیدم بعده پیش بندگی تخت بازنمودم درین محل حضرت شاه فیروز اصحاب آن دواوین را پیش خویش طلبیدی - بر ایشان زجر بسیار کردی - و حاجت آن

حاجتمندان بر آوردي - و اگر آن شخص كلهٔ اصحاب ديوان رسالت نكردي با آن هم حاجت آن حاجتمندان بر آوردي بعدهٔ سمند دولت ازان محل پيشتر راندي - آخر عمر حضرت شاه فيروز را هم درين سه چيز گذشت - زهي نيت صادق و صالح - هر آن خصلتي پسنديدهٔ و فعلي گزيدهٔ كه سلاطين پيشين داشتند آن جميع صفات در ذات با بركات احسن صفات و عالي درجات حضرت فيروزشاه تعبيه بود - بلكه اضعاف آن داشت - اكثر اوصاف اوليا در ذات فيروز شاه با صفا بود آرے عجب اسراري - وقتي پيغامبر ما حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم مهتر جبرئيل عليه السلام را پرسيد - يا اخي جبرئيل اگر الله تبارك و تعالى شما را در قالب آدمي آفريدي و در دار دنيا فرستادي شما در دنيا كدام كار اختيار كردي - درين محل مهتر جبرئيل عليه الصلوة و السلام گفت و در اسرار سفت كه معاونت سلاطين - زيراچه حاجات حاجتمندان و كار مستمندان تعلق بديوان رسالت دارد - حضرت فيروزشاه نيز براي انصاف مظلوم و تدارك ظالم تقصير نكردهٔ *

* بيت *

* اگر ز باغ رعيت ملك خورد سيبي *

* بر آورند غلامان او درخت از بيخ *

مقدمهٔ پانزدهم از احوال وداع آخرین میان خدمت سید السادات سید جلال الحق و الشرع والدین قدس الله سره العزیز و سلطان فیروز

نقل است که خدمت سید جلال الدین بخاري رحمة الله علیه بعد از یک سال و دو سال از اوچه براي ملاقات خسرو شش جهات آمدي - میان هر دو بزرگوار محبت و مودت از بطانه چون دوستان یگانه بود - هر یکي براي ازدياد اتحاد از دل و جان کوشش بیش مي نمود - چون خدمت سید جلال الدین از اوچه مي‌آمدند چون نزدیک فیروزآباد مي‌رسیدند حضرت شاه تا منده رفتي استقبال میکردي - میان هر دو نیک بخت ملاقات میشد - حضرت شاه حضرت سید را باعزاز و اکرام درون شهر آوردي - گاهي درون کوشک معظم فیروزآباد متصل منارة و گاهي در شفاخانه و گاهي در حظیرهٔ شاه زاده فتح خان مرحوم فرود مي آوردند - المقصود چون خدمت سید السادات بر طریقهٔ معتاد از محل عبادت خود بر سلطان فیروز میرفتند بمجرد آنکه خدمت سید السادات سید جلال الدین قدس سره العزیز در محل حجاب سلام کردي حضرت شاه جهان با آن جاه از تختگاه ایستاده شدي - و بتواضع تمام خدمت کردي هر دو بزرگوار دران محل بالاي جامخانه مي نشستند - چون

خدمت سید بازگشتي باز حضرت شاه فیروز از بالاي جامخانه ایستاده شدي - تا آنکه خدمت سید در محل حجاب رسیدي حضرت فیروز شاه هم بالاي جامخانه ایستاده بودي - چون خدمت سید در محل حجاب سلام کردي حضرت شاه نیز سلام کردي - چون خدمت سید از نظر شهنشاه غائب شدي بعده حضرت شاه در تخت سلطنت نشستي - زهي حسن ادب که حضرت جهاندار با سید نگاه داشتي - و حضرت شهریار نیز چون جهانداران کبار و بختیاران نامدار بعد از دوم روز سیوم روز براي ملاقات سید ابوالبرکات در مقام خدمت سید رفتي هر دو بزرگوار برگزیدهٔ حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله یکجا مي نشستند - از تاثیر محبت و مودت بیش حکایت میکردند بیشتر خلق اوچه و اکثر خلائق دهلي را هر حاجتي و غرضي که بودي خدمت سید باز نمودي - سید میفرمودند بر خادمان خویش تا حاجت حاجتمندان کتابت کنند - خادمان خدمت سید حاجات هریکي کتابت میکردند - چون حضرت شاهي با مکنت پادشاهي براي دیدن خدمت سید آمدي دران محل خدمت سید بر خادمان فرمودي - که آن کاغذ حاجتمندان و قرطاس مستمندان پیش بندگي حضرت شاه جهان بگذرانند چون حضرت شاه فیروز آن کاغذ حاجتمندان و مستمندان خواندي حاجت هر یکي بر حسب مطلوب او بر آوردي - چون چند گاه

خدمت سید در شهر ماندي و باز طرف اوچه روان شدي حضرت شاه با آن جاه یک منزل رسانیدي - المقصود بحکمت حضرت ودود جل جلاله و عم نواله چند سال متواتر میان خدمت سید جلال الدین طاب ثراه و سلطان فیروز شاه طالب دین هم برین طریق گذشته - چون نوبت آخرین خدمت سید جلال الدین مخصوص براي ملاقات سلطان فیروز شاه در شهر آمدند درین نوبت خدمت سید از حسب عادت چندگاه زائد در شهر ماندند - باز طرف اوچه روان شدند - چون خدمت مخدوم سید جلال طالب رضای حضرت آله جل جلاله و عم نواله سلطان فیروز شاه را میان خویش از اسرار آثار محبت بیش وداع کردند درین محل خدمت سید بر سلطان فیروز شاه گفت و گوهر اسرار کرامت سفت - که گمان دعا گو برین ست - که میان دعا گو و حضرت شاه وداع خدمت ست - بعده خدمت سید سلطان را گفت دعا گو را عمر بآخرین رسیده - و شما را نیز سنهٔ کبیر شده - این زمان شما را در سواریها بر آئین جهانداري از شهر دهلي دور تر رفتن مصلحت نیست - خدمت سید این نصیحت گفته (۲) *

---

(۲) چون در هیچک نسخهاي موجوده زائد برین یافته نشد و کدامي نسخهٔ کامل دستیاب نگردید لهذا تا این مقام بحیز طبع در آمد و بس *

فهرست فصول و ابواب تاریخ فیروزشاهي

اذکار | صفحه

اذکار | صفحه

اذکار | صفحه

اذکار   صفحه

اذکار | صفحه

اذکار | صفحه

اذکار | صفحه

اذکار | صفحه

اذکار | صفحه

اذکار | صفحه

تمام گردید فهرست از فیروزشاهي



فهرست نامهاي مردمان و مواضع و آبها كه در تاريخ فيروز شاهي مذكورست بترتيب حروف تهجي مرتب بدو بهره كرده شد بهرهٔ نخستين فهرست نامهاي مردمان بهرهٔ دومين فهرست مواضع و آبها

بهرهٔ نخستين فهرست نامهاى مردمان باذكر حالات هر صفحه

فصل الپاء

فصل التاء

فصل الحاء

فصل الخاء

فصل الدال

فصل الذال

فصل الراء

فصل الشين

فصل الصاد

فصل الظاء

فصل القاف

فصل الکاف

فصل النون

بهرهٔ دومين فهرست مواضع و آبها با ذکر حالات هر صفحه

فصل الچاء

فصل الحاء

فصل الخاء

فصل الصاد

فصل اللام

فصل الميم

فصل النون

* تمام شد *



THE

TARIKH-I-FIROZ SHAHI,

OF

SHAMS SIRÁJ ʿAFÍF,

EDITED

BY

MAULAVI VILAYAT HUSAIN,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

PUBLISHED FOR THE BIBLIOTHECA INDICA.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, NO. 52 PARK STREET.

1891.

BIBLIOTHECA INDICA;

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 809.



تاريخ فيروز شاهي

TÁRÍKH I FÍROZSHÁHÍ

BY

شمس سراج عفيف

SHAMS-I-SIRA'J AFI'F

EDITED BY

MAULAVI VILA'YAT HUSAIN
PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS VI.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 57 PARK STREET.
1891.


VET TES EN
NOV TAM TVM
Dei
Sub Numine
Viget